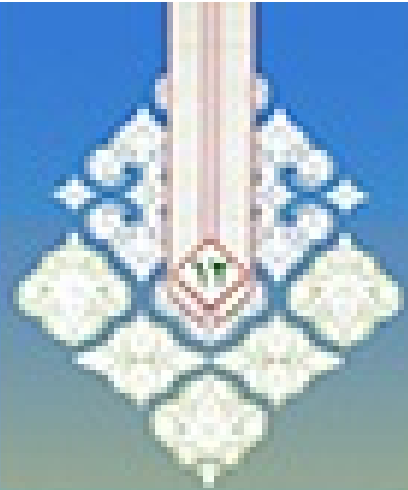


پیشوایان هدایت



هادی امت

حضرت امام علی النقی (ع)

کتابخانه
ادب و فقه حکیم باغکلی بیادریغ علی
شیراز، کانون مانی میری



مجموعه کتب هدایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشوایان هدایت: زندگی نامه چهارده معصوم علیهم السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	پیشوایان هدایت : هادی امت حضرت امام علی النقی علیه السلام جلد ۱۲
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۹	پیشگفتار
۲۱	[مقدمه]
۲۹	قسمت اول
۲۹	اشاره
۳۱	بخش نخست
۳۵	بخش دوم
۴۵	بخش سوم
۴۵	اشاره
۴۵	۱. بخشندگی
۴۸	۲. زهد و پارسایی
۴۹	۳. کار در مزرعه
۵۰	۴. راهنمایی گمراهان
۵۰	۵. برحذر داشتن دیگران از نشست و برخاست با طایفه صوفیه
۵۳	۶. بزرگداشت دانشمندان
۵۵	۷. عبادت
۵۶	۸. برآورده شدن دعاهاى آن حضرت
۶۱	قسمت دوم
۶۱	اشاره
۶۳	بخش نخست
۶۳	اشاره

۶۳	۱.نسب شریف آن حضرت
۶۳	۲.ولادت و رشد آن حضرت
۶۴	۳.بشارت دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ولادت آن حضرت
۶۴	۴.کنیه و القاب امام هادی علیه السلام
۶۷	بخش دوم
۷۱	بخش سوم
۷۱	اشاره
۷۲	شیعیان و امامت حضرت جواد علیه السلام
۷۳	عصر امام جواد علیه السلام
۷۷	اوضاع سیاسی
۸۳	امام جواد علیه السلام و مأمون عباسی
۸۴	ازدواج امام جواد علیه السلام
۸۸	امام جواد علیه السلام و معتصم عباسی
۸۹	تصریحات امام جواد علیه السلام بر امامت فرزندشان حضرت امام هادی علیه السلام
۹۶	شهادت حضرت امام جواد علیه السلام
۱۰۱	قسمت سوم
۱۰۱	اشاره
۱۰۳	بخش نخست
۱۰۳	اشاره
۱۰۵	پیامدها و خطراتی که فرآیند تغییر فراگیر را تهدید می کرد
۱۰۶	عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی
۱۰۷	عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام
۱۰۹	نقش امام معصوم علیه السلام در حفظ نظام اسلامی
۱۱۱	مأموریت رسالی ائمه اهل بیت علیهم السلام
۱۱۳	اهل بیت علیهم السلام و تربیت امت
۱۱۵	مراحل حرکت مبارزاتی ائمه اطهار علیهم السلام

۱۱۸	جایگاه حضرت امام هادی علیه السلام در فرآیند تغییر فراگیر فرهنگی
۱۱۹	بخش دوم
۱۱۹	اشاره
۱۲۰	معتصم ۲۱۸-۲۲۷ هـ
۱۲۰	اشاره
۱۲۲	امام هادی علیه السلام و معتصم عباسی
۱۲۵	الوائق ۲۲۷-۲۳۲ هـ
۱۲۵	اشاره
۱۲۷	امام هادی علیه السلام و بغای کبیر
۱۲۹	وائق و تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن
۱۳۲	موضع امام هادی علیه السلام در رابطه با مسأله خلق قرآن
۱۳۳	خبر دادن امام هادی از مرگ وائق
۱۳۵	متوکل ۲۳۲-۲۴۷ هـ
۱۳۵	اشاره
۱۳۷	امام هادی علیه السلام و متوکل عباسی
۱۴۱	خبرچینی و بدگویی از امام هادی علیه السلام در نزد خلیفه
۱۴۸	امام هادی علیه السلام در راه سامرا
۱۵۳	امام هادی علیه السلام در سامرا
۱۶۰	تفتیش منزل امام علیه السلام
۱۶۸	زندانی شدن حضرت امام هادی علیه السلام
۱۶۹	اقدام حکومت برای ترور حضرت امام هادی علیه السلام
۱۷۳	نفرین امام هادی علیه السلام بر متوکل
۱۷۳	هلاکت متوکل
۱۷۴	المنتصر بالله ۲۴۷-۲۴۸ هـ
۱۷۴	اشاره
۱۷۵	منتصر و علویان

۱۷۶	مستعین ۲۴۸-۲۵۲ ه ق
۱۷۶	اشاره
۱۷۷	قیام ها و انقلاب ها در زمان مستعین
۱۷۸	معتز ۲۵۲-۲۵۵ ه
۱۷۸	اشاره
۱۸۱	تحت فشار بودن شیعه در زمان معتز
۱۸۳	بخش سوم
۱۸۳	اشاره
۱۸۳	۱. اوضاع کلی سیاسی
۱۸۸	۲. وضعیت فرهنگی
۱۸۹	۳. اوضاع اقتصادی
۱۸۹	۴. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام هادی علیه السلام
۱۹۱	۵. عباسیان و امام هادی علیه السلام
۱۹۳	۶. آزار و اذیت پیروان اهل بیت علیهم السلام
۱۹۴	۷. نهضت های علویان
۱۹۹	قسمت چهارم
۱۹۹	اشاره
۲۰۱	بخش نخست
۲۰۱	اشاره
۲۰۲	[آثار و فواید دینی، سیاسی و اجتماعی به امامت رسیدن امام جواد ع در کودکی]
۲۰۲	اثر اول [اثبات شایستگی عملی ائمه در اداره امور مسلمین و رهبری فکری آنها]
۲۰۷	اثر دوم [رابطه این امامت ها با قضیه حضرت امام مهدی منتظر علیه السلام]
۲۱۶	نیازهای جامعه اسلامی در عصر امام هادی علیه السلام
۲۱۶	اشاره
۲۱۶	۱. پرهیز از تحریک کردن حاکمان و کارگزارانشان
۲۱۹	۲. رد تحریکات فکری و شبهه های دینی

۳. هم‌آوردخواهی علمی در برابر دستگاه حکومت و عالمان وابسته ----- ۲۱۹
۴. گسترش دامنه نفوذ در دستگاه حکومتی ----- ۲۳۰
- بخش دوم ----- ۲۳۳
- اشاره ----- ۲۳۳
۱. امام هادی علیه السلام و قضیه نوه بزرگوارش حضرت مهدی علیه السلام ----- ۲۳۳
۲. ایمنی بخشیدن به شیعه و آماده کردن آنان برای مرحله غیبت ----- ۲۴۳
- اشاره ----- ۲۴۳
- ایمن سازی عقیدتی ----- ۲۴۴
- اشاره ----- ۲۴۴
- موضع گیری آن حضرت در برابر غالیان و فرقه های منحرف ----- ۲۵۰
- پدیده زیارت و نقش آن در ایمن سازی عقیدتی ----- ۲۵۲
- اول: زیارت جامعه کبیره ----- ۲۵۲
۱. برگزیدگی اهل بیت علیهم السلام ----- ۲۵۴
۲. حرکت اهل بیت علیهم السلام ----- ۲۵۴
۳. بنیان های فکری تشیع ----- ۲۵۷
۴. دوستان اهل بیت ----- ۲۶۱
- دوم: زیارت غدیر ----- ۲۷۳
- ایمن سازی علمی ----- ۲۷۹
- ایمن سازی تربیتی ----- ۲۸۰
- ایمن سازی امنیتی ----- ۲۸۵
- اشاره ----- ۲۸۵
- الف- برحذر داشتن شیعه از نوشتن بعضی از چیزها ----- ۲۸۶
- ب- تغییر نام ها ----- ۲۸۸
- ج- برحذر داشتن یاران از گفتن سخنان مهم در اماکن عمومی ----- ۲۸۹
- د- نفوذ در دستگاه دولتی ----- ۲۸۹
- سازمان و کلا ----- ۲۹۱

- ۲۹۳ وکیلان امام هادی علیه السلام
- ۲۹۴ ایمن سازی اقتصادی
- ۲۹۷ بخش سوم
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۷ شهادت حضرت امام هادی علیه السلام
- ۳۰۰ تجهیز جنازه حضرت امام هادی علیه السلام و حضور عوام و خواص در تشییع
- ۳۰۳ چرا حضرت امام هادی علیه السلام در خانه اش دفن شد؟
- ۳۰۴ انتشار خبر شهادت امام هادی علیه السلام در شهرها
- ۳۰۶ تاریخ شهادت حضرت امام هادی علیه السلام
- ۳۰۹ بخش چهارم
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۱ مبحث اول: اصحاب امام هادی علیه السلام و روایت کنندگان حدیث آن حضرت
- ۳۱۱ اشاره
- ۳۱۲ ۱. ابراهیم بن عبده نیشابوری
- ۳۱۲ ۲. ابراهیم بن محمد همدانی
- ۳۱۳ ۳. ابراهیم بن مهزیار
- ۳۱۴ ۴. احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری قمی
- ۳۱۴ ۵. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی
- ۳۱۵ ۶. ایوب بن نوح بن دزاج
- ۳۱۵ ۷. حسن بن راشد
- ۳۱۹ ۸. حسن بن علی
- ۳۱۹ ۹. حسن بن علی وشّاح
- ۳۲۰ ۱۰. داوود بن قاسم جعفری
- ۳۲۱ ۱۱. ریان بن صلت
- ۳۲۲ ۱۲. عبد العظیم حسنی
- ۳۲۵ ۱۳. عثمان بن سعید عمری ستمان

۳۲۷	۱۴. علی بن مهزیار اهوازی دورقی
۳۲۹	۱۵. فضل بن شاذان نیشابوری
۳۲۹	اشاره
۳۲۹	الف-تمجید حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از او
۳۲۹	ب-ردّ مخالفان:
۳۳۰	۱۶. محمّد بن احمد محمودی
۳۳۱	۱۷. محمّد بن حسن بن ابی الخطاب زّیات
۳۳۱	۱۸. محمّد بن فرج رخجی
۳۳۲	۱۹. معاویه بن حکیم بن معاویه بن عمار کوفی
۳۳۳	۲۰. یعقوب بن اسحاق
۳۳۳	زنان
۳۳۴	مبحث دوّم: نمونه هائی از میراث علمی امام هادی علیه السلام
۳۳۴	۱. از میراث تفسیری آن حضرت
۳۳۵	۲. میراث کلامی
۳۴۳	۸. نامه معروف آن حضرت در ردّ اهل جبر و تفویض
۳۴۷	۳. از میراث فقهی امام هادی علیه السلام
۳۵۵	۴. بخشی از دعاهاى امام هادی علیه السلام
۳۶۰	۵. گوشه ای از میراث تربیتی و اخلاقی حضرت امام هادی علیه السلام
۳۶۹	فهرست
۳۸۱	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: هادی امت حضرت امام علی النقی علیه السلام / گروه مولفان [سیدمنذر حکیم، با همکاری عبدالرزاق صالحی]؛ مترجم کاظم حاتمی طبری؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۶۳۲ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۲].

شابک: دوره ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۰۲۲-۹

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر: حضرت امام علی النقی علیه السلام.

موضوع: علی بن محمد (ع)، امام دهم، ۲۱۲ - ۲۵۴ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: صالحی، عبدالرزاق

شناسه افزوده: حاتمی طبری، کاظم، ۱۳۴۷ -، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۲].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶.۱۲ ج. ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۹۵

ص: ۱

اشاره

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

*** خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل بازمی شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حیثیت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فروبارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- (۱). انعام/۷۱.

۲- (۲). بقره/۲۱۳.

۳- (۳). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را بر عهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیا سودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را در خور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزّت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر به مطالعه زندگی دهمین امام از خاندان اهل بیت علیهم السّلام یعنی حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه السّلام می‌پردازد؛ او دوازدهمین معصوم از پرچم‌های هدایت ربانی در دین اسلام و چون پدران بزرگوار خود علیهم السّلام تجسم این آیین بزرگ در عرصه کلام و عمل بود.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص: ۱۶

بخش نخست امام هادی علیه السلام در چند سطر بخش دوم برداشت هایی از شخصیت امام هادی علیه السلام بخش سوم جلوه هایی از شخصیت امام هادی علیه السلام

حضرت امام هادی علیه السلام در چند سطر

امام علی بن محمد بن علی بن موسی ابن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام دهمین امام از اهل بیت علیهم السلام می باشد که خداوند متعال هرگونه پلیدی را از آنان دور ساخته و آنان را پاک و پاکیزه گردانیده است.

خاستگاه این امام بزرگوار همان خاستگاه رسالت و نبوت اسلامی بوده و او یکی از شاخه های این خاندان پاکیزه نبوی است که خط و روش پاک و پاکیزه حضرت محمد خاتم الانبیا را برای جامعه بشری ترسیم نموده و همه مکارم و آثار گرانبسنگ این خاندان را که خداوند متعال به هدایت خاصه به آنان عنایت فرموده در خود جمع داشته است. آن حضرت در تمام طول زندگی شریف خود همواره رضای خداوند متعال را بر هرچیز دیگری مقدم می داشته است.

حضرت علی بن محمد امام هادی علیهما السلام در شرایطی پا به عرصه وجود نهاد که غرق در دریای عنایت الهی بود. از دامان پدری که خود امامی معصوم و هدایت شده از جانب خداوند متعال بود یعنی حضرت جواد امام محمد تقی علیه السلام به دنیا آمد، مادر پاکیزه و پرهیزگار آن حضرت «سمانه مغربیه» نام داشت.

آن حضرت بر خوان گسترده قرآن کریم و اخلاق بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که

به بهترین شکل در پدر بزرگوارش مجسم شده بود پرورش یافت.

این امام بزرگوار از آغاز طفولیت نشانه های هوش سرشار و نبوغ زود هنگامی را با خود داشت که نشان از شمول لطف الهی نسبت به آن حضرت بود.

آن حضرت منصب امامت الهی را پس از پدر بزرگوارش در سنّ هشت سالگی به گردن گرفت که در میان اهل بیت علیهم السلام نمونه ای دیگر از امامت در سنّ خردسالی بود که این امر خود واضحترین دلیل بر حَقّانیت خطّ اهل بیت رسالت علیهم السلام در ادّعای وصایت پیامبر، رهبری دینی و دنیوی امت اسلام، خلافت پیامبر اکرم و جانشینی آن حضرت در همه پست های رهبری به حساب می آید.

زندگانی این امام بزرگ به دو بخش متمایز تقسیم می شود: در مرحله اوّل زندگانی، آن حضرت به همراه پدر بزرگوارش امام جواد علیه السلام گذران عمر کرده و این دوران از زندگانی شریف آن حضرت کمتر از یک دهه به طول انجامیده است. اما مرحله دوّم حیات پربرکت آن حضرت بیش از سه دهه به طول انجامیده است. امام هادی علیه السلام در خلال این مدّت شش تن از خلفای دولت عبّاسی را با خود معاصر داشته که اسامی آنان عبارت است از: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز. در ایّام حکومت معتزّ عبّاسی بود که آن حضرت درحالی که حدود چهل و دو سال از عمر شریف و بابرکتش می گذشت به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

آن حضرت بسان پدران بزرگوار خود از سوی خلفای ظالم عبّاسی متحمل ظلم ها و ستم های بی شماری گردیده بود. چراکه عبّاسیان که بر منصب حکومت دست انداخته بودند از هر وسیله ای برای دور کردن اهل بیت نبوّت از عرصه سیاست و دین جامعه و کوتاه کردن دست آنان از این منصب الهی

استفاده می کرده و در این راه حتی از حذف فیزیکی و به شهادت رساندن آن بزرگواران نیز ابایی نداشتند. چنان که می بینیم هارون الرشید امام کاظم علیه السلام، مأمون، امام رضا علیه السلام و معتصم امام جواد علیه السلام را به شهادت رساندند.

ویژگی بزرگ عصر امام هادی علیه السلام نزدیکی زمان آن حضرت به زمان غیبت امام زمان علیه السلام بود مسئله ای که همه مسلمانان انتظار آن را می کشیدند. بنابراین ضروری می نمود تا آن حضرت گروه یاران صالح و شیعیان خود را برای استقبال از این عصر جدید که تا آن زمان سابقه نداشته است، آماده نمایند. چرا که شیعیان دو قرن بود که هرگز زندگی را بدون ارتباط مستقیم با امامان معصوم تجربه نکرده بودند. از اینجا است که می بینیم نقش امام هادی علیه السلام در این عرصه، علیرغم همه تصریحاتی که در میان همه مسلمانان به صورت عام و به خصوص در میان شیعه رایج و متداول بوده و مسأله غیبت دوازدهمین پیشوا را از ائمه اهل بیت علیهم السلام یعنی همان مهدی منتظری که خداوند متعال همه امت ها را به آمدنش وعده داده است مطرح می نمود، بسیار مهم، بنیادین و مشکل بوده است.

و باز می بینیم: به رغم انزوایی که حکومت عباسی به اجبار بر این امام بزرگوار روا داشته و حضرتش را در پایتخت خود یعنی شهر سامرا تحت مراقبت شدید نگهداری می نمود، با این وصف، امام هادی علیه السلام با کمال دقت و احتیاط نقش خود را ایفا نموده، در جهت توجیه و هدایت جامعه به فعالیت می پرداخته است. آن حضرت برای تحقق این مهم از سیستم کارآمد «وکیلان ائمه» که حضرت امام صادق علیه السلام آن را پایه ریزی کرده و پدر بزرگوار امام هادی، یعنی حضرت امام جواد علیه السلام آن را استحکام بخشیده بود یاری می جست. آن حضرت با استفاده از این سیستم مستحکم توانست مهمترین نیازهای شیعیان خود را در آن شرایط سخت به آنان برساند. این گونه بود که

آن حضرت توانست خطّ شیعی پیروان اهل بیت را به سمت وسوی استقلال همه جانبه ای که از نیازهای اساسی عصر غیبت کبری بود راهنمایی کند. امام هادی علیه السّلام در کنار فیض رسانی خود به مسلمانان از راه دادن تفکّرات دینی، عقیدتی، فقهی و اخلاقی، با کمال جدّیت دربارهٔ مسألهٔ مهمّ تربیت علما و فقها در میان جامعه تلاش و کوشش فراوانی به انجام رساند.

کتاب «مسند امام هادی علیه السّلام» که هم اکنون در دسترس ما می باشد گوشه ای از میراث فرهنگی آن حضرت است که علیرغم سختی شرایطی که آن حضرت و امامان پس از او در آن می زیسته اند به دست ما رسیده است.

سلام بر آن حضرت باد روزی که به دنیا آمد و روزی که در حال خردسالی بار منصب امامت را به دوش کشید و روزی که به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد و روزی که در پیشگاه خداوند باز زنده و برانگیخته خواهد شد.

برداشت هایی از شخصیت حضرت امام هادی علیه السلام

هنگامی که کلمات دانشمندان و بزرگان مسلمان در رابطه با شخصیت حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد هادی علیه السلام را از نظر می گذرانیم، تنها یک تصویر در برابر چشمان ما نقش می بندد و آن این که دوستان و دشمنان، همه آن حضرت را بزرگ داشته و همه مسلمانان بر بزرگواری و جلالت قدر آن حضرت اجماع و اتفاق کرده اند.

اینک بعضی از برداشت های علما و بزرگان که معاصر آن حضرت بوده اند، همچنین دانشمندان و مورخان که بعد از آن حضرت می زیسته و در رابطه با شخصیت منحصر به فرد آن حضرت نظر داده و نظر آن ها به دست ما رسیده است توجه نمائید:

۱. در نامه ای که متوکل عباسی به امام هادی علیه السلام نوشته است چنین آمده:

بسم الله الرحمن الرحيم، امّا بعد: امیر المؤمنین متوکل قدر تو را می شناسد و رعایت خویشاوندی تو را نموده و حقّ تو را بر خود واجب می داند وی همواره و در همه کارها در رابطه با تو و اهل بیت تو آن می کند که به صلاح حال تو و اهل بیت تو بوده، سربلندی تو و خاندانت در آن تثبیت گردد و امنیت و برکت بر تو و آنان داخل گردد، او همه این کارها را برای جلب رضایت خداوند و به جای آوردن آنچه را که خداوند در رابطه تو و خاندانت بر او

واجب کرده است به انجام می رساند.

آنگاه در پایان نامه این گونه آمده است: امیر المؤمنین مشتاق دیدن تو می باشد و خوش می دارد که از نزدیک با تو دیداری تازه کند و با نگاه کردن به چهره میمون و مبارکت تیمن بجوید (۱).

۲. یحیی بن هرثمه- همان کسی که متوکل او را برای بردن امام علیه السلام از مدینه به سامرا فرستاده بود- گوید: من برای انجام این مأموریت به شهر مدینه رفتم.

هنگامی که وارد شهر مدینه شدم مردم شهر که متوجه مأموریت من در رابطه با امام هادی علیه السلام شده بودند و می ترسیدند در این سفر چشم زخم و گزندى به آن حضرت برسد، ضجه و ناله عظیمی سر دادند، بدان سان که تا آن زمان مردم چنین ضجه و ناله ای در شهر نشنیده بودند تو گویی که همه دنیا به جوش و خروش آمده بود. چرا که آن حضرت همواره ملازم مسجد و محراب بوده همیشه به اهل شهر مدینه نیکویی روا می داشت و هیچگاه به سمت دنیا و زخارف آن میل و رغبت از خود نشان نمی داد، من منزل آن حضرت را بازرسی کردم. اما جز کتاب های قرآن، دعا، و کتاب های علمی چیزی در آن نیافتم. اینجا بود که آن حضرت در نظرم بسیار بزرگ آمد و از آن پس خود شخصا خدمتگزاری آن حضرت را به عهده گرفتم و با او بسیار خوب برخورد نمودم، هنگامی که به بغداد وارد شدیم ابتدا به نزد اسحاق طاهری که والی بغداد بود رفتم. وی به من گفت: ای یحیی، این مرد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، و تو خود متوکل را خوب می شناسی، و می دانی که اگر متوکل را بر ضد این مرد تحریک کنی او را خواهد کشت، و در این صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۲۴

در روز قیامت دشمن تو خواهد بود، در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند که من در برخورد با این مرد جز نیکویی از او چیزی ندیده‌ام (۱).

۳. ابو عبد الله جنیدی گوید: به خداوند متعال سوگند که او امام هادی علیه السلام بهترین فرد از میان مردمان روی زمین و بافضیلت‌ترین مخلوق خداوند متعال است (۲).

۴. یزداد طیب گوید: اگر از میان مخلوقات خدا یک نفر پیدا شود که علم غیب بداند، همانا که او امام هادی علیه السلام است (۳).

۵. ابن شهر آشوب گوید: امام هادی علیه السلام خوش‌ترین و راست‌ترین مردم بود. هنگامی که آن حضرت را از نزدیک می‌دیدید ملاحظه می‌کردید که او در میان مردم بی‌ظن و هنگامی که از دور با او معاشرت می‌کردید، فضل و کمالش در میان جامعه بی‌بدیل بود، چون سکوت می‌کرد هیبت و وقار از وی می‌بارید و چون زبان به سخن می‌گشود، شکوه و جلالش نمودار می‌گردید، وی از خاندان رسالت و امامت و محلّ استقرار وصایت و جانشینی پیامبر بود. وی شاخه‌ای از درخت تناور نبوت بود، برافراشته و پسندیده، و میوه‌ای از درخت رسالت چیده و برگزیده (۴).

۶. کمال الدین محمد بن طلحه شافعی گوید: از میان مناقب بی‌شمار آن حضرت منقبتی است که همچون درّ و گوشواره در گوش مردمان جای گرفته و گوش جان مردمان همچون درّی گرانبها در صدف آن را دربر گرفته است، که خود شاهدی است بر این مطلب که حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام موصوف به گرانسنگ‌ترین اوصاف، بوده و از باشرافت‌ترین شاخه‌های درخت نبوت

ص: ۲۵

۱- (۱). تذکره الخواصّ/ ۲۰۲.

۲- (۲). مآثر الکبریٰ ۹۶/۳.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۶۱/۵۰.

۴- (۴). مناقب ۴۳۲/۴.

۷. احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان گوید: ابو الحسن علی هادی فرزند محمد جواد فرزند علی رضا علیهم السّلام یکی از ائمه دوازده گانه است، کسانی در نزد متوکل عباسی از او بدگویی کرده، گفتند شیعیان وی برایش اسلحه، نامه، و اسناد دیگری می فرستند که در خانه او موجود است و او را برانگیخته اند تا در طلب حکومت برآید. متوکل نیز عده ای از مأموران ترک تبار خود را به سمت آن حضرت فرستاد. آنان شبانه و ناگهانی به منزل آن حضرت حمله کردند. اما تنها صحنه ای که با آن روبرو شدند این بود: آنان امام هادی را در اتاقی دربسته یافتند درحالی که جبه ای موین بر تن و پارچه ای پشمین بر سر داشته، رو به قبله آیاتی از قرآن کریم را که متضمن وعده و وعید الهی است زیر لب ترنم می کرد. و در زیر پایش فرشی جز سنگریزه و شن نبود (۲).

۸. عبد الله بن اسعد یافعی گوید: ابو الحسن علی هادی فرزند محمد الجواد فرزند علی رضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق، علوی حسینی، چهل سال زندگی کرد. وی مردی متعبّد و فقیهی پیشوا بود (۳).

۹. حافظ عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر گوید: و اما ابو الحسن علی هادی فرزند محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علی زین العابدین فرزند حسین شهید فرزند علی بن ابی طالب، یکی از پیشوایان دوازده گانه است. وی پدر حسن بن علی عسکری است، او مردی عابد و زاهد بود که متوکل وی را به سامرا منتقل کرد.

او بیش از بیست سال و چند ماه در آن شهر سکونت گزید و در سال ۲۵۴ ه. ق.

ص: ۲۶

۱- (۱). مطالب السّؤل/ ۸۸.

۲- (۲). وفيات الاعیان/ ۲/ ۴۳۵.

۳- (۳). مرآت الجنان/ ۲/ ۱۶۰.

در همان شهر از دنیا رفت. گفته اند که بدگویان به متوکل عباسی خبر دادند که در منزل آن حضرت نامه های بسیاری از مردم و سلاح های زیادی وجود دارد، متوکل گروهی از سربازان خود را به سمت آن حضرت فرستاد. آنان وی را این گونه یافتند که: روبروی قبله نشسته، جبهه ای از پشم بر تن دارد و بر روی فرشی از خاک نشسته است. سربازان، آن حضرت را با همین حالت دستگیر کرده و به نزد متوکل عباسی بردند... (۱).

۱۰. محمّد سراج الدین رفاعی گوید: امام علی هادی فرزند امام محمّد جواد می باشد، لقب او نقی، عالم، فقیه، امیر، دلیل، عسکری، و نجیب است. او در سال ۲۱۲ ه. ق در شهر مدینه دیده به جهان گشود، و در روز دوشنبه سوّم ماه رجب سال ۲۵۴ ه. ق در زمان خلافت معتزّ عباسی به واسطه سمّ به شهادت رسیده و به دیدار معبود شتافت. وی دارای پنج فرزند می باشد: امام حسن عسکری، حسین، محمّد، جعفر و عایشه، و امام حسن عسکری همان کسی است که فرزندش صاحب سرداب مقدّس، حجّت منتظر، ولی خداوند، محمّد مهدی می باشد (۲).

۱۱. احمد بن حجر هیثمی گوید: علی عسکری به این دلیل عسکری نامیده شد که گروهی از جانب حکومت وقت مأمور شدند تا او را از مدینه پیامبر به سامرا آورده در آنجا ساکن کنند منطقه ای که در آن زمان عسکر نامیده می شد و بدین جهت امام هادی علیه السّلام به لقب عسکری ملقب گردید. وی از نظر دانش و سخاوت میراث دار پدر بزرگوار خویش بود (۳).

۱۲. احمد بن یوسف بن احمد دمشقی قرمانی گوید: فصل نهم از کتاب

ص: ۲۷

۱- (۱). البدایه و النهایه/ ۱۱/ ۱۵.

۲- (۲). صحاح الاخبار/ ۵۶.

۳- (۳). الصّواعق المحرّقه/ ۲۰۵.

من دربارهٔ خاندان بردباری، دانش و نیکوکاری است، امام علی بن محمد هادی - رضی الله عنه - در مدینه زاده شد و مادرش کنیزی ام ولد بود، کنیه مبارکش ابو الحسن و لقبش هادی و متوکل بود. رنگ چهره اش گندمگون و نقش انگشتری او «الله ربی و عصمتی من خلقه» بود. و اما مناقب او بسیار گرانبها و اوصافش بسیار شریف است (۱).

۱۳. عبد الله شبراوی شافعی گوید: دهمین امام از پیشوایان علی هادی است، وی در ماه رجب سال ۲۱۴ در مدینه زاده شد و دارای کرامات بسیار می باشد (۲).

۱۴. محمد امین سویدی بغدادی گوید: او در مدینه زاده شد و کنیه اش ابو الحسن، لقبش هادی، و رنگ چهره اش گندمگون بود. نقش انگشتری او «الله ربی و هو عصمتی من خلقه» بود و فضایل و مناقبش بسیار است (۳).

۱۵. مؤمن شبلنجی گوید: مناقب او بسیار است، در صواعق چنین آمده است که: ابو الحسن عسکری وارث علم و سخاوت پدر بزرگوار خود بوده است، همچنین در کتاب حياه الحيوان آمده است: او را عسکری نامیده اند چرا که متوکل در اثر بسیاری بدگویی بدگویان از آن حضرت او را از مدینه احضار کرده و در شهر سامرا ساکن گردانید (۴).

۱۶. محمد امین غالب طویل گوید: وی بسیار خوش اخلاق بود. تا جایی که هیچ کس شکی در مقام عصمت او نداشت. اما خلیفه عباسی متوکل از ترس اینکه مقامات آن حضرت موجب به خطر افتادن خلافتش شود به حرف بدگویان و سعایت کنندگان که به او می گفتند: امام هادی علیه السلام در خانه خود

ص: ۲۸

۱- (۱). اخبار الدول/ ۱۱۷.

۲- (۲). الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۷۶.

۳- (۳). صبائك الذهب/ ۵۷.

۴- (۴). نور الابصار/ ۱۴۹.

اسلحه و لوازم آمادگی برای قیام را جمع آوری نموده و مدّعی خلافت است گوش فرا داده و در آن وقت سپاهیان ترک تبار خود را به سمت آن حضرت گسیل داشت. آنان شبانه به خانه آن حضرت حمله کردند. متوکّل از این جهت سپاهیان ترک تبار را برای این مأموریت انتخاب کرده بود که به سپاهیان عرب تبار مسلمان اعتماد نداشت. چراکه می دانست آنان کسی را که برای خلافت شایسته تر است می شناسند. اما ترک تباران تازه مسلمانانی بودند که به مسائل پیچیده عالم اسلام آشنایی نداشتند. آنان یارویاور چشم و گوش بستۀ خلفای عبّاسی بودند. هم آنان که به ازدواج با دختران ترک تبار عادت کرده بودند.

نظامیان ترک تبار شبانگاه به خانه امام هادی علیه السّلام رسیدند. آنان آن حضرت را این گونه یافتند که بر فرش خاک نشسته و ردائی از پشم به خود پیچیده و مشغول خواندن قرآن است. آنان همه زوایا و گوشه های خانه آن حضرت را تفتیش نموده سپس آن حضرت را دستگیر کرده به نزد خلیفه برده و جریان را به او گفتند. آنان برای خلیفه تعریف کردند که آن حضرت را در چه مقامی از زهد یافتند و اینکه در خانه او هیچ چیز از سلاح و سازوبرگ جنگ پیدا نکرده اند (۱).

۱۷. سید عبد الوهاب بدری گوید: امام هادی علیه السّلام در شهر سامرا در مجالس مردم می گشت و همواره مصیبت دیدگان را دلداری داده، نیازمندان را یاری رسانده به گدایان و مساکین ترخّم می نمود. وی با یتیمان مهربانی کرده، شبانگاهان به در خانه بیوه گان و ناتوانان رفته، کیسه های درهم و دینار را که در دامن جامۀ خود حمل می کرد به آنان می داد و می گفت: لا تُریدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا

ص: ۲۹

شُکُوراً؛ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. آن حضرت روزها به کار و فعالیت مشغول می شد. وی در زیر اشعه سوزان آفتاب ایستاده در مزرعه خود به کار کشاورزی مشغول می گشت تا آن جا که عرق تمام بدن آن حضرت را تر می کرد و چون سیاهی شب آشکار می شد به سمت پروردگار خود توجه کرده، در حال رکوع و سجود و خشوع برای پروردگار خویش درمی آمد و پیشانی تابناک خود را بر روی سنگ و شن زمین قرار می داد، و دعای مشهور خود را زیر لب زمزمه می کرد که: «الهی مسیء قد ورد، و فقیر قد قصد، لا تخب مسعاه و ارحمه و اغفر له خطاه»؛

پروردگارا، گنهکاری به در خانه ات وارد شده، و فقیری قصد در خانه ات کرده. پروردگارا گام هایی که به سوی تو برداشته ناامید نگردان، بر وی رحمت آور و گناهانش را بر او ببخشای (۱).

۱۸. خیر الدین زرکلی گوید: ابو الحسن عسکری علی، ملقب به هادی فرزند محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی بن جعفر، حسینی طالبی، دهمین امام از پیشوایان دوازده گانه و یکی از پرهیزگاران و صلحا زمان بوده است. وی در شهر مدینه به دنیا آمد. کسانی در نزد متوکل عباسی از او بدگویی کردند و وی آن حضرت را به بغداد احضار کرده، سپس در سامرا تبعید نمود (۲).

۱۹. «دوایت-ام-رونالدسون» پس از اینکه به تفصیل درباره آن حضرت به بحث پرداخته گوید: بسیاری از مردم از مناطقی مانند عراق، ایران و مصر، که شیعه آل محمد در آن زیاد بود برای کسب علم و دانش آهنگ دیدار آن

ص: ۳۰

۱- (۱). سیره الامام علی الهادی علیه السلام/ ۵۹.

۲- (۲). الاعلام ۱۴۰/۵.

حضرت می کردند (۱).

۲۰. فضل الله بن روزبهان شافعی گوید: خداوندا سلام و درود بفرست بر امام دهم، مقتدای زندگان و مردگان، سرور حاضران و غایبان، آن کس که از مقدمات علوم به نتیجه وصایت و امامت رسیده است، شمشیر خشمگین و خروشان بر گردن هر مخالف و دشمن، پناهگاه همه پناه آورندگان در مصائب و دشمنی ها، برطرف کننده تشنگی از جگرهای سوخته، آن کس که دوستان و دشمنان به کمال فضیلتش شهادت داده و در روز ندادن منادی یعنی روز قیامت پناهگاه دوستان و موالیان خویش می باشد، ابو الحسن علی نقی هادی، فرزند محمد شهید، آن کس که با مکر دشمنان به شهادت رسید و در «سر من رأی» به خاک سپرده گردید (۲).

ص: ۳۱

۱- (۱). عقیده الشیعه/ ۲۱۵.

۲- (۲). وسیله الخادم الی المخدوم/ صلوات الامام الهادی علیه السلام.

جلوه هایی از شخصیت حضرت امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام به همه بزرگ منشی های اخلاقی که جد گرامی اش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای تکمیل آن ها مبعوث شده بود آراسته و همه عناصر فضیلت و کمال در شخصیت متکامل آن حضرت گرد آمده بود. به گونه ای که ما نه تنها نمی توانیم به همه ابعاد شخصیتی آن حضرت احاطه پیدا کنیم، بلکه حتی نمی توانیم شخصیت عظیم او را به تصوّر خویش درآوریم. امّا این مطلب مانع از آن نمی شود که ما به قدر ظرفیت و توانائی خود به گوشه ای از مکارم اخلاقی آن حضرت که در رفتارش جلوه گر شده و در کتاب های سیره و تاریخ آمده است اشاره بنمائیم.

حال خوانندگان محترم گوشه ای از این بزرگ منشی های اخلاقی را پیش رو دارند:

۱. بخشندگی

امام هادی علیه السلام از گشاده دست ترین مردم و بخشنده ترین آنان در زمان خود بود. آن حضرت به شیوه و رویه پدران بزرگوار خود عمل می کرد که بنا به نص صریح قرآن در راه عشق به خداوند متعال به مسکین و یتیم و اسیر خوراک می دادند. آنان آن مقدار از غذای خود در راه خدا انفاق می کردند که برای

خانواده خودشان غذایی نمی ماند و تا آنجا از جامه های خود برهنگان را می پوشانیدند که برای خانواده آنان جامه ای باقی نمی ماند (۱).

تاریخ نگاران نمونه های بسیاری از نیکوکاری امام هادی علیه السلام و احسان آن حضرت به فقیران و بیچارگان و بزرگداشت آن حضرت نسبت به نیازمندان ذکر نموده اند که ما به این چند مورد اکتفا می کنیم.

۱. ابو عمرو عثمان بن سعید، احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر حمدانی که از بزرگان شیعه بودند. بر امام هادی علیه السلام وارد شدند. در این هنگام احمد بن اسحاق از بدهکاری ای که بر گردنش بود به نزد امام هادی علیه السلام شکایت کرد. آن حضرت به وکیل خود عمرو رو کرده و فرمودند: به او، همچنین به علی بن جعفر سی هزار دینار بده. آن حضرت به خود وکیل نیز سی هزار دینار دادند.

ابن شهر آشوب هنگامی که در کتاب خود این کرامت علویه را نقل می کند آن را این گونه توضیح می دهد که: «این عمل معجزه ای است که کسی جز پادشاهان قادر به انجام آن نیست و ما هرگز نشنیده ایم کسی این چنین عطایی نسبت به نزدیکان خود کرده باشد (۲).

۲. اسحاق جلاب برای امام هادی علیه السلام گوسفندان بسیاری خرید و آن حضرت در روز ترویبه که روز هشتم ماه ذی الحجه و روز بسیار با عظمتی است، آن گوسفندان را در میان خویشاوندان خود تقسیم نمود (۳).

۳. روزی حضرت امام هادی علیه السلام سامرا را به قصد زمین کشاورزی که در روستایی نزدیک سامرا داشت ترک کرد. مردی از اعراب به قصد زیارت آن

ص: ۳۴

۱- (۱). صفه الصفوه/۹۸/۲.

۲- (۲). مناقب/۴۰۹/۴.

۳- (۳). مناقب آل ابی طالب/۴۴۳/۴.

حضرت به منزل آن حضرت رفت. اما آن حضرت را در منزل نیافت. خانوادهٔ امام هادی علیه السلام به آن مرد گفتند که ایشان به زمین کشاورزی خود رفته است. آن مرد آهنک آنجا کرد. هنگامی که در نزد امام حضور پیدا کرد امام علیه السلام از او پرسیدند: آیا حاجتی داری؟ آن مرد با صدایی آهسته عرض کرد: ای پسر رسول خدا، من مردی از بادیه نشینان کوفه هستم. من از کسانی که به ولایت جدّ شما حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام اعتقاد دارند هستم، اما از بد روزگار دینی بسیار سنگین به گردن من آمده و برای رهایی از بار این دین کس دیگری جز شما نیافتم تا به نزد او بروم.

امام هادی علیه السلام بر حال او رقت آورده و حاجتی را که آن مرد به نزد آن حضرت آورده بود بزرگ شمردند. اما در آن برههٔ زمان امام هادی علیه السلام در تنگنای مالی بوده و چیزی نداشتند تا به آن مرد بدهند و نیازش را برطرف کنند. بنابراین کاغذی برداشته و با خطّ مبارک خود در آن نوشتند که این مرد این مبلغ از من طلبکار است، و مقدار آن پول را در آن کاغذ معین فرمودند.

آنگاه به آن مرد فرمودند: این ورقه را بگیر. هنگامی که من به سامرا بازگشتم و گروهی از مردم به دور من جمع شدند به نزد من بیا و پولی که در این کاغذ نوشته شده از من طلب کن و هنگامی که من از دادن آن به تو عاجز شدم بر من سخت بگیر و مرا بر ندادن پول شدیداً مورد عتاب و خطاب قرار بده، و در این دستور که به تو می دهم به هیچ وجه با من مخالفت نکن.

مرد عرب کاغذ را گرفت. هنگامی که امام هادی علیه السلام به سامرا بازگشتند عدهٔ ای دور آن حضرت جمع شدند که در میان آنان جاسوسان حکومت و مأموران امّیتی نیز حضور داشتند. مرد اعرابی به نزد امام آمد و آن ورقه را در محضر جمع به ایشان عرضه کرد و از امام خواست آن مبلغ بدهکاری که در آن

ورقه نوشته بودند فوراً به او پرداخت کنند. امام هادی علیه السلام شروع به عذر آوردن نمود، اما اعرابی با سخنانی درشت با آن حضرت سخن می گفت. هنگامی که اهل آن مجلس متفرق شدند، مأموران امتیعی خیر این مکالمه بین مرد اعرابی و امام هادی را به متوکل دادند. متوکل با شنیدن این خبر دستور داد سی هزار درهم برای امام هادی بفرستند. هنگامی که این پول به دست امام رسید و اعرابی هم به نزد امام هادی علیه السلام آمد، آن حضرت به او فرمودند:

«این مال را بگیر و دین خود را از آن ادا کن و آنچه از آن باقی می ماند بر اهل و خاندان خود خرج کن و ما را معذور دار که بیشتر از این نتوانستیم به تو بدهیم.»

احسانی در این سطح بر اعرابی گران آمد و به امام عرضه داشت:

بدهکاری من حتی به اندازه ثلث این مبلغ هم نمی شود. یعنی بقیه آن را پس بگیرد اما امام هادی علیه السلام حاضر نشد از آن سی هزار درهم چیزی از آن مرد پس بگیرد. اعرابی به سمت دیار خود بازگشت درحالی که می گفت: خداوند متعال به اینکه رسالت خود را در میان چه خاندانی قرار دهد داناتر است (۱).

۲. زهد و پارسایی

حضرت امام هادی علیه السلام از همه شادی ها، دل مشغولی ها و اسباب زندگی دنیوی رویگردان بوده، همواره به زاهدانه ترین شکل زندگی را می گذراند. آن حضرت به شدت مراقب و مواظب عبادت خداوند و پای بندی به ورع و زهد بود. آن حضرت هیچگاه به جلوه های ظاهری زندگی دنیا اعتنائی نداشته، طاعت خداوند متعال را بر هر چیز دیگری مقدم می داشت. منزل آن حضرت چه هنگامی که در مدینه به سر می برد و چه آن هنگام که در سامرا زندگی

ص: ۳۶

۱- (۱). الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۷۶، ابن صبّاح، الفصول المهمه/ ۲۷۴، الصواعق المحرقة/ ۳۱۲.

می کرد همواره خالی از اثاثیه زندگی بود. در وقتی که آن حضرت در مدینه سکونت داشت سربازان متوکل به خانه اش ریختند و آن خانه را به شدت تفتیش نمودند، اما نه تنها آنچه می خواستند در آن نیافتند بلکه از لوازم زندگی نیز چیزی در آن پیدا نکردند. همچنین هنگامی که سربازان متوکل در شهر سامرا بار دیگر به خانه آن حضرت هجوم آوردند آن حضرت را در اتاقی دربسته یافتند درحالی که جبه ای موین بر تن داشته، بر سنگ و ریگ نشسته بود و میان او و زمین فرشی وجود نداشت (۱).

۳. کار در مزرعه

این پیشوای بزرگوار کاملاً از هر گونه تکبر و متیت خالی بوده است. تا آنجا که گفته اند: آن حضرت در زمینی که داشت با دست خود به کار کشاورزی می پرداخت تا بدین وسیله برای خود و خانواده اش موجبات امرار معاش را فراهم آورد، علی بن ابو حمزه این چنین روایت می کند که: «ابو الحسن سؤم حضرت امام هادی علیه السلام را دیدم که در روی زمین کار می کرد درحالی که از سر تا به قدم از عرق پوشیده شده بود. به خدمت آن حضرت عرضه داشتم:

خداوند مرا قربان شما کند. پس مردان کجا هستند؟ منظور علی بن ابی حمزه از مردان، دوستان، شیعیان و یاوران امام هادی علیه السلام بود.

امام علیه السلام پاسخ دادند: «یا علی قد عمل بالمسحاه من هو خیر منی و من ابی فی أرضه»؛

ای علی، بدان که کسانی با بیل در زمین خود به فعالیت زراعتی پرداخته اند که به مراتب از من و پدرم برتر و بالاتر بوده اند.

ص: ۳۷

۱- (۱). اصول کافی ۴۹۹/۱ و به نقل از آن در ارشاد ۳۰۲/۲، ۳۰۳ و هم چنین به نقل از کلینی، اعلام الوری ۱۱۹/۲، الفصول المهمه ۳۷۷.

به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: منظور شما چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمودند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، امیر المؤمنین علیه السَّلَام و همه پدرانم با دست خود کار می کردند و کشاورزی کار انبیا، مرسلین و اوصیای صالح آنان می باشد (۱).

۴. راهنمایی گمراهان

حضرت امام هادی علیه السَّلَام سعی بسیار و افری در زمینه راهنمایی گمراهان و منحرفان از جاده حق و حقیقت و هدایت آن ها به راه راست داشته است، از میان کسانی که امام هادی علیه السَّلَام آن ها را از ضلالت و گمراهی به راه راست هدایت کرده است می توان به ابو الحسن بصری معروف به ملاح نام برد. ابو الحسن بصری دارای مذهب واقفی بود. یعنی تا امامت حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السَّلَام را قبول داشته، اما پس از امام موسی بن جعفر متوقف شده و به امامت فرزندان پاک آن حضرت اعتراف و ایمان نداشت. روزی امام هادی با او دیدار کرد و به او فرمود: تا کی می خواهی به این خواب خود ادامه دهی؟ آیا وقت آن نرسیده است که از این خواب غفلت بیدار شوی؟!.

این دو جمله کوتاه آن چنان اثری در دل و جان ابو الحسن بصری گذاشت که او را منقلب کرد، وی پس از آن به راه حق بازگشت (۲).

۵. بر حذر داشتن دیگران از نشست و برخاست با طایفه صوفیه

امام هادی علیه السَّلَام همواره اصحاب خود و همه مسلمانان را از برقراری رابطه

ص: ۳۸

۱- (۱). من لا یحضره الفقیه ۱۶۲/۳.

۲- (۲). اعلام الوری/۱۲۳/۲ به نقل از کتاب الواحده نوشته عمی، و هم چنین به نقل از اعلام در بحار الانوار ۱۸۹/۱۵۰.

با جماعت صوفیه و رفتن در میان آن‌ها به شدت بازمی‌داشتند. چراکه آنان باعث گمراهی مردم می‌شدند. صوفیان با تظاهر به زهد و پارسایی و عدم وابستگی و دلبستگی به ظواهر دنیا، مردمان ساده و زودباور را گول زده و آن‌ها را از راه حق و حقیقت منحرف می‌کردند.

امام هادی علیه السلام در جلوگیری از اختلاط مسلمانان با این دسته و طایفه با شدت بسیاری عمل می‌کردند. در این زمینه می‌توان به روایت حسین بن ابی الخطاب توجه کرد که گفت: من در مسجد النبی در نزد حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام بودم. گروهی از یاران آن حضرت که در میان آن‌ها ابو هاشم جعفری نیز دیده می‌شد به نزد آن حضرت آمدند. ابو هاشم جعفری مردی دارای فصاحت و بلاغت بود و در نزد امام هادی علیه السلام دارای جایگاهی ویژه بود در همین زمان که ما در نزد امام هادی ایستاده بودیم، گروهی از صوفیه به مسجد داخل شده و در کنار ما نشستند و مشغول به ذکر و تهلیل شدند، امام هادی علیه السلام رو به اصحاب و یاران خود کرده فرمودند:

«لا تلتفتوا إلى هؤلاء الخدّاعين فإنّهم حلفاء الشياطين، و مخربو قواعد الدين، يتزهدون لإراحة الأجسام، و يتهجدون لصيد الأنعام، يتجرعون عمرا حتى يديخوا لللايكاف حمرا، لا يهللون إلا لغرور الناس، و لا يقللون الغذاء إلا لملء العساس و اختلاس قلب الدفناس، يكلمون الناس باملائهم في الحب، و يطرحونهم بإذلالهم في الجب، أو رادهم الرقص و التصديه، و أذكاهم الترنم و التغنيه، فلا يتبعهم إلا السفهاء، و لا يعتقد بهم إلا الحمقاء، فمن ذهب إلى زیاره أحدهم حيا أو ميتا، فكأنما ذهب إلى زیاره الشيطان و عباده الأوثان، و من أعان واحدا منهم فكأنما أعان معاويه و يزيد و أبا سفیان»؛

به این نیرنگ بازان نگاه نکنید که آن‌ها هم پیمانان شیاطین و ویران‌کنندگان پایه‌های دین هستند. هدف آنان از تظاهر به زهد و پارسایی راحتی جسمشان است و از

تهجد و شب زنده داری هدفی جز اینکه چارپایی برای منافع خود به چنگ آورند، ندارند. آنان عمری را به سختی می گذرانند تا اینکه بتوانند با استفاده از نادانی مردم برای خود درازگوشی به زیر زین آورند. آنان جز برای فریفتن مردم به تسیح و تهلیل نمی پردازند، و جز برای پرکردن کاسه های طمع و به چنگ آوردن دل نادانان به خوردن غذای کم مبادرت نمی کنند، آنان چون با مردم صحبت می کنند، همواره از محبت سخن به میان می آورند، اما با گمراهی های خود مردم را در چاه ضلالت و گمراهی می اندازند. ورد آنان رقص و کف زدن و ذکر آنان آوازخوانی و غنا می باشد.

جز سفها و نادانان کسی از آنان پیروی نمی کند و جز احمقان کسی به آنان معتقد نمی شود. هرکس به زیارت یکی از مرده یا زنده آنان برود گویا که به زیارت شیطان و عبادت بت ها رفته است، و هرکس یک تن از آنان را کمک و یاری نماید، گویا که معاویه و یزید و ابو سفیان را کمک و یاری نموده است.

یکی از اصحاب آن حضرت رو به ایشان کرد و عرضه داشت: حتی اگر آن شخص از صوفیه به حقوق شما اهل بیت اعتراف داشته باشد؟

امام علیه السلام او را نکوهش کرد و بر سر او فریاد زد که: این سخن را کنار بگذار. آیا اگر کسی به حقوق ما اعتراف داشته باشد به سمت راه و روشی می رود که خشم و ناراحتی ما در آن است؟ آیا نمی دانی که اینان از پست ترین طایفه های صوفیه هستند، البته همه طوایف صوفیه جزو مخالفان ما هستند و راه و روش آن ها با طریقه ما مغایر و منافر است، آنان جز نصاری یا مجوس این امت نیستند، آنان همواره سعی دارند تا با بازدم دهن های خود نور خدا را خاموش کنند درحالی که خداوند نور خود را به حد کمال می رساند اگرچه کافران را ناخوش آید (۱).

ص: ۴۰

۱- (۱). اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۶۰۲-۶۰۳ به نقل از مرتضی راضی در کتاب فصول، و ابن حمزه در کتاب/الهادی الی النجاه، هر دوی آن ها به نقل از شیخ مفید، و به نقل از او در روضات الجنات/ ۳/ ۱۳۴.

حضرت امام هادی علیه السّلام همواره مردان فکر و اندیشه و علم و دانش را گرامی داشته، آنان را مورد عنایت قرار داده، بر بقیه مردم مقدمشان می داشت.

چرا که چنین کسان، منابع نور در روی زمین هستند. از میان کسانی که امام هادی علیه السّلام به جهت علم و دانش، آنان را تکریم و احترام کرده است یکی از عالمان و فقیهان شیعه است که به امام هادی خبر رسیده بود وی با یک ناصبی بحث کرده، او را محکوم نموده و بر وی غالب آمده است. امام هادی علیه السّلام از شنیدن این خبر بسیار مسرور و خوشحال گردید. هنگامی که آن عالم شیعی برای دیدار امام هادی علیه السّلام آمده بود، آن حضرت با بزرگداشت و استقبالی گرم با او روبرو شد، و درحالی که مجلس امام هادی علیه السّلام مالا مال از سادات علوی و همچنین عباسیان بود، آن حضرت وی را در آن مجلس در کنار خود نشاند و شروع به سخن گفتن با او کرده بسیار از حال او سؤال می کرد. این مطلب بر حضار مجلس گران آمد. سادات هاشمی به امام هادی علیه السّلام رو کرده و عرضه داشتند: چگونه او را بر سادات بنی هاشم مقدم می دارید؟

امام علیه السّلام در جواب آنان فرمودند: دست نگه دارید. مبدا که شما از کسانی شوید که خداوند متعال درباره آن ها می فرماید: آیا داستان کسانی را که بهره ای از کتاب [تورات] یافته اند ندانسته ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می شوند تا میانشان حکم کند، آنکه گروهی از آنان به حال اعراض، روی برمی تابند؟ آیا درباره این مسأله به حکم کتاب خداوند عزّ و جلّ راضی می شوید؟ (۱)

ص: ۴۱

همه آن‌ها گفتند بله ای فرزند رسول خدا.

آنگاه امام هادی علیه السلام شروع به اقامه دلیل از کتاب خدا بر صحت کاری که انجام داده بودند فرمودند. آن حضرت این گونه فرمودند: آیا خداوند متعال نمی فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود: «در مجالس جای باز کنید»، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند،- تا آنجا که فرماید-خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گرداند. (۱)

بنابراین می بینیم که خداوند متعال هرگز برای یک دانشمند مؤمن به مرتبه ای پایین تر از دانشمند مؤمن غیر دانشمند راضی نشده است. همچنان که خداوند متعال برای مؤمن به مرتبه ای پایین تر از شخص غیر مؤمن راضی نشده است.

حال به من خبر بدهید از این بخش از کلام خداوند متعال که فرمود: خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گرداند. آیا خداوند متعال فرموده است خدا رتبه کسانی از شما را که دارای شرافت نسب هستند برحسب درجات بلند گرداند؟! آیا خداوند متعال فرموده است: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ (۲)...

پس چگونه منکر بزرگداشت من از این دانشمند می شوید؟ این دانشمند فلان ناصبی را با حجت ها و دلایل خداوند متعال که به او آموخته شکست داده است و او بدین وسیله از هر شریفی که شرافتش به نسب باشد شریفتر است.

در این هنگام همه حاضران سکوت کردند. چرا که امام با رساترین دلیل ها آنان را رد کرد. اما یکی از عباسیان فریاد برآورد و گفت:

ای فرزند رسول خدا، تو این مرد را بر ما فضیلت و برتری دادی و ما را از

ص: ۴۲

۱- (۱). مجادله/۱۱.

۲- (۲). زمر/۹.

کسی که نسبی چون نسب ما ندارد پایین تر دانستی، درحالی که از اوّل اسلام تاکنون همواره آن کس که در شرافت افضل است بر آنکه پایین دست اوست مقدّم داشته شده است.

البته این منطق بسیار بی ارزش است. چراکه اسلام با موازین خود هیچگاه جز برای ارزش های صحیحی که این فرد عبّاسی هیچگاه آنان را نفهمیده است تن در نمی دهد. اما امام هادی سخنان او را با این منطق قوی رد کردند که:

سبحان الله، آیا این جدّ شما عبّاس نبود که با ابا بکر که یک شخص تیمی است - از قبیله تیم - بیعت کرد درحالی که عبّاس خود هاشمی بود؟ آیا عبد الله بن عبّاس نبود که خادم عمر بن خطاب شده بود درحالی که عبد الله بن عبّاس هاشمی است و پدر خلفای بنی عبّاس است و عمر شخصی از طایفه بنی عدی؟ و چگونه بود که عمر در شورای خلافت که برای تعیین خلیفه پس از خود خلیفه کرد کسانی را از قریش داخل کرد که از نظر شرافت نسب [از هاشمیان] دور بودند اما عبّاس را که شخصی از بنی هاشم بود در این شوری داخل نکرد؟! پس اگر مقدّم داشتن شخص غیر هاشمی بر هاشمی کاری ناشایست است، اوّلاً بیعت عبّاس با ابو بکر، همچنین خدمتگزاری عبد الله بن عبّاس بر عمر را ناروا بدانید. پس اگر آن جایز بود این هم جایز است (۱).

۷. عبادت

روی آوردن به خداوند متعال، انابه به درگاه او، شب زنده داری به عبادت خداوند متعال، مناجات با ذات اقدس حقّ و تلاوت کتاب او ویژگی بارز همه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام بوده است.

ص: ۴۳

امّا نسبت به خصوص حضرت امام هادی علیه السّلام می توان گفت مردم در عصر و زمان آن حضرت کسی را در عبادت، پرهیزگاری و سخت گرفتن بر خود در راه دین، به مانند آن حضرت ندیده بودند. آن حضرت هیچ یک از عبادات مستحب و نوافل را ترک نمی کرد. آن حضرت همواره در رکعت سوّم از نافله مغرب سوره حمد را قرائت کرده و پس از آن اوّل سوره حدید را تا آنجا که می فرماید: «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» قرائت کرده و در رکعت چهارم سوره حمد و آخر سوره حجرات را تلاوت می فرمود (۱).

۸. برآورده شدن دعاهاى آن حضرت

در کتاب های مختلف نمونه های زیادی از مستجاب شدن دعای امام هادی علیه السّلام در نزد خداوند متعال ذکر شده است که ما چند نمونه از آن را می آوریم:

۱. منصوری از عموی پدرش روایت می کند که گفت: به زیارت حضرت امام علیّ هادی علیه السّلام رفتم و به آن حضرت عرضه داشتم: مولای من، این مرد - متوکّل - مرا از کار برکنار کرده و رزق و روزی مرا قطع نموده و مرا به مشقت انداخته است و تنها اتهامی که در این رابطه به من وارد کرده است این است که می داند من با شما در ارتباط هستم. وی از امام هادی علیه السّلام خواست تا در نزد متوکّل از او وساطت کند. امام هادی علیه السّلام در پاسخ او فرمودند: ان شاء الله به حاجت خود می رسی، چون شب فرا رسید فرستادگان متوکّل به در خانه او آمده و او را طلب کردند. وی به همراه آنان به سرعت به سمت متوکّل روانه

ص: ۴۴

شد. هنگامی که به در قصر متوکل رسید دید فتح بن خاقان، وزیر متوکل، در جلوی در قصر منتظر اوست. فتح وی را استقبال کرد و از تأخیرش در آمدن گله کرد. سپس او را نزد متوکل برد. متوکل با قیافه ای که تبسم از آن می بارید و برای آن مرد نشانهٔ بشارت بود با او روبرو شد و به او گفت: ای ابا موسی، چرا از ما کناره گیری می کنی و ما را فراموش کرده ای؟! حال بگو چه مبلغ از ما طلب داری؟

مرد حوائج خود را به متوکل گفت و حقوق و عطایایی که از او قطع شده بود برشمرد. متوکل دستور داد دو برابر آن مبلغ را به او پردازند و آن مرد در حالت سرور و شادمانی از نزد متوکل خارج شد. هنگامی که آن مرد از قصر متوکل خارج شد، فتح به دنبال او آمد و به او گفت من شک ندارم که تو از او - یعنی از امام هادی علیه السلام - خواستی برای تو دعا کند. بنابراین به نزد او برو و از او بخواه برای من هم دعایی بکند.

مرد رو به سوی خانهٔ امام هادی علیه السلام آمد و هنگامی که به محضر مبارک آن حضرت مشرف شد و در برابر آن حضرت ایستاد. امام هادی نگاهی به او انداخته فرمودند: ای ابا موسی، چهرهٔ اکنون تو چهرهٔ رضایت است.

مرد با کمال خضوع و احترام عرضه داشت: آری، به برکت شما ای سید و مولای من، اما آنان به من گفتند: که شما نه به سمت متوکل رفته اید و نه از او در این رابطه خواهشی کرده اید.

امام علیه السلام با چهره ای آکنده از خوشروئی و تبسم در جواب او فرمودند:

خداوند متعال می داند که ما در مصائب و مشکلات جز به او پناه نمی بریم و در ناملايمات جز بر او توکل نمی کنیم. به همین دلیل است که هرگاه از او چیزی بخواهیم به ما عنایت و عطا می کند. ما نیز بیم آن داریم که اگر از این رویه عدول کنیم خداوند نیز از آن رویه عدول نماید.

مرد دریافت که امام علیه السلام در نهان برای او دعا کرده است، در این هنگام سخن فتح به یادش آمد و به امام عرض کرد: ای سید و مولای من، فتح نیز از شما التماس دعا داشت.

امام خواسته مرد را اجابت نکرد و به او فرمود: فتح در ظاهر خود را از دوستان ما به حساب می آورد، اما در باطن از ما دوری می گزیند، دعا فقط درباره شخصی مستجاب می شود که در اطاعت خداوند متعال اخلاص بورزد و به رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچین به حق ما اهل بیت اعتراف داشته باشد (۱).

۲. روایت شده است که علی بن جعفر از وکیلان امام هادی علیه السلام بود. اما در اثر سعایت و بدگویی دشمنان، متوکل وی را دستگیر و حبس نمود. وی مدت زیادی در تاریکی های زندان به سر آورد. پس از مدتی آنگاه که کار بسیار بر او سخت شد با بعضی از مزدوران دستگاه عباسی صحبت کرد و از او درخواست کرد تا به هر نحو شده وی را آزاد کند و به او وعده داد که در قبال این کار سه هزار دینار به او بپردازد. آن مأمور به سمت عبید الله که یکی از نزدیکان متوکل بود رفت و از او درخواست کرد تا برای آزادی علی بن جعفر در نزد متوکل وساطت کند. عبید الله نیز خواسته او را پذیرفت و این مطلب را به گوش متوکل رساند. متوکل شدیداً وی را بر این امر توییح کرد و به او گفت:

اگر در صداقت تو شک داشتم، می گفتم که رافضی شده ای.

این مرد وکیل ابو الحسن هادی است و من قصد کشتنش را دارم.

عبید الله از اینکه برای آزادی او واسطه شده بود پشیمان شد و به آن مأمور خبر این مطلب را داد. مأمور هم به نزد علی بن جعفر رفته و به او گفت که

ص: ۴۶

۱- (۱). امالی طوسی/ ۲۸۵ ح ۵۵۵، و به نقل از آن در بحار الانوار ۱۲۷/۵۰، المناقب ۴/ ۴۴۲.

متوکل قصد کشتن او را کرده و هیچ راهی برای آزادی او وجود ندارد. پس از شنیدن این خبر جهان بر علی بن جعفر تنگ آمد. در این وقت بود که نامه ای برای امام هادی علیه السلام نوشت که در آن آمده بود: «ای سید و مولای من، شما را به خدا و به خدا سوگند می دهم مرا دریابید. من می ترسم در اثر شدت فشاری که بر من وارد می شود دچار لغزش گردم. امام در جواب نامه او چنین نوشتند که:

«هرگاه موقعیت را مناسب بدانم برای حلّ مشکل تو به درگاه خدا خواهم رفت»، در همان ایام متوکل بیمار شد و به شدت مبتلا به تب گردید. زیادی تب به اندازه ای شد که بر جان خود بیمناک گردید. به همین دلیل بود که دستور داد همه زندانیان را آزاد کنند وی مخصوصاً دستور داد تا علی بن جعفر را نیز آزاد نمایند. متوکل به دوست خود عبید الله گفت: چرا دیگر اسمی از آن مرد که برایش وساطت کردی بر زبان نیاوردی؟ عبید الله گفت: من تصمیم داشتم که دیگر در نزد تو نام او را به زبان نیاورم. اما در عین حال متوکل دستور داد تا او را آزاد کرده از او خواستند تا متوکل را به واسطه آزاری که به او رسانده است حلال کند. علی بن جعفر آزاد شد و به امر امام هادی علیه السلام به شهر مکه رفت و در آنجا ساکن گردید» (۱).

این بعضی از نمونه هایی بود که راویان درباره مستجاب شدن دعای امام هادی علیه السلام ذکر کرده اند. پرواضح است که مستجاب شدن دعا کاری است که از دست انسان و حاصل فعالیت و تلاش او خارج است. بلکه این عمل تنها به دست خداوند متعال است و اوست که دعای هر یک از بندگان را که بخواهد به اجابت می رساند، و شکی در این نیست که پیشوایان از اهل بیت پیامبر در نزد

ص: ۴۷

خداوند متعال دارای جایگاهی بزرگ بوده اند. چرا که آنان همه وجود خود را خالصانه در اختیار خداوند بزرگ گذاشته بودند. اخلاصی که بیش از آن متصوّر نخواهد بود. آنان حق اطاعت خداوند متعال را به جا می آوردند.

خداوند نیز این خصوصیت را به آنان اعطا کرده بود که دعایشان را مستجاب کند. چنان که قبور منور آن بزرگواران نیز از جاهایی است که دعای بندگان در آن مکان های مقدّس مستجاب می گردد (۱).

ص: ۴۸

۱- (۱). ر.ک. حیاة الامام علیّ الهادی/ ۴۲-۶۲.

بخش نخست رشد و پرورش حضرت امام هادی علیه السّلام فصل دوّم مراحل زندگی حضرت امام هادی علیه السّلام فصل
سوّم حضرت امام هادی علیه السّلام در سایه سار پدر علیه السّلام

رشد و پرورش حضرت امام هادی علیه السلام

۱. نسب شریف آن حضرت

وی ابو الحسن علی بن محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علی زین العابدین فرزند حسین سبط فرزند علی بن ابی طالب علیهم السلام، دهمین پیشوا از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام می باشد.

مادرش کنیزی امّ ولد بوده که به او سمانه مغربیه (۱) گفته می شد و همچنین به امّ الفضل نیز مشهور است (۲).

۲. ولادت و رشد آن حضرت

آن حضرت علیه السلام در نیمه ذی الحجه یا دوّم رجب سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ ه.ق دیده به جهان گشود (۳).

ولادت آن حضرت در روستای صریا به وقوع پیوسته که در مسافت سه میلی شهر مدینه می باشد (۴).

ص: ۵۱

۱- (۱). اصول کافی ۲۹۸/۱.

۲- (۲). مناقب آل ابی طالب/۴، ۴۳۳، به نقل از آن بحار الانوار ۱۱۴/۵۰.

۳- (۳). اصول کافی ۴۹۷/۱، ارشاد/۳۶۸، مصباح/۵۲۳.

۴- (۴). مناقب آل ابی طالب/۴، ۴۳۳، سه میل حدود پنج کیلومتر است.

۳. بشارت دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ولادت آن حضرت

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بشارت ولادت حضرت امام هادی علیه السلام را در ضمن حدیثی طولانی که درباره ائمه علیهم السلام بیان فرموده اند این گونه بیان داشته اند: و خداوند در صلب او - منظور حضرت امام جواد علیه السلام می باشد - نطفه ای را به وجود می آورد که از آن نطفه فرزندی متولد می شود نه ظالم و نه سرکش، بلکه نیکوکار و مبارک، پاکیزه و نیکو.

خداوند متعال نام او را در نزد خود علی بن محمد قرار داده، لباس آرامش و وقار بر اندام او پوشانده، دانش ها را در نزد او به ودیعت نهاده است. هر سر پوشیده ای در دستان او قرار گرفته و در سینه اش همان است که خداوند متعال او را بدان خبر داده. و نیز دشمنانش را از مخالفت با او برحذر داشته است... (۱).

۴. کنیه و القاب امام هادی علیه السلام

کنیه امام هادی علیه السلام ابو الحسن می باشد، و برای مشخص شدن این کنیه از کنیه دو امام دیگر یعنی حضرت امام کاظم و امام رضا علیهما السلام که آن ها نیز دارای کنیه ابو الحسن بودند، به امام هادی علیه السلام ابو الحسن ثالث یا سوم می گفتند.

آن حضرت دارای القاب فراوانی بوده اند که می توان از میان آن ها به این القاب اشاره نمود: هادی، نقی، - که این دو لقب مشهورترین لقب های آن حضرت می باشند - مرتضی، فتاح، ناصح و متوکل. البته آن حضرت پیروان خود را از اینکه او را با لقب متوکل بخوانند بازداشته، چرا که یکی از خلفای عباسی نیز به چنین لقبی ملقب گردیده بود (۲).

ص: ۵۲

۱- (۱). عیون اخبار الرضا علیه السلام ۶۲/۱ ح ۲۹.

۲- (۲). کشف الغمه ۳۷۴/۲.

البته در کتاب مناقب این القاب نیز برای آن حضرت ذکر شده است:

نجیب، هادی، مرتضی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب و عسکری که این لقب، لقب فرزند آن حضرت نیز بوده و آن حضرت را به همراه فرزندش عسکریین علیهما السلام نیز می خوانند (۱).

ص: ۵۳

۱- (۱). مناقب ۴/۴۳۲.

مراحل زندگی حضرت امام هادی علیه السلام

زندگی چهل ساله حضرت امام هادی علیه السلام را به لحاظ موضع گیری ها و اعمال آن حضرت، همچنین به لحاظ شرایطی که آن حضرت را احاطه کرده بود می توان به مراحل متعدّد و مختلفی تقسیم نمود.

امّا در عین حال تقسیم دوگانه با رویه ای که ما در تحلیل زندگی ائمه علیهم السلام در پیش گرفته ایم سازگاری بیشتری دارد. روش ما در تحلیل زندگی ائمه علیهم السلام بر چند مسأله متمرکز می شود. یکی از آن مسائل تنوع مسئولیت ها و نقش هایی که ائمه در جامعه خود ایفا نمودند به حسب شرایط و روابط سیاسی و اجتماعی که هر کدام از آن بزرگواران را دربر گرفته بود. منتهی آنچه موضع گیری های متعدّد آن بزرگواران را به هم پیوند می دهد و به عنوان جامع مشترک همه این موضع گیری ها شمرده می شود وحدت هدف در میان آن بزرگواران می باشد، و این هدف چیزی جز حفظ و صیانت شریعت اسلامی از تحریف و همچنین حفظ و نگهبانی امت اسلام از فرورفتن در گرداب انحراف عقیدتی و دور شدن از اصول، همچنین حفظ و نگهداری در حد امکان از دولتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان دولت اسلام آن را پایه گذاری کرده بود در برابر خطر فروپاشی و سقوط می باشد. همچنین زمینه سازی برای اینکه ائمه بتوانند زمام حکومت را در دست گیرند. البته تا آنجا که به دست گرفتن

این حکومت با ارزش‌هایی که خود این حکومت برای پیاده کردن و حفاظت از آن‌ها بنا شده است منافات نداشته باشد.

اولین مرحله از زندگانی امام هادی علیه السلام در فاصله زمانی ای که آن حضرت در سایه سار امامت پدر بزرگوار خود حضرت امام جواد علیه السلام به سر آورده است، یعنی فاصله ای میان سال‌های ۲۱۲ تا ۲۲۰ ه. ق رخ می‌نماید. مرحله ای که حداکثر تقریباً هشت سال به طول انجامیده است.

در این مرحله امام هادی علیه السلام با خلفائی همچون مأمون و معتصم عباسی هم‌زمان بوده است.

امّا مرحله دوم از زندگانی پربرکت حضرت امام هادی علیه السلام در مدت زمانی میان در دست گرفتن منصب امامت از سوی ایشان در پایان سال ۲۲۰ ه. ق تا هنگام وفات و شهادت آن بزرگوار در سال ۲۵۴ ه. ق که مدّت زمانی نزدیک به سی و چهار سال می‌باشد به وقوع پیوسته است.

امام هادی علیه السلام در این قسمت دوم با شش تن از پادشاهان یا خلفای بنی عباس هم‌عصر بوده است که اسامی آن‌ها به ترتیب عبارت است از:

۱. معتصم ۲۱۸-۲۲۷ ه.

۲. واثق ۲۲۷-۲۳۲ ه.

۳. متوکل ۲۳۲-۲۴۷ ه.

۴. منتصر ۲۴۷-۲۴۸ ه.

۵. مستعین ۲۴۸-۲۵۲ ه.

۶. معتز ۲۵۲-۲۵۵ ه.

ما در بخش سوم از قسمت دوم این کتاب به بررسی مرحله اول از زندگانی این امام بزرگوار خواهیم پرداخت و حوادث مهمی را که در زمان

زندگانی آن حضرت در سایه پدر بزرگوارش به وقوع پیوسته است به تحلیل خواهیم نشست.

و اما مرحله دوم از زندگی مبارک آن حضرت را از نظر شرایط زمانی و ویژگی ها و نیازهای این مرحله در خلال سه قسمت آخر کتاب مطرح خواهیم کرد.

ص: ۵۷

حضرت امام هادی علیه السلام در سایه سار پدر

حضرت امام محمد جواد علیه السلام در سال ۲۰۲ ه.ق، پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، رهبری دینی و مرجعیت فکری و روحی شیعیان را بر عهده گرفت (۱).

در آن زمان عمر شریف آن حضرت حدود هفت سال بود، و آن حضرت با وجود کمی سن تمام اموری که در مدینه، مربوط به پدر بزرگوارش حضرت امام رضا علیه السلام بود اداره نموده و به همه غلامان و کنیزان امام رضا علیه السلام دستوراتی داده یا آن ها را از بعضی کارها نهی و جلوگیری می نمود و هیچ یک از آنان با دستورات آن حضرت مخالفت نمی کرد (۲).

صفوان بن یحیی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خداوند متعال ابا جعفر را به شما عنایت کند ما از این مسأله از شما سؤال می کردیم و شما به ما می فرمودید خداوند متعال به من فرزند پسری خواهد داد. اکنون خداوند متعال به شما فرزند پسری داده و چشمان ما را روشن گردانیده است. خداوند ما را به روزی مبتلا نکند که از نعمت وجود شما محروم شویم. اما اگر چنین واقعه ای اتفاق افتاد ما به چه کسی پس از شما

ص: ۵۹

۱- ((۱)). اثبات الوصیه/ ۱۸۴.

۲- ((۲)). اثبات الوصیه/ ۱۸۵.

مراجعه کنیم؟ امام رضا علیه السلام با دست خود به حضرت جواد، ابو جعفر علیه السلام اشاره کردند در حالی که آن کودک در مقابل آن حضرت خوابیده بود. به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند. او سه سال بیشتر ندارد! (۱).

امام رضا علیه السلام در پاسخ صفوان بن یحیی فرمودند: خداوند متعال عیسی بن مریم را با شریعتی آسمانی مبعوث کرد در حالی که سنّ او کمتر از سنّی بود که ابو جعفر برای اقامه شریعت ما به امر امامت قیامت خواهد کرد (۲).

حضرت امام جواد علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوار خود مدّت ۱۸ سال و ۱۱ ماه و ۵ روز زندگی کردند که مدّت امامت آن حضرت نیز همین مقدار است (۳).

شیعیان و امامت حضرت جواد علیه السلام

هنگامی که حضرت امام رضا علیه السلام به رفیق اعلی پیوست، امام جواد علیه السلام بیش از هفت سال نداشت، و این امامت زود هنگام اولین پدیده ای بود که حتی برای خود شیعیان جالب توجه بود، چه رسد به غیر آن ها. و علیرغم زمینه سازی هایی که امام رضا علیه السلام قبل و بعد از رفتن به خراسان برای این پدیده انجام داده بود، حتی بعضی از بزرگان شیعه نیز در این زمینه حیران شدند، چه رسد به دیگران.

به همین دلیل بود که عدّه ای از بزرگان شیعه در خانه یکی از ایشان برای بحث و بررسی در رابطه با مسأله امامت، پس از امام رضا علیه السلام جمع شدند. از میان این اجتماع کنندگان می توان به این شخصیت ها اشاره نموده: ریّان بن

ص: ۶۰

۱- (۱). اثبات الوصیّه/ ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- (۲). اثبات الوصیّه/ ۱۸۵ و ۱۸۶.

۳- (۳). کافی ۱/ ۵۷۲، ح ۱۲.

صلت، یونس، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم و عبد الرحمن بن حجاج.

اجتماع این گروه با گریه آغاز شد، و پس از آنکه لختی گریستند یونس به آن‌ها گفت: دست از گریه بردارید. چاره این است که صبر کنیم تا این فرزند-امام جواد علیه السلام- بزرگ شود. اما ریّان بن صلت این گونه کلام او را رد کرد که:

«اگر امر امامت از جانب خداوند متعال برای کسی مقدر شده باشد، کودک دو روزه مانند مرد صد ساله خواهد بود، و اگر امر امامت از جانب خداوند متعال برای کسی صادر نشده باشد، اگر پنج هزار سال هم عمر کند، نمی‌تواند آنچه را که بزرگان انجام می‌دهند، حتی مقداری از آن را انجام بدهد، و این مسأله ای است که ما باید به آن توجه کنیم...» (۱).

از این عبارت معلوم می‌شود که ریّان بر این مطلب تأکید دارد که مفهوم امامت چون منصبی الهی است، مانند نبوت است و اختیار و انتخاب این منصب به دست خداوند سبحان است که می‌فرماید: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**؛ خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد و مردم در این زمینه هیچ گونه اختیاری ندارند.

عصر امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام با دو تن از خلفای بنی عباس هم عصر بوده است. مأمون عباسی ۱۹۸-۲۱۸ هـ، معتصم عباسی ۲۱۸-۲۲۷ هـ، مأمون همواره به دوستی و محبت با امام جواد علیه السلام تظاهر می‌کرد و دختر خود امّ الفضل را به ازدواج آن حضرت درآورد. البته او قبلاً هم امام رضا علیه السلام را به دامادی گرفته و ولایت

ص: ۶۱

عهدی خود را به او واگذار کرد و علویان را در دستگاه خود ارج و قرب داد (۱).

اما رفتار و رویه معتصم با مأمون بسیار فرق داشت. حکومت او حکومتی استبدادی بود که با کمی مهربانی و حسن تدبیر همراه بود. مسعودی تاریخ نگار، معتصم را به نیکویی روش و راستی راه توصیف کرده است (۲).

نخستین خلفای عباسی در ایجاد و استمرار حکومت خود زیاد به اعراب اعتماد نداشته و اعتماد و اتکای بیشتر آن ها به فارس ها بوده است. آنان مشاغل مهم نظامی و غیرنظامی را به افرادی که از نژاد فارسی بودند می سپردند و این کار منجر به این شد که فارس ها در میادین مختلف حکومت به برتری دست یافته و نقش عرب در دولت عباسی و مؤسسات مختلف آن کم رنگ شود. این پدیده موجب رقابت بین عرب و فارس شد. این مسأله تا زمانی ادامه داشت که معتصم عباسی که مادر او از نژاد ترک بود به خلافت رسید. از آن زمان بود که دستگاه حکومت بر نژاد ترک اعتماد کرده، معتصم آن ها را به عنوان گارد ویژه خود برگزید. مناصب دولتی را به آن ها داده، ولایت استان های دور از مرکز را نیز به آن ها سپرد. وی عرب را از دیوان عطا خارج کرده و به جای آن ها ترک را در دیوان عطا داخل نمود. این امر باعث شد تا هم عرب و هم فارس، کینه ترک نژادان را به دل بگیرند.

جدالی که در این عصر به وقوع می پیوست تنها منحصر به جدال میان عرب و فارس و ترک نبود، بلکه پا فراتر نهاده و میان خود نژاد عرب نیز اختلاف و درگیری روی داده، شعله های آتش تعصیب میان اعراب «مضر»ی از شمال و اعراب یمنی از جنوب نیز شعله ور گردید (۳). این نکته ای است که

ص: ۶۲

۱- (۱). دکتر ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام ۶۶/۲-۶۷.

۲- (۲). مروج الذهب ۴۷۶/۳.

۳- (۳). تاریخ الاسلام ۳۹۵/۲.

توجه به آن می تواند عمق جدال موجود داخل دستگاه حکومتی را بر ما آشکار نماید.

در یک دسته بندی می توان اقوامی را که در دولت عباسی در انتهای عصر اول وجود داشتند، به چهار دسته تقسیم نمود:

۱. عرب (مضری ها و یمنی ها)

۲. فارس (خراسانیان) که عباسیان را در تأسیس حکومت عباسی یاری رساندند

۳. ترک که اداره دولت به دست آن ها افتاد

۴. اهل ذمه (یهود و نصاری)

گروه های دینی نیز در آن عصر به طور کامل از هم تفکیک شده بود، و هیچگاه به مسیحی اجازه یهودی شدن و به یهودی اجازه مسیحی شدن داده نمی شد و تغییر دین فقط منحصر بر دخول در دین اسلام بود. بردگان نیز در آن عصر طبقه بزرگی از طبقات جامعه اسلامی را تشکیل می دادند. سمرقند در آن روزگار یکی از بزرگترین بازارهای برده شمرده می شد. چراکه مردم آن شهر این کار را به عنوان حرفه خود انتخاب کرده و از این راه امرار معاش می نمودند.

از دیگر ویژگی های این دوران این بود که چون دولت عباسی گستره زیادی از جهان را تحت سلطه خود در آورده ثروت بی شماری پیدا کرده و تجارت آن رواج چشم گیری یافته بود، این امور اثر بزرگی در خلق یک نهضت فرهنگی داشت که مشرق زمین تا آن زمان شاهد چنین نهضت فرهنگی ای نبوده است. تا آنجا که همه مردم از خلیفه گرفته تا عوام، جویندگان دانش یا لاقل یاری کننده دانش و ادب بودند. در زمان این دولت مردم، سه

قارّه موجود آن روزگار را زیر پا می گذاشتند تا بتوانند به منابع دانش و عرفان دست یافته و با کوله باری از دانش و معرفت به شهرهای خود بازگشته و سپس آنچه را که با کوشش پی گیر خود کسب کرده بودند در کتاب هایی که بیشتر به دایره المعارف شبیه بود به رشته تحریر درآورند. این کتاب ها به صورتی که تا پیش از این دوران به هیچ وجه توقع آن نمی رفت بیشترین نقش را در رساندن این دانش ها به ما داشته اند (۱).

این اوضاع شرق اسلامی در آن روزگار بود.

امّا در غرب سرزمین پهناور اسلامی نیز شهر «قرطبه» که امروزه در کشور اسپانیا با نام «کوردوبا» شناخته می شود با شهرهایی چون بغداد، بصره، کوفه، دمشق و فسطاط برابری می کرد، و از همین روی پایتخت مملکت اندلس شده، تا آنجا پیش رفت که مساجد این شهر، اروپاییانی را که برای نوشیدن آب زلال دانش از سرچشمه و بهره برداری از فرهنگ اسلامی به سمت کشور اسلام روی می آوردند به خود جذب کرده بود. به همین جهت بود که در مغرب کشور اسلام نیز طایفه ای از دانشمندان، شعرا، ادبا، فلاسفه، مترجمان، صلحا و... به وجود آمدند. می بینیم که اهتمام دانشمندان مسلمان نه تنها بر علوم نقلی مانند علم تفسیر، قرآات، علم حدیث، فقه و کلام بود، بلکه اهتمام آنان علوم عقلی همچون: فلسفه، هندسه، نجوم، طب، شیمی و... را نیز شامل گردیده بود.

در عصر اوّل عباسی مردم به فراگیری علوم دینی مشغول شده، متکلمان بسیاری ظهور کرده، در رابطه با مسأله خلق قرآن به بحث پرداختند. تا جایی که خود مأمون نیز در این بحث ها داخل شده و در محضر خود مجالس مناظره

ص: ۶۴

میان دانشمندان برپا می کرد. و به همین جهت هم بود که بعضی از مردم همچنان که او را بر برتری دادن حضرت علی بن ابی طالب بر دیگر خلفا عیب و نکوهش می کردند دخالت او در امور دینی را بر وی عیب می دانستند (۱).

در این عصر دو دسته از دانشمندان ظهور کردند:

دسته اول: آنان بودند که خمیرمایه دانش و فرهنگ آنان بیشتر نقل و بررسی و درک کامل بود که آنان را اهل علم می نامیدند.

و اما گروه دوم: کسانی بودند که خمیرمایه دانش و فرهنگ آنان بیشتر نوآوری و استنباط بود که آنان را اهل عقل می نامیدند (۲).

همچنین در این عصر دو مکتب مهم در عرصه فقه و فقهت به وجود آمد:

مکتب اهل حدیث در مدینه و مکتب رأی در عراق.

اوضاع سیاسی

به ولایت عهدی گماردن بیش از یک نفر توسط خلیفه سابق مانند اینکه دو برادر را هم زمان به عنوان ولیعهد معرفی کنند که یکی پس از دیگری به مقام خلافت برسند، خود عامل مهمی در ایجاد اختلال در وضع امتی دولت بود. چرا که در نتیجه این کار نزاع و درگیری بر سر قدرت در میان این ولیعهدان درمی گرفت. زیرا یکی از آن ها تصمیم می گرفت که ولایت عهدی پس از خود را به جای برادر خود که از جانب پدرشان برای ولایت عهدی و خلافت پس از او معین شده بود به فرزند خود بسپارد و پس از خود پسرش را به خلافت بنشانند. همچنان که این مسأله را به وضوح در میان امین و مأمون

ص: ۶۵

۱- (۱). تاریخ الاسلام ۳۲۱/۲-۳۲۳.

۲- (۲). تاریخ الاسلام ۳۲۴/۲.

امین مردی خشن بود، اما از نظر سیاست و تدبیر بسیار ضعیف بود.

نشانه های ضعف تدبیر و سیاست او را می توان در آشوب هایی که در اثر درگیری و جدال او بر سر قدرت با برادرش مأمون به وجود آمده از سال ۹۳ ه تا سال ۹۸ ه استمرار یافت مشاهده کرد. چرا که می بینیم در طول این پنج سال یاران مأمون توانستند بر امین غلبه کرده، وی را به قتل رسانده و بر بغداد مسلط شوند. از اینجا بود که مأمون به تنهایی اداره حکومت را در دست گرفت وی فرماندهان و فرمانداران برادرش امین را از کار برکنار کرده، یاران و انصار خود را به جای آنان به کار منصوب کرد. همان کسانی که در پیروزی او بر برادرش امین نقش به بسزائی داشتند.

در دوران حکومت مأمون نیز چند نهضت و حرکت مسلحانه به وقوع پیوست، اما سپاهیان دولت عبّاسی توانستند آن ها را سرکوب کرده در نتیجه شهرهایی که به واسطه این نهضت ها از دولت مرکزی جدا شده بودند به زیر سلطه خلیفه بازگشتند. مأمون پس از اینکه وضع داخلی حکومت خود را استقرار بخشیده بر مملکت اسلامی سیطره پیدا کرد، در سال ۲۱۷ ه. ق به جنگ با کشور روم نیز پرداخت (۲).

یکی از شاعران عصر اول عبّاسی که اهل بغداد بوده و به علی بن ابی طالب اعمی شهرت داشته است، وضعیت سیاسی و اجتماعی این دوران از حکومت عبّاسیان را در اشعاری با این مضامین به تصویر کشیده است:

«خلافت را فریبکاری وزیر، فسق و فجور امام و رأی نادرست

ص: ۶۶

۱- (۱). مروج الذهب ۳۵۰/۴-۳۵۳.

۲- (۲). تاریخ طبری، تاریخ الامم و الملوک، حوادث سالهای بین ۱۹۹-۲۱۷ ه.

مشورت دهندگان از بین برده است»

«این چیزی جز پیمودن راه فریب و گمراهی نیست که راه فریب و گمراهی از بدترین راه هاست»

«کارهای خلیفه خود بسیار عجیب است. اما عجیب تر از آن کارهای وزیر اوست»

«و عجیب تر از کارهای خلیفه و وزیر این است که ما باید با کودکان خردسال نیز بیعت کنیم»

«ما باید با کسی بیعت کنیم که در آن حدّ از کودکی است که هنوز نمی تواند بینی خود را بگیرد و هنوز آثار و لوازم خردسالی در او به چشم می خورد»

«سبب این کار جز دو نفر نیستند یکی ستمکار و یکی گمراه، که می خواهند کتاب نورانی خداوند را از بین ببرند»

«و اگر گردش روزگار نبود می دیدید که این دو نفر به هیچ دردی نمی خورند»

«اما ما به فتنه هایی به بلندای کوه ها مبتلا شده ایم که به راحتی از آن توان خلاصی نداریم» (۱).

هنگامی که امین به قتل رسید سر او را به خراسان به نزد مأمون آوردند.

ص: ۶۷

۱- (۱). مروج الذهب ۳/۳۹۷. أوضاع الخلافة غشّ الوزير و فسق الإمام و رأى المشير و ما ذاك إلا طريق الغرور و شر المسالك طرق الغرور فعال الخليفة أعجوبه و أعجب منه فعال الوزير و أعجب من ذا و ذا أننا نباع للطفل فينا الصغير و من ليس يحسن مسح أنفه و لم يخل من متنه حجر ظير و ما ذاك، إلا- باغ و غاو يريدان نقض الكتاب المنير و هذان لو لا انقلاب الزمان أفي العير هذان أم في النفير و لكنها فتن كالجبال نرتع فيها بصنع الحقيير

مأمون دستور داد تا سر او را در حیاط قصر حکومتی بر چوبی نصب کنند. وی در آن روز به همه سپاهیان خود پاداش داد و دستور داد هرکس پاداش را دریافت می کند آن سر را لعنت کند، و سربازان یکایک می آمدند، سهمیه خود را دریافت کرده سر امین را لعن می کردند و می رفتند. یکی از سربازان عجم سهمیه خود را دریافت کرد. به او گفتند: این سر را لعنت کن. او نیز گفت:

خداوند او و پدر و مادرش و هر فرزندی که آن پدر و مادر زاده اند را لعنت کرده، آن ها را در فلان و فلان مادرانشان داخل کند، به او گفته شد: ای مرد، تو با این سخنان امیر المؤمنین، مأمون را نیز لعنت کردی! مأمون نیز این مکالمه را می شنید، اما با تبسمی خود را به غفلت زد. پس از آن دستور داد سر را از آنجا برداشتند و آن را به عراق بازپس فرستاد (۱).

مأمون در زمان حکومت خود با تهدیدهای جدی و خطرناکی روبرو بود که نزدیک بود این تهدیدات دولت مأمون را ساقط کند. ما می توانیم مهمترین وقایعی را که در زمان حکومت مأمون روی داد این گونه دسته بندی کنیم:

۱. قیام ابن طباطبا (۲) در سال ۱۹۹ ه به فرماندهی ابو السرایا.

این قیام یکی از بزرگترین قیام های مردمی بود که در زمان حضرت امام جواد علیه السلام و با شعار دعوت به خشنودی آل محمد صلی الله علیه و آله روی داد، و به دلیل استقبال بسیاری از فرزندان امت اسلام از آن، نزدیک بود دولت عباسیان را از میان بردارد، ابو السرایا سرری بن منصور شیبانی با هوش و درایت سرشار خود به عملی دست زد که موجب خیزش مشتاقانه توده های مردم برای پیوستن به

ص: ۶۸

۱- (۱). مروج الذهب ۴۱۴/۳.

۲- (۲). نام کامل این شخصیت محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب می باشد.

قیام او بود. سیاست او این بود که بسیاری از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به خود جلب کرده و آن‌ها را جزو فرماندهان سپاه خود قرار داد.

مأمون ابتدا سپاهی را با ده هزار سرباز به فرماندهی زهیر بن مسیب به مقابله با ابو السّیرایا فرستاد. اما سپاه زهیر در برابر ابو السّیرایا تن به شکست داده و سپاه او به دست ابو السّیرایا افتاد. نهضت ابن طباطبا پس از این پیروزی بسیار قوت گرفت و آن‌ها توانستند سپاه دیگری را که مأمون به سمت آنان فرستاد نیز شکست داده، بر شهر واسط مسلط شوند.

سپاهیان ابو السّیرایا برای بار سوم با سپاهی از سوی مأمون به فرماندهی هرثمه بن أعین روبرو شدند. در این جنگ ابو السّیرایا شکست خورده به قادسیه فرار کرد. هرثمه وارد شهر کوفه شد، سپس ابو السّیرایا به قتل رسید، این واقعه در سال ۲۰۰ ه. ق روی داد (۱).

۲. ولایت عهدی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

در سال ۲۰۱ ه. ق مأمون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را مجبور کرد تا ولایت عهدی او را بپذیرد. وی در همین زمینه به همه وابستگان حکومت عباسی دستور داد تا لباس‌های سیاه را که علامت مخصوص خاندان عباسی بود کنار گذاشته و لباس سبز بپوشند، که علامت ویژه علویان بود. این کار بر عباسیان بسیار گران آمد و آن‌ها به خاطر این عمل، همچنین داخل کردن حضرت رضا علیه السلام در امر خلافت، با مأمون بسیار به مخالفت برخاستند. حتی عده‌ای از آن‌ها به همین دلیل از بیعت با مأمون سرباز زده و با عموی مأمون یعنی منصور پدر مهدی عباسی بیعت کردند. اما وی مرد این میدان نبود و در

ص: ۶۹

این کار سستی کرد و گفت: من جانشین مأمون هستم. عباسیان او را رها کرده و به جای او برادرش ابراهیم بن مهدی را برگزیده و با او بیعت کردند و به همین دلیل جنگ های چندی در میان عباسیان در گرفت (۱). مأمون نیز پس از آن که نتوانست همه اهداف خود را از مسأله تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السلام، آن چنان که می خواست به دست آورد، در سال ۲۰۳ ه. ق با مسموم کردن حضرت رضا علیه السلام اقدام به ترور آن حضرت نمود (۲).

۳. حوادثی که در سال ۲۰۶ ه. ق به وقوع پیوست: در این سال بود که کار «بابک خرمدین» در کوه های آذربایجان به مرحله خطرناکی رسیده بود و او به شکل گسترده ای به قتل و غارت و شکست دادن سپاه مأمون و کارهای زشت در آن دیار دست می یازید (۳).

۴. حوادثی که در سال ۲۰۹ ه. ق روی داد: در این سال «نصر بن اشعث عقیلی» قیام کرد و میان او و «عبد الله بن طاهر خزاعی» که فرمانده سپاهیان مأمون بود جنگ های متعدد و طولانی در گرفت (۴).

۵. حمله مأمون به شهرهای کشور روم: در سال ۲۱۵ ه. ق مأمون شهرهای روم را مورد حمله قرار داد و سه ماه در آنجا ماند. وی تعدادی از قلعه های آنان را فتح کرده و دسته های نظامی خود را در آن منطقه پراکنده ساخت و آن ها ضمن به اسارت درآوردن رومیان شهرهایشان را غارت کرده و به آتش می کشیدند. آنگاه پس از گذشتن از دمشق به مصر وارد شد (۵).

این جنگ ها بیش از دو سال به طول انجامید و در خلال همین جنگ ها

ص: ۷۰

۱- (۱). تاریخ ذهبی، دول الاسلام/ ۱۱۲-۱۱۳.

۲- (۲). اثبات الوصیة/ ۱۸۱-۱۸۳.

۳- (۳). تاریخ ذهبی، دول الاسلام/ ۱۱۴.

۴- (۴). تاریخ ذهبی، دول الاسلام/ ۱۱۵-۱۱۷.

۵- (۵). تاریخ ذهبی، دول الاسلام/ ۱۱۵-۱۱۷.

بود که رومیان توانستند فرمانده سپاه مأمون را به اسارت درآورده و سپاه مسلمانان را در سال ۲۱۷ ه.ق به محاصره خود درآورند.

امام جواد علیه السلام و مأمون عباسی

مأمون در رابطه با ائمه اهل بیت علیهم السلام سیاست مخصوص به خود را در پیش گرفت که با سیاست پیشینیان او از پادشاهان بنی عباس مغایرت داشت و نفس این تحوّل در روابط میان حکومت و ائمه خود دلیلی بر گسترده‌گی سطح تأثیرگذاری ائمه اطهار علیهم السلام در میان طبقات امت و جامعه اسلامی می باشد. به این مطلب اضافه کنید پیوستگی شدید اکثریت تأثیرگذار جامعه با ائمه علیهم السلام و اعتقاد آنان به مرجعیت فکری و روحی آن بزرگواران را.

مسئله به ولایت عهدی برگزیدن امام رضا علیه السلام از سوی مأمون، یکی از وجوه این تحوّل در عرصه سیاست عباسیان است که خود دلیلی بر هوش و ذکاوت مأمون در چگونگی برخورد با این مسئله دارد. مأمون با این کار برای جلوگیری از تأثیرگذاری بیش از پیش امام رضا علیه السلام در جامعه، آن حضرت را در نزدیکی خود نگاه داشت تا تحرک آن حضرت را محدود کرده و از گسترش نقش آن حضرت جلوگیری نماید. به علاوه با این کار توانست تحرکات خود امام، همچنین تحرکات پایگاه های مردمی مؤمن به رهبری اهل بیت علیهم السلام و نقش پیشگامانه آن ها را در میان جامعه زیر نظر مستقیم خود داشته باشد.

پس از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام مأمون دستور داد تا حضرت امام جواد علیه السلام را نیز از مدینه به بغداد آوردند. وی آن حضرت را مجبور کرد تا با دخترش «امّ الفضل» ازدواج نماید. ناگفته نماند که خاندان عباسی با این وصلت و ازدواج موافق نبوده و به مأمون اعتراض می کردند. اما مأمون با آینده

وی در پشت این عمل اهداف خاصی را دنبال می کرد که در استحکام پایه های خلافت او و پوشاندن جامه مشروعیت بر حکومتش تأثیر بسزائی داشت. وی با اظهار محبت نسبت به حضرت امام جواد علیه السلام و برطرف کردن فشارهایی که خلفای گذشته نسبت به خاندان علوی انجام می داده، آن ها را مورد استبداد و قهر و غلبه قرار می دادند، همچنین دوری گزیدن از اخلاق و عادات مذموم خلفای سابق، مانند زیاده روی در لهو و لعب و مصرف بیش از حد اموال بیت المال و خارج شدن از اصول حنیف دین اسلام در بسیاری از مظاهر زندگی خاص و عام توانست اکثریت فرزندان امت اسلام را فریب دهد.

آنچه که این دیدگاه ما درباره سیاست مأمون را تأیید می کند این است که چون در ماه ربیع الاول سال ۲۰۴ ه.ق به بغداد وارد شد، لباس او و لباس فرماندهان و سربازان او و مردم تماماً سبزرنگ بود. وی یک هفته به این ترتیب ادامه داد و پس از اقامه نماز جمعه در هفته دوم لباس های سبز را از تن بدر کرد و دوباره پوشیدن لباس های سیاه را معمول داشت (۱). پوشیدن لباس های سیاه قبلاً به دستور خود مأمون و پس از به ولایت عهدی رسیدن حضرت امام رضا علیه السلام که از سال ۲۰۱ ه.ق آغاز و با شهادت حضرت امام رضا علیه السلام پس از مسموم شدن به دست مأمون در سال ۲۰۳ ه.ق پایان یافت ممنوع شده بود.

از دواج امام جواد علیه السلام

مأمون در ادامه راه محکم کردن پیوند با اهل بیت علیهم السلام برنامه ازدواج

ص: ۷۲

دخترش «أم الفضل» را با امام جواد علیه السّلام طراحی کرد. هنگامی که این خبر به جماعت بنی عبّاس رسید اجتماع کرده، به همین منظور به نزد مأمون رفته و با او به بحث پرداختند. چرا که آن‌ها بیم آن داشتند به وسیله این ازدواج، سلطنت از خاندان بنی عباس بیرون رفته، لباس عزّتی که - به گمان آنان - خداوند بر اندامشان پوشانیده است از آنان برکنده شود.

آنان به مأمون چنین گفتند: ای امیر مؤمنان، تو را به خداوند قسم می‌دهیم که بر این قصد که داری باقی نمایی و از رأی خود بازگشته، ابن الرضا را برای دامادی خود انتخاب نکنی، چرا که ما بیم آن داریم که با این کار تو سلطنتی که خداوند متعال به خاندان ما عنایت کرده از دست ما برود و لباس عزّتی که خداوند متعال بر ما پوشانیده است از ما بازپس ستانده شود، در حالی که تو خود می‌دانی که بین خاندان ما و خاندان ایشان از قدیم و جدید چه گذشته است و خلفائی که قبل از تو آمده‌اند چگونه با این خاندان رفتار کرده‌اند. آنان همواره آن‌ها را کوچک شمرده و آن‌ها را از دستگاه حکومتی دور نگه می‌داشته‌اند. هنگامی که تو با پدر او یعنی رضا آن‌گونه برخورد کردی ما همواره در ترس و وحشت بودیم تا این که خداوند این مشکل را از ما برطرف کرد. پس تو را به خدا و تو را به خدا سوگند می‌دهیم دوباره ما را به آن ناراحتی و اضطرابی که تازه از ما برطرف شده است برنگردانی و رأی خود را از دامادی ابن الرضا برگردانده و هر کس از میان اهل بیت خود برای این کار صلاح می‌دانی به جای او به دامادی برگزینی.

مأمون در پاسخ آنان چنین گفت: اما آنچه را که میان شما خاندان بنی عبّاس و میان آل ابی طالب روی داده است خود سبب آن بوده‌اید. اگر شما با انصاف با این جماعت برخورد می‌کردید آنان برای شما سزاوارترین گروه برای دوستی

و محبت بودند... و اما درباره ابو جعفر محمد بن علی باید به شما بگویم که من او را به این جهت به دامادی خود برگزیدم، که می بینم علیرغم کمی سن، در دانش و فضیلت بر تمام اهل علم و دانش و فضیلت، برتری دارد که این امری بسیار عجیب است، و من امیدوارم تا آنچه را که از او شناخته ام برای همه مردم آشکار کنم (۱).

بزرگان بنی عباس از نزد مأمون خارج شدند و رأیشان بر این مسأله اتفاق پیدا کرد که به نزد یحیی بن اکثم که در آن زمان قاضی القضاة بود رفته و از او بخواهند تا مسأله ای از امام جواد بپرسد که او از پاسخ آن عاجز شود و به یحیی بن اکثم وعده دادند در صورت پیروزی بر امام جواد علیه السلام جوایز و اموال گرانبها و نفیسی به او خواهند داد.

آنان سپس با مأمون قرار گذاشتند که روزی مجلسی آراسته شده، یحیی بن اکثم در آن مجلس حاضر گشته و امام جواد علیه السلام را مورد سؤال قرار دهد. امام جواد علیه السلام در آن مجلس حاضر گردیدند و به سؤالات یحیی بن اکثم گوش دادند. یحیی بن اکثم از امام درباره محرمی پرسید که شکاری را در حال احرام بکشد، و امام جواد علیه السلام مسأله را آن قدر به فروع مختلف تقسیم کرده و از یحیی بن اکثم درباره سؤالش که از کدام یک از این شقوق می باشد پرسیدند و یحیی بن اکثم مات و مبهوت شده نتوانست جوابی به امام جواد علیه السلام بدهد. به همین خاطر بود که از امام درخواست کرد خود این مسأله را با تمام شقوق و فروع برای او توضیح دهد. مأمون نیز در همان جلسه نشسته بود و به تمام این گفتگوها گوش می کرد. سپس رو به اهل بیت خود از عباسیان کرده به آنان

ص: ۷۴

۱- (۱). ارشاد/۲/۲۸۲ و به نقل از آن اعلام الوری/۲/۱۰۱ بدون سند، و در کشف الغمه ۳/۱۴۴ این روایت با سند ذکر شده است.

گفت: حال آنچه را که منکر آن بودید به چشم خود دیدید؟ سپس رو به امام جواد علیه السلام کرد و از او خواست دخترش را برای خود خواستگاری کند. امام جواد نیز این کار را انجام داد و مأمون به این مناسبت جشنی برگزار کرد.

پس از اینکه عقد جاری شد و خطبه تمام گشت، مأمون رو به امام جواد علیه السلام کرد و از آن حضرت خواست تا جواب مسأله مشکلی را که برای ابن اکثم طرح کرده بود کامل کند. امام علیه السلام نیز چنین کرده و جواب را به تمام و کمال به ابن اکثم فرمودند. سپس مأمون رو به حضار از عباسیانی که از اهل بیتش بودند کرد و گفت: آیا در میان شما کسی پیدا می شود که به این مسأله این گونه جواب بدهد؟ و بداند جواب صحیح سؤالات سابق یعنی فروع مختلف آن مسئله چیست؟.

آنان پاسخ دادند: نه به خدا قسم. بلکه امیر المؤمنین داناتر به هر مسأله ای هستند.

مأمون به آنان گفت: وای بر شما. در میان تمام خلق خدا این خاندان هستند که به این درجه از فضل و کمال که اکنون مشاهده کردید اختصاص یافته اند، و در آنان، کمی سن از رشد و کمال جلوگیری نمی کند، و از همین رو است که گفته شده: حضرت رسول اکرم دعوت مردم به اسلام را با دعوت از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به اسلام آغاز کرد در حالی که او پسری ده ساله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اسلام آوردن او را پذیرفت (۱).

البته لازم به ذکر است که این گونه برخورد و اهتمام مبالغه آمیز مأمون در برابر امام جواد علیه السلام دقیقا همان کاری بود که همین مأمون با پدرش یعنی

ص: ۷۵

۱- ((۱)). ارشاد/۲۸۱/۲-۲۸۷، و به نقل از آن اعلام الوری/۲/۱۰۱-۱۰۵، کشف الغمه ۳/۱۴۳-۱۴۷.

حضرت امام رضا علیه السلام نیز انجام می داد. همان کسی که در نهایت به وسیله سم او را به شهادت رساند و پیداست که این حرکت های مأمون در قبول حضرت امام جواد علیه السلام با هدف دور کردن آن حضرت از یاران نزدیکش و همچنین عامه مردم انجام می شد.

آنجا که می بینیم آن حضرت را از مدینه به بغداد طلبید تا اینکه نزدیک او و در تحت مراقبت جاسوسان او باشد، و بداند چه کسی به نزد آن حضرت رفته و چه کسی از نزد او خارج خواهد شد. چراکه مأمون می دانست با این کار می تواند به زودی نقش امام علیه السلام را در جامعه محدود کرده و آن حضرت را از دایره اثرگذاری در جامعه دور کند، و از طرفی دیگر با این کار خود برای حکومت ظالمانه خویش کسب مشروعیت نماید، چراکه وجود حضرت امام جواد علیه السلام در کنار او نتیجه ای جز این در نزد عامه مردم نمی داد. برخورد مأمون و موضع گیری اش در برابر عباسیانی که امام جواد علیه السلام را جز یک کودک خردسال که از علم دین چیزی نمی داند و حلال را از حرام تشخیص نمی دهد نیز دقیقاً با همین هدف به انجام می رسید.

امام جواد علیه السلام پانزده سال از عمر شریف خود را بدین گونه در خلال حکومت مأمون عباسی به سر آوردند تا این که در سال ۲۱۸ ه. ق مأمون دار فانی را وداع گفت.

امام جواد علیه السلام و معتصم عباسی

معتصم محمد بن هارون الرشید هشتمین خلیفه از خلفای بنی عباس بود.

وی در سال ۲۱۸ ه. ق بعد از وفات برادرش مأمون به خلافت رسیده، مورد بیعت قرار گرفت. یک سال قبل، یعنی در سال ۲۱۷ ه. ق معتصم برای ساختن

شهر سامرا از بغداد خارج شده بود (۱). سپس بعد از این که خود به مقام خلافت رسید مرکز حکومتی را به آن شهر منتقل کرد. مدت زمانی که امام جواد علیه السلام در خلافت این خلیفه عباسی به سر آورد طولانی نبود، بلکه از دو سال تجاوز نکرد و امام علیه السلام پس از اینکه معتصم او را به بغداد آورد در سال ۲۲۰ ه. ق به شهادت رسید.

امام جواد علیه السلام که در سال ۲۱۸ ه. ق همان سال که مأمون در ارض روم دار فانی را وداع گفت از عراق به مدینه بازگشت، هنگامی که دوباره به عراق بازمی گشت فرزند بزرگوار خود امام هادی علیه السلام را در سنّ کودکی در مدینه به جا گذاشت (۲).

امام جواد علیه السلام قبل از شهادت خود در چندین مورد بر امامت فرزند خود علی تأکید و تصریح نمود.

تصریحات امام جواد علیه السلام بر امامت فرزندشان حضرت امام هادی علیه السلام

الف- روایت اول: اسماعیل بن مهران گوید: هنگامی که حضرت امام جواد علیه السلام را برای اولین بار از مدینه به بغداد می بردند، به آن حضرت عرض کردم: من در این سفر برای شما بیمناکم. حال اگر برای شما اتّفاقی افتاد پس از شما امر امامت به چه کسی خواهد رسید؟

اسماعیل بن مهران گوید: امام جواد علیه السلام با خنده، رو به من کرده فرمود:

«آنچه را که تو فکر کرده ای امسال پیش نخواهد آمد»، اما هنگامی که معتصم برای بار دوم آن حضرت را به بغداد طلب کرد به نزد آن حضرت رفته عرضه داشتم:

خداوند مرا فدای تو کند. اکنون که شما می روید بفرمائید امر امامت پس از شما

ص: ۷۷

۱- (۱). تاریخ ابو الفداء/ ۱/ ۳۴۳.

۲- (۲). اثبات الوصیّه/ ۱۹۲.

به چه کسی می رسد؟ اینجا بود که دیدم حضرت امام جواد علیه السّلام آن قدر گریه کردند که محاسن مبارک آن حضرت خیس شد. سپس رو به من کرده فرمودند:

«در این سفر این بیم بر من می رود. پس بدان که پس از من امر امامت به فرزندم علی می رسد» (۱).

ب-روایت دوم: خیرانی از پدرش که از نزدیکان حضرت امام جواد علیه السّلام بوده و به خاطر خدمتی که از سوی امام جواد علیه السّلام به آن مأمور بوده است همواره در نزد آن حضرت بوده روایت می کند که: احمد بن محمد بن عیسی اشعری فقیه و بزرگ مردم قم همه روزه در وقت سحر به نزد پدر من می آمد تا اینکه از حال حضرت امام جواد علیه السّلام که در بستر بیماری بودند جويا شود. اما هنگامی که پیکي از جانب حضرت امام جواد علیه السّلام به نزد پدر من می آمد تا خبری از آن حضرت به پدرم برساند، احمد بن محمد بن عیسی برمی خاست تا پدرم در خلوت با آن پیک به گفتگو بنشیند و این امر نشان از اعتماد و منزلت والای این مرد در نزد امام جواد علیه السّلام دارد.

شبى فرستاده امام جواد علیه السّلام به نزد پدر من آمد و احمد بن محمد از مجلس برخاست و پدرم با فرستاده امام خلوت کرد. احمد بن محمد کمی دور زد و سپس به جایی رفت که بتواند صدای آن ها را بشنود و در آنجا ایستاد. در این هنگام فرستاده امام جواد به پدرم گفت: مولایت به تو سلام می رساند و می گوید: من به سفر آخرت می روم، و پس از من امر امامت به پسر علی می رسد. حق او بر گردن شما پس از من مانند همان حقی است که من پس از پدرم بر گردن شما داشتم. سپس فرستاده از نزد پدرم رفت. احمد بن محمد بن عیسی به داخل اتاق بازگشت و

ص: ۷۸

۱- (۱). کافی ۳۲۳/۱، بحار الانوار ۱۱۸/۵۰ باب «التّصوُّص علی الخصوص علیهِ»، شیخ مفید، ارشاد/ ۳۰۸.

به پدرم گفت: فرستاده امام چه چیزی به تو گفت؟ پدرم گفت: خیر بود، احمد بن محمد گفت: من آنچه را که به تو گفت شنیدم. سپس آنچه را که شنیده بود برای پدرم تکرار کرد. پدرم به او گفت: خداوند متعال این کار را بر تو حرام کرده است. چرا که خداوند متعال می فرماید: **وَلَا تَجَسَّسُوا**. اما حال که این کلام را شنیدی این حرف را برای شهادت در نزد خود حفظ کن، شاید که ما روزی محتاج این شهادت شویم. اما بر حذر باش که تا وقت آن نرسیده است این کلام را برای احدی اظهار نکنی.

چون صبح رسید، پدرم این مطلب را در ده ورقه نوشت و آن ده ورقه را مهر کرده و به ده نفر از بزرگان شیعه سپرد و به آن ها گفت: اگر من قبل از اینکه درباره این نامه ها به شما چیزی بگویم از دنیا بروم این نامه ها را باز کنید و به مضمون آن عمل نمائید.

خیرانی گوید: هنگامی که ابو جعفر امام جواد علیه السلام به شهادت رسید و به لقای خداوند متعال رفت، پدر من در خانه خود ماند و از خانه خارج نشد تا این که رؤسای فرقه امامیه در نزد محمد بن فرج رخجی جمع شده و درباره کسی که پس از امام جواد علیه السلام متصدی امر امامت خواهد شد به بحث و گفتگو مشغول شدند. محمد بن فرج نامه ای به پدرم نوشت و به او گفت که سران شیعه در نزد او جمع شده اند و اگر بیم آن نبود که امر آن ها آشکار شود همه آن حضار را به نزد پدرم می آورد. اما او از پدرم خواست که خود به خانه وی رفته و در آن جمع داخل شود.

پدرم سوار مرکب شده و به سمت او رفت. در آنجا گروه را دید که در نزد محمد بن فرج جمع شده اند. آنان به پدرم گفتند: درباره این مسأله چه نظری داری؟ پدرم رو به آن ده نفری که آن ده نامه به دست آن ها بود کرده و گفت: آن نامه ها را حاضر کنید. آنان آن نامه ها را حاضر کرده و مهر آن را شکستند، و

گفت مضمون این نامه ها همان است که من به آن دستور یافته ام. بعضی از آن افراد گفتند: ما دوست می داشتیم که علاوه بر این نامه ها غیر از تو شاهد دیگری هم برای این امر باشد و شهادت بدهد.

پدرم به آن ها گفت: خداوند متعال آنچه را که شما دوست داشتید برای شما مهیا کرده است. اینک این ابو جعفر اشعری است که شاهد است من عین مضمون این نامه را از فرستاده امام علیه السّلام شنیده ام. آنگاه از ابو جعفر اشعری خواست تا بر این مطلب شهادت دهد. ابتدا ابو جعفر از این کار خودداری کرد.

امّا پدرم او را به مباحثه دعوت کرد و وی را از خداوند متعال ترسانید. ابو جعفر اشعری چون کار را به این منوال دید گفت: آری. من به دو گوش خود این مطلب را شنیده ام. امّا اکنون که از ارائه شهادت خودداری کردم به این دلیل بود که دوست داشتم کرامت دادن خبر امامت امام بعدی به مردی از عرب برسد.

[زیرا پدر خیرانی از عرب نبوده و از اعاجم محسوب می شد.] بدین ترتیب بود که همه کسانی که در آن مجلس بودند از آن مجلس بیرون نرفتند مگر این که به امامت حضرت ابو الحسن امام علی هادی علیه السّلام اعتراف کرده و شک آن ها در این مسأله از بین رفت (۱).

ج- روایت سوم: از محمد بن حسین واسطی روایت شده است که او از احمد بن ابی خالد، غلام حضرت ابو جعفر امام جواد علیه السّلام شنیده است که امام جواد علیه السّلام وی را بر وصیت نامه ای با این متن به شهادت گرفته است:

«احمد بن ابی خالد غلام ابو جعفر امام جواد علیه السّلام شهادت می دهد که ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام وی را به شهادت طلبید که او به پسرش علی وصیت

ص: ۸۰

۱- (۱). کافی ۳۲۴/۱، بحار الانوار ۱۲۰/۵۰، باب «النصوص علی الخصوص علیه»، شیخ مفید، ارشاد/ ۳۰۸.

کرده است که پس از وی نه تنها در امور مربوط به خود، مختار و آزاد باشد، بلکه اختیار امر تربیت و سایر امور برادرانش نیز به عهده او باشد. به جز برادرش موسی که هرگاه به سنّ بلوغ رسید اختیارش با خود اوست. و همچنین عبد الله بن مساور را مأمور قیام بر امور ارث و میراث خود نموده است تا این که فرزندش علی به سنّ بلوغ برسد. پس هرگاه فرزندش علی به سنّ بلوغ رسید ابن مساور مسئولیت امور ماترک را به او بسپارد و او به امور مربوط به ماترک، همچنین امور مربوط به خود و امور مربوط به برادران قیام نماید مگر در رابطه با برادرش موسی که او پس از علی و ابن مساور با رعایت آنچه را که خود ابو جعفر علیه السلام درباره صدقات و موقوفات خود شرط کرده است به این امر قیام نماید. این وصیت نامه در روز یکشنبه سوّم ذی الحجه سال ۲۲۰ هـ. ق تنظیم شده و احمد بن ابی خالد شهادت خود را با خطّ خود در بالای آن نوشته است. همچنین حسن بن محمّد بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب نیز بر این وصیت شهادت داده و مانند شهادت احمد بن خالد - در بالای نامه - را در زیر نامه امضا کرده است. همچنین نصر خادم نیز بر این وصیت نامه شهادت داده و شهادت خود را با دست خود نوشته است (۱).

د- روایت چهارم: محمّد بن علی، از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطار، از علی بن محمّد قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان، از صقر بن ابی دلف روایت نموده که گفته است: از ابا جعفر محمّد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: امام پس از من پسر علی است. دستور او دستور من، کلام او کلام من، و اطاعت کردن از او اطاعت کردن از من است (۲) و امام بعد از او فرزندش حسن

ص: ۸۱

۱- (۱). کافی ۳۸۳/۱.

۲- (۲). در یکی از چاپهای کتاب آمده است که حضرت پس از این کلام سکوت فرمودند. به آن حضرت عرض کردم/ای فرزند رسول خدا پس از علی چه کسی امام خواهد بود؟ آن حضرت فرمودند/-

خواهد بود. دستور او دستور پدرش، کلام او کلام پدرش و پیروی از او پیروی از پدرش خواهد بود.

سپس آن حضرت سکوت کردند. من به آن حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، بعد از حسن چه کسی به مقام امامت خواهد رسید؟ آن حضرت به شدت گریسته آنگاه فرمودند: «ان بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر»؛ همانا که بعد از حسن فرزند او به امامت خواهد رسید همان «قائم» که به حق قیام خواهد کرد و جهانیان به انتظارش خواهند نشست.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا چرا او قائم نامیده شده است؟ آن حضرت فرمودند: زیرا که او پس از از بین رفتن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به امامتش قیام خواهد کرد.

به آن حضرت عرضه داشتم: و چرا منتظر نامیده شده است؟ آن حضرت فرمودند: زیرا که او غیبتی خواهد داشت که روزهایش بسیار و مدتش بسیار طولانی خواهد شد. شیعیان مخلص همواره منتظر ظهور و خروج او بوده و آنان که در دل شک دارند او را انکار کرده و آنان که منکرند نسبت به امر او استهزا و مسخره می کنند. آنان که برای ظهورش وقت معین می کنند دروغ می گویند. آنان که برای آمدنش عجله به خرج می دهند هلاک می شوند. و آن هایی که از جان و دل تسلیم قضای الهی در این امر می باشند نجات پیدا می کنند» (۱).

ه- روایت پنجم: علی بن محمد سندی روایت کرده است که محمد بن حسن گفت: عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن هلال از امیه بن علی قیسی

ص: ۸۲

روایت کرده است که گفت: به ابو جعفر ثانی یعنی حضرت امام جواد علیه السّلام عرض کردم: چه کسی پس از شما در امر امامت جانشین خواهد شد؟ آن حضرت فرمودند: پسر من علی. سپس فرمودند: به زودی جامعه دستخوش حیرت و سرگردانی خواهد شد.

قیسی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: [در این صورت] به سمت کدام شهر [باید پناه برد]؟ آن حضرت لختی سکوت کرده، سپس فرمودند: به سوی مدینه. عرض کردم: به سوی کدام مدینه؟ چرا که در زبان عربی مدینه به معنی شهر است آن حضرت فرمودند: همین مدینه ای که ما در آن هستیم مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله. و آیا مگر غیر از این شهر مدینه ای هست؟ (۱)

و-روایت ششم: احمد بن هلال گوید محمد بن اسماعیل بن بزيع به من خبر داد که امیه بن علی در حضور او از ابو جعفر ثانی، امام جواد علیه السّلام در رابطه با مسأله جانشینی سؤال کرد و امام جواد علیه السّلام مانند جوابی که در روایت قبل آمده بود به او دادند.

و با همین سند از امیه بن علی قیسی از ابو الهیثم تمیمی روایت کرده است که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السّلام فرموده است: هنگامی که در میان پیشوایان سه اسم پشت سر هم بیاید، چهارمین آن ها قائم آل محمد است. محمد، علی و حسن (۲).

ص: ۸۳

۱- (۱). غیبت نعمانی/ ۱۸ با اندکی اختلاف در الفاظ و کمی اضافه.

۲- (۲). اکمال الدین/ ۲/ ۳۳۴، هم چنین در این کتاب آمده است/ هنگامی که سه اسم محمد، علی و حسن در پی هم بیاید چهارمین آن ها قائم آن هاست.

ی-روایت هفتم: حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش روایت می کند که حضرت امام جواد علیه السلام هنگامی که می خواستند از مدینه به سمت عراق حرکت کنند و برای رفتن به این سفر با همه وداع می کردند، پس از این که بر امامت ابو الحسن علیه السلام امام هادی تصریح کردند او را در دامان خود نشانده و به او فرمودند: دوست داری که از چیزهای دیدنی و زیبای عراق چه چیزی برای تو به هدیه بیاورم؟ آن حضرت در پاسخ پدر بزرگوار خود فرمودند:

شمشیری که گویا شعله ای از آتش باشد، سپس آن حضرت به سمت فرزند خود موسی رو کرده و از او پرسیدند: تو چه دوست داری که برایت بیاورم؟ او در جواب گفت: دوست دارم برایم اسبی بیاوری، امام علیه السلام فرمودند: ابو الحسن شبیه من است و این پسر به مادرش رفته است (۱).

شهادت حضرت امام جواد علیه السلام

نزدیک کردن حضرت امام رضا علیه السلام به دستگاه حکومتی و سپردن منصب ولایت عهدی به ایشان از جانب مأمون عباسی و آنچه که مأمون نسبت به حضرت امام جواد علیه السلام انجام داد نشانگر هوش سیاسی سرشار او در برخورد با قویترین مخالفان دولتش می باشد. چرا که این دو امام بزرگوار دارای پایگاه های وسیع مردمی بودند که می توانست خطر بزرگی برای کیان دولت عباسی باشد. اما مأمون به وسیله این برنامه ریزی توانست خطر بزرگی را که کیان سیاسی دولت عباسی را تهدید می کرد در تحت کنترل خود در آورد. به این ترتیب که امام رضا علیه السلام را از پایگاه های مردمی خود جدا کرد تا این که از تأثیرگذاری او در میان امت جلوگیری کند.

بنابراین نزدیک کردن او نه به معنای وارد کردن امام در حکومت، بلکه به

ص: ۸۴

۱- (۱). بحار الانوار ۱۲۳/۵۰ باب التّصوُّص علی الخِصوُّص علیه علیه السلام.

معنای یک نوع تبعید یا اقامت اجباری و مراقبت دقیق از امام رضا علیه السّلام بود که مأموران او حتّی تعداد نفس های آن حضرت را شماره کنند و بتوانند بدین وسیله دوستان و نزدیکان آن حضرت را شناسایی کرده و بعدا آنان را مورد پیگرد قرار داده و بر آنان سخت بگیرند.

محمّد بن علیّ هاشمی که خود از عبّاسیان است گوید: صبح روزی که حضرت امام جواد علیه السّلام با دختر مأمون امّ الفضل ازدواج کرد بر آن حضرت داخل شدم. من از شب قبل دارویی مصرف کرده بودم و اوّل صبح نیز اوّلین کسی بودم که به خدمت آن حضرت رسیدم. و به جهت دوایی که در شب خورده بودم بسیار تشنه بودم. امّا نمی خواستم آنجا آب طلب کنم. امام جواد علیه السّلام نگاهی به صورت من انداخته و فرمودند: تو را تشنه می بینم. عرض کردم: آری تشنه ام. آن حضرت فرمودند: ای غلام، برای ما کمی آب بیاور. من در دل گفتم: الآن است که برای او آبی سّمی بیاورند و از این که مبادا آن آب را به من تعارف کند و من از آن آب سّمی بخورم غمگین و ناراحت شدم، غلام پیش آمد و با خود آب آورد. حضرت امام جواد علیه السّلام در صورت من تَبَسّیمی کرده و سپس فرمودند: ای غلام، آب را به من بده. آن حضرت آب را از غلام گرفته و مقداری از آن را نوشیدند و سپس آب را به من دادند و سپس من هم از آن نوشیدم (۱).

محمّد بن علی هاشمی بعدا برای محمّد بن حمزه نقل کرد که به خدا سوگند من گمان می کنم همچنان که رافضیان می گویند ابو جعفر از درون جان افراد آگاهی دارد (۲).

البته این محمّد بن علی هاشمی از شیعیان امام جواد علیه السّلام نبود. امّا به خوبی

ص: ۸۵

۱- (۱). کافی ۴۹۵/۱ و ۴۹۶.

۲- (۲). اصول کافی ۴۹۵/۱ ح ۶ ب ۱۳۲ و به نقل از آن در ارشاد/۲/۲۹۱.

می دانست که در میان خاندان عباسی چه می گذرد و به خوبی با روش های آنان برای رها شدن از دست مخالفان آشنایی داشت. و شاید هم از این کلام او بشود این مطلب را تأکید کرد که امام رضا علیه السّلام به وسیله سّمی که مأمون به او داده است به شهادت رسیده است.

مسعودی روایت می کند: معتصم به همراه جعفر پسر مأمون نیرنگی ریختند تا از دست امام جواد علیه السّلام خلاص شده آن حضرت را از میان بردارند.

بنابراین نقشه، جعفر با خواهرش امّ الفضل که همسر امام جواد علیه السّلام بود همداستان شده و چنین تصمیم گرفتند که امّ الفضل انگور مسمومی به آن حضرت بخوراند. این گونه بود که امّ الفضل این کار را انجام داده، امام جواد علیه السّلام نیز از آن انگور خورد. اینجا بود که امّ الفضل پشیمان شد و شروع به گریه کرد.

امام به او فرمودند: برای چه گریه می کنی؟ به خدا سوگند که خداوند متعال تو را به فقری مبتلا خواهد کرد که هرگز از بین نرود و به بلایی دچار خواهد ساخت که هیچ وقت پوشیده نگردد... این گونه بود که بعدها امّ الفضل به بیماری گرفتار شد که تمام اموال و املاک خود را برای آن بیماری به مصرف رساند و به فقر مبتلا شد، تا جایی که به کمک مردم نیازمند گردید. برادرش جعفر نیز در حال مستی در چاهی سقوط کرد و جنازه اش را از آن چاه بیرون آوردند.

همچنین روایت شده که آن کس که باعث قتل امام جواد علیه السّلام شد ابن ابی داود قاضی بوده است. و درباره سبب این مطلب آورده اند که روزی سارقى به نزد خلیفه یعنی معتصم عباسی آمد و به سرقت اقرار نمود و از خلیفه خواست تا با اقامه حدّ سرقت، وی را از آن گناه پاک نماید. معتصم همه فقها را جمع کرده و از آن ها درباره مکانی که باید دست از آنجا قطع گردد تا اقامه حد بر سارق شود سؤال کرد. آنان درباره این که مکان این قطع از کجا باید باشد با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. بعضی از آن ها گفتند که دست او باید از آرنج قطع

شود و دیگران گفتند آن دست باید از میچ قطع شود و هر کدام برای قول خود به آیاتی از قرآن کریم استشهاد کردند که به دلیل عدم احاطه آنان به معانی قرآن، نظریات آنان تاویل بدون علم بود.

در این هنگام معتمصم عباسی رو به حضرت امام جواد علیه السلام کرده و گفت: ای ابو جعفر تو در این باره چه می گویی؟

آن حضرت فرمودند: «ای امیر مؤمنان، این گروه درباره این مسأله به اندازه کافی صحبت کرده اند».

معتمصم گفت: مرا از آنچه آن ها گفته اند واگذار. تو چه چیزی برای گفتن داری؟

امام جواد علیه السلام فرمودند: «ای امیر مؤمنان، مرا از این کار معاف کن».

معتمصم گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که آنچه در این باره می دانی به من بگویی.

آن حضرت فرمودند: حال که مرا به خدا سوگند دادی، می گویم که همه آن ها درباره سنت این کار به راه خطا رفته اند. چرا که قطع دست واجب است از مفصل چهار انگشت بوده و کف دست او را باقی بگذارند.

معتمصم گفت: به چه دلیل؟

امام جواد علیه السلام فرمودند: به خاطر قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: سجده بر هفت عضو واجب است: صورت، دو دست، دو سر زانو و دو پا. پس اگر دست این شخص از میچ یا آرنج قطع شود دیگر برای او دستی باقی نمی ماند که به هنگام سجود آن را بر زمین بگذارد. در حالی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: و مساجد ویژه خداست و مراد خداوند متعال در این آیه همین اعضای هفت گانه ای است که بر آن سجده می شود. و سپس فرموده است: پس هیچ کس را با خدا مخوانید و آنچه را که از آن خداست قطع نمی شود. راوی گوید: معتمصم از این جواب بسیار خشنود شد و دستور داد تا دست سارق را از مفصل چهار

انگشت قطع کرده و کف دستش را باقی بگذارند.

زرقان گوید: ابن ابی داود به من گفت: سه روز بعد از این مجلس من به نزد معتصم رفته به او گفتم: همانا که نصیحت امیر مؤمنان بر من واجب است، و من چیزی به او خواهم گفت که می دانم به واسطه گفتن آن داخل در آتش می شوم.

خلیفه گفت: آن چیست؟

گفتم: چگونه است که چون امیر مؤمنان در مجلس خود فقیهان رعیت و دانشمندان ایشان را برای حل و فصل امری از امور دین به مجلسی فرا می خواند که در آن، اهل بیت خلافت، فرماندهان، وزیران و کاتبان حاضر بوده، خبر این مجلس به پشت درهای قصر نفوذ کرده به عموم مردم می رسد، و از آن فقیهان درباره حکم آن مسئله سؤال می کند آن ها نیز نظرات خود را درباره آن حکم بیان می دارند آنگاه خلیفه سخن همه آن فقیهان و دانشمندان را و انهداده، به سخن مردی گوش می سپارد که نیمی از این امت معتقد به امامت او بوده وی را در تصدی مقام خلافت از خلیفه بالاتر می دانند و مطابق با حکم او حکم می کند؟

ابن ابی داود گوید: هنگامی که این سخنان را گفتم دیدم که رنگ معتصم تغییر کرد و به نکته ای که می خواستم او را بدان هشدار دهم متوجه گردید و گفت: خداوند تو را از این خیرخواهی جزای خیر دهد...» (۱).

از همین جا می توان دریافت که چگونه معتصم برای توطئه بر علیه امام جواد علیه السلام تحریک شد تا با جعفر پسر مأمون و خواهر او ام الفضل همدست و همدستان شده، امام جواد علیه السلام را از میان بردارد. و ممکن است به این وسیله به این نتیجه برسیم که تعارضی بین این روایت و روایت قبلی نیست.

ص: ۸۸

۱- (۱). تفسیر عیاشی/ ۳۱۹/۱، مدینه المعاجز/ ۴۰۳/۷، بحار الانوار ۱۹۱/۷۶.

بخش نخست روند رسالی اهل بیت علیهم السّلام از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زمان حضرت امام هادی علیه السلام بخش دوم دوره حضرت امام هادی علیه السلام بخش سوم ویژگی های دوره حضرت امام هادی علیه السلام

روند رسالی اهل بیت علیهم السّلام از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زمان

حضرت امام هادی علیه السّلام

منطق رسالت اسلامی همه هستی را مملکت خداوند سبحان دانسته و انسان را جانشین و امین خداوند در این مملکت می داند، که لازم است برای انجام این مسئولیت سنگین که خداوند متعال بر دوش او نهاده است به پا خیزد.

از دیگر سوی بدان جهت که زندگی دنیا به عنوان نیمه کمتر مسیر طولانی انسان به حساب می آید، اهدافی هم که سزاوار است تا خداوند حکیم به عنوان قانونگذار بشر و انسان که آن قانون برای او وضع می شود، هر دو به دنبال هدفی باشند که در جنبه های اهداف دنیوی و حیات زودگذر و فانی دنیا خلاصه نشده، به امتداد حیات پاینده انسان در عالم آخرت امتداد یابد.

اسلام از انسان می خواهد که خود را بر اساس این فرهنگ تربیت کند.

فرهنگی که از او یک موجود تکامل یافته بی عیب و نقص و در راه تحقق اهداف بزرگ رسالت، خستگی ناپذیر بسازد.

برنامه ریزی ربّانی برای تربیت انسان در این طریق و مسیر، بسیار حکیمانه و متقن بوده است. آنجا که می بینیم حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله جامعه انسانی را رهبری کرده و بر همه روابط اجتماعی و غیراجتماعی آن تسلط کامل پیدا کرد تا بتواند از این انسان، یک نمونه منحصر به فرد ارائه کند.

اما راهی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای عملیات تغییر ریشه ای که در جامعه بشری در پیش داشت، راه کوتاهی نبود که بتوان در خلال یک یا دو دهه از زمان آن را به انجام رساند. بلکه این راه به میزان فاصله معنوی میان جاهلیت و اسلام، دور و ممتد می نمود.

این گونه بود که می بینیم آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این برهه محدود زمانی محقق نمود برای برکندن همه ریشه های جاهلی از میان همه فرزندان نسل اول اسلام و رساندن آن ها به آن درجه از بیداری و واقعگرایی و رها کردن خود از همه رسوب های گذشته جاهلی آن گونه که این نسل را شایسته پایداری در خط رسالت و ادامه آن کند، کافی نبود.

نگاهی کوتاه به حوادث تلخی که پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی داد و مناقشات و درگیری های صحابه پیامبر اکرم که تاریخ نویسان در منابعی که اکنون به دست ما رسیده است آن ها را ثبت و ضبط کرده اند کافی است تا شاهدی بر این مطلب باشد که نسل صحابه به آن درجه از کفایت مطلوب نرسیده بودند تا بتوانند در رسالت بزرگ الهی و انسانی پیامبر اکرم جانشین شایسته ای برای آن حضرت باشند.

به همین دلیل منطق همه کارهای تغییر فرهنگی، حکم می کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تجربه پیشرو و پیشگام خود را از همه عوامل ضعف و فروپاشی مصون و محفوظ بدارد. چراکه آن حضرت می خواستند این قیام و نهضت جهانی و بشری جاوید و پایدار بماند. زیرا که آن حضرت اعلام کرده بود آخرین پیامبر خدا است و پس از او دیگر پیامبری نخواهد آمد. رسیدن به این مهم و دست یافتن به این مصونیت راهی جز این نداشت که اداره امور نهضت و جانشینی خود را در رهبری این قیام و نهضت به رهبری از هر نظر شایسته و معصوم بسپارد که او را به دست خود و بدان گونه که می خواست و سزاوار بود

ساخته، پرداخته و پرورش داده باشد، تا بدین وسیله این رهبری جایگزین، بتواند در طول زمان و در مدتی که طبیعتاً برای چنین کاری لازم است عملیات تغییر فراگیر جامعه انسانی را ادامه داده، تا آنجا پیش برود که رسالت اسلام به اهداف خود برسد. اهدافی خداوند متعال که از پس فرستادن پیامبران و ارائه برنامه کامل الهی برای زندگی بشر آن را تعقیب می کرده است.

پیامدها و خطراتی که فرآیند تغییر فراگیر را تهدید می کرد

اسلام یک نظریه بشری نبود تا حدود فکری و تبلور مفاهیم آن از راه تمرین و تجربه به دست آمده باشد بلکه اسلام رسالتی الهی است که در آن حدود احکام و مفاهیم، از پیش مشخص شده و با تشریحات عامی که از جانب خدا آمده از هر آنچه در نظریه های مشابه محتاج تجربه می باشد، بی نیاز گشته است، بنابراین، رهبری چنین جریانی مستلزم دریافت کامل و مفصل رسالت الهی، و شناخت کامل از همه احکام و مفاهیم آن می باشد، در غیر این صورت رهبر نظام محتاج الهام گرفتن از پیش فرض های ذهنی و فهم ارتكازی سابق خود خواهد بود که سرانجامی جز شکست این انقلاب فکری نخواهد داشت.

به خصوص که اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی، می بایست همواره در طول زمان پیش رفته و همه مرزهای زمانی، جغرافیایی و قومی را درنوردد، و چنین هدف بلندی، به حاکم اسلامی - به عنوان رکن اساسی انقلاب - اجازه در پیش گرفتن روش تجربه و خطا را نمی دهد روش پراشتباهی که در اندک مدت چنان رخنه ای در انقلاب ایجاد می کند که آن را با سقوط مواجه خواهد ساخت (۱).

حوادثی که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست دلیل محکمی بر

ص: ۹۳

این مدعا است که آثار آن با تصدی امر رهبری به وسیله نسلی از مهاجرین که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار برگزیده نشده، صلاحیت و قابلیت آن را نداشتند در کمتر از نیم قرن آشکار گشت.

هنوز بیست و پنج سال از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگذشته بود که هزیمت و شکست خلافت راشد در برابر ضربات شدیدی که از جانب دشمنان رو در روی اسلام بر آنان وارد می آمد آشکار گشته، دشمنان توانستند به صورت پنهان به مراکز قدرت نظام نفوذ کرده آن را ناکارآمد ساخته، به زور و با کمال وقاحت، رهبری نظام را تصاحب کرده امت اسلام و نسل پیشگام آن را مجبور به دست برداشتن از رهبری و شخصیت خود نموده، پیشوایی اسلامی را به حکومتی موروثی تبدیل کردند که جز ناچیز شمردن ارزش ها، کشتار بی گناهان، جلوگیری از حدود الهی، خشکاندن احکام و بازی با سرنوشت مردم کاری نداشت، در چنین شرایطی بیت المال مسلمانان به صورت املاک شخصی قریش درآمد، خلافت به تویی بدل شد تا کودکان بنی امیه با آن بازی کنند (۱).

عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی

امت اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در راه انقلابی ای که او برای مردم و جامعه اسلامی گشود، با انحراف خطرناکی مواجه شدند، این انحراف در عرصه سیاست و اجتماع-چنان که طبیعت اشیا حکم می کند- به مرور زمان رفته رفته توسعه می یافت تا عمیق و عمیقتر شود چراکه شروع انحراف دانه ای را ماند که در زمین کاشته می شود و ذره ذره رشد کرده سر از خاک به در می آورد، هر مرحله از انحراف که به وقوع می پیوندد زمینه ساز مرحله ای فراختر است.

ص: ۹۴

پس طبیعی است که این انحراف نیز در سیر تاریخی خود یک منحنی را طی کند که در درازمدت به دوزخ منتهی شود و انقلاب اسلام را از همه سو مملو از تناقضاتی کند که حتی از همراهی با پایین ترین حد احتیاجات و مصلحت های انسانی و اسلامی امت اسلام نیز ناتوان شود.

در چنین صورتی، با افزایش تصاعدی انحراف، به حکم منطق پس از مدتی انقلاب به سقوط کامل می رسد. و این امر جز نابودی کامل دولت، جامعه و فرهنگ اسلامی حاکم بر جامعه نخواهد بود، چراکه با پرشدن نظام از تناقضات و ناتوان شدن آن از انجام وظایف واقعی خود، دیگر توان حمایت از موجودیت خویش را هم نخواهد داشت زیرا همه موجبات استمرار و دوام خود را در صحنه تاریخ از دست داده و مردم نیز در حدی نبودند که به حمایت آن برخیزند چراکه آنان به آنچه از این انقلاب توقع داشتند نرسیده و آرزوهایشان توسط آن برآورده نشده بود پس هیچ رابطه حیاتی راستینی میان امت و نظام باقی نمانده بود.

نتیجه می گیریم که در چنین وضعی قطعاً محصول بذر انحرافی که در جامعه کاشته شد چیزی جز سقوط کامل انقلاب نبود.

عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام

مراد از سقوط دولت اسلام از میان رفتن فرهنگ اسلامی و جدایی رهبری نظام و متن جامعه از این فرهنگ است که در این صورت اسلام که به مثابه فرمانده جامعه و امت به شمار می رود از آن ها جدا شده، طبیعتاً بعد از جدایی دولت و اجتماع از فرهنگ اسلام، امت بدون رهبر به حال خود باقی می ماند و در برابر اولین حمله ای که به آن بشود فرومی ریزد چه این که این اتفاق در برابر حملات متعددی که خلافت عباسی با آن روبرو شد افتاد.

این فروپاشی به معنی سقوط دولت و انقلاب و تنها ماندن امت است، که این امت نیز در عین تدین به اسلام، ایمان به آن و تعامل با آن، به دلیل تسلسل حوادث محکوم به فروپاشی خواهد بود چرا که امت اسلام مدت بسیار کمی را با اسلام صحیح به سر برده بود، همان زمان کمی که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عهده دار امر رهبری انقلاب بود- و پس از آن امت با انقلابی منحرف زندگی کرد، انحرافی که نگذاشت تا اسلام در عمق زندگی جامعه نفوذ کرده و آنان را در قبال عقیده خود مسئول سازد، و نگذاشت تا اسلام با دادن فرهنگ خود به جامعه آن را در برابر فرهنگ های بیگانه ایمن کرده و عدم فروپاشی آن را در برابر فرهنگ ها، حملات و افکار جدیدی که حمله کنندگان به شهرهای اسلام وارد می کردند تضمین نماید.

امت نیز در پی از دست دادن انقلاب، دولت و فرهنگ، خورد شدن شخصیت، درهم شکسته شدن اراده و بسته شدن دستانش توسط حکومت هایی که زمامداران این انقلاب منحرف بودند و در نتیجه فقدان روح واقعی خود دیگر خود را به تنهایی قادر به مقاومت نمی دید چرا که این حکومت ها امت را در برابر حکومت های جابرانه خود به کرنش وادار کرده بودند.

طبیعی است که چنین امتی در چالش با جریان کفرآمیزی که به جنگ با او آمده از هم بپاشد و به زودی امت، رسالت و عقیده اسلامی یکجا ذوب شود و پس از دوران درخشانی که بر صحنه تاریخ به عنوان یک حقیقت زنده مطرح بود از آن صفحه محو شده و جز خاطره ای چیزی از آن باقی نماند و این پایان کار اسلام بود (۱).

اگر نقش ائمه معصومین را که وظیفه خطیر حراست از انقلاب، دولت،

ص: ۹۶

امت و رسالت به عهده آن ها نهاده شده نادیده انگاریم، سرنوشت منطقی امت اسلام همین بود که به شرح آن پرداختیم.

نقش امام معصوم علیه السلام در حفظ نظام اسلامی

نقش ائمه هدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به نام آنان و به امامت یکایکشان تصریح نموده بود و ایشان را برای صیانت از اسلام در برابر دشمنان بازیگری که در کمین آن نشسته بودند، تعیین کرده بود و مسئولیت پیاده نمودن اسلام و تربیت انسان بر اساس تعالیم اسلام و جلوگیری از فروپاشی دولت اسلامی را بر دوش آنان نهاده بود در دو امر مهم و اساسی خلاصه می شود:

۱. مصونیت دادن به امت از فروپاشی پس از سقوط انقلاب و در اختیار امت قرار دادن عوامل تقویت کننده به میزان کافی تا امت با ایمانی ثابت، روحی مجاهد و گام هایی استوار روی پای خودشان بایستند.

۲. تلاش برای به دست گرفتن رهبری انقلاب و دولت و محو آثار انحراف و بازگرداندن رهبری به جریان طبیعی خود که به این ترتیب عناصر سه گانه تربیت در آن ها مجتمع گشته و پیوند امت، با اجتماع، دولت و رهبری با کفایت آن برقرار شود (۱).

انحراف نیز که با تغییر در این سه عنصر آغاز گردید، با وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فقدان یک مربی همطراز به راه افتاد، از میان رفتن این عنصر خود باعث نابودی دو عنصر دیگر گردید چرا که جانشینان پیامبر در رهبری انقلاب از حیث علم، عصمت، پاکدامنی، قدرت، شجاعت و کمال همتای او نبوده بلکه افرادی متصدی این پست شدند که نه معصوم بوده، نه در حقیقت رسالت ذوب شده بودند، آن ها هیچ ضمانت اجرایی برای منحرف نشدن امت از خطی

ص: ۹۷

۱- (۱). أهل البيت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۵۹.

که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای امت ترسیم کرده بود در دست نداشتند، آن هم چنان انحرافی که مسلمانان حتی توان تصور عمق و نهایت تأثیر منفی آن را بر دولت، امت و شریعت را نداشتند چرا که آن‌ها این تغییر را در شخص رهبر می دانستند نه در خط رهبری.

و اما بیان دو خط مشی اساسی که ائمه علیهم السلام می بایست همه فعالیت های خود را بر محور آن‌ها انجام می دادند:

۱. مصونیت دادن به امت از فروپاشی پس از سقوط انقلاب و در اختیار امت قرار دادن عوامل تقویت کننده به میزان کافی تا امت با ایمانی ثابت، روحی مجاهد و گام‌هایی استوار روی پای خودشان بایستند.

۲. تلاش برای به دست گرفتن رهبری انقلاب و دولت و محو آثار انحراف و بازگرداندن رهبری به جریان طبیعی خود که به این ترتیب عناصر سه گانه تربیت یعنی امت، شریعت و مربی لایق در آن‌ها جمع گشته و پیوند امت، با اجتماع، دولت و رهبری با کفایت آن برقرار شود (۱).

خط مشی دوم محتاج برنامه ریزی درازمدت ائمه علیهم السلام بود تا شرایط مناسب با همه ارزش‌ها، اهداف و احکام بنیادین اسلام را فراهم نمایند.

ارزشها، و احکامی که دست‌آورد رسالت اسلام و مقصود از تشکیل حکومت اسلامی به نام خداوند خالق شریعت، عملی شدن آن‌ها و در نتیجه رسیدن انسان به کمال درخور او است.

به همین دلیل بود که ائمه علیهم السلام پیروزی فوری بر اساس حمله مسلحانه را برای برقرار کردن پایه های حکومت اسلامی کافی نمی دانستند. بلکه چنین کاری محتاج آماده کردن سپاهی عقیدتی بود که به امام و عصمت او ایمان مطلق داشته، با هدف های بزرگ امام زندگی کرده و در عرصه های حکومتی

ص: ۹۸

مدافع خط مشی او بوده و همواره در حال حفاظت از اموری باشد که در تحقق مصالحی که خدا برای امت اسلام مقرر داشته است دخالت دارد.

اما خط مشی اول با حاکمیت ها و شرایطی که بر ائمه علیهم السّلام تحمیل می کردند سازگاری داشت و ائمه علیهم السّلام هرگاه شرایط را برای به دست گرفتن حکومت که خط مشی دوم است مناسب نمی دیدند به آن می پرداختند.

این وجه از نقش ائمه علیهم السّلام در واقع عمق بخشیدن به رسالت در فکر و روح و سیاست امت بود به این امید که بدین وسیله استحکام مناسبی در صفوف آنان ایجاد شود و در صورت سقوط انقلاب مصونیت لازم را در برابر فروپاشی داشته باشند. این مهم با ایجاد بنیان هایی زنده و هوشیار در میان امت و دمیدن روح رسالت در آنان و به وجود آوردن علقه ای صادقانه میان امت و رسالت امکان پذیر می گردید (۱).

حرکت در این دو خط مستلزم حرکتی مثبت و فعالانه برای حفظ و حمایت مستمر رسالت، امت و دولت بود. بنابراین هرچه انحراف شدیدتر می شد ائمه علیهم السّلام تدابیر لازم را در برابر آن اتخاذ می کردند و هرگاه بلایی بر سر عقیده و انقلاب اسلامی فرود آمده، حکومت های منحرف وقت - به دلیل بی کفایتی - از علاج آن عاجز می ماندند، ائمه علیهم السّلام مبادرت به ارائه راه حل نموده و امت را از خطراتی که تهدیدشان می کرد نجات می دادند. آنان جامعه اسلامی را در زمینه عقاید از خطرات نابودکننده حفظ می کردند (۲).

مأموریت رسالی ائمه اهل بیت علیهم السّلام

اینجا است که می بینیم نوع عملکرد ائمه علیهم السّلام در عرصه های مختلف و

ص: ۹۹

۱- (۱). اهل البيت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۱۳۱-۱۳۲ و ۱۴۷-۱۴۸.

۲- (۲). اهل البيت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۱۴۴.

متناسب با تعدد روابط و جوانب و اولویت هایی که برای آنان، به عنوان رهبرانی بیدار و باکفایت که قصد پیاده کردن اسلام و حفظ و تضمین جاودانگی آن را برای همه بشریت دارند-حائز اهمیت بود، به انواع گوناگونی تقسیم می شود:

ائمه علیهم السّلام مسئول پاسداری از میراث گرانسنگ پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و ما حاصل زحمات طاقت فرسای او بودند که در این موارد بروز می کند:

۱. رسالت و شریعتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا آورد که در کتاب و سنت نمود پیدا کرده است.

۲. امتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دستان مبارک خود آنان را ساخته و تربیت نمود.

۳. جامعه سیاسی اسلامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آورد، یا همان دولتی که پایه ریزی کرده و بنیان هایش را تحکیم نمود.

۴. رهبری، که خود به عنوان نمونه، عهده دار آن شد و از میان اهل بیت پاک خود افراد لایقی را برای به ظهور رسانیدن آن پرورش داد. و این که گروهی از صحابه مرکز رهبری حکومت را- که ائمه معصوم از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله برای تصدی آن و در ضمن تربیت امت انتخاب شده بودند- در انحصار خود در آورده بودند مانع از آن نمی شد که آن بزرگواران تا سرحد امکان و تا آنجا که شرایط و واقعیات موجود در جامعه به آنان اجازه می داد در راه حفظ دولت اسلامی از خطر فروپاشی تلاش کنند.

همچنان که سقوط دولت اسلامی به معنی تمام شدن کار و وانهادن شدن امت به حال خود نبود. بلکه ائمه علیهم السّلام حتی در این شرایط نیز سعی در نجات امت مسلمان و حراست از این شریعت الهی از خطر فروپاشی و اضمحلال کامل داشتند.

از این رو است که حیطه های فعالیت ائمه علیهم السّلام بر حسب اختلاف اوضاع و شرایط از تنوع برخوردار می باشد این اختلاف اوضاع و شرایط بدین قرار می باشند:

نوع حکومت وقت. میزان فرهنگ، بیداری، ایمان امت و میزان شناخت آنان از ائمه علیهم السّلام و اندازه پیروی آنان از حاکمان منحرف. شرایط حاکم بر نظام و دولت اسلامی. میزان پای بندی حاکمان به اسلام. نوع ابزاری که حاکمان برای تقویت حکومت و استحکام سیطره خود از آن استفاده می کردند.

در این شرایط، ائمه علیهم السّلام در برابر حکومت ها و رهبری های منحرف زمان خود فعالیت مستمری داشتند که در بازداشتن حاکم جائز از فزونی انحراف جلوه گر می شد حال این کار یا با موعظه های زبانی متحقق می گردید یا در شرایطی که خطر نابودی اسلامی را تهدید می نمود با قیام مسلحانه که تا پای جان در این راه ایستادگی می کردند مانند قیام امام حسین علیه السّلام در برابر یزید بن معاویه.

زمانی نیز علیرغم یاری رسانی های غیرمستقیم ائمه علیهم السّلام به دولت اسلامی در هنگام تهدید خطر از سوی کفار، مبارزه ائمه علیهم السّلام به صورت ایجاد و تقویت دائمی جریان های مخالف به جهت متزلزل کردن رهبری منحرف نظام اسلامی جلوه گر می گردید.

اهل بیت علیهم السّلام و تربیت امت

ائمه اطهار علیهم السّلام در زمینه تربیت اعتقادی، اخلاقی و سیاسی امت نیز نقش فعال و مستمری داشتند، این رسالت با تربیت اصحاب دانشمند و به وجود آوردن کادر علمی و شخصیت هایی که برای جامعه نقش الگو داشته باشند عملی شد، کسانی که به انتشار بیداری و فکر اسلامی پرداخته، به شبهاتی که در

طول زمان در زمینه فهم رسالت و شریعت پیدا می شد پاسخ داده، به روبرو شدن با جریان های منحرف فکری وارداتی، جریان های منحرف سیاسی و شخصیت های به ظاهر علمی منحرفی که آلت دست و تأییدکننده حکومت حاکمان منحرف بودند، همت گماشتند.

آنان برای رهبری منحرفی که قدرت را در دست داشت، از جهت فکری، اخلاقی و سیاسی جایگزین مناسبی ارائه کردند که در رهبری مشروع اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام ظهور و بروز پیدا می کرد. این اشخاص میزان شناخت مردم از اهل بیت علیهم السّلام و ایمان امت نسبت به آنان را افزایش داده و آنان را به امامت و رهبری ائمه علیهم السّلام برمی انگيختند.

علاوه بر این امور، وارد شدن خود ائمه علیهم السّلام به عرصه زندگی عموم مردم و ارتباط مستقیم با آنان و ایجاد رابطه عاطفی با قشر وسیعی از مسلمانان خود عامل مضاعفی در این راه بود. رهبری مردمی فراگیری که اهل بیت علیهم السّلام قرن ها از آن بهره مند بودند تصادفا یا به واسطه انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود نیامده بود، چرا که بسیار بودند افراد دیگری از منسوبان پیامبر صلی الله علیه و آله که از چنین جایگاهی برخوردار نگردیدند، زیرا امت اسلام منزلت رهبری خود را مجانی به کسی نمی دهند و تا کسی در عرصه های مختلف مشکلات، غم ها و مسائل مورد توجه مردم از خود سخاوتمندانه مایه نگذارد، به رتبه حکومت بر دل ها نایل نخواهد شد.

چنین بود که اسلام، علیرغم تغییر و مسخ شدگی راهکارهای پیاده شدن عملی، از حیث نظری سالم از انحراف باقی ماند. امت اسلامی نیز به امتی بدل گردید که در برابر هجوم فکری و سیاسی بیگانگان ایستادگی کرده، توانست در درازمدت قدرت خود را باز یابد که آثار آن را حتی پس از قرن های سقوط و از هم گسیختگی، در قرن معاصر نیز مشاهده می کنیم.

ائمه معصوم عليهم السلام همه این پیروزی ها را به واسطه همت گماردن به تربیت مجموعه یاران صالحی که به امامت ایشان ایمان داشتند به دست آوردند، آن بزرگواران از طریق برنامه ریزی برای سلوک دست پروردگان خود، پشتیبانی دائم فکری و تقویت آنان با همه روش های مؤثر در پایداری جهت فائق آمدن بر سختی ها، به رشد بیداری و ایمان در آنان پرداخته و پیروان خود را به سپاهی رسالی- عقیدتی بدل کردند که با دلمشغولی های این رسالت زیسته و شب و روز در راه نگاهداری و نشر و پیاده کردن آن تلاش می نمودند.

مراحل حرکت مبارزاتی ائمه اطهار عليهم السلام

زمانی که به تاریخ اهل بیت عليهم السلام مراجعه می کنیم و شرایطی که در آن زمان آن ها را دربر گرفته بود از یک طرف و نحوه برخورد و موضع گیری های عمومی و خصوصی ائمه عليهم السلام را از دیگر سوی مورد توجه قرار می دهیم می بینیم که آن ها را می توان به سه مرحله و عصر تقسیم بندی کرد که علیرغم اشتراک در بسیاری از شرایط و موضع گیری ها با ملاحظه مجموعه ای از حوادث که تعیین کننده خط فاصل میان هر کدام از این سه دوره است، از هم قابل تفکیک می باشند.

اولین مرحله، که مرحله پیشگیری از صدمات انحراف بود از زمان وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شده و در زمان امامت حضرت علی، امام حسن، امام حسین و امام سجاد عليهم السلام جلوه گر بوده است، این بزرگواران اگرچه امکان براندازی رهبری منحرف را نداشتند اما با هدف حفظ عناصر اصلی رسالت دست به عملیات مصون سازی زده موفق به آشکار کردن نادرستی آن رهبری برای امت و صیانت از اصل رسالت اسلامی شدند.

به طور کلی ائمه علیهم السّلام علاوه بر کوشش فراوان در جهت ایجاد و تشکیل مجموعه مؤمن و صالحی به رهبری خود، هیچگاه در امور مربوط به نظام اسلامی و امت مسلمان، امت و دولت را از حمایت خود بی نصیب نمی گذاشتند.

دومین مرحله مبارزاتی ائمه علیهم السّلام که از نیمه دوم زندگانی شریف امام سجاد علیه السّلام آغاز و تا زمان امام کاظم علیه السّلام امتداد یافته است دارای دو ویژگی عمده است:

۱. پس از توفیق ائمه علیهم السّلام در آشکار ساختن نادرستی خط خلافت و حساس کردن مردم نسبت به عوامل تشدیدکننده انحراف پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در مرکز رهبری عالم اسلام، کوشش آن بزرگواران در این راه مصروف شد که دستگاه خلافت را از نظر قدرت دفاع علمی و اعتقادی خلع سلاح کنند، چراکه دستگاه برای نگهداری خود به تقویت گروهی از عالم نمایان و محدثان که مصداق بارز واعظان درباری بودند پرداخته بود تا با تأیید ایشان و ترویج ولایت آنان به حکومت خود رنگ و لعاب شرع دهد.

۲. دومین ویژگی این مرحله از مبارزه ائمه علیهم السّلام پرورش طبقه درستکاری بود که شالوده آن در مرحله اول مبارزه ریخته شده بود. ایشان در این مرحله به تهیه طرح تفصیلی و تشریح خط رسالت که خود [از جانب خدا] امین بر اجرای آن بودند پرداختند که آثار آن در تبیین و انتشار آموزه های نظری اسلام امامیه و تربیت نسل هایی از دانشمندان بر اساس فرهنگ اسلام امامی در مقابل خط دانشمندان دست پرورده خلفا و واعظان درباری جلوه کرده است.

علاوه بر این مسئولیت پاسخگویی به شبهات موجود و نمودار ساختن نادرستی فرقه های مذهبی که از سوی خلفا یا دیگران اختراع می شد را نیز بر

دوش می کشیدند.

ائمه عليهم السّلام در این مرحله برای متزلزل کردن حکومت ها و رهبری های منحرف از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند، این کار ضمن پشتیبانی از بعضی حرکت های مخالف با قدرت حاکم انجام می گردید خصوصا حرکت هایی که جنبه انقلابی داشته و بعضی از آن ها با تکیه زدگان بر کسی خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از قیام امام حسین علیه السّلام رودررو می شدند.

سومین مرحله از این مبارزه از نیمه پایانی زندگی امام کاظم شروع شده و در زمان امام مهدی علیه السّلام پایان یافته است.

پس از ایمن سازی مجموعه صالح و ترسیم خط مشی مفصل عقیدتی، اخلاقی و سیاسی، در مرحله دوم مبارزاتی، طبیعتا برای خلفا معلوم شده بود که قدرت رهبری اهل بیت عليهم السّلام به جایی رسیده است که دیگر آماده به دست گرفتن حکومت و بازگرداندن جامعه اسلامی به جایگاه حقیقی آن می باشند و این مطلب موجب عکس العمل و موضع گیری خلفا در برابر ائمه عليهم السّلام شده بود.

موضع گیری ائمه عليهم السّلام نیز در قبال خلفا به نوع موضع گیری خلفا در برابر آنان بستگی داشته و با تغییر موضع گیری خلفا مواضع ائمه عليهم السّلام نیز در قبال آن ها تغییر می کرد. چون ائمه عليهم السّلام احتمال می دادند که پس از آشکار شدن نادرستی و دروغ خلفا برای مردم و آگاهی آنان از جایگاه مردمی ائمه عليهم السّلام که برای امت اسلام به مثابه تجسم عینی یک حکومت شرعی واقعی به شمار می آمدند، به اضافه رویارویی دائم ائمه عليهم السّلام با آنان دیگر خلفا به آنان اجازه باقی ماندن در متن جامعه و فعالیت آزادانه را نخواهند داد، بیشترین اهتمام ائمه عليهم السّلام درباره مجموعه صالحی بود که خود آنان را تربیت کرده و خط مشی مبارزه را به آنان آموخته بودند. آن بزرگواران بیشترین تأکید را بر ایمنی بخشی و خودکفا کردن

ص: ۱۰۵

این جماعت داشتند تا آنان بتوانند به دور از رهبر نیز فعالیت خود را حفظ کنند.

از اینجا است که پدیده تربیت فقیهان و ارجاع دادن مردم به آن‌ها نمود پیدا می‌کند تا فقها برای زمان غیبتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وعده آن را داده و پایان آن را جز خدا نمی‌داند، برای حل و فصل مشکلات و امور جامعه آزموده شوند.

بدین ترتیب ائمه علیهم السّلام توانستند ضمن یک برنامه ریزی درازمدت از پیشرفت انحراف رو به تزاید حکومت و رهبری اسلامی که می‌رفت به جدایی امت از اسلام اصیل و در نتیجه محو و نابودی کامل شریعت و رسالت الهی منجر گردد جلوگیری کنند.

جایگاه حضرت امام هادی علیه السلام در فرآیند تغییر فراگیر فرهنگی

حرکت حضرت امام علی بن محمد هادی علیه السلام جزو مرحله سوم از مراحل حرکت اهل بیت علیهم السّلام تقسیم بندی می‌شود. آن حضرت به فعالیت فشرده ای در جهت آماده کردن گروه صالح شیعه برای داخل شدن به مرحله غیبتی که همه در انتظار آن بودند، همچنین ایمن سازی این خط در برابر خطراتی که دائماً متوجه آن بود پرداختند.

ما به خواست خداوند به زودی در بخش های بعدی به تفصیل جایگاه امام هادی علیه السلام و فعالیت های آن حضرت را که مخصوص همان عصر که ایشان در آن می زیسته اند بود بررسی کرده و قبل از آن ویژگی های این عصر و شرایط زمانی و مکانی مهمی که خود آن حضرت، شیعیان آن حضرت و همه امت اسلام را در آن زمان احاطه کرده بود به بحث خواهیم نشست.

دوره حضرت امام هادی علیه السلام

ما درباره اولین مرحله از زندگی حضرت امام هادی علیه السلام که در سایه سار زندگی پدر بزرگوارش حضرت امام جواد علیه السلام گذشته و مدت واقعا کوتاهی از عمر آن حضرت را- که حداکثر از هشت سال تجاوز نمی کند- در برمی گیرد، به بحث پرداختیم، و گفتیم که آن حضرت تمام این مدت را در مدینه منوره زندگی کرده و حدود نیمی از این زمان را از پدر بزرگوار خود دور بوده است.

چراکه معتصم عباسی حضرت امام جواد علیه السلام را در سال ۲۱۸ ه. ق به نزد خود به بغداد فرا خوانده بود.

اما مرحله دوم از زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام حدود چهل و سه سال طول کشیده و آن حضرت در این مدت متحمل مسئولیت های مهم منصب امامت بوده است. این مرحله از سال ۲۲۰ ه. ق آغاز و در طول مدت سی و چهار سال تا سال ۲۵۴ ه. ق ادامه یافته است.

آن حضرت در این دوران با خلفائی چند هم دوره بوده است. این خلفا عبارتند از: معتصم ۲۱۸-۲۲۷ ه، واثق ۲۲۷-۲۳۲ ه، متوکل ۲۳۲-۲۴۷ ه، منتصر ۲۴۷-۲۴۸ ه، مستعین ۲۴۸-۲۵۲ ه و در آخر، معتز ۲۵۲-۲۵۵ ه.

اشاره

وی محمّد فرزند هارون الرّشید است که در سال ۱۸۰ یا ۱۷۸ ه.ق به دنیا آمده و در سال ۲۱۸ ه.ق بر تخت خلافت جلوس نموده است. مادر او «مارده» یکی از کسانی بود که بسیار در نزد هارون الرّشید مورد احترام و توجّه بوده است. درباره او گفته شده: که وی علیرغم برخورداری از شجاعت، قوّت و همّت، عاری از علم و دانش بوده است. هنگامی که خشم می گرفت از کشتن روگردان نبود و گفته اند که او از نیرومندترین مردمان زمان خود بوده است. تا جایی که می گویند او می توانست استخوان ساعد یک مرد را بین دو انگشت خود گذاشته و آن را بشکند.

وی اولین خلیفه عبّاسی است که ترکان را وارد دیوان دولت کرده است.

وی بسیار خود را به پادشاهان عجم شبیه کرده و مانند آنان رفتار می کرد.

غلامان ترک او به حدود هزار و اندی نفر بالغ می شدند.

دعبل خزاعی شاعر معروف، این خلیفه عبّاسی را با چنین ابیاتی هجو نموده است:

«پادشاهان بنی عبّاس را در کتاب ها هفت تن برشمرده اند و ما در هیچ کتابی خبری از خلیفه یا پادشاه هشتم آنان ندیده ایم»

«البته اصحاب کهف نیز هفت تن بوده اند که بامدادی در آن غار اقامت گزیدند و هشتمین آنان سگشان بود»

«اما من سگ آن ها را بسیار از تو برتر و بالاتر می دانم چرا که تو گناهکاری و آن سگ هیچ گناهی مرتکب نشده بود»

«گناه تو بس عظیم است. چرا که امر زندگی مردم را تباه کرده ای و سیاست

ناگفته نماند که وصیف و اشناس دو غلام ترک معتصم بودند که بعدها از فرماندهان بانفوذ وی گردیده و به حکومت هم رسیدند.

معتصم نیز به روش و رویه برادرش مأمون در میان مردم رفتار می کرد.

وی به تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن پرداخته و مردم رنج و مشقت بسیاری در این رابطه از رفتار او متحمل شدند. او تعداد بسیاری از دانشمندان را به خاطر همین مسأله به قتل رساند و احمد بن حنبل را در سال ۲۲۰ ه. ق به همین خاطر شلاق زد.

در همین سال هم بود که معتصم مرکز خلافت را از بغداد منتقل کرده، شهر سامرا را بنا نمود و به آنجا منتقل شد. وی ترکان بی شماری در نزد خود جمع کرد و اموال بی حساب درباره آنان خرج نمود. تا جایی که به ایشان لباس های دیباچ و کمربندهای زرین پوشانید. کار آن‌ها بدان جا رسیده بود که مردم را آشکارا در بغداد آزار می رساندند. تا بدان پایه که مردم بغداد وی را تهدید کردند اگر این ترک‌ها را از اذیت آن‌ها باز ندارد و از شهر اخراجشان نکند با او به جنگ خواهند پرداخت. وی به همین دلیل شهر سامرا را ساخت و خود و ترکانش از بغداد خارج شدند.

معتصم در سال ۲۲۳ ه. ق به جنگ با رومیان رفت و شهر اموریه را فتح کرد. او در ماه ربیع الاول سال ۲۲۷ ه. ق از دنیا رفت و حکومت او هشت سال و هشت ماه به طول انجامید.

پس از ترور و شهادت حضرت امام جواد علیه السلام از جانب معتصم عباسی، وی عمرو بن فرج را مأمور کرد تا این که به مدینه رفته و معلمی برای حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام که در آن روزگار شش سال و چند ماه از عمر مبارکشان می گذشت انتخاب نماید. وی به عمر بن فرج دستور صریح داد که معلمی برای آن حضرت برگزیند که به عداوت و دشمنی با اهل بیت و انحراف از خط آنان مشهور باشد تا آن حضرت را با بغض اهل بیت علیهم السلام پرورش دهد.

هنگامی که عمر بن فرج به یثرب رفت با والی آن شهر دیدار کرده و مأموریت خود را به او گفت. والی یثرب او را به شخصی به نام «جنیدی» راهنمایی کرد که با علویان بسیار دشمن بود. عمر بن فرج به دنبال جنیدی فرستاد و او را با دستور خلیفه آشنا کرد. جنیدی فرمان را اجابت کرد و عمر بن فرج نیز برای او در هرماه حقوقی معین کرد و به او دستور اکید داد که نگذارد شیعیان با آن حضرت دیداری کرده یا ارتباطی برقرار کنند.

جنیدی به انجام مأموریت خود که همان امر مهمّ تعلیم امام هادی علیه السلام بود مبادرت کرد. اما هنگامی که با آن حضرت روبرو شد از دیدن هوش سرشار آن حضرت مات و حیران ماند. روزی محمد بن جعفر با جنیدی دیدار کرد و به او گفت: «حال این پسری که او را درس می آموزی و تأدیب می کنی چگونه است؟» جنیدی سخن او را انکار کرد و گفت:

«آیا به او پسر بچه می گویی و نمی گویی او شیخی بزرگوار است؟! تو را به خدا سوگند می دهم آیا در مدینه کسی را سراغ داری که در علم و ادب از من داناتر و چیره دست تر باشد؟».

جنیدی گفت: «به خدا سوگند، من حرفی را درباره علم ادبیات بیان می کنم و گمان دارم که درباره آن مسأله به حد کمال سخن گفته ام. سپس او زبان به سخن می گشاید و ابوابی از آن علم را برای من املا می کند که من از او استفاده ها می برم، مردم گمان می کنند من به او درس می دهم، اما به خدا سوگند که من از او درس می گیرم».

چند روزی گذشت و بار دیگر محمد بن جعفر با جنیدی روبرو شد و دوباره از او پرسید: حال آن پسر بچه چطور است؟

باز هم جنیدی حرف او را رد کرد و گفت: دیگر این حرف را نزن، به خداوند تعالی سوگند که او بهترین فرد اهل زمین است و بافضیلت ترین کسی است که خداوند متعال خلقت نموده است. گاه می شود که او می خواهد به داخل اتاق خود برود و من به او می گویم: «نرو تا سوره ای را بخوانی»، و او به من می گوید: «چه سوره ای را می خواهی تا برایت بخوانم؟» من سوره های طولانی قرآن را که هنوز درس به آنجا نرسیده است به او پیشنهاد می کنم، و او سریعاً شروع به قرائت آن سوره می کند، به گونه ای که من صحیح تر از این قرائت در عمر خود نشنیده ام. وی قرآن را با صدایی بهتر از مزار داود می خواند. او حافظ قرآن است از اول تا به آخر و همچنین دانا به تأویل و تنزیل قرآن.

جنیدی ادامه داد: سبحان الله!! این پسر بچه کوچک در شهر مدینه و در میان دیوارهای سیاه خانه پرورش یافته است، و من نمی دانم این دانش بسیار را از کجا آموخته است؟!!

ازین پس بود که جنیدی رفته رفته دست از دشمنی با اهل

بیت علیهم السّلام برداشته، به ولایت آن‌ها درآمد و معتقد به امامت گردید» (۱).

البته ادب امام هادی علیه السّلام و برخورد خوب او با معلّم ناصبی اش اثر بزرگی در تحوّل اعتقادی و ایمان او به رهبری و امامت اهل بیت علیهم السّلام داشته است.

دیگر این که خود جنیدی تصریح کرده است و به دیگران این مطلب را ابراز داشته که وی بوده که از امام هادی علیه السّلام دانش می‌آموخته و امام علیه السّلام از او هیچ گونه دانشی نیاموخته است، و این مسأله ویژه امام هادی علیه السّلام و پدران بزرگوارش بوده است. می‌بینیم امام رضا علیه السّلام هنگامی که با سؤالی درباره‌ی جانشین پس از خود روبرو می‌شود به امام جواد علیه السّلام اشاره می‌کند. در حالی که امام جواد علیه السّلام کودکی شاید در سنّ و سال امام هادی علیه السّلام بوده است. امام رضا علیه السّلام برای این مسئله به این آیه قرآن کریم استناد کرده است که: «وَآتَيْنَاهُ الْكِتَابَ صَبِيًّا؛ و از کودکی به او» حضرت یحیی) نبوّت دادیم بزرگی و کوچکی چیزی نیست که باعث اشکال در این مسأله شود. چرا که خداوند سبحان امامت را امتداد خطّ نبوّت قرار داده است تا مردم از حاملان رسالت الهی پیروی کنند.

پیشوایان دینی برپادارندگان رسالت الهی هستند. همانانند که به این رسالت در میان جامعه کاملاً عینیت می‌بخشند، تا پیاده کردن احکام خداوند متعال به وسیله اقتدا و پیروی از آنان برای مردم آسان شود.

این روایت از رویکردی دیگر حامل پیام دیگری برای ما می‌باشد، و آن این که معتصم از چه وقت در فکر امام هادی علیه السّلام بوده و قصد محصور کردن تحرّکات آن حضرت و جدا کردن ایشان از شیعه و مریدانش را داشته است.

چنان که این مطلب از دستوری که در رابطه با ممنوعیت دیدار شیعیان با امام

ص: ۱۱۲

هادی علیه السّلام و ارتباط آن ها با آن حضرت صادر کرد به خوبی آشکار می شود. به علاوه این که بعید نیست او بدین جهت برای تعلیم دادن امام در سنّ کودکی اقدام کرده باشد که علم و دانش خدادادی امام را در این سنّ کم، محو و کمرنگ کند. چرا که پیشتر، پدر امام هادی علیه السّلام یعنی امام جواد علیه السّلام را دیده بود که در سنّ کودکی با علما و دانشمندان بزرگ زمان بحث و مناظره می کرد و این در حالی بود که کسی به خاطر نداشت آن حضرت در نزد کسی درس خوانده باشد.

این عجله ای که معتصم درباره فرستادن معلّم برای امام هادی علیه السّلام از خود به خرج داد شاید اقدامی برای جلوگیری از ظهور و بروز علم امام هادی و بر سر زبان افتادن نام آن حضرت و پرتوافشانی فضیلتش در نزد خاصّ و عام باشد. چرا که در این صورت می توانست هر ظهور و بروز علمی که از آن حضرت صادر شود را به آن معلّم و مربّی نسبت دهد.

امّا امام هادی علیه السّلام با اخلاق خوش و آرامش بی نظیرش توانست این فرصت را از خلیفه عبّاسی و دربار او بگیرد و دانش و امامتش را که خداوند متعال برای او معین کرده بود برای همه مردم آشکار نماید.

الواق ۲۲۷-۲۳۲ ه

اشاره

وی هارون فرزند معتصم عبّاسی بود که مادر او از روم بود. وی در ماه شعبان سال ۱۹۶ ه. ق به دنیا آمد و در ربیع الاوّل سال ۲۲۷ ه. ق به خلافت رسید. وی در سال ۲۲۸ ه. ق شخصی ترک تبار به نام اشناس را برای جانشینی خود انتخاب کرد و دو کمر بند و یک تاج جواهرنشان بر او پوشانید.

وی بسیار پرخور بود. تا جایی که «ابن فهم» درباره پرخوری او گفته است:

ص: ۱۱۳

او در خوانی از طلا غذا می خورد که هر قطعه از آن را بیست مرد حمل می کردند.

واثق نیز کاملاً در اسرافکاری و گذرانیدن وقت با لهو و لعب و اعمال فاسد مانند حاکمان پیش از خود بود.

درباره او گفته اند که وی از نظر ادبیات بسیار دانا و شاعری خوش سخن بود. گفته شده است که وی داناترین خلفا به موسیقی بود و اصوات و لحن هایی که ایجاد کرد به صد نغمه می رسد. وی در نواختن عود بسیار توانا و در نقل و روایت اشعار و اخبار دستی داشت.

وی خادمی را که از مصر برای او هدیه آورده بودند بسیار دوست می داشت. روزی واثق آن خادم را به غضب در آورد. سپس شنید که آن خادم به دیگر خدام می گوید به خدا سوگند که واثق از دیروز تا به حال منتظر است تا من با او سخن بگویم. اما من با او سخن نمی گویم، واثق در این باره این گونه شعر سرود که:

«ای آن که به آزارم افتخار می کنی* تو پادشاهی را مانی که چون توان یافت ستم پیشه می کند» «اگر عشق در میان ما نبود با قدرت با یکدیگر مبارزه می کردیم* و اگر روزی از بند این عشق خلاصی یافتم خواهی دید!!» (۱)

ص: ۱۱۴

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/۳۴۳-۳۴۵. یا ذا الذی بعد ابی ظل مختفراً ما أنت إلا ملیک جار إذ قدراً لولا الهوی لتحاربنا علی قدر و ان أقف منه یوما ما فسوف تری این شعر این گونه که در این پاورقی آمده ترجمه شده و به همین صورت از کتاب سیر اعلام النبلا ۳۰۷/۱۰ گرفته شده و به نظر اینجانب بسیار از نسخه متن صحیح تر است.

و در سال ۲۲۹ ه. ق واثق دستور داد تا همه کاتبان دولتی را گرفته و به زندان بپندازند. وی آنان را جریمه کرده و از هر کدام از ایشان پول بسیار هنگفتی گرفت. او از احمد بن اسرائیل هشتاد هزار دینار، از سلیمان بن وهب - کاتب ایتاخ - چهارصد هزار دینار، از حسن بن وهب چهارده هزار دینار، از ابراهیم بن رباح و کاتبان او صد هزار دینار، از احمد بن خصیب یک میلیون دینار، از نجاج شصت هزار دینار و از ابو الوزیر صد و چهل هزار دینار دریافت کرد (۱).

حال باید دید که مجموع ثروت هر کدام از این افراد به چه اندازه بوده است که توانسته اند این مالیات های سنگین را بپردازند؟

و اگر کاتبان عادی دولت چنین ثروتی داشته اند باید دید که ثروت وزیر اعظم در چه اندازه ای بوده است؟

و شاید لازم به ذکر نباشد که این اموال به این دلیل در نزد این افراد جمع شده بود که اکثریت فرزندان امت اسلام با فقر و ابتدایی ترین زندگی دست به گریبان بودند که خود در نتیجه ظلم و فاصله فاحش طبقاتی ایجاد شده بود.

امام هادی علیه السلام و بغای کبیر

در سال ۲۳۰ ه. ق اعراب بنی سلیم به مدینه حمله کرده و بازارها را غارت کرده، مردم را کشتند. حاکم مدینه از دفع آن ها عاجز ماند و شر آن ها روزبه روز بیشتر شده و روزبه روز خطرناکتر می گردید. واثق عباسی بغای کبیر را به سمت آن ها فرستاده، وی آنان را شکست داده و متفرق کرد و عده ای از آن ها را

ص: ۱۱۵

کشت، عده ای را اسیر و باقی را فراری ساخت (۱).

امام هادی علیه السلام وقتی که سپاهیان بغا به مدینه وارد شدند در برابر او موضع گیری خاصی انجام دادند که سزاوار است ما به این مسأله اشاره ای داشته باشیم. ابو هاشم جعفری گوید: هنگامی که بغا با لشکر خود در ایام واثق عباسی برای دفع اعراب به مدینه وارد شد، من در مدینه بودم.

امام هادی علیه السلام روزی به ما گفت: بیایید به بیرون از خانه برویم تا به سپاهیان این سردار ترکی نگاهی بیفکنیم. ما از خانه خارج شدیم و در میان گذر ایستادیم. سپاهیان از برابر ما می گذشتند. سربازی ترک از کنار ما می گذشت. امام هادی علیه السلام به زبان ترکی با او سخنی گفت. ناگهان دیدیم او از اسب به زمین آمد و سم اسب امام هادی علیه السلام را بوسید. ابو هاشم گوید: من سرباز ترک را به خداوند سوگند دادم و از او پرسیدم که این مرد به تو چه گفت؟ سرباز پرسید: آیا این شخص پیامبر است؟ گفتم: نه، او پیامبر نیست.

سرباز گفت: وی مرا با نامی صدا زد که در زمان کودکی و در بلاد ترک به آن نام نامیده می شدم و هیچ کس تا به حال آن نام را نمی دانست (۲).

این سند تاریخی گویای مجموعه ای از فضایل و کمالات حضرت امام هادی علیه السلام است که از آن می توان اهتمام آن حضرت به امور نظامی، تربیت اصحاب و تشویق فرمانده نظامی آن لشکر یعنی بغا را برای مقابله با هجوم تخریبی اعراب به مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله برشمرد.

علاوه بر همه کراماتی که در این داستان می توان برای امام هادی علیه السلام برشمرد، بعید نیست که آن حضرت از این فرصت نیز برای پیدا کردن یک

ص: ۱۱۶

۱- (۱). الکامل فی التاریخ/ ۵/ ۲۷۰.

۲- (۲). اعلام الوری/ ۳۴۳.

دوست در سربازان بغا استفاده کرده باشد. چراکه شاید همین یک نفر می توانست حامل تصویری مثبت و پیامی مخصوص از امام علیه السلام باشد که در وقت مناسب به فرمانده لشکر یعنی بغا برسد. بعدها خواهیم دید که بغا در برابر امام هادی علیه السلام موضع گیری هایی داشته و آینده او در بردارنده حوادثی در این رابطه بوده است. مانند موضعی که درباره یکی از طالبیان اتخاذ کرد. کسی که پس از اقدام به کشتن یکی از مأموران معتصم دستور قتل او از جانب معتصم صادر شده بود، اما بغا از این دستور تمرد کرده و آن فرد طالبی را در نزد درندگان نینداخته بود. (۱) از همین جا است که می بینیم مسعودی درباره او گفته است: بغا نسبت به طالبیان بسیار مهربان و نیکوکار بود.

واثق و تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن

واثق مردم بسیاری را در قضیه خلق قرآن تفتیش عقاید کرد. وی به قاضیان خود بخشنامه کرد که این کار را در همه شهرها به انجام برسانند و جز کسانی که معتقد به توحید هستند شهادت دیگران را نپذیرند منظور از اعتقاد به توحید اعتقاد به خلق قرآن است. چراکه به نظر آن ها کسانی که قرآن را مانند خداوند متعال قدیم ازلی بدانند- آن گونه که اعتقاد اهل سنت است- در حقیقت به دو خدا معتقد شده، مشرک می باشند. به همین سبب دانشمندان بسیاری در حبس افتادند.

در سال ۲۳۱ ه. ق نامه ای به امیر بصره رسید که در آن دستور داده شده بود همه ائمه جماعت و مؤذنان را درباره خلق قرآن مورد امتحان قرار دهند.

ص: ۱۱۷

واثق در این مسأله پا جای پای پدر خود گذاشته بود. اما در اواخر حکومت از این کار دست برداشت.

در همین سال بود که احمد بن نصر خزاعی که یکی از اهل حدیث بود کشته شد. واثق برای کشتن او از گروهی از فقیهان معتزله استفتا کرد و آن‌ها اجازه این کار را برای او صادر کردند، واثق او را با دست خود کشت و هنگامی که می‌خواست این کار را انجام بدهد به اطرافیان خود گفت: هنگامی که من برای کشتن او برخاستم کسی همراه من نیاید. چرا که هرگامی را برای کشتن این کافر برمی‌دارم برای من دارای اجر و ثواب است. این شخص خداوندی را می‌پرستد که ما او را نه می‌پرستیم و نه با آن صفاتی که او وصف می‌کند می‌شناسیم. سپس دستور داد تا سفره چرمینه اعدام را پهن نموده و احمد بن نصر را با غل و زنجیر بر آن نشانند. در این موقع بود که واثق به سمت او رفته و گردنش را زد، وی دستور داد سر احمد بن نصر را به بغداد برده و در آنجا به دار کشند، جسم او را نیز در سامرا بر دار کشید. سر و بدن احمد بن نصر شش سال بر دار باقی ماند تا این که متوکل به حکومت رسید و آن را از بالای دار پایین آورده دفن نمود. هنگامی که سر احمد بن نصر را بر دار آویختند ورقه‌ای نوشته و در گوش او آویختند که: «این سر احمد بن نصر بن مالک است. بنده خدا، امام هارون او را به اعتقاد به خلق قرآن و نفی تشبیه فراخواند، اما او نپذیرفت و عناد ورزید. پس خداوند او را به آتش خود در انداخت» و در تمام این مدت مأمورانی در کنار آن سر گمارد تا از پایین آوردن آن جلوگیری کنند.

در همین سال رومیان هزار و ششصد اسیر مسلمان را آزاد کردند. ابن داود - که خداوند رویش را زشت گرداند - چنین گفت: از این اسیران که رومیان آزاد می‌کنند هر کدام به مخلوق بودن قرآن اعتراف کرد و او را آزاد کرده و به او

دو دینار بدهید، و هر کس چنین اعترافی نکرد بگذارید تا در اسارت رومیان باقی بماند (۱).

خطیب گوید: احمد بن ابی داود کسی بود که واثق را به سختگیری در مسأله خلق قرآن و تفتیش عقاید مردم تشویق و تحریک می نمود.

و از جمله کسانی که ظلم واثق او را فراگرفت ابو یعقوب بن یوسف بن یحیی بوطی از یاران شافعی بود که در سال ۲۳۱ ه. ق در حبس واثق به جهت مسأله خلق قرآن دار فانی را وداع گفت و تا آخرین لحظه حاضر نشد که به مخلوق بودن قرآن اعتراف کند. (۲).

روزی ابو عبد الرحمن عبد الدین محمد آذر می استاد ابو داود و نسائی را در غل و زنجیر به نزد واثق آوردند و ابن ابی داود نیز در آن جلسه حاضر بود.

ناگاه آذر می رو به واثق کرد و گفت: مرا از این رأیی که مردم را به سوی آن خوانده و اجبار می کنید، آگاه کن. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آن را می دانست و مردم را به سوی آن نخواند؟ یا چیزی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آن را نمی دانست؟ ابن ابی داود گفت: خیر پیغمبر آن را می دانست. آذر می گفت: پس چطور پیغمبر می توانست مردم را به سمت آن دعوت نکند، اما شما نمی توانید مردم را به سوی این عقیده دعوت نکنید؟ واثق و ابن ابی داود مبهوت ماندند. واثق خندید و در حالی که دست بر جلوی دهان داشت از اتاق بیرون رفته وارد اتاق دیگری شد، در آنجا نشست و پاها را دراز کرد و گفت: آری، پیامبر می توانست درباره این مسأله سکوت کند ولی ما نمی توانیم! پس دستور داد سیصد دینار به آذر می بدهند و او را به شهر و دیارش بازگردانند. و از آن پس دیگر کسی را

ص: ۱۱۹

۱- (۱). ر. ک تاریخ یعقوبی/ ۴۸۲/۲-۴۸۳، تاریخ الخلفاء/ ۴۰۱.

۲- (۲). تاریخ ابن الوردی/ ۳۳۵/۱.

درباره مسأله خلق قرآن امتحان نکنند و از این روز بود که ابن ابی داود مورد بی توجهی قرار گرفت.

از یحیی بن اکثم روایت شده است که گفت: هیچ کس به اندازه واثق به آل ابی طالب خوبی نکرده است. هنگامی که واثق از دنیا رفت، در میان آل ابی طالب فقیری یافت نمی شد (۱).

موضع امام هادی علیه السلام در رابطه با مسأله خلق قرآن

در زمان مأمون، معتصم و واثق، همه امت اسلامی گرفتار فتنه امتحان مردم در رابطه با خلق قرآن بودند. و این امر به مسأله ای تبدیل شده بود که همه کارهای امت اسلام بر آن متوقف شده بود. اما امام هادی علیه السلام در این مانور سیاسی که ساخته و پرداخته حکومت زمان بود محکمترین نظریه را ارائه نمودند. محمد بن عیسی بن عبید یقظین روایت کرده است که: علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام به یکی از شیعیانش در بغداد نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، عصمنا الله و اياك من الفتنه فان يفعل فاعظم بها نعمه و إلا يفعل فهي الهلكه. نحن نرى ان الجدل في القرآن بدعه اشترك فيها السائل و المجيب فتعاطى السائل ما ليس له و تكلف المجيب ما ليس عليه، و ليس الخالق إلا الله و ما سواه مخلوق، و القرآن كلام الله لا- تجعل له اسما من عندك فتكون من الضالين. جعلنا الله و اياك من الذين يخشون ربهم بالغيب و هم من الساعه مشفقون»؛

به نام خداوند بخشنده مهربان، خداوند ما و شما را از فتنه دور نگه دارد، که اگر این

ص: ۱۲۰

کار را انجام بدهد بسیار نعمت بزرگی به ما عنایت کرده است. و اگر این کار را نکند هلاک شده ایم. ما جدال در مسأله قرآن را بدعتی می دانیم که هم سؤال کننده و هم جواب دهنده در آن شریک هستند. چراکه سؤال کننده چیزی را می پرسد که به او مربوط نیست و جواب دهنده را به جوابی وامی دارد که برای دادن آن جواب وظیفه ای ندارد، و هیچ خالقی به جز خداوند وجود ندارد، و آنچه به جز او هست همه مخلوق اند و قرآن کلام خداست. برای این کلام خدا اسمی از نزد خود نگذار، چراکه در این صورت از گمراهان خواهی شد. خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیامت هراسناک اند (۱).

خبر دادن امام هادی از مرگ واثق

امام هادی علیه السلام همواره تحولات سیاسی روزگار خود را تعقیب کرده و به دقت همه رویدادها را زیر نظر داشت. از خیران خادم روایت شده است که گفت: به خدمت حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام در مدینه شرفیاب شدم. آن حضرت به من فرمودند: از واثق چه خبر داری؟

در پاسخ عرض کردم: خداوند مرا قربان شما کند. من او را در حالی ترک کردم که بسیار سالم و سرحال بود. من در مدینه تنها کسی هستم که به تازگی او را ملاقات کرده است. من ده روز قبل نزد او بوده ام. خیران گوید: امام هادی علیه السلام به من فرمودند: اما مردم مدینه می گویند واثق مرده است، هنگامی که آن حضرت به من گفت: مردم مدینه می گویند، دانستم که منظور آن حضرت خود ایشان است.

ص: ۱۲۱

سپس آن حضرت به من فرمودند: جعفر در چه حالی بود؟ مراد از جعفر، جعفر متوکل خلیفه عباسی و برادر واثق است در پاسخ عرض کردم: جعفر را در حالی ترک کردم که در زندان بود و از بدحالتترین مردمان، آن حضرت فرمودند: آگاه باش که او دارنده مقام خلافت است.

سپس آن حضرت فرمودند: ابن زیات چه کرد؟ مراد از ابن زیات محمد بن عبد الملک زیات وزیر واثق و وزیر پدرش معتصم می باشد که در حکومت آن دو بسیار صاحب نفوذ و صاحب تدبیر بود در پاسخ عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. مردم با او بودند و فرمان، فرمان او بود.

آن حضرت به من فرمودند: آگاه باش که بدبختی گریبانش را گرفت.

سپس آن حضرت قدری سکوت کردند و بعد به من فرمودند:

تقدیرات و احکام خداوند متعال ناگزیر باید به مرحله اجرا دربیاید. ای خیران، واثق مرد و از دنیا رفت و برادرش جعفر متوکل بر جای او نشست و ابن زیات را کشت. عرض کردم:

خدا مرا فدای شما کند. چه وقت این اتفاقات روی داد؟ آن حضرت فرمودند:

شش روز پس از آن که تو از آنجا خارج شدی (۱).

بدون شک این روایت شدت و داغی کشمکش و نزاعی که بر سر قدرت در درون خاندان حاکم عباسی وجود داشت به نمایش می گذارد. همچنان که می توانیم از این روایت میزان پیگیری امام علیه السلام از اوضاع عمومی جامعه و اخبار سیاسی دست اول روز را دریافت (۲)، و از این که آن حضرت این گونه مطالب را با نزدیکان خود در میان می گذاردند می توان فهمید که سطح دریافت سیاسی

ص: ۱۲۲

۱- (۱). اصول کافی ۴۹۸/۱ ح ۱ ب ۱۲۲.

۲- (۲). این نوع قضایا را نمی توان از مصادیق پیگیری های امام از اوضاع سیاسی و خبرگیری از وقایع سیاسی دست اول دانست، بلکه اینها از مصادیق علم به غیب است که حضرت همانند سایر ائمه در برخی از موارد، افشا می کرده اند. (مصحح)

که دوستان امام و پایگاه های مردمی آن حضرت از آن برخوردار بوده اند بسیار بالا بوده، آن حضرت نیز آینده رویدادهای سیاسی را برای آنان بازگو می کرده تا آنان او را با توجه به شرایط سیاسی روز جانب احتیاط را رعایت کنند، ثانیاً استعداد های آن ها در زمینه پیگیری و تحلیل پدیده های سیاسی روز رشد و پرورش یابد. (۱)

متوکل ۲۳۲-۲۴۷ ه

اشاره

وی جعفر بن معتصم بن هارون الرشید می باشد. مادر او کنیزی ام ولد به نام «شجاع» بوده است. وی از هنگامی که به خلافت رسید به عقاید اهل سنت اظهار تمایل کرده، محنت خلق قرآن را برطرف نموده و در سال ۲۳۴ ه. ق دستوری در این زمینه به همه کشور اسلام صادر کرد، وی محدثان را به سامرا فراخواند و به آن ها حقوق های زیاد داد و به آنان دستور داد تا احادیث صفات و رؤیت را بیان نمایند.

درباره متوکل این گونه گفته اند: وی مردی غرق در لذت ها و نوشیدن شراب بوده است. او چهار هزار «سریه» داشته است سریه به کنیزی گفته می شده است که از وی به عنوان معشوقه و رفیقه استفاده شود. علی بن جهم گوید: متوکل بسیار شیفته و شیدای کنیزی به نام «قیحه» بود که همو مادر معتز خلیفه آینده شد، به خاطر همین عشق و علاقه بود که متوکل می خواست تا فرزند آن زن یعنی «معتز» را بر پسر بزرگ خود «منتصر» که پیشتر او را ولیعهد خود کرده و بیعت ولایت عهدی نیز برای او گرفته بود مقدم دارد. وی از منتصر

ص: ۱۲۳

۱- (۱)). با توجه پاورقی پیشین، هدف امام علیه السلام از این نوع کارها هم معلوم می شود که ربطی به پرورش قدرت تحلیل سیاسی مردم ندارد. (مصحح)

خواست تا از ولایت عهدی دست بردارد. اما منتصر این کار را قبول نکرد. به همین دلیل متوکل همواره منتصر را در مجلس عام خود که از همه طبقات در آن شرکت داشتند حاضر کرده و آنگاه از قدر و مقام او کاسته، وی را تهدید کرده دشنام می داد (۱).

متوکل در زمانه ای که عموم مردم با فقر و نداری دست به گریبان بوده و از بیچارگی نالان بودند، همواره در مصرف بیت المال برای صله بخشیدن به شاعرانی که او را مدح کرده و به این ترتیب به وی نزدیک می شدند بسیار زیاده روی می کرد. تا جایی که گفته اند هیچ خلیفه ای به اندازه متوکل به شاعران پول و صله نداده است. در همین رابطه شاعری به نام مردان بن ابی الجنوب این گونه سروده است که:

«ریزش چشمه سار جود و بخشش دستانت را از من بدار و بیش از این بر من مریز که من می ترسم به واسطه این کار طغیان کرده و به تکبر و فخر فروشی درافتم.» (۲)

متوکل گفت: هرگز از بذل و بخشش به تو دست بر نمی دارم تا آنجا که غرقه دریای جود و کرمم شوی. آورده اند که متوکل به خاطر گفتن یک قصیده، صد و بیست هزار دینار به او جایزه داد (۳).

شاید آنان که متوکل را به جود و سخاوت توصیف می کنند هنگامی که این قضیه را بشنوند از توصیف خود برگردند که: روزی متوکل به شاعری به نام «بحتری» گفت: درباره من و فتح بن خاقان شعری بگو. با این مضمون که من

ص: ۱۲۴

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/۳۴۹-۳۵۰.

۲- (۲). فامسک ندی کفیک عنی و لا تزد فقد خفت أن أظعی و أن اتجبرا

۳- (۳). تاریخ الخلفاء/۳۴۹-۳۵۰.

دوست دارم تا مادام که زنده هستم او با من بوده، او را از دست ندهم تا عیش من از بین برود. او هم دوست ندارد تا هنگامی که زنده است مرا از دست بدهد. بحتری شعری بدین ترتیب سرود که:

«ای سید و آقای من، چرا با من خلف وعده کردی و از وفا به عهد من سر باز زدی؟»

«ای فتح روزگار فقدان تو را به من نشان ندهد و تو را نیز این گونه ندارد که تا زنده ای فقدان و دوری مرا ببینی»

«این بسیار مصیبت بزرگی است که تو قبل از من از دنیا بروی، و هم چنین مصیبت است که تو بعد از من از دنیا بروی»

«بر حذر باش از این که انیس و مونس کسی غیر از من نشوی، چرا که من فقط تو را برای انس و الفت به عشق برگزیده ام» (۱)

جالب است بدانید که متوکل و فتح بن خاقان در مجلس لهو و لعب شان در یک ساعت در دل تاریک شب در پنجم شوال سال ۲۴۷ ه. ق آن چنان که بعداً به تفصیل خواهیم گفت به قتل رسیدند.

امام هادی علیه السلام و متوکل عباسی

متوکل به بغض و کینه نسبت به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام و شیعیان آن ها معروف بود. وی در سال ۲۳۶ ه. ق

ص: ۱۲۵

۱- (۱). یا سیدی کیف أخلفت وعدی و تشاقلت عن وفاء بعهدی؟ لا أرتنی الأيام فقدک یا فت ح و لا عزقتک ما عشت فقدی أعظم الرزء أن تقدّم قبلی و من الرزء أن تؤخر بعدی حذرا أن تكون إلفا لغيری إذ تفرّدت بالهوی فیک وحدی

دستور داد تا قبر حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلا ویران کردند. همچنین دستور داد تمام خانه هایی که در اطراف آن قبر بود ویران شده، مردم را از زیارت آن حضرت منع کرده دستور داد هر کس از این فرمان سرپیچی کند و به زیارت امام حسین علیه السلام برود، وی را گرفته و عقوبت کنند.

سیوطی گوید: متوکل به تعصب در میان خلفا معروف بود. مسلمانان از تعصب او بسیار رنج دیدند، تا جایی که اهل بغداد بر دیوارها و مساجد او را دشنام نوشته و شاعران هجوش کردند. نمونه ای از هجو شاعران درباره متوکل چنین است:

«به خدا سوگند که اگر بنی امیه دخترزاده پیامبر خود را به مظلومیت تمام کشتند.»

«برادران آن ها یعنی بنی عباس هم عملی مانند آن انجام داده و قبر او را ویران کردند»

«بنی عباس از این مطلب که نتوانستند در قتل فرزند پیامبر شرکت کنند بسیار متأسفند و به همین خاطر به سراغ قبر و جنازه او رفته اند» (۱).

دشمنی و عداوت متوکل با اهل بیت علیهم السلام و آزار و اذیتی که به شیعیان آن ها می رساند هیچ حد و مرزی نداشت. وی «یعقوب بن سکیت» معلم فرزندان خود را که پیشوای ادبیات عرب بود در سال ۲۴۴ ه. ق به قتل رساند. قضیه از آنجا شروع شد که وی از ابن سکیت پرسید: از میان دو پسر من یعنی: معتز و مؤید و دو فرزند علی یعنی: امام حسن و امام حسین کدام یک در نزد تو

ص: ۱۲۶

۱- (۱). سیوطی، تاریخ الخلفاء/۳۴۷. بالله إن كانت امیه قد أتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد أتاه بنو أبیه بمثلها هذا لعمری قبره مهدوما أسفوا علی أن لا یكونوا شارکوا فی قتله فتتبعوه رمیما

محبوبتر است؟ ابن سکتیت با کمال شجاعت در پاسخ او گفت: قنبر غلام علی علیه السّلام از دو پسر تو در نزد من محبوبتر است. اینجا بود که متوکل به سربازان ترک خود دستور داد تا شکم او را دریدند و او را به شهادت رساندند. نیز گفته اند که دستور داد تا زبان او را از دهانش بیرون کشیدند و ابن سکتیت به این نحوه به شهادت رسیده است (۱).

مهمترین رویدادی که در رابطه با مسأله اهل بیت علیهم السّلام در زمان متوکل روی داد و نشانگر این مطلب بود که در آن زمان و در هنگامه ای که عباسیان جایگاه خود را در دل و جان امت از دست می دادند، توجه و اهتمام عالم اسلام به اهل بیت بیش از پیش شده بود، واقعه احضار امام هادی علیه السّلام از مدینه جدّش به سامرا بود. متوکل آن حضرت را از وطن خود بیرون آورده و در زندان های سامرا به دور از حوزه های علم و دین و ادب نگاه داشت.

در سال ۲۳۴ ه. ق یعنی دو سال پس از نشستن او بر کرسی خلافت (۲) دستور داد تا یحیی بن هرثمه به مدینه برود و امام هادی علیه السّلام را دستگیر کرده به سامرا بیاورد. امام هادی علیه السّلام در میان مردم مدینه دارای جایگاهی بلند بود، هنگامی که یحیی خواست آن حضرت را از مدینه خارج کند شهر مدینه به خروش آمد و اهل مدینه به ضجه و ناله آمدند. یحیی بن هرثمه این واقعه را این گونه توضیح می دهد:

ص: ۱۲۷

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/ ۳۴۸.

۲- (۲). تاریخ نامه ای که متوکل به وسیله آن امام هادی علیه السّلام را از مدینه به سامرا فراخواند بنا بر آنچه که در مصادر تاریخی آمده است سال ۲۴۴ ه. ق بوده است نه سال ۲۳۴ ه. ق. شاهد این مطلب تصریح شیخ مفید قدس سره بر این مسأله است که مدّت اقامت امام هادی در سامرا ده سال و چند ماه بوده است، و چون می دانیم آن حضرت در سال ۲۵۴ ه. ق به شهادت رسیده است درمی یابیم که تاریخ ۲۴۴ ه. ق، یعنی دوازده سال بعد از حکومت متوکل تاریخ صحیح تری برای این کار می باشد.

من وارد مدینه شدم. آنگاه مردم مدینه آن چنان ضجّه و ناله بزرگی سر دادند که من تا آن زمان مانند آن را ندیده بودم که مردم برای کسی چنین ابراز احساسات کنند. چرا که آنان بر جان علی-منظور امام هادی علیه السّلام است-بیمناک بودند. تو گویی که همه جهان به پا خواسته بود. زیرا او به مردم بسیار نیکویی می کرده، همواره ملازم مسجد و محراب بود، وی هیچ میلی به دنیا نداشت. من شروع به ساکت کردن مردم کردم و برای آن ها قسم یاد می کردم که من دستور ناپسندی درباره او ندارم و هیچ خطری امام هادی علیه السّلام را تهدید نمی کند. سپس منزل او را بازرسی کردم و جز کتاب های قرآن و دعا و کتاب های علمی چیزی در خانه او نیافتم، و آنگاه بود که او در چشم من بسیار بزرگ جلوه کرد (۱).

از این روایت چند مطلب برداشت می شود. از آن جمله:

۱. میزان تأثیر امام هادی علیه السّلام در جامعه و وابستگی و محبت مردم به آن حضرت که دلیل آن نیکویی بسیار آن حضرت به مردم بوده و این که مردم به عیان می دیدند وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و رسالت آن حضرت، در هدایت و رفتار آن امام بزرگوار تجسم عینی یافته بود.

۲. ترس و وحشت حکومت عباسی از بالا گرفتن کار امام هادی علیه السّلام و سهولت ارتباط شیعیان با آن حضرت، که با توجه به این نکته می توان بردن آن حضرت به سامرا را نوعی تبعید و دور کردن آن حضرت از یاران و شیعیان دانست تا حکومت از این طریق بتواند آن حضرت را در تحت مراقبت شدید خود قرار دهد.

۳. تأثیر پذیری فرمانده سپاه عباسی، یحیی بن هرثمه، از امام هادی علیه السّلام و

ص: ۱۲۸

گرامی داشتن آن حضرت توسط او به جهت آشکار شدن بی‌پایگی اتهاماتی از قبیل جمع‌آوری اموال و سلاح برای درهم‌شکستن حکومت خلیفهٔ عباسی که به آن حضرت نسبت داده بودند.

۴. کناره‌گیری آن حضرت از دنیا و اقامت دائمی آن حضرت در مسجد که این روش را همچون چراغ راهی از سیرهٔ پدران بزرگوار خود اتخاذ نموده بود، نیز می‌توان دریافت که آن حضرت مسجد را راهی برای نشر علوم اهل بیت علیهم‌السلام و تصحیح اعتقادات امت اسلام می‌دانست.

۵. آخرین نکته‌ای که از این حدیث شریف می‌توان استنباط کرد این است که متوکل عباسی قصد داشت تا با این کار امام هادی علیه‌السلام را از شیعیان و دوستدارانش جدا کند. چرا که سامرا شهری بود که معتصم عباسی آن را بنا کرده و اکثریت ساکنان آن را فرماندهان و سربازان ترک تبار تشکیل می‌دادند که چندان اهمیتی به دین و دیانت و ارزش‌های اسلامی نمی‌دادند بلکه بیشترین اهتمام را دربارهٔ مسائل قدرت و حکومت داشتند.

خبرچینی و بدگویی از امام هادی علیه‌السلام در نزد خلیفه

از بعضی منابع تاریخی چنین برمی‌آید که یکی از علت‌های اعزام امام هادی علیه‌السلام به سامرا از طرف متوکل عباسی سخن‌چینی و بدگویی «امام‌الحرمین» که مردی معروف به دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام بود می‌باشد. و این سخن‌چینی‌ها پیوسته و دائم تکرار می‌شده است، و این خود دلیلی بر این است که امام‌الحرمین از وجود امام هادی علیه‌السلام در مدینه و تأثیر بزرگی که بر وجود آن حضرت در مکه و مدینه این دو مرکز ثقل علمی و دینی تمدن اسلامی داشته‌اند، خشنود و راحت نبوده است. شاهد این سخن گفتهٔ تاریخ‌نویسان

است که: «بريحه» عبّاسی (۱) مراد همین امام الحرمین فوق الذکر است که در مکه و مدینه امام جماعت بوده است نامه ای با این مضمون به متوکل نوشته است: «اگر به حرمین یعنی مکه و مدینه نیاز داری علی بن محمّد را از این دو شهر خارج کن، چرا که او مردم را به خود خوانده و گروه بسیاری تابع او شده اند».

بريحه نامه های بسیاری به این مضمون نوشته و دائماً به سمت متوکل می فرستاد. این گونه بود که متوکل یحیی بن هرثمه را در سال ۲۳۴ ه. ق به مدینه فرستاد و به همراه او نامه ای برای امام هادی علیه السّلام نوشت که در آن کتاب با جملاتی زیبا به آن حضرت اطمینان داده بود که مشتاق دیدار آن حضرت است و از آن حضرت خواست تا به نزد او برود. وی هم چنین به یحیی بن هرثمه دستور داد تا با آن حضرت بدان سان که آن حضرت می پسندد رفتار کند، وی هم چنین به بريحه نامه ای نوشت و شرح جریان را برای او توضیح داد.

اکنون متن کامل نامه متوکل به امام هادی علیه السّلام را مطابق آنچه شیخ محمّد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از نظر می گذرانیم:

از محمّد بن یحیی از یکی از اصحاب ما روایت شده است که گفت:

نسخه ای از نامه متوکل به ابو الحسن ثالث علیه السّلام را از یحیی بن هرثمه در سال ۲۴۳ ه. ق گرفتم و آن نسخه این است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد بدان که امیر المؤمنین قدر تو را می داند و رعایت خویشاوندی تو را می نماید. وی رعایت حق تو را بر خود

ص: ۱۳۰

۱- (۱)). گفته شده است نام او «طریحه» بوده و از طریحی در مجمع البحرین نقل شده است که نام او «بریمه» بوده است. دیگران نیز نام او را عبد الله بن محمّد ذکر کرده اند. وی متوکی امر جنگ و نماز در مدینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، ر. ک ارشاد/ ۲/ ۳۰۹.

واجب دانسته، درباره تو و خاندانت همه امور را آن گونه پیش بینی و برنامه ریزی کرده است که به وسیله آن خداوند حال تو و خاندانت را نیکو گردانده، عزت تو و خاندانت را ثابت کند و برکت و امنیت را بر تو و خاندانت ارزانی دارد.

امیر المؤمنین از این کار فقط رضایت پروردگار و ادای آنچه را که خداوند درباره تو و خاندانت بر وی واجب کرده است در نظر دارد. امیر المؤمنین این گونه پسندیده است که عبد الله بن محمد را از آنچه را که متولی انجام آن است از امور جنگی و نماز در مدینه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برکنار کند، چرا که همچنان که تو ذکر کرده ای وی درباره تو قدرشناس است. قدر تو را سبک می شمارد و تو را به اموری متهم می کند و کارهایی را به تو نسبت می دهد که امیر المؤمنین یقیناً می داند تو از آن کارها مبرا هستی و صدقیت تو را در ترک آن کار می داند.

امیر المؤمنین به خوبی می داند که تو خود را شایسته آن کار نمی دانی. به همین جهت است که امیر المؤمنین تمام مسئولیت های عبد الله بن محمد را به محمد بن فضل اعطا کرده و به او دستور داده است تا تو را بسیار بزرگ داشته و محترم بشمارد و به او امر و نظریات تو عمل نماید و به این وسیله به خدا و امیر المؤمنین نزدیک شود. بدان که امیر المؤمنین مشتاق دیدن تو است و دوست می دارد تا با تو دیداری تازه کرده، نگاهی به سیمایت بیفکند.

اگر قصد داری که به دیدار امیر المؤمنین بیایی و در نزد او بمانی با هر کس که از میان اهل بیت و دوستان و خادمانت دوست داری از سر اطمینان و آرامش عازم شو، به نحوی که هروقت خواستی حرکت کنی و هروقت خواستی فرود آیی و هرگونه که خواستی سفر نمایی. اگر هم دوست داشتی غلام امیر المؤمنین یحیی بن هرثمه و سربازانی که با او هستند تو را همراهی

کنند. هرگاه تو حرکت کردی آن ها حرکت کنند و هرگاه تو اقامت کردی اقامت کنند، و در این مسأله امر و دستور با تو باشد تا این که امیر المؤمنین را دیدار کنی.

پس هیچ یک از برادران و فرزندان و اهل بیت و نزدیکان امیر المؤمنین در نزد او منزلتی والاتر از تو ندارند و هیچ کس در نزد او بر تو ترجیح ندارد و او به هیچ کس به اندازه تو نظر لطف نداشته و بر هیچ کس به اندازه تو دلسوز نبوده و به هیچ کس به اندازه تو نیکی نکرده و به هیچ کس به اندازه ای که به تو اعتماد دارد اعتماد نمی کند، ان شاء الله تعالی و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» (۱).

متوکل از نوشتن این نامه چند هدف تبلیغاتی داشت. اولاً این که در اهل مدینه تأثیر بگذارد و دید آن ها را نسبت به خود، هم چنین برداشت آن ها را از شخصیت خود عوض کند. چرا که اغلب مردم مدینه متوکل را می شناختند و می دانستند که او دشمن اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آن ها است.

دومین هدفی که متوکل از نوشتن این نامه دنبال می کرد این بود که به امام هادی علیه السلام این گونه بنماید که وی آن حضرت را محترم داشته، رأیش را احترام کرده و او را در نزد خود عزیز می دارد. به همین جهت بود که حتی والی مدینه را تغییر داد و آن حضرت را در آمدن به سامرا در آزادی قرار داد که آن حضرت هرگونه که مایل باشد به این سفر بیاید. این ها شیوه هایی است که با آن عامیة مردم را می توان گول زد. اما امام هادی علیه السلام تمام آنچه را که متوکل در نظر داشته و هدفی که او از دعوت آن حضرت به سمت خود در سر می پرورانده را کاملاً می دانسته اند.

ص: ۱۳۲

در هر صورت یحیی بن هرثمه به مدینه آمد و نامه را به بریحه رساند و هر دو با هم سوار شده و به نزد امام هادی علیه السلام رفته و نامه متوکل را به آن حضرت تقدیم کردند. آن حضرت از آن ها سه روز مهلت خواست. پس از سه روز هنگامی که یحیی بن هرثمه به منزل امام علیه السلام بازگشت دید که اسب ها زین شده و بارها همه بسته شده و آماده مسافرت است.

البته نباید از تفتیش خانه امام علیه السلام توسط یحیی بن هرثمه غافل شویم. چرا که یحیی بن هرثمه در همان زمان که نامه متوکل هرگونه اتهام اقدام بر علیه حکومت را از امام هادی علیه السلام نفی می کند مأمور به تفتیش خانه آن حضرت شده بود.

از همین جا می توان دریافت که دعوت متوکل از امام علیه السلام برای رفتن امری الزامی برای آن حضرت بوده است که در قالب دعوت بیان شده است. وگرنه بعد از آن بدگویی ها و سخن چینی ها و این دعوت چه نیازی به این تفتیش بود که خود دلیل بر وجود سوءظن خلیفه نسبت به امام هادی علیه السلام می باشد؟!!

امام هادی علیه السلام به همراه فرزند خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که کودک خردسالی بود با یحیی بن هرثمه به سمت عراق حرکت کرد. بریحه نیز به دنبال آن حضرت به راه افتاده و ایشان را مشایعت می کرد. هنگامی که مقداری از راه را طی کردند، بریحه نزد امام هادی علیه السلام آمده و به آن حضرت عرض کرد: من می دانم که تو به خوبی اطلاع داری که سبب بردن تو به عراق من بوده ام. امّا اکنون سوگندهای اکید یاد می کنم که اگر به نزد امیر المؤمنین یا یکی از نزدیکان و فرزندان او رفتی و از من در نزد آن ها شکایت کردی درختانت را در مدینه به آتش کشیده، غلامان و اهل خاندانت را کشته و چشمه های باغت را کور کرده و چنین وچنان می کنم، امام هادی علیه السلام رو به او

کرده و به او فرمودند: «ان أقرب عرضی إياک علی الله البارحه و ما کنت لأعرضنک علیه ثم لأشکوک إلی غیره من خلقه»؛

آخرین شکایتی که من از تو کرده ام دیشب، در نزد خداوند متعال بوده است، پس از آن دیگر در نزد کسی از خلق خدا شکایت تو را نخواهم کرد.

اینجا بود که بریحه به دست و پای آن حضرت افتاده و با ناله و تضرع از آن حضرت خواست که او را ببخشد. امام هادی علیه السلام نیز به او فرمودند: «همانا که از تو درگذشتم» (۱).

از مهمترین نکته‌هایی که می‌توان در این روایت به آن‌ها اشاره کرد این است که متوکل به یحیی بن هرثمه دستور داده بود تا رعایت حال امام هادی علیه السلام را نموده و بر آن حضرت سخت‌نگیرد. این مطلب به گوش بریحه رسیده، ترسیده بود که امام شکایت او را به متوکل بنماید. به همین خاطر بود که امام علیه السلام را تهدید کرد اما امام علیه السلام خواستند تا یک مفهوم اسلامی را در ذهن او زنده کنند و آن مسأله ارتباط با خداوند متعال می‌باشد، و این مطلب را به او بفهمانند که این تنها خداوند است که می‌تواند نفع یا زیان به بندگان خود برساند، و هم اوست که از بندگان خود دفاع می‌کند. به همین سبب بود که امام علیه السلام به بریحه این گونه پاسخ دادند که روز قبل از حرکت و سفر شکایت او را به نزد خداوند متعال برده‌اند.

دیگر این که می‌یابیم حضرت امام هادی علیه السلام قصد این را نداشتند که شکایت بریحه را به نزد خلیفه ببرند. و همین نکته بود که باعث شد تا بریحه از امام هادی علیه السلام عذرخواهی کرده و از آن حضرت طلب عفو و بخشش نماید.

ص: ۱۳۴

چراکه او مقام و منزلت امام هادی علیه السّلام و پدران بزرگوارش علیهم السّلام و ارتباط محکم آن ها را با خداوند سبحان می دانست. امام علیه السّلام نیز به او فرمودند که او را عفو کرده و از گناه او در گذشته اند.

دیگر این که امام هادی علیه السّلام ابعاد برخورد خلیفه را با خود می دانست و به خوبی دریافته بود که دستور تفتیش خانه و فرستادن آن حضرت به سامرا و دور کردن آن حضرت از شیعیان و فامیل زمینه ای برای تحت مراقبت شدید قرار دادن آن حضرت و شناسایی کسانی که بر امام داخل شده و با آن حضرت ارتباط دارند بوده و در نتیجه هدف اصلی، ثبت و ضبط همه حرکات امام و تحرّکات یاران و یاوران آن حضرت می باشد. پس از نظر متوکّل وجود امام در مدینه به معنی برخورداری آن حضرت از آزادی در تحرّکات بوده و راه ارتباط یاران و دوستان امام با آن حضرت را سهل و آسان می نموده است.

اما امام هادی علیه السّلام در همه تحرّکاتی که داشته اند و حتّی در نامه ها و سفارشات که به شیعیان خود می نوشتند رعایت کمال احتیاط را می نمودند و به همین دلیل بود که سخن چینی ها و بدگویی هایی که درباره آن حضرت به نزد خلیفه انجام می شد با شکست مواجه می گردید. و حتّی هنگامی که بارها و بارها خانه آن حضرت مورد تفتیش قرار گرفت مأموران حکومتی جز کتاب های دعا و قرآن کریم در خانه آن حضرت چیزی نیافتند و حتّی هنگامی که غافلگیرانه به خانه آن حضرت ریختند آن حضرت را جز در حال نماز یا قرائت قرآن نیافتند.

ابن جوزی می نویسد: سبب عزیمت دادن امام علیه السّلام از مدینه به سمت سامرا -همچنان که دانشمندان علم سیره معتقدند- این بود که متوکّل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و فرزندانش را به شدّت دشمن داشته، می ترسید که امام

هادی علیه السلام در میان اهل مدینه تأثیر کرده و آن‌ها را به سمت حضرت علی علیه السلام و خاندانش مایل نماید (۱).

البته این دلیل می‌تواند علیرغم همه احتیاطهایی که امام هادی علیه السلام در برابر خلیفه وقت به انجام می‌رساند منطقی به نظر می‌آید.

امام هادی علیه السلام در راه سامرا

ابن هرثمه در طول راه بنا بر احسان و خوش رفتاری با امام هادی علیه السلام داشت. وی در طول این راه از آن حضرت کرامات بسیاری مشاهده کرد که این کرامات او را به درک و شناخت از عظمت این امام بزرگوار، جایگاه والا و حقیقت امر آن حضرت رساند، و عمق جنایتی را که در ناراحت کردن امام و تجسس خانه آن حضرت مرتکب شده بود برایش آشکار ساخت.

از یحیی بن هرثمه روایت شده است که گفت: من در طول این سفر از معجزات ابو الحسن چیزهای عجیبی دیده‌ام. از آن جمله این که: ما در یکی از منزل‌های بین راه پیاده شدیم که آبی در آن نبود و تشنگی به ما و اسبان و شتران ما فشار می‌آورد، و چیزی نمانده بود که از تشنگی تلف شویم. به همراه ما گروهی بودند، گروهی نیز از مردم مدینه به دنبال ما می‌آمدند. در این هنگام ابو الحسن به من گفت: «گویا که من چند میل آنطرف تر جایی را می‌شناسم که در آن آب است». ما به آن حضرت عرضه داشتیم: پس اگر لطف کنی و به سمت آنجا حرکت کنی و ما را به آنجا ببری بسیار خوب است. ما به همراه تو هستیم. آن حضرت ما را از مسیر اصلی به سمت آن منطقه منحرف کرد.

ص: ۱۳۶

هنگامی که شش میل از آنجا دور شدیم به یک وادی رسیدیم که گویا به شکوه و آراستگی باغ ها و بستان ها بوده، در آن چشمه ها و درختان و زراعت هایی به چشم می خورد. اما ما در آن، زارع و کشاورز، حتی کسی از مردم را ندیدیم، ما در آنجا پیاده شده آب نوشیدیم، اسبان و چارپایانمان را آب دادیم و تا بعد از عصر در آن منزل اقامت کردیم. سپس از آنجا آب برداشته، آب نوشیده و هرچه مشک داشتیم از آن آب ها پر کرده، حرکت کردیم. کمی از آنجا دور نشده بودیم که تشنگی بر من عارض شد.

من کوزه ای نقره ای داشتم که یکی از غلامانم آن را به کمر بند خود بسته و برای من حمل می کرد. هنگامی که تشنگی بر من غلبه کرد از آن غلام آب خواستم. ناگهان دیدم که زبانش از سخن گفتن بند آمده، و چون خوب نگاه کردم متوجه شدم که او کوزه را در جایی که نشسته بودیم جا گذاشته است. من باز گشتم و با شلاق به اسب راهوار خود که بسیار سریع بود نواختم و به سمت آن منزل حرکت کردم. به زودی به آن مکان رسیدم. اما آن مکان را خشک و بی آب و علف یافتم. نه آبی، نه زراعتی و نه سبزه ای. امّا محلی که بارهای خود را در آنجا گذاشته بودیم و فضولات اسبان و شترانمان را در آنجا دیدم، من حتی کوزه خود را دیدم که در همان مکان که غلام گذاشته بود افتاده است.

کوزه را برداشته و برگشتم و به کسی چیزی نگفتم.

وقتی که به نزدیک کاروانیان و سپاهیان رسیدم، دیدم که امام هادی علیه السلام لبخند زان منتظر من است. آن حضرت در این رابطه چیزی به من نفرمود. فقط از من پرسید: آیا کوزه ام را پیدا کرده ام؟ و من به او جواب دادم: آری آن را یافتم.

نیز یحیی بن هرثمه نقل می کند: در یکی از روزهای این سفر که روز

بسیار گرم بود و تابش آفتاب بسیار سوزان و داغ بود، به همراه امام هادی علیه السّلام برای حرکت آماده می شدیم. اما کاری که آن حضرت انجام داد به نظر ما بسیار عجیب رسید. دیدیم که آن حضرت به این صورت از اردوگاه خود خارج شد که بارانی پوشیده و دم اسب خود را گره زده و در زیر زین پارچه کلفتی بر روی اسب انداخته است منظور این است که نحوه پوشش حضرت و اسبش به صورت روزهای بارانی بوده است.

همه افراد سپاه و افراد قافله به این کار حضرت خندیدند و گفتند: این حجازی از آب و هوا چیزی نمی داند. هنگامی که چند میل حرکت کردیم ناگهان دیدیم از سمت قبله ابری بالا گرفته است. ابر به سمت ما آمده، زمین را تاریک کرده، ما را به سرعت دربرگرفت. آنگاه باران شدیدی درگرفت که بسان دهانه مشک می بارید. نزدیک بود که ما هلاک گشته، از شدت آب باران غرق شویم. آب باران از لباس ها به بدن های ما سرایت کرده و جاری شد. تا جایی که کفش ها و چکمه های ما پر از آب شد. این باران آن قدر سریع بارید که ما نتوانستیم حتی پیاده شده و لباس های کلفت یا بارانی خود را از درون بارها بیرون بیاوریم، و اوضاع ما به گونه ای تماشایی و رقت بار درآمد. امام هادی علیه السّلام نیز با تعجب، لبخند بر لب به ما می نگریست.

همچنین یحیی بن هرثمه تعریف می کند که: در یکی از منازل بین راه زنی درحالی که دست پسرش را گرفته بود به نزد ما آمد. آن پسر از چشم نابینا بود.

آن زن از ما تقاضای کمک داشت و می گفت: در میان شما مردی علوی است.

مرا به نزد او ببرید تا این که او برای چشم فرزندم دعا کند. ما او را به نزد امام هادی علیه السّلام راهنمایی کردیم. آن حضرت چشم کودک را باز کرد تا من داخل چشم را دیدم و شک ندارم که آن چشم کور بود. آنگاه آن حضرت لحظه ای

دست خود را بر چشم او گذاشته و دیدم که لب هایش حرکت می کرد. سپس دست از چشم پسرک برداشت و دیدم که چشم پسرک باز شد، صحیح و سالم و هیچ عیب و علتی در آن نبود (۱).

به هر ترتیب کاروان در راه سامرا به بغداد رسید. ابن هرثمه با اسحاق بن ابراهیم طاهری والی بغداد دیدار کرد و اسحاق بن ابراهیم سفارش امام هادی علیه السلام را به او کرد. وی چون می ترسید که یحیی بن هرثمه بخواهد گزارش بدی نسبت به امام هادی علیه السلام به متوکل بدهد، به او گفت ای یحیی، این مرد از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، متوکل کسی است که تو او را می شناسی. پس بدان که اگر متوکل را به کشتن این مرد تحریک کنی در قیامت رسول خدا دشمن تو خواهد بود.

یحیی در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند، من جز آنچه سراسر زیبایی و نیکویی بود چیز دیگری از او ندیده ام (۲).

هنگامی که کاروان به سامرا رسید ابن هرثمه ابتدا به دیدار وصیف ترکی رفت. وصیف ترکی کسی بود که در همه عزل و نصب های خلیفه شرکت داشته، در همه کارهای خلیفه دخالت می کرد. از جمله چیزهایی که وصیف به یحیی گفت این بود: به خدا سوگند که اگر مویی از سر این مرد کم شود- مراد او امام هادی علیه السلام بود- من خود را در این مسأله مسئول می دانم.

ابن هرثمه گوید: من از کلام والی بغداد و کلام وصیف ترکی تعجب کردم و سپس متوکل را از آنچه که در رابطه با امام از حسن سیرت و درستی راه، ورع و زهد آن حضرت دریافته بودم آگاه کرده، به او یادآور شدم که من خانه آن

ص: ۱۳۹

۱- (۱). اثبات الوصیة/ ۲۲۵.

۲- (۲). مروج الذهب ۸۵/۴.

حضرت را کاملاً تفتیش کرده، به جز قرآن و کتاب های علمی چیزی در آن نیافته ام، و این که مردم مدینه بر جان او بیمناک بودند. متوکل نیز آن حضرت را گرامی داشت، جایزه ای نیکو به آن حضرت داده و عطایای بزرگ به او بخشید (۱).

امّا ما می بینیم این ادّعی ابن هرثمه که متوکل در بدو ورود، امام هادی علیه السّلام را مورد تکریم قرار داده است با آنچه را که در تاریخ آمده که متوکل در روز ورود حضرت امام هادی علیه السّلام به سامرا آن حضرت را به دربار خود راه نداده، پذیرفت منافات دارد، و هنگامی که می بینیم متوکل دستور داد تا امام هادی علیه السّلام را در کاروانسرای بسیار پست و حقیر که به نام «خان الصّعالیک» معروف بود جای دهند، مسأله سؤال برانگیزتر و مبهمتر می شود (۲).

صالح بن سعید گوید: بر حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السّلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. این گروه - بنی عبّاس - در همه کارها می خواهند نور تو را خاموش کرده، در حقّ تو کوتاهی کنند، تا جایی که تو را در این کاروانسرای پست و حقیر که به «خان الصّعالیک» یا کاروانسرای گدایان مشهور است جای داده اند (۳).

البته بعید نیست تعریف هایی که یحیی برای متوکل کرده است و تصویری که از شخصیت امام و میزان نفوذ شخصیت آن حضرت در نزد والیان و فرماندهان حکومت عبّاسی برای متوکل ایجاد شده بود، خود انگیزه بیشتری در متوکل ایجاد کرده بود تا به امام هادی علیه السّلام بیشتر فشار بیاورد و از طریق فاصله انداختن بین آن حضرت و یارانش و جلوگیری از ارتباط آن ها با آن

ص: ۱۴۰

۱- (۱). مروج الذهب ۸۵/۴، تذکره الخواصّ ۳۵۹.

۲- (۲). ارشاد ۳۱۳-۳۱۴.

۳- (۳). کافی ۴۹۸/۱.

حضرت حلقه محاصره را بر آن حضرت تنگ نماید، اگرچه در ظاهر به گرامی داشتن آن حضرت تظاهر می کرده است. چنان که در روایتی که از یحیی نقل کرده ایم دیده شد. اما میزان تنفر متوکل از آل ابی طالب به صورت عام و امام هادی علیه السلام به صورت خاص چیزی نبوده که از امثال یحیی پوشیده باشد.

امام هادی علیه السلام در سامرا

اگر برخورد متوکل با امام هادی علیه السلام را در ابتدای ورود به سامرا و عدم اجازه دیدار آن حضرت با او و دستور منزل دادن آن حضرت را در خان الصعاليك، با نامه ای که متوکل در مدینه برای امام هادی نوشته است کنار هم بگذاریم، می توان از لابلای آن به تصویر واضحی از دیدگاه متوکل نسبت به امام هادی علیه السلام دست یافت. متوکل از هیچ فرصتی برای تحقیر کردن و به ذلت کشیدن امام هادی علیه السلام روگردان نبود. اما همواره می کوشید آنچه را که در درون نفس او غلیان می کرد، پنهان دارد. به همین خاطر بود که بعد از سکونت دادن آن حضرت در کاروانسرای گدایان دستور داد تا منزلی برای آن حضرت تهیه کردند و امام هادی علیه السلام به آن خانه منتقل شدند. البته می دانیم که متوکل خود، امام را از مدینه به سامرا دعوت کرده بود و می دانست که آن حضرت به آن شهر وارد شده است. پس می بایست قبل از آمدن آن حضرت خانه مناسبی برای سکونت آن حضرت تهیه می کرد.

در هر صورت آنچه را که از سیر حوادث و وقایع آن روزگار آشکار می شود این است که متوکل با تمام قوا می کوشید تا دوستی امام علیه السلام را به دست آورد و آن حضرت را در کارهای زشتی که انجام می دهد شریک نماید.

متوکل علیرغم این که در بسیاری از موارد مجبور می شد تا به امام هادی علیه السلام

رجوع نماید و در جواب مسائل سختی که عالمان دربار یا واعظان درباری از حلّ و فصل آن عاجز می ماندند از آن حضرت کمک بخواهد، اما بارها و بارها اقدام به برگزاری مجالسی علمی کرد تا بتواند امام علیه السلام را از نظر علمی شکست داده و او را خوار و بی مقدار کند.

اکنون به چند مورد از این مجالس اشاره می کنیم:

۱. آورده اند که مردی نصرانی با زنی مسلمان زنا کرد. متوکّل خواست که بر او حدّ زنا را جاری کند. اما در این وقت آن نصرانی به دین اسلام درآمد.

یحیی بن اکثم چنین فتوی داد که ایمان آوردن او، هم شرک قبلی و هم کاری را که انجام داده است از بین برده است.

یکی دیگر از عالمان درباری گفت باید سه حدّ بر او جاری شود. دیگر دانشمندان دربار نیز دستورات دیگری دادند. اینجا بود که متوکّل دستور داد تا نامه ای به امام هادی نوشته و از آن حضرت حکم این مسأله را سؤال کنند. آن حضرت هنگامی که نامه را خواندند در پاسخ چنین نوشتند: آن قدر او را شلاق بزنند تا بمیرد.

یحیی بن اکثم و سایر فقهای عسکر، این مطلب را منکر شده و از امام هادی علیه السلام دلیلی از کتاب و سنت بر این حکم و فتوا مطالبه کردند. آن حضرت در پاسخ آنان نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان: فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»؛ پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریک می گردانیدیم کافریم».

و [لی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آن ها سودی نداد. سنت خداست که از [دیرباز] دربارہ بندگانش چنین جاری شده،

و آنجاست که ناباوران زیان کرده اند.» اینجا بود که متوکل دستور داد مرد نصرانی را آن قدر تازیانه زدند تا مرد (۱).

۲. آورده اند که وقتی متوکل نذر کرد تا مال بسیاری را صدقه بدهد. آنگاه فقها در این که مراد از مال بسیار چه اندازه است و با صدقه دادن چه مقدار از مال معنای کثیر بر آن صدق می کند اختلاف کردند.

یکی از ندیمان متوکل او را این گونه به سؤال کردن از امام هادی علیه السلام متوجه کرد که: آیا به سمت این سیاه نمی فرستی تا از او در رابطه با این مسأله سؤال کنی؟

متوکل به او گفت: وای بر تو، منظور تو چه کسی است؟

ندیم به او گفت: مرادم ابن الرضا می باشد.

متوکل به او گفت: آیا او از این قبیل مسائل هم بلد است؟

ندیم پاسخ داد: اگر تو را از این مخمسه در آورد فلان مبلغ به من بده و اگر این کار را نتوانست انجام بدهد مرا صد تازیانه بزن.

متوکل کسی را به نزد آن حضرت فرستاد و از آن حضرت جواب این مسأله را پرسید. امام هادی علیه السلام پاسخ دادند: اگر لفظ کثیر بدون تعداد ذکر شود با عدد هشتاد برابر است. و هنگامی که از آن حضرت دلیل این مطلب را پرسیدند به این آیه قرآن استناد فرمود که: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ؛ قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است، و ما آن موارد را شماره کردیم و دیدیم که هشتاد مورد است (۲).

این گونه برخورد متوکل درباره امام هادی علیه السلام و این گونه خود را به نادانی

ص: ۱۴۳

۱- (۱). کافی ۲۳۸/۷.

۲- (۲). کافی ۴۶۳/۷.

زدن، انکار و تعجیب از این که آن حضرت قادر بر جواب دادن سؤالات مشکل است که مواردی از این دست کم هم نیست، اشاره به میزان کینه متوکل نسبت به امام هادی علیه السلام و تصمیم او در ساقط کردن امام هادی علیه السلام در برابر دیگران دارد. امّا حتّی در مواقعی که می خواست از نظر تبلیغاتی فضایل و مناقب حضرت امام هادی علیه السلام را تاریک و کمرنگ نماید به هیچ وجه نتوانست در این راه به توفیقی دست یابد. چنان که این مطلب را پس از ردّ امام هادی علیه السلام بر سؤالات ابن اکثم و محکومیت او از سخنانی که ابن اکثم به متوکل گفته است می توان دریافت.

ابن اکثم پس از پایان مناظره به متوکل گفت: پس از این مجلس و سؤالاتی که در این مجلس از این مرد کردیم و پاسخ های دندان شکنی که از او شنیدیم دیگر دوست نداریم مجلسی بیارایی و از این مرد درباره مسأله ای سؤال کنی.

چرا که هیچ مسأله ای بر او وارد نمی شود مگر این که او جواب آن را به طور کامل می دهد و از این کار فایده ای جز اظهار دانش او و تقویت رافضیان حاصل نخواهد شد (۱).

۳. از دیگر قضایایی که در آن متوکل سعی در به آزار رساندن به امام هادی علیه السلام را داشت قضیه «زینب کذاب» است که در آن متوکل به امام هادی علیه السلام دستور داد تا در جایگاهی که حیوانات وحشی و درنده را در آن نگاهداری می کنند داخل شود.

ابو هاشم جعفری گوید: در زمان متوکل زنی پیدا شد که ادّعا می کرد زینب دختر حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا می باشد. متوکل به او گفت: تو زن

ص: ۱۴۴

جوانی هستی و از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سالیان سال گذشته است، آن زن پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر من دست کشیده و از خدا خواسته است تا در هر چهل سال جوانی به من بازگردد. من تاکنون هویت خود را تا بدین حد برای مردم آشکار نکرده بودم. اما حاجت و نیازمندی مرا وادار کرد تا به سوی مردم رفته و هویت خود را آشکار کنم.

متوکل بزرگان آل ابی طالب و آل عیاس و قریش را فراخواند و قضیه این زن را برای آنان بازگفت. گروهی از آنان وفات حضرت زینب و سال وفات آن حضرت را ذکر نموده و به او گفتند: در این روایت چه می گویی؟

آن زن پاسخ داد: این روایت دروغ و جعلی است. چراکه قضیه من از مردم پوشیده بوده است و مرگ و زندگی من برای کسی آشکار نبوده است، متوکل به آنان گفت: آیا شما دلیلی برای رد این زن غیر از این روایت دارید؟ آنان پاسخ دادند: نه، دلیل دیگری نداریم. متوکل گفت: از جد خود عباس بیزار باشم اگر او را بدون دلیل از آنچه ادعا کرده است فرود آورم.

جماعت گفتند: پس ابن الرضا علیه السلام را حاضر کن. شاید او دلیلی غیر از آنچه ما ارائه کردیم داشته باشد. این گونه بود که متوکل کسی را به نزد امام هادی علیه السلام فرستاد. و چون آن حضرت در نزد متوکل حاضر شد خبر آن زن را به آن حضرت دادند. امام هادی علیه السلام فرمودند: این زن دروغ می گوید. چراکه حضرت زینب دختر حضرت زهرا در فلان سال و فلان ماه و فلان روز از دار دنیا رفته است.

متوکل گفت: این ها هم همین روایت را که شما گفتید گفته اند. اما من قسم یاد کرده ام جز با دلیل و برهانی که این زن را قانع کند او را از گفتارش فرود نیاورم.

امام هادی علیه السلام فرمودند: از قسمی که یاد کرده ای چیزی بر تو نیست. چراکه در اینجا

دلیل بسیار قانع کننده ای وجود دارد که این زن و دیگران را قانع می کند.

متوکل گفت: و آن دلیل محکم چیست؟ امام هادی علیه السلام پاسخ دادند:

گوشت بدن اولاد فاطمه بر درندگان حرام است. پس این زن را به نزد درندگان بینداز. اگر او از فرزندان فاطمه زهرا باشد آسیبی به او نخواهد رسید».

متوکل به آن زن گفت: چه می گویی؟

آن زن پاسخ داد: این مرد می خواهد مرا به کشتن بدهد.

امام هادی علیه السلام فرمودند: در این مجلس گروهی از فرزندان حسن و حسین علیهما السلام وجود دارند. هر کدام از آن ها را که می خواهی به نزد درندگان بیانداز.

ابو هاشم جعفری گوید: به خدا قسم که رنگ صورت همه حاضران در مجلس تغییر کرد، در این میان یکی از کینه توزان نسبت به امام هادی علیه السلام گفت:

چرا او همواره دیگران را جلو می اندازد؟ چرا خود او آن کسی نباشد که به نزد درندگان برود؟

متوکل نیز در دل امیدوار به این مطلب شد که امام هادی علیه السلام به خودی خود به نزد درندگان برود و در آنجا کشته شده و متوکل در مرگ او دخالتی نداشته باشد. به همین جهت بود که گفت: ای ابو الحسن چرا تو آن مرد نباشی؟

امام هادی علیه السلام فرمودند: قبول دارم.

متوکل گفت: پس انجام بده.

امام هادی علیه السلام فرمودند: انجام می دهم. آنگاه نردبانی آوردند و درب محل نگهداری درندگان را که شش شیر بودند باز کردند. امام هادی علیه السلام از نردبان پایین رفته و داخل قفس شیرها گشته، نشست. در این هنگام شیرها یکی پس از دیگری به نزد آن حضرت آمده و خود را در مقابل آن حضرت به زمین انداخته، دست های خود را به جلو کشیده و سرها را در مقابل آن حضرت به

زمین گذاشتند. آن حضرت سر هر کدام از شیرها را با دست خود نوازش می کرد و سپس با دست به گوشه ای اشاره کرده به آن شیر دستور می داد تا به آن گوشه برود، آن شیر نیز به آن گوشه رفته و می ایستاد تا این که همه شیرها در آن گوشه روبروی امام علیه السلام ایستادند.

در اینجا بود که وزیر متوکل به او گفت: این مطلب اصلاً به مصلحت ما نیست. هرچه زودتر قبل از این که خبر این مطلب منتشر شود، وی را از درون جایگاه شیرها بیرون بیاور. اینجا بود که متوکل به امام هادی علیه السلام عرض کرد: ای ابو الحسن ما برای تو قصد سوئی نداشتیم. می خواستیم به آنچه گفتی یقین کنیم. اکنون دوست دارم که از آنجا بالا- بیایی. امام علیه السلام برخاست و به سمت نردبان رفت در حالی که شیرها در دور آن حضرت بوده و خود را به لباس آن حضرت می مالیدند.

هنگامی که آن حضرت پای خود را بر پله اول نردبان گذاشت رو به شیرها کرده و با دست خود به آن ها اشاره کرد که برگردند. شیرها نیز بازگشتند. آن حضرت از داخل محل نگهداری شیرها بالا- آمد و گفت: هر کس گمان می کند که از فرزندان فاطمه زهرا است، برود و در آنجا که من نشسته بودم بنشیند.

متوکل به آن زن گفت: پایین برو، آن زن گفت: به خدا سوگند که من ادعای باطلی کردم. من دختر فلان کس هستم و بدبختی و بیچارگی مرا وادار کرد تا چنین ادعایی بکنم.

متوکل گفت: او را به نزد درندگان بیاورید، اما مادر متوکل وساطت کرد تا آن زن از مجازات رها شد (۱).

ص: ۱۴۷

اما حتی چنین برخوردهایی از جانب امام هادی علیه السلام نیز باعث این نمی شد که متوکل کینه های درونی خود را به بروز نرساند و فشار بر امام هادی علیه السلام را متوقف کند، یا از اقدامات خود در رابطه با پایین آوردن مقام آن حضرت یا دور کردن آن حضرت از عموم مردم و یاران خاصش دست بدارد. حتی مراقبت دقیق از امام هادی علیه السلام نیز جوشش عقده های درونی متوکل را آرام نمی کرد.

بلکه او به صورتی مستمر دستور تفتیش خانه امام هادی علیه السلام را صادر می کرد و در این کار دو هدف را دنبال می کرد. اول این که نفس این کار یکی از روش های او برای اهانت کردن و پایین آوردن مقام حضرت امام هادی علیه السلام بود و هدف دوم این که با این کار شاید می توانست به بهانه ای دست یابد که به توسط آن جواز کشتن آن حضرت را به دست آورد.

تفتیش منزل امام علیه السلام

ایادی حکومت از مراقبت شدید امام هادی علیه السلام و تنگناهایی که برای آن حضرت به وجود می آوردند نتوانستند به اهداف خود برسند. ناگفته پیدا است که هدف آن ها پیدا کردن بهانه ها و یا دلیل هایی بود که صحت بدگویی ها و خبرچینی هایی را که درباره امام هادی علیه السلام در نزد متوکل می شد تأیید نماید.

چراکه در بسیاری از اوقات یکی از نزدیکان خلیفه به سخن چینی و بدگویی درباره حضرت امام هادی علیه السلام می پرداخت و سینه او را از کینه امام هادی علیه السلام پر می کرد. آن ها به دروغ اخباری جعلی به خلیفه می دادند که مثلاً در نزد آن حضرت اسلحه بسیاری گرد آمده و در خانه او مال بسیاری از سرتاسر دنیا ارسال شده و دروغ های دیگری که باعث می شد خلیفه، ارتش و بعضی از فرماندهان خود را به خانه امام علیه السلام بفرستد و آنجا را بازرسی نماید، و

یا این که امام هادی علیه السّلام را به دربار خود فرامی خواند. در یکی از دفعات که حضرت امام هادی علیه السّلام به دربار متوکل فراخوانده شده بود وی بر سر خوان شراب مست افتاده بود. متوکل در حال مستی از جا برخاست و امام را در نزد خود نشاند و جام شراب را به آن حضرت تعارف کرد.

امام هادی علیه السّلام رو به او کرد و فرمود: ای امیر مؤمنان، هرگز گوشت و خون من با شراب مخلوط نشده است. پس مرا از این کار معاف کن. متوکل نیز آن حضرت را از خوردن شراب معاف کرد.

سپس متوکل به آن حضرت عرض کرد: حال که این گونه است برای من شعری بخوان.

امام هادی علیه السّلام در پاسخ او فرمودند: من بسیار کم شعر می خوانم».

متوکل به آن حضرت عرض کرد: تو ناچاری این کار را انجام بدهی.

اینجا بود که حضرت امام هادی علیه السّلام این ابیات را برای متوکل خواندند:

«آنان درحالی که مردانی جنگ آزموده پاسشان می داشتند بر بالای قلّه کوه ها خوابیدند، اما آن قلّه ها نیز نتوانست آن ها را در برابر اژدهای مرگ در امان دارد.»

«آنان پس از آن عزّت، از پناهگاه های امنشان پایین آورده شدند و در حفره هایی قرار داده شدند که بد جایگاهی بود»

«پس از این که آنان در قبر قرار گرفتند فریاد زننده ای آن ها را ندا کرد که تخت و تاج و زیورآلات شما کجاست؟»

«کجاست آن صورتهای نازپرورده ای که همواره در پشت پرده ها و پیرایه ها بود؟»

«آنگاه وقتی که این سؤال از آن ها می شود به جای آن ها قبر به پاسخ می آید

که: آن صورت ها اکنون محلّ جنگ و جدال کرم ها شده است»

«چه طولانی بود عمری که آنان در آن فقط خوردند و آشامیدند، اما اکنون پس از آن خوردن طولانی خود خوراک مورومار شده اند.» (۱)

اینجا بود که متوکل به شدّت گریست و دستور داد تا بساط شراب را برچینند. آنگاه رو به امام هادی علیه السّلام کرد و گفت: ای ابو الحسن، آیا دین و بدهی داری؟ امام هادی علیه السّلام پاسخ دادند: آری، چهار هزار دینار، متوکل به آن حضرت چهار هزار دینار داد و آن حضرت را با احترام تمام به خانه اش بازگرداند.

از دیگر مواردی که متوکل دستور داد تا خانه امام علیه السّلام را بازرسی کنند این جریان است: مقدّمه جریان این گونه بوده است که روزی متوکل به بیماری دچار شد و دمل هایی از بدن او خارج شد که او را به حد مرگ رساند، و هیچ پزشکی جرأت نمی کرد تا به دمل او بیشتر بزند. مادر متوکل نذر کرد که اگر پسرش از این مرض رهایی یابد از مال خود مبلغ بسیاری به حضرت ابو الحسن علی بن محمّد امام هادی علیه السّلام بدهد. فتح بن خاقان که از نذر مادر متوکل آگاه شده بود به او گفت: اگر هم اکنون کسی را به نزد او بفرستی و از او در این باره سؤال کنی، شاید که او برای حلّ این مشکل راهی داشته باشد.

اینجا بود که مادر متوکل کسی را به نزد امام هادی فرستاد و شرح بیماری

ص: ۱۵۰

۱- (۱). باتوا علی قلیل الأجمال تحرسهم غلب الرجال فما أغنتهم القلل و استنزّلوا من بعد عز من معاقلهم فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد ما قبروا این الاسره و التیجان و الحلل این الوجوه التی کانت منعمه من دونها تضرب الاستار و الكلل فأفصح القبر عنهم حين ساء لهم تلك الوجوه علیها الدود يقتتل قد طال ما أكلوا دهرًا و ما شربوا فأصبحوا بعد طول الأكل قد أكلوا

متوکل را برای آن حضرت توضیح داد. آن حضرت به آن فرستاده این گونه دستور دادند که عصارهٔ روغن گوسفندی را با گلاب مخلوط کرده و بر محلّ جراحت بگذارید. هنگامی که فرستاده به نزد آنان برگشت و کلام امام را برای آنان نقل کرد آنان شروع به مسخره کردن قول امام علیه السلام کردند. اما فتح گفت: به خدا سوگند که او به آنچه گفته است داناتر است. به همین خاطر بود که آنچه امام گفته بود حاضر کرده و ساختند و آن چنان که آن حضرت گفته بود بر روی موضع ضایعه گذاشتند. کم خواب بر متوکل غلبه کرد و درد ساکن شد.

سپس دمل سر باز کرده و چرک و کثافتی که در آن بود به خودی خود خارج شد. آنگاه بشارت بهبودی متوکل را به مادرش دادند. مادر متوکل نیز ده هزار دینار در کیسه ای ریخت و با مهر خود آن کیسه را مهر کرده به سمت امام هادی علیه السلام فرستاد.

سپس هنگامی که بیماری متوکل تا حدّ زیادی برطرف شد، شخصی به نام «بطحائی حلبی» به نزد متوکل رفته و بنا به سخن چینی در مورد امام هادی علیه السلام گذاشت که: اموال بسیار و سلاح های زیادی به نزد آن حضرت برده شده و در نزد او هست. متوکل نیز به سعید حاجب گفت: شبانه به خانهٔ او هجوم آور و هرچه از اموال و سلاح در نزد او می بینی ثبت و ضبط کن و برای من بیاور.

ابراهیم بن محمد گوید: سعید حاجب به من گفت: من شبانه به خانهٔ امام هادی علیه السلام رفته نردبان گذاشته و بالای بام خانه شدم، هنگامی که از پله های پشت بام به سمت داخل منزل پایین می آمدم در تاریکی راه را گم کرده و ندانستم که چگونه و به کجا باید بروم.

ناگاه شنیدم که امام هادی علیه السلام از درون منزل صدا می زند که: ای سعید همان جا که هستی بایست تا شمعی برایت بیاورند، طولی نکشید که شمعی برای من

آوردند و من پایین آمدم. دیدم آن حضرت جبه و کلاه پشمین پوشیده و بر سجاده ای از حصیر نشسته است. من شک نداشتم که وی مشغول نماز بوده است. آن حضرت به من گفت: اتاق ها در اختیار تو است. من داخل اتاق ها شده و همه آن ها را بازرسی کردم و در آن اتاق ها چیزی جز کیسه ای که با مهر مادر متوکل مهر شده و کیسه مهرشده دیگری چیزی ندیدم. امام هادی علیه السلام به من فرمودند: می توانی محل نماز را نیز بگردی، من جانماز آن حضرت را برداشتم. دیدم زیر آن شمشیری در غلافی ساده و غیر آراسته بدون جلد پوستی یا طلاکاری و نقره کاری موجود است. آن شمشیر را نیز گرفته و به سمت متوکل بردم.

هنگامی که متوکل به مهر مادر خود بر روی آن کیسه پول نگاه کرد مادر خود را احضار نمود. مادر متوکل هم به دیدن او رفت. یکی از مستخدمان مخصوص برایم نقل کرد که مادر متوکل به او گفت: هنگامی که تو بیمار شده بودی و من از بهبودی تو مأیوس بودم نذر کردم که اگر تو شفا یابی و از این مرض جان به سلامت بری از مال خود ده هزار دینار به امام هادی علیه السلام بدهم و چون بهبودی یافتی این کار را کردم و این مهر من است که بر این کیسه موجود است. کیسه دوّم را نیز باز کردند و دیدند در آن چهارصد دینار است.

متوکل ده هزار دینار دیگر بر آن ده هزار افزود و مرا دستور داد تا همه آن پول ها را به نزد امام هادی علیه السلام ببرم. من این کار را انجام دادم و شمشیر و دو کیسه پول را به آن حضرت عرضه داشتم و عرض کردم: ای سرور و آقای من، من مأمور متوکل بودم و انجام امر او بر من واجب بود. اما انجام دادن این کار بر من بسیار سخت و گران بود، امام هادی علیه السلام در پاسخ این آیه شریفه قرآن را تلاوت فرمودند: **وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ؛** و کسانی که ستم کرده اند

به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.

از دیگر سو امام هادی علیه السلام اصلاً به این مراقبت‌ها و سختگیری‌ها اعتنائی نداشته و این امور در آن حضرت هیچگونه تأثیری نداشت، بلکه روش‌هایی که آن حضرت در مقابله با متوکل و دستگاه حکومت به کار می‌گرفت بسیار دقیقتر بوده، نفوذ آن حضرت در دستگاه حاکمه باعث آن می‌شد که آن حضرت بتواند به هر ترتیبی که با شرایط زمان و مکان مناسب می‌بیند فعالیت و تحرک داشته باشد. از جمله دلایلی که این سخن را تأیید می‌کند روایتی است که شیخ طوسی با سند خود از محمد بن فحام نقل نموده است:

فتح بن خاقان وزیر متوکل گوید: این مرد - متوکل - درباره اموالی سخن می‌گفت که قرار بود از قم برای حضرت امام هادی علیه السلام آورده شود و مرا مأمور کرد تا بر سر راه کمین کنم و خبر رسیدن مال را به او بدهم. من [به مردی به نام ابو موسی عموی پدر محمد بن فحام که از اصحاب امام هادی علیه السلام بوده و برای آن حضرت در دربار متوکل کسب اطلاعات می‌نموده است] گفتم: به من بگو این اموال از کدام راه می‌آید تا من بر سر آن راه کمین نکنم. ابو موسی گوید من برای کسب تکلیف به نزد امام هادی علیه السلام رفتم اما در نزد آن حضرت کسی بود که نمی‌توانستم در برابر او آزادانه صحبت کنم حضرت امام هادی علیه السلام تبسمی کرده و به من فرمودند:

ای ابو موسی خیر باشد، چرا خبر قضیه اولی را نرساندی؟

به آن حضرت عرضه داشتم: سرورم، برای رعایت احترام شما [چنان که از عبارت شیخ طوسی در امالی برمی‌آید قضیه اول، کلام ناشایستی بود که متوکل در حضور ابو موسی درباره امام هادی علیه السلام گفته بود و ابو موسی به جهت احترام آن حضرت خبر آن را برای امام علیه السلام نیاورده بود].

سپس آن حضرت فرمودند: آن اموال امشب به دست من می رسد و آنان برای کشف آن راهی ندارند. امشب را پیش من بمان.

چون پاسی از شب گذشت و آن حضرت مشغول به نماز شب گردید ناگاه نماز را در رکوع سلام داده به من فرمود: اکنون مرد آورنده مال آمده و مال را نیز با خود آورده اما خادم از ورود او ممانعت کرده است برو و آن اموال را از او بگیر.

من خارج شدم و دیدم به همراه آن مرد زنیلیچه ای محتوی اموال است آن را از او گرفته به داخل خانه بردم، امام هادی علیه السلام فرمودند: برو و به او بگو آن جبه را که آن زن قمی به او داده و گفته است که یادگار مادر بزرگش می باشد نیز تحویل بدهد.

من به نزد او رفته و پیام را رساندم آن مرد نیز جبه ای به من داد و من آن را به نزد امام علیه السلام بردم، امام هادی علیه السلام فرمودند: به او بگو جبه ای را که با آن جبه عوض کرده است به ما پس بدهد.

من خارج شده و این مطلب را به او گفتم، وی گفت: آری دخترم از آن جبه خوشش آمد و من آن جبه را با این جبه عوض کردم حال می روم و آن را بازمی گردانم.

چون این کلام مرد را به امام عرض کردم فرمودند: برو و به او بگو خداوند آنچه از آن ما و بر ما است نگاه می دارد آن جبه را از زیر بغل خود بیرون بیاور و بده، چون این حرف را به آن مرد رساندم درحالی که جبه را از زیر بغل خود بیرون می آورد از هوش رفت. سپس حضرت امام هادی علیه السلام خود خارج شده و خطاب به آن مرد فرمودند: تو در امر ما شک داشتی، اکنون به یقین رسیدی. (۱)

این روایت به نکات بسیاری اشاره دارد. اما مهمترین چیزهایی که در آن

ص: ۱۵۴

جلب توجه می کند از این قرار است:

اول: امام هادی علیه السلام به خوبی می دانست که دستگاه حاکم به وی مشکوک است. به همین خاطر بود که با بیداری کامل همواره جانب احتیاط را رعایت می نمود و برای هر مسأله غیرمنتظره ای خود را آماده کرده بود. به همین خاطر بود که به شخصی که برایش خبر آورده بود که متوکل از قضیه مال آگاهی دارد فرموده بود این مال به دست من خواهد رسید و متوکل و مأموران امنیتی او نمی توانند به این مال دست پیدا کنند. و بعد هم به او اعلام کرد که مال صحیح و سالم به دست آن حضرت رسیده است.

دوم: کسی که مال را از قم برای امام هادی علیه السلام آورده بود نیز می خواست تا آن حضرت را امتحان کند و بدین وسیله یقین به امامت او پیدا کند. به همین دلیل است که می بینیم امام به واسطه ای که به نزد آن مرد رفته و مال را از او دریافت کرد نشانه هایی را دادند که این نشانه ها را جز حامل مال کس دیگری نمی دانست. مانند آن جبه ای که مرد آن را زیر بغل خود پنهان کرده بود. و این امر آنجایی وضوح و روشنی بیشتری پیدا می کند که امام به او فرمودند: حال یقین کردی؟ که اشاره به مسأله ای بود که آن مرد در ضمیر خود آن را پنهان کرده بود و قصد رسیدن به آن را داشت، و علم امام به این امور باعث شد که او یقین کند و به امامت امام هادی اطمینان پیدا نماید. فرستاده امام هادی علیه السلام نیز تمام آنچه در فکر آن مرد بود برایش بازگو کرد.

سوم: یاران حضرت امام هادی علیه السلام و پیروان آن حضرت در درون دربار عباسی حضور فعالی داشتند و به جای آن که جزو جیره خواران و مزدوران حکومت باشند جاسوسان امام هادی علیه السلام در درون دربار بودند. در روایت بعد که درباره دستگیری و زندانی شدن امام هادی علیه السلام است نیز شواهد دیگری وجود دارد که این حقیقت را بیشتر به اثبات می رساند.

ص: ۱۵۵

متوکل پس از این که دائما امام هادی علیه السلام را زیر نظر داشته و به دفعات به بازرسی و تفتیش منزل امام هادی علیه السلام اقدام کرده بود، دستور داد تا امام هادی علیه السلام را دستگیر کرده و به زندان انداختند. آن حضرت چند روزی در زندان بودند. در همان روزها یکی از دوستان و شیعیان آن حضرت به نام «صقر بن اَبی دلف» برای دیدن آن حضرت آمد. حاجب متوکل که با او آشنا بود و شیعه بودن او را می دانست به استقبال او رفت و به او گفت: چه می خواهی و برای چه به اینجا آمده ای؟

صقر گفت: خیر است.

حاجب گفت: شاید آمده ای تا از مولای خود خبری بگیری؟

صقر گفت: مولای من امیر المؤمنین - متوکل - است.

حاجب تبسمی کرد و گفت: ساکت باش. مولای تو بر حق است منظور امام هادی علیه السلام است. پس، از من پروا مکن که من نیز بر مذهب تو می باشم.

صقر گفت: الحمد لله.

حاجب گفت: دوست داری که او را ببینی؟

صقر گفت: آری.

حاجب گفت: پس بنشین تا نامه رسان برود.

هنگامی که نامه رسان خارج شد حاجب رو به غلام خود کرد و به او گفت:

دست صقر را بگیر تا او را داخل آن اتاقی کنی که علوی در آن حبس شده است. آنگاه او را با علوی تنها بگذار.

غلام دست صقر را گرفت و او را داخل در آن اتاق کرد و به جایی که امام

در آن بود اشاره کرد. صقر بر امام علیه السّلام وارد شد. حضرت امام هادی علیه السّلام بر حصیری نشسته بودند و قبر کنده شده ای که متوکّل برای ترساندن امام علیه السّلام دستور به کندن آن داده بود در برابر آن حضرت بود. آن حضرت با ملاطفت و مهربانی رو به صقر کرده و فرمودند:

ای صقر، چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟

صقر گفت: به اینجا آمدم تا از شما خبری بگیرم.

در اینجا بود که گریه صقر را امان نداد و به خاطر دلسوزی برای امام و ترس از جان آن حضرت شروع به گریستن کرد.

امام هادی علیه السّلام به او فرمودند: «ای صقر، ناراحت نباش. آن ها نمی توانند زیان و ناراحتی به من برسانند...»

اینجا بود که ترس و وحشت صقر از بین رفته و خداوند را بر این نعمت شکر کرد. سپس بعضی از مسائل شرعی که داشت از آن حضرت پرسید و امام هادی علیه السّلام جواب او را دادند. سپس با امام هادی علیه السّلام خداحافظی کرده بیرون آمد (۱)، طولی نکشید که امام علیه السّلام از زندان آزاد شدند.

اقدام حکومت برای ترور حضرت امام هادی علیه السّلام

قدرت حاکم وقت در آن زمان ترتیب توطئه ای را برای کشتن امام هادی علیه السّلام داد که بحمد الله به نتیجه نرسیده، ناموفق ماند. شرح جریان چنین است که ابو سعید روایت می کند که ابو العباس فضل بن احمد بن اسرائیل کاتب

ص: ۱۵۷

۱- (۱). شیخ صدوق، خصال، ۳۹۴/معالی الأخبار/۱۳۵؛ کمال الدّین چاپ نجف اشرف/۳۶۵ و چاپ غفّاری/۳۸۲ ح ۹/ب ۳۷ و به نقل از آن شیخ طبرسی، اعلام الوری/۲/۲۴۵. و به نقل از خصال و علل الشّرایع در بحار الانوار ۱۹۴/۵۰.

که ما در سامرا در خانه او بودیم برای ما نقل حدیث می کرد. در این میان یادی از حضرت امام هادی علیه السلام به میان آمد. وی گفت: ای ابو سعید، آیا تو را به حدیثی که پدرم برایم نقل کرده است آگاه کنم:

احمد بن اسرائیل کاتب گوید: ما به همراه منتصر عباسی بودیم که پدرم کاتب او بود، و به همراه او بر متوکل داخل شدیم در حالی که متوکل بر روی تخت خود نشسته بود. منتصر سلام کرد و در برابر متوکل ایستاد. من نیز در پشت او ایستادم. معمولاً وقتی که منتصر داخل می شد متوکل او را خوش آمد گفته و اجازه نشستن می داد. اما این دفعه به او اجازه نشستن نداد و ایستادن او طول کشید. تا آنجا که دیدم منتصر پابه پا می شود، اما متوکل به او اجازه نشستن نمی دهد. از آن طرف دیدم که رنگ صورت متوکل ساعت به ساعت تغییر می کند و به فتح بن خاقان می گوید:

این است آن کسی که درباره او تعریف و تمجید می کنی؟ و کلام فتح را رد می کرد. از آن طرف فتح بن خاقان او را ساکت کرده و تسکین می داد و می گفت:

درباره او دروغ گفته اند، اما متوکل دائماً گویا آتش از دهانش خارج شده، خشم و غضبش به جوش می آمد و می گفت: به خدا سوگند که این ریاکار زندیق را خواهم کشت. وی به دروغ مدعی حکومت است و دولت و سلطنت مرا مورد هدف قرار داده است. سپس چهار نفر از سپاهیان تند و خشن خود را که از طایفه خضر بودند طلب کرده، به آن ها شمشیر داد و دستور داد تا چون امام هادی علیه السلام را دیدند که وارد می شود او را بکشند. سپس گفت: به خدا سوگند که پس از کشتن جسدش را به آتش خواهم کشید، من هم چنان در پشت منتصر و در پشت پرده ایستاده بودم. ناگهان دیدم حضرت امام هادی علیه السلام در حالی که هیچگونه ترس و وحشتی نداشت و لب های مبارکش حرکت می کرد وارد شد.

هنگامی که متوکل چشمش به امام هادی علیه السّلام افتاد خود را از بالای تخت به پایین انداخته، آن حضرت را در آغوش گرفته و پیشانی و دستان آن حضرت را می بوسید، درحالی که شمشیر آخته اش هم چنان در دستش بود. وی به امام هادی علیه السّلام می گفت:

ای سرور و مولای من، ای فرزند رسول خدا، ای بهترین خلق خدا، ای پسر عموی من، ای مولای من، ای ابو الحسن، و امام هادی علیه السّلام می فرمودند: ای امیر مؤمنان، تو را از گفتن این سخنان در پناه خدا می خواهم.

آنگاه متوکل به آن حضرت گفت: ای آقای من، چه چیز تو را در این ساعت به اینجا کشانده است؟

امام هادی علیه السّلام در جواب فرمودند: فرستاده تو آمد و گفت: تو با من کاری داری.

متوکل پاسخ داد: آن پسر زن بدکاره دروغ گفته است.

سپس متوکل به آن حضرت گفت: ای آقای من، به خانه خود بازگرد. و صدا زد: ای فتح، ای عبید الله، ای منتصر، آقا و مولای خود و مولای مرا تا دم در مشایعت کنید. و هنگامی که آن سربازان طایفه خضر که فرمان قتل امام علیه السّلام را داشتند آن حضرت را دیدند در برابر او به سجده افتادند. پس از آن متوکل آنان را خواست و به آنان گفت: چرا دستوری که به شما داده بودم به انجام نرساندید؟

آنان گفتند: به خاطر هیبت بسیار او. چرا که ما در اطراف او بیشتر از صد شمشیر مشاهده کردیم که نمی توانستیم آن ها را شماره کنیم و دل و جان ما از ترس و خوف آن حضرت پر شد.

آنگاه متوکل رو به فتح کرد و گفت: ای فتح، این هم از رفیق تو. و بعد در

آنگاه گفت: شکر خداوندی را که او را روسفید کرد و نور برهانش را آشکار ساخت (۱).

این روایت به وضوح همه تمایلات قلبی متوکل را که در حول محور کشتن و سوزاندن حضرت امام هادی علیه السلام دور می زند بر ما آشکار می کند که در برابر آن متهم کردن آن حضرت به زندقه یا قبول نداشتن دولت متوکل در برابر آن چیز زیادی نیست.

البته پس از ناکام ماندن همه این اقدامات نیز باز خاطر متوکل آسوده نشد.

چراکه وی به هر شکل ممکن قصد به ذلت کشاندن حضرت امام هادی علیه السلام را داشت. به همین دلیل بود که در روز عید فطری در همان سال که در آن کشته شد دستور داد تا همه افراد بدون استثنا در پای اسب او پیاده راه بروند. وی قصد داشت تا با این کار حضرت امام هادی علیه السلام را به پیاده روی در برابر اسبش وادارد. البته حضرت امام هادی علیه السلام نیز مانند بقیه بنی هاشم مظلومانه پیاده شد و درحالی که بر یکی از غلامان خود تکیه کرده بود راه می پیمود. هاشمیان به آن حضرت رو آورده و گفتند: ای آقا و مولای ما، آیا در این عالم کسی پیدا نمی شود که دعایش مستجاب باشد و خداوند متعال به واسطه دعای او ما را از توهین و تحقیرهای این شخص نجات دهد؟

امام هادی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود: در این عالم کسی هست که ناخن چیده او در نزد خداوند از ناقه ثمود ارزش و اعتبار بیشتری دارد. هنگامی که قوم ثمود ناقه صالح را پی کردند کره آن شتر سر بر آسمان برداشت و ناله ای زد. در این هنگام بود که خداوند سبحان فرمود: سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید. این وعده ای بی دروغ است (۲).

ص: ۱۶۰

۱- (۱). الخرائج و الجرائح/ ۴۱۷/۱-۴۱۹، ح ۱ ب ۱۱، و به نقل از آن کشف الغمه ۳/ ۱۸۵.

۲- (۲). بحار الانوار ۵۰/ ۲۰۹.

امام هادی علیه السلام به سمت خداوند متعال التجا کرده و به درگاه احدیت رو آورد، و دعایی را خواند که این دعای شریف در جوامع روایی ما به دعای مظلوم بر علیه ظالم معروف شده است که از گنج های تابان معارف در نزد اهل بیت علیهم السلام می باشد (۱).

هلاکت متوکل

خداوند متعال دعای ولی خود حضرت امام هادی علیه السلام را مستجاب کرد.

پس از این دعا سه روز بیشتر طول نکشید که متوکل از دار دنیا رفت.

کیفیت این امر به این گونه بود که منتصر فرزند متوکل شبانه با گروهی از ترکان همدست و همدستان شده، در شب چهارشنبه مصادف با چهارم شوال سال ۲۴۷ ه ق به سرپرستی باغر ترک درحالی که شمشیر کشیده بودند بر متوکل حمله کردند. متوکل مست و مدهوش افتاده بود. فتح بن خاقان هراسان فریاد برآورد که وای بر شما، این امیر المؤمنین است!

امیر آن ها اعتنائی به او نکردند. فتح بن خاقان خود را بر روی متوکل انداخت تا این که جانش را فدای او کند. اما نتوانست مرگ را نه از خود و نه از متوکل دور کند. چرا که آن ترکان به سمت آن دو هجوم آورده و هر دو را قطعه قطعه کردند، به گونه ای که هرگز نتوانستند گوشت یکی را از دیگری تشخیص دهند. البته آن چنان که بعضی از تاریخ نویسان نوشته اند آن دو باهم دفن شدند.

ص: ۱۶۱

و بدین سان طومار روزگار حکومت متوکل که از دشمن ترین مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود درنور دیده شد.

ترکان از خوابگاه متوکل خارج شدند، منتصر نیز به انتظار آنان نشسته بود.

آنان به منتصر سلام خلافت دادند و منتصر این گونه شایع کرد که فتح بن خاقان پدرش را کشته است و او به انتقام پدر فتح را قصاص نموده است.

سپس برای خود از فرزندان خاندان عباسی و سایر افواج سپاه بیعت گرفت.

علویان و شیعیان آن ها خبر هلاکت متوکل را با شادی و سرور فراوان استقبال کردند. چراکه ستمگری به هلاکت رسیده بود که زندگی آن ها را با مشکلات طاقت فرسایی روبرو کرده بود (۱).

المنتصر بالله ۲۴۷-۲۴۸ هـ

اشاره

وی محمد فرزند متوکل فرزند معتصم فرزند هارون الرشید بود، مادرش کنیزی رومی به نام «حبشیه» بود. وی در شوال سال ۲۴۷ هـ. ق پس از قتل پدرش به خلافت رسیده و دو برادر خود معتز و مؤید را از ولایت عهدی برکنار کرد. درباره او گفته اند وی عدل و انصاف را در میان رعیت آشکار کرده، دل های مردمان علیرغم ترسی که از او داشتند به سمت او گرایش پیدا کرد، آورده اند که وی شخصی کریم و بردبار بود. سخنان حکیمانه ای نیز از وی نقل کرده اند. مانند این که گفت: لَدَّتْ عَفْوُ گواراتر از لَدَّتْ انتقام است، و بدترین کاری که یک فرد قدرتمند می تواند انجام بدهد انتقام است. اما منتصر نتوانست مدتی کمتر از شش ماه از خلافت خود بهره ای ببرد.

ص: ۱۶۲

ثعالبی گوید: از عجایب این است که در میان کسرایان ایران ریشه دارترین آن‌ها در حکومت شیرویه بود. وی پدرش را کشت و بعد از او به جز شش ماه زنده نماند. و در میان خلفا نیز ریشه دارترین آن‌ها در خلافت منتصر بود که او نیز پدرش را کشت و بعد از او بیش از شش ماه زنده نماند (۱).

منتصر و علویان

منتصر با علویانی که در زمان پدرش بسیار مظلوم واقع شده بودند نرمخو بود. وی به آنان مهربانی کرده، مالی را فرستاد تا در میان آن‌ها تقسیم کنند. وی به خاطر نفرتی که از کارهای پدرش داشت، با آنچه پدرش انجام می‌داد مخالفت می‌کرد. وی حتی برای اعتراض به او، در همه کارها مخالفت با کارهای او و ضدیت با مذهب او را پیشه خود ساخته بود (۲).

وی بسیار به آل ابی طالب نیکی می‌کرد. وی ترس و وحشت و محنتی که به واسطه ممنوعیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام در زمان پدرش بر شیعیان تحمیل شده بود از آنان رفع کرده و فدک را به آل حسین علیه السلام بازگرداند.

«یزید مهلبی» در اشعاری در این رابطه می‌گوید:

«پس از زمانی طولانی که طالبیان دچار رنج و محنت بودند تو به آنان نیکویی بسیار کردی.»

«توانس و الفت را به خاندان بنی هاشم بازگرداندی و ما آنان را دوباره بعد از دشمنی برادر یافتیم» (۳).

ص: ۱۶۳

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/ ۳۵۶-۳۵۸.

۲- (۲). مقاتل الطالبيين/ ۳۹۶ و مانند آن در تاریخ الخلفاء/ ۴۱۷.

ابو الفرج درباره او می گوید: منتصر همواره گرایش خود را به اهل بیت علیهم السّلام آشکار کرده و در کارهای خود با پدرش مخالفت می ورزید. وی نه حتی یک نفر از آنان را کشت، نه حبس کرد و نه بدی از او به آنان رسید (۱).

هنگامی که منتصر به خلافت رسید با ترکان سر مخالفت برداشته و آنان را دشنام می داد و می گفت: اینان کشتندگان خلفا هستند. ترکان بر علیه او برخاسته و می خواستند او را از خلافت بردارند. اما چون وی شخصی شجاع، زیرک، محتاط و باهبت بود از مقابله با او درماندند. به همین جهت بود که حيله کرده، سی هزار دینار به پزشک مخصوص او «ابن طیفور» دادند تا برای کشتن منتصر حيله ای کند. به هنگامی که منتصر بیمار شد ابن طیفور دستور فصد و خون گیری از او را داد. آنگاه با آلتی مسموم اقدام به فصد منتصر نمود و به همین دلیل او از دار دنیا رفت (۲).

مستعین ۲۴۸-۲۵۲ ه ق

اشاره

وی احمد بن معتصم فرزند هارون الرشید برادر متوکل بود. او در سال ۲۲۱ ه ق متولد شد. نام مادر او که کنیزی امّ ولد بود «مخارق» بود. فرماندهان لشکر بعد از مرگ منتصر او را به خلافت انتخاب کردند. اما ترکان چون دیدند وی باغرتک را که قاتل متوکل بود تبعید کرده، و صیف و بغا را که دو تن از فرماندهان بزرگ ترک بودند کشت، خلافت او را انکار کردند. به همین جهت بود که وی از ترکان هراس کرده و مقر خلافت خود را از سامرا به بغداد تغییر داد. ترکان به او پیغام فرستاده، معذرت خواسته و اعلام خضوع و سرافکنندگی

ص: ۱۶۴

۱- (۱). مقاتل الطالبيين/۴۱۹.

۲- (۲). تاریخ الخلفا/۴۱۹.

کرده، از او خواستند که به سامرا بازگردد. اما وی از پذیرش خواسته آنان خودداری کرد. به همین دلیل بود که آنان به زندان حمله ور شده، معتز را از زندان بیرون آورده، با او بیعت کرده و مستعین را از خلافت خلع نمودند.

سپس معتز سپاه بزرگی برای جنگ با مستعین گرد آورد. اهل بغداد نیز برای جنگ در رکاب مستعین آماده شدند.

قیام ها و انقلاب ها در زمان مستعین

حکومت مستعین بیش از چهار سال و چند ماه طول نکشید. اما ویژگی دوران حکومت او ناآرامی هایی بود که ریشه در قوت ترکان و ضعف او در برابر آنان داشت. کمالین که این ناآرامی ها به ظلم و اجحافی که به دلیل درگیری عباسیان بر سر قدرت به امت اسلام تحمیل می شد نیز بازمی گشت. اینک به فهرستی از جنبش ها و انقلاب هایی که در ایام حکومت او به وقوع پیوست توجه کنید:

۱. جنبشی در «اردن» به رهبری مردی از «لخم».

۲. جنبشی در شهر «حمص» که در آن اهالی شهر حمص بر حاکم آن شهر «کیدر اشروسنی» شوریدند.

۳. جنبش سپاهیان در سامرا و کشتن «اوتامش» یکی از فرماندهان ترک.

۴. جنبش «معرّه» به رهبری «قصیص» یوسف بن ابراهیم تنوخی».

۵. جنبش سپاهیان در فارس و شوریدن آن ها بر حاکم فارس «حسین بن خالد».

۶. شورش «اسماعیل بن یوسف جعفری طالبی» در مدینه.

گذشته از همه این ناآرامی ها میان مستعین و سپاهیان ترکی که برادرزاده او

«معتز» را به عنوان خلافت انتخاب کرده بودند جنگ های چندی در گرفت و این جنگ ها چندین ماه به طول انجامیده، باعث اغتشاش در اوضاع مملکت، بالا رفتن قیمت ها و ایجاد بلوا در میان جامعه اسلامی گردید، و در نهایت کار مستعین تن به صلح داده و قبول کرد که از خلافت کناره گیری نماید. اسماعیل قاضی و چند تن از دیگر سرکردگان با شرطهایی بسیار اکید بر خلع مستعین شهادت دادند. مستعین در اوّل سال ۲۵۲ ه. ق خود را از خلافت خلع کرده، قضات و دیگر بزرگان بنی عباس بر این مسأله شاهد بودند. وی به شهر واسط تبعید شد و نه ماه در آنجا تحت نظر مردی امین محبوس بود. سپس به سامرا فرستاده شد.

معتز پیکری را به سمت «احمد بن طولون» فرستاد تا این که او به نزد مستعین رفته و او را به قتل برساند. اما احمد بن طولون در پاسخ گفت: به خدا سوگند که من هرگز دست خود را به خون اولاد خلفا آلوده نخواهم کرد. بدین ترتیب بود که معتز، «سعید حاجب» را فرستاد و وی در سوّم شوال همان سال مستعین را در سنّ سی و یک سالگی سر برید (۱).

معتز ۲۵۲-۲۵۵ ه

اشاره

وی محمّد فرزند متوکل بود. او در سال ۲۳۲ ه. ق به دنیا آمد و در سنّ ۱۹ سالگی برای خلافت مورد بیعت قرار گرفت. قبل از او کسی در چنین سنّی به خلافت نرسیده بود. وی اولین خلیفه ای بود که رسم زرنگار کردن لباس های رسمی مانند کمر بند و غلاف شمشیر و غیره را بنیاد نهاد. چرا که خلفای پیش

ص: ۱۶۶

۱- ((۱)). سیوطی، تاریخ الخلفاء/ ۳۵۸-۳۵۹.

از او به مقدار کمی از نقره برای این کار استفاده می کردند.

معتز در برابر ترکان بسیار ضعیف و همچون بازیچه ای در دست آن ها بود. اولین سالی که او به خلافت رسید «اشناس» ترک که واثق او را جانشین خلافت قرار داده بود از دنیا رفت و پانصد هزار دینار از خود به جای گذاشت.

معتز همه دارایی های او را گرفت و خلعت حکومتی را بر محمد بن عبد الله بن طاهر پوشانید و دو شمشیر بر او حمایل کرد، اما پس از چندی وی را از سمت خود برکنار کرده، خلعت حکومتی را بر برادر خود پوشانیده، تاجی از طلا و کلاهی جواهرنشان و دو کمر بند جواهرنشان به او داده و دو شمشیر بر او حمایل کرد. سپس در همان سال او را از این سمت برکنار کرده، به شهر واسط تبعید نمود. بعد از آن این خلعت را بر اندام «بغای شرابی» پوشانیده، تاج حکومت بر سر او نهاد، اما او پس از یک سال بر معتز شورید و در اثر این شورش کشته شد و سرش را برای معتز آوردند.

در رجب این سال معتز برادرش مؤید را از ولایت عهدی خلع نموده، او را کتک زده و در قید و بند انداخت و پس از چند روز مؤید در زندان از دنیا رفت، معتز ترسید که مردم بگویند: وی برادر خود را کشت، یا برادرش را با حيله ای سر به نیست کرد. به همین دلیل بود که قاضیان را حاضر کردند تا جنازه او را بازرسی کرده و شهادت دادند که در بدن او اثری از جراحت دیده نمی شود.

معتز در برابر ترکان بسیار ضعیف بود. روزی گروهی از بزرگان ترک به نزد او رفته و گفتند:

ای امیر مؤمنان، سهم ما را از بیت المال بده تا ما با «صالح بن وصیف» جنگ کنیم. معتز از آنان می ترسید، اما از آنجا که در بیت المال او پولی نبود از مادر خود «قیحه» خواست تا پولی به او بدهد و او آن پول را خرج آنان کند. اما

مادر او از روی خست آن پول را به او نداد. البته لازم است به این نکته توجه شود که: در زمانی که بیت المال مسلمانان از اموال و دارایی تهی بود مادر خلیفه دارای اموال بسیار زیادی بوده است. کما این که می بینیم پس از کشته شدن صالح بن وصیف مال بسیار زیادی را برای او خرج کرده است. اما چون معتز پولی که ترک ها می خواستند برای آن ها تهیه نکرد، آنان بر خلع او از خلافت اجتماع کردند. در این میان صالح بن وصیف و محمد بن بغا نیز با آنان همداستان شدند. آنان سلاح برداشته و به سمت دار الخلافه رفتند، و کسانی را به سمت معتز فرستادند که بیرون بیا. معتز پیغام داد که من دارو خورده و ضعیف شده ام و قدرت خروج ندارم. اما جماعتی از ترکان بر او هجوم آورده، پایش را گرفته می کشیدند و با چوب و چماق بر بدنش می نواختند. آنان او را در یک روز داغ در نور آفتاب سرپا نگه داشته، بر صورت او سیلی می نواختند و می گفتند: خود را از خلافت خلع نمودند. سپس قاضی «ابو الشوارب» و شهود را حاضر کرده وی را از خلافت خلع نمودند. سپس «محمد بن واثق» را که معتز به بغداد تبعیدش کرده بود، از بغداد به سمت دار الخلافه که در آن روزگار شهر سامرا بود طلب کردند و معتز خلافت را به او تسلیم کرده، با او بیعت کرد (۱).

معتز پس از برکناری از مقام خلافت به صورت عجیبی به قتل رسید. بعد از گذشت پنج شب از برکناری او از خلافت وی را داخل حمام کردند. هنگامی که در حمام به شستشوی خود مشغول بود تشنه شد و طلب آب کرد، اما به او آب ندادند. سپس هنگامی که از حمام بیرون آمد به او آب یخ دادند و چون آن آب را خورد بر زمین افتاد و مرد. این واقعه در ماه شعبان سال ۲۵۵ ه. ق به وقوع پیوست.

ص: ۱۶۸

تاریخ نویسان برخورد دشمنانه معتز را با آل محمد صلی الله علیه و آله و مورد ظلم و ستم قرار گرفتن آنان و شیعیانشان توسط معتز را در کتاب های خود آورده اند. به عنوان نمونه ای از شیوه دشمنانه او نسبت به آل محمد می توان به این نکته اشاره کرد که وی در میان علویان و دیگر شیعیان آل محمد شمشیر نهاد و به کشتن آنان مبادرت کرد، و حتی بسیاری از آنان در زندان های او به قتل رسیدند. از جمله شخصیت های برجسته ای که در زمان او به قتل رسیدند می توان به این اشخاص اشاره کرد:

۱. «جعفر بن محمد حسینی» که در درگیری ای که در منطقه ری میان او و «احمد بن عیسی»، حاکم منصوب از جانب «محمد بن طاهر» در گرفته بود کشته شد (۱).

۲. «ابراهیم بن محمد علوی» که «طاهر بن عبد الله» وی را در درگیری ای که میان او و «کوکبی» در قزوین اتفاق افتاد به شهادت رساند (۲)، و بیشتر از این ها بودند افرادی که والیان عباسی به کشتن آن ها اقدام کردند.

۳. تعداد کسانی که در حبس معتز کشته شدند بسیار زیاد است، و به عنوان مثال می توان به «عیسی بن اسماعیل حضرمی» و «احمد بن محمد حسینی» اشاره نمود (۳).

ص: ۱۶۹

۱- ((۱)). مقاتل الطالبيين/۴۳۴.

۲- ((۲)). مقاتل الطالبيين/۴۳۳.

۳- ((۳)). مقاتل الطالبيين/۴۳۴.

ویژگی های دوره حضرت امام هادی علیه السلام

۱. اوضاع کلی سیاسی

امام هادی علیه السلام مسئولیت امامت و پیشوایی را در سال ۲۲۰ ه.ق در زمان حکومت «معتصم» عباسی به دست گرفته و در سال ۲۵۴ ه.ق در ایام حکومت «معتز» عباسی به درجه شهادت نائل آمدند. و در طول این دوره سی و چهار ساله با شش تن از پادشاهان بنی عباس هم عصر بودند. البته هیچ کدام از این خلفا نتوانستند مانند خلفای سابق عباسی بهره برداری کامل و لازم را از خلافت خویش بنمایند. چرا که زمان خلافت آن ها کوتاه بوده و به جز متوکل که حکومتش پانزده سال به طول انجامید بقیه مدتی میان شش ماه الی هشت سال بوده است.

زمان متوکل عباسی را می توان عصر عباسی دوم به شمار آورد که عصر نفوذ ترکان در دستگاه حکومتی بوده و از سال ۲۳۲ ه.ق تا سال ۳۳۴ ه.ق امتداد داشته است. بعضی، این زمان را آغاز عصر انحلال دولت عباسی به شمار آورده اند که سرانجام در سال ۶۵۶ ه.ق به دست تاتاران از بین رفت.

سیاستی که متوکل و پیشینیان او در پیش گرفتند اثر زیادی در جدا شدن بسیاری از شهرهای دولت اسلامی و به تدریج استقلال آن ها از سلطه حکومت مرکزی داشت، که در نتیجه این جدایی ها، دولت های کوچک و نظام های

درگیر با یکدیگر به وجود آمدند که دولت‌هایی مانند سامانیان، آل بویه، آل حمدان، غزنویان و بعد از این عصر، سلجوقیان نمونه‌هایی از این دولت‌ها می‌باشند (۱).

و اگرچه این دولت‌های کوچک به دلیل رویکرد بعضی از امیرانشان به دانش و دانشمندان در پیشرفت تمدن اسلامی تأثیر داشتند، اما به این دلیل که سبب شدند تا در وحدت دولت اسلامی بزرگ آن روزگار شکافی ایجاد شود نظام سیاسی دولت عباسی را تضعیف نمودند.

البته گاه-جدای از در فشار قرار گرفتن مردم توسط پادشاهان دولت عباسی- این جدایی ولایات و تشکیل دولت‌های کوچک مستقل را به قرار دادن ترکان در مناصب حساس دولتی و اعتماد بر آن‌ها به عنوان نیروی بازدارنده علیه مخالفان دولت عباسی، نیز نسبت داده‌اند. چراکه کل سپاه دولت عباسی چه از نظر نیرو و چه از نظر فرماندهی از ترکان تشکیل شده، قبایل عرب و دیگر ملیت‌ها از آن مناصب دور نگه داشته شدند، این امری بود که کینه و دشمنی قوم عرب را بر ضد روش سیاسی دولت عباسی برانگیخته، در نتیجه به جدایی دولت‌های مختلف از این حکومت انجامید.

معتصم اولین خلیفه عباسی بود که در امور حکومتی از ترکان استفاده کرده، مناصب دولتی را در اختیار آنان گذاشته، ولایات اسلامی را به تیول آنان داد (۲).

متوکل در برابر علویان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام سیاست زور و

ص: ۱۷۲

۱- (۱). تاریخ الاسلام السیاسی ۱/۳ با تغییر و تصرف.

۲- (۲). تاریخ الاسلام السیاسی ۲/۳ و ر. ک تاریخ طبری/ ج ۷، مبحثی درباره ازدیاد نفوذ ترکان در عصر معتصم.

خشونت را در پیش گرفت. سیاست او درباره خود امامان اهل بیت علیهم السّلام که جای خود دارد. این سیاست در دستوری که متوکّل درباره خراب کردن مزار حضرت امام حسین بن علی علیه السّلام و خانه های اطراف آن صادر کرد به خوبی آشکار می شود. بلکه وی پا را فراتر گذاشته، دستور داد تا محلّ قبر حضرت امام حسین علیه السّلام را آب بسته و در آن کشت و زرع نمایند. وی مردم را از زیارت آن حضرت منع کرده و برای زیارت آن حضرت مجازات زندان مقرر کرد ۱.

متوکّل با این سیاست اشتباه خود، کینه و دشمنی همه مسلمانان به صورت عامّ و اهل بغداد را به صورت خاصّ برانگیخت. عموم مردم اهانت هایی را که او درباره علویان روا داشته بود با سبّ و لعن او در مساجد و کوچه و خیابان پاسخ می دادند ۲.

در زمان متوکّل شهرهای عراق با فقر و گرسنگی شدید روبرو شده و بسیاری از مردم از بین رفتند. رومیان نیز فرصت طلایی ضعف دولت عبّاسی را غنیمت شمرده و حمله و غارت را نسبت به کشور اسلامی آغاز نمودند. آنان به شهر دمیاط حمله کرده، اهل آن را کشته و خانه هایشان را آتش زدند.

سپس به «فیلیفیا» در جنوب آسیای صغیر ظاهرأ شهری در جمهوری مقدونیه است نیز حمله کرده و اهل آن شهر را با شکستی سخت مواجه ساختند ۳.

در سال ۲۳۵ ه. ق متوکّل ولایت عهدی را به نام سه پسر خود منتصر، معتزّ و مؤید اعلام کرد. اما وی در باطن دوست داشت که معتزّ بر دو برادرش در این امر مقدّم باشد. چراکه وی مادر معتزّ قبیحه را بسیار دوست می داشت.

اما منتصر از این کار خشمگین شد و با دایی های ترک خود توطئه ای برای ترور

پدرش ترتیب داد. بدین ترتیب بعضی از ترکان در دمشق اقدام به ترور متوکل کردند. اما اقدام آنان به واسطه اقدامات بغای کبیر و فتح بن خاقان با شکست مواجه شد (۱). اما هنگامی که بغای صغیر و باغر ترک در سال ۲۴۷ ه. ق برای رهایی یافتن از دست متوکل برای جانشین کردن فرزندش منتصر با یکدیگر همدست شدند، دیگر متوکل نتوانست از توطئه ترور آن ها جان به در ببرد و در این سال به قتل رسید.

منتصر، علویان را به خاطر مخالفت با سیاست پدرش بسیار احترام می کرد. سیاست او را در این رابطه، می توان در رفع ترس از شیعیان و آزاد کردن زیارت قبر امام حسین علیه السلام مشاهده نمود.

اما حکومت منتصر زیاد به طول نینجامید. چرا که ترکان در سال ۲۴۸ ه. ق علیه او توطئه کرده و او را از طریق پزشک مخصوصش، طیفور، به قتل رساندند (۲).

پس از کشته شدن منتصر در سال ۲۴۸ ه. ق، کرسی خلافت به المستعین بالله رسید. وی پایتخت را از سامرا به بغداد منتقل کرد. اما ترکان به او نیز اعتمادی نداشتند. به همین جهت بود که باغر ترک با گروهی از یارانش تصمیم گرفتند تا وی را از خلافت خلع کرده و معتز را به جای او بنشانند (۳).

میان این دو جنگی در گرفت که چندین ماه به طول انجامید و سرانجام به تبعید مستعین به شهر واسط و سپس ترور او انجامید (۴).

البته معتز نیز از اعمال خشونت و ستمی که فرماندهان و مسئولین ترک دولت عباسی انجام می دادند جان به در نبرد و به بدترین وضعی به دست

ص: ۱۷۴

۱- (۱). مروج الذهب ۳۹۰/۲.

۲- (۲). تاریخ طبری/ ج ۷، رویدادهای سال ۲۴۸ ه. ق.

۳- (۳). مروج الذهب ۴۰۷/۲-۴۰۸.

۴- (۴). الکامل فی التاریخ/ ۷/ ۵۰ به بعد.

همانان در سال ۲۵۵ ه. ق کشته شد.

ترور و شهادت حضرت امام هادی علیه السلام نیز در ایام حکومت همین شخص و در سال ۲۵۴ ه. ق روی داد (۱).

یکی از عواملی که سبب شد تا دولت اسلامی به از هم پاشیدگی و سقوط برسد، ضعف شخصیتی حاکمان بود. این مطلب به اضافه نفوذ زنان و مادران خلفا، همچنین سیطره ترکانی که خلفا برای رها شدن از نفوذ ایرانیان و عرب ها به آنان اعتماد می کردند دست به دست هم داده و دولت اسلامی را از هم پاشیدند. کمالین که رستم امیران و وزرا نسبت به مردم نیز نقش بسزائی در متزلزل کردن اعتماد مردم نسبت به دستگاه حکومتی و برافروختن آتش فتنه و آشوب در داخل کشور اسلامی ایفا نمود که نتیجه قهری ظلم ظالمان و غارت ثروت های مسلمین و نادیده انگاشتن ارزش های اسلامی و اسراف و زیاده روی آنان در بیت المال مسلمانان بود (۲).

ضعف شخصیتی حاکم، رفته رفته باعث شد تا هیئت آنان در نزد والیانی که بر اقلیم های مختلف می گماردند کم شود و این مطلب آن والیان را رفته رفته به فکر اعلام استقلال می انداخت. چراکه آنان می دانستند مرکز خلافت بسیار ضعیف است و حاکمان و خلفا غرق در لهو و لعب و خوشگذرانی هستند.

در آن دوره همواره خلفا، امیران و کارگزاران خود را به سعی در

ص: ۱۷۵

۱- (۱). تاریخ یعقوبی/ ۵۰۳/۲.

۲- (۲). آشوبهای بغداد از سال ۲۴۹ ه. ق آغاز شد و تا سال ۲۵۲ ه. ق چهاربار تکرار گردید. آشوب های خوارج نیز از سال ۲۵۲ ه. ق آغاز و تا سال ۲۶۲ ه. ق ادامه داشت. به همراه این آشوبها، ظهور شخصی به نام «صاحب الزنج» در سال ۲۵۵ ه. ق اوضاع را آشفته تر کرد، و اینها غیر از قیام ها و نهضت هایی است که علویان در طول نیمه اول قرن سوم هجری به انجام رساندند و به زودی به آن ها خواهیم پرداخت.

جمع آوری اموال و فرستادن آن اموال به سوی خلیفه تشویق می کردند. چرا که با این کار رضایت خلیفه جلب شده و از حسابرسی و کنترل حکومت مرکزی در امان می ماندند.

این پدیده به رشد مادّیت گرایی و استقرار یافتن این خصیصه در میان طبقات مختلف جامعه منجر شد.

فتوحاتی نیز که در این دوران انجام شد- که بیشتر برای استحکام بخشیدن به قدرت مادّی و به دست آوردن زمین به جای فتح کردن قلب ها و مرزها بود- این مادّیت گرایی را در میان جامعه مستحکم تر کرد. زیرا اموال و غنایم بی شماری که به دست سپاه فاتح می افتاد، یکی از منابع ثروتی بود که حاکمان و امیران به آن فکر می کردند.

۲. وضعیت فرهنگی

ترجمه کتاب های یونانی، فارسی و هندی به عربی اثر بسیار بزرگی در فرهنگ این دوران داشته است، پدیده ترجمه از زمان مأمون آغاز شد و نقش ویژه ای در تقویت فرهنگ اسلامی از یک جهت و رویکرد باز به فرهنگ های دیگری که با جهت گیری های فکری و فرهنگی تمدن اسلامی همسان و همسو نبود از جهت دیگر داشته است.

هم چنان که مسافرت های مسلمین در شرق و غرب جهان اثر بزرگی در تبادل فرهنگی و دادوستدهای فرهنگی میان شرق و غرب مملکت اسلامی داشته و باعث نشاط و فعالیت فرهنگی ویژه ای گردید که به دانشمندان و فقها نقش بزرگ و جایگاهی خطیر در نزد خلفا و حاکمان بخشید. تا جایی که قرن چهارم هجری به بعد را دوران طلایی تمدن اسلامی نامیده اند.

ص: ۱۷۶

در این عصر شعرا و ادبا به منزلت بسیار بالایی در نزد امیران دست یافتند که خود باعث شکوفایی بیشتر ادبیات در این دوران شد.

البته نباید از بلوایی که در طول سه دهه، بر سر مسأله «خلق قرآن» و مسائلی از این دست در جامعه اسلامی به وقوع پیوست غافل شد (۱).

۳. اوضاع اقتصادی

ناآرامی های سیاسی، جدال بر سر قدرت و آغاز جدا شدن بخش های مختلفی از دولت عباسی و اعلام استقلال آن ها، اثر شایان توجهی در رکود اوضاع اقتصادی دولت عباسی و جامعه اسلامی داشته است.

ظهور پدیده اختلاف طبقاتی در جامعه اسلامی، دارای آثاری منفی بوده که موجب سرعت گرفتن فروپاشی اقتصادی آن نظام شد. به این مطلب، گرسنگی و گرانی قیمت ها را اضافه کنید که خود اثری بزرگ در مشوش شدن اوضاع امنیتی و عدم تسلط دولت بر اوضاع داشته است. تجلی این مسأله را می توان در کوتاهی دوران حکومت خلفای این عصر و افتادن امور اداره دولت به دست فرماندهان ترک به جای خلفا بود، که دلیلی روشن بر ضعف جلال و شکوه، عدم استحکام شخصیتی و فقدان هیبت این خلفا در نزد فرماندهان سپاه، وزرا و عاملان دولتی می باشد (۲).

۴. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام هادی علیه السلام

حادثه مهاجرت دادن امام هادی علیه السلام توسط متوکل از مدینه به سامرا و

ص: ۱۷۷

۱- (۱). تاریخ الاسلام السیاسی ۳/۳۳۲ به بعد.

۲- (۲). ر.ک تاریخ طبری/ج ۷، حوادث سالهای ۲۴۷-۲۵۴ ه

واگذار کردن این مأموریت به «یحیی بن هرثمه» و آنچه را که یحیی بن هرثمه در شرح این مطلب در رابطه با وضعیت مردم مدینه منوره و اضطراب و ضجه و ناله آن ها در دوری از امام هادی علیه السّلام بیان کرده است، تصویر واضحی از میزان تأثیرپذیری اهل مدینه از اخلاق منحصر به فرد و نمونه امام هادی علیه السّلام و خوش رفتاری آن حضرت با مردم و شدت آمیختگی شخصیت بزرگوار آن حضرت در زندگی آن مردم دارد. و این مطلب هرگز جای تعجب ندارد. چرا که آن حضرت شاخه ای از درخت تناور نبوت و میوه درخت امامت بود که خود شاخه ای از نبوت است. امام، حجت خداوند سبحان بر خلائق است. او نمونه و الگویی است که همه باید به او اقتدا کنند، و او حافظ و نگهبان رسالت اسلام است.

عبید الله بن خاقان که معاصر با امام حسن عسکری علیه السّلام بوده است، امام هادی علیه السّلام را برای مردی این چنین توصیف کرده است که:

اگر پدر این مرد منظور او امام هادی علیه السّلام است را دیده بودی، هر آینه مردی را می دیدی به غایت جلیل، عاقل، خیر و فاضل (۱).

امام هادی علیه السّلام در دربار عباسی نفوذی عمیق داشت. به گونه ای که می بینیم مادر متوکل برای شفای درد متوکل به امام هادی علیه السّلام متوسّل شده و کیسه ای پول برای آن حضرت می فرستد، و این نشان دهنده ایمان آن زن به مقام و منزلت این امام بزرگوار در نزد خداوند متعال است.

درست در وقتی که متوکل دستور داده بود آن حضرت را تحت مراقبت های دقیق گذاشته و همه اقدامات و ارتباطات امام را سخت کنترل

ص: ۱۷۸

کنند، تا نفوذ آن حضرت گسترش نیافته و دامنه رهبری آن حضرت افزایش نیابد. و در زمانی که متوکل در سر، فکر زندانی کردن و یا کشتن آن حضرت را می پروراند، آوازه فضیلت و کمال امام هادی علیه السلام و شهرت آن حضرت، گذشته از عامه مردم، حتی در دربار عباسی نیز پیچیده بود.

برای این که درایم امام هادی علیه السلام علیرغم همه اقداماتی که از سوی حکومت برای ساقط نمودنش انجام می شد از چه مقام و منزلت والا- و چه موقعیت اجتماعی ویژه ای در جامعه برخوردار بوده است، کافی است نگاهی سریع به آنچه معاصران آن حضرت درباره او گفته اند بیندازیم (۱).

۵. عباسیان و امام هادی علیه السلام

پس از این که حکام عباسی جایگاه ویژه اجتماعی ائمه اطهار علیهم السلام و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را شناخته و دانستند که آن ها برای حکومت و سلطنت اقدامی نمی کنند، بلکه مردان عرصه ارزش ها، اعتقادات و اصول می باشند، رفته رفته سیاست آنان در مقابله با اهل بیت علیهم السلام متحول گردید. سیاست سفاح و منصور و هارون الرشید در مراقبت شدید و ایجاد تنگنا برای ائمه اطهار علیهم السلام خلاصه می شد، اما در عین حال مجالی برای حرکت های محدود آن ها می داد.

آنان در کنار این سیاست به ایجاد شخصیت های علمی در مقابل اهل بیت علیهم السلام دست یازیدند تا اهل بیت علیهم السلام در عرصه اجتماع آن روزگار تنها مرجع دینی و علمی نباشند. حمایت مستقیم حاکمان از پیشوایان مذاهب اهل سنت و قبول بعضی از این مذاهب از طرف حکومت وقت و یا دعوت حکومت نسبت به آن

ص: ۱۷۹

مذاهب را می توان در این مسیر ارزیابی نمود.

امّا هیچ یک از این شیوه ها در کمرنگ کردن شخصیت اهل بیت علیهم السّلام به واسطه تبلیغات و منحرف کردن افکار عمومی از اهل بیت به سوی دیگران به هیچ وجه موفق نبوده است. سیاست مأمون در برابر حضرت امام رضا علیه السّلام این بود که آن حضرت را کاملاً در اختیار خود بگیرد.

امّا مأمون زمانی که فهمید نمی تواند امام رضا علیه السّلام را به طور کامل در تحت اختیار و سیطره خود درآورد، آن حضرت را به شهادت رساند، امّا با به ازدواج درآوردن دخترش امّ الفضل برای حضرت امام جواد علیه السّلام فرزند آن حضرت را به صورتی شدیدتر در تحت مراقبت هوشمندانه قرار داد. پس از مأمون نیز، معتصم به حضرت جواد علیه السّلام - که در عنفوان جوانی بود - اجازه نداد تا در مدینه جدّش به سر برد. بلکه او را به نزد خود طلبید و چون می دانست نه تنها نمی تواند آن حضرت را در اختیار خود بگیرد، بلکه حتی امکان زیر نظر گرفتن آن حضرت را در داخل و خارج خانه پیدا نمی کند، آن حضرت را با خوراندن سمّ به درجه رفیع شهادت نایل کرد.

و از اینجا است که نقش متوکّل و خلفای پس از او برای به زندان انداختن حضرت امام هادی علیه السّلام و اعمال انواع فشارها بر آن حضرت به اشکال مختلف بروز می کند. آنان امام هادی علیه السّلام را از مدینه به سامرا خواندند و انواع تحقیرها، توهین ها و تنگناها را چنان که گذشت بر آن حضرت روا داشتند. چنان نظارت شدیدی بر همه فعالیت های داخل و خارج خانه امام علیه السّلام برقرار شد که خود ترسیدند در اثر این سختگیری ها افکار عمومی به سمت آن حضرت متوجه شود. به همین جهت بود که به بزرگداشت، احترام و عزیز داشتن آن حضرت تظاهر کردند. البته این در حالی بود که نظارت و مراقبت به بیشترین حد خود

رسیده بود.

قضیه حضرت مهدی منتظر یکی از سبب های مهمی بود که حکومت بر آن می داشت تا مراقبت شدیدی از خاندان ائمه اهل بیت علیهم السلام بنمایند تا این که از تولد حضرت امام مهدی علیه السلام در صورت امکان جلوگیری کرده و یا در صورت وجود آن حضرت از وجودش اطلاع حاصل کنند و از این طریق راهی برای از بین بردن حضرتش بیابند. امام هادی علیه السلام در تحت نظر و مراقبت حاکمان عباسی مدت زیادی که بیش از بیست سال به طول انجامید به سر برد (1) و این مدت در برابر مدت زمان ولایت عهدی حضرت امام رضا علیه السلام یا مدت زمان حضور حضرت امام جواد علیه السلام در زمان معتصم در بغداد مدت زمانی بسیار طولانی می باشد.

و این دلیل روشنی بر این مطلب است که عباسیان سیاست های کلی خود را در برابر ائمه اهل بیت علیهم السلام تغییر داده بودند.

۶. آزار و اذیت پیروان اهل بیت علیهم السلام

اگر سیاست کم دوام «منتصر» را که حکومتش بیش از شش ماه به طول نینجامید و در نرمش با علویان و پیروان اهل بیت علیهم السلام نمونه بود کنار بگذاریم، سیاست کلی عباسیان، در مبارزه و مخالفت با اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان خلاصه می شود و به وضوح می یابیم که علیرغم باز شدن نسبی فضا برای تشیع، بعد از تظاهر مأمون به احترام خاص نسبت به حضرت امام رضا علیه السلام، باز هم سیاست خشونت در برابر پیروان اهل بیت علیهم السلام در میان خاندان عباسی ادامه

ص: ۱۸۱

۱- (۱)). قبلاً گفتیم که بعضی از منابع تاریخی تصریح دارند که مدت اقامت امام هادی علیه السلام در سامرا ده سال و چند ماه بوده است.

یافته است.

برخوردار نبودن اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آن ها از وضع معیشتی سزاوار و شایسته، به این دلیل بود که حکومت، بیم آن داشت که آنان مال را برای از بین بردن تخت و تاج آنان به کار گیرند. از همین جا بود که سیاست سخت گیری مالی نسبت به اهل بیت علیهم السّلام سیاستی کلی بود که همه خلفای بنی عباس به آن عمل می کردند. چراکه آنان از هر کسی بیشتر به جایگاه اجتماعی اهل بیت علیهم السّلام در دل های مؤمنان آشنایی داشتند.

این مسأله تا آنجا پیش رفت که اگر یکی از دوستان اهل بیت علیهم السّلام را می یافتند که حقوق دولتی دریافت می کند، بلافاصله حقوق او را قطع کرده، بلکه پا را فراتر گذاشته، محدودیت هایی در میزان دارایی و یا حتی داشتن غلام و کنیز برای آنان ایجاد می کردند. تا آن جا که در آن عصر، فقر و نداری و محرومیت، از چهره و زندگی بسیاری از علویان آشکار بود.

۷. نهضت های علویان

متوکل آنقدر در آزار و اذیت علویان و بازداشتن آن ها از حقوقی که خداوند متعال به آنان عطا فرموده بود اصرار ورزید که آنان از شدت فقر به حدّ هلاکت و مرگ رسیدند، بلکه پافشاری او در ستم و جور بر علویان تا بدانجا ادامه یافت که دستور داد در محاکم قضائی ادعای غیر علویان را بر علویان مقدم دارند.

از تتبع در تاریخ عباسیان چیزی جز عداوت و کینه نسبت به اهل بیت علیهم السّلام نخواهیم دید. که البته برای این مطلب دلایل چندی می توان یافت. از آن جمله:

اهل بیت علیهم السّلام - به تصریح جدّ بزرگوارشان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - تنها

کسانی بودند که برای خلافت و رهبری امت شایستگی داشتند، و این مطلبی نبود که از کسی پوشیده باشد. دیگر این که آنان در جامعه اسلامی تنها کسانی بودند که رهبری روحی و علمی جامعه را در دست داشته و تأثیر شگرفی بر دل ها و وجدان های مسلمانان داشتند. علاوه بر این، امامان اهل بیت علیهم السّلام دائماً به اصلاح امور مردم و جامعه همت گماشته، کسانی بودند که دین را بر دنیا ترجیح داده و مرگ در راه خدا را بر زندگی با خواری و پستی که در راهی غیر از طاعت پروردگار بگذرد مقدم می شمردند.

این گونه بود که عواطف و دل های مسلمانان به سوی فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیروان مخلص آن ها که پا جای پای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام می گذاشتند گرایش پیدا کرده، این پدیده رفته رفته در جامعه اسلامی رو به رشد و تزايد گذاشته بود. مسایلی از این دست چیزهایی نبود که حاکمان عباسی و مزدورانی که عمری را بر سر سفره آن ها که مجسم کننده بدترین انواع ریخت و پاش و اسراف در بیت المال مسلمانان بود گذرانده بودند، به راحتی از کنار آن بگذرند. از دیگر سوی، اهل بیت علیهم السّلام نیز به دلیل سیاست اصولی که در رابطه با درمان انواع انحرافات جامعه اسلامی باز می گشت، پس از قیام حضرت امام حسین علیه السّلام هیچگاه مستقیماً متصلی رهبری یک نهضت مسلحانه بر ضد طاغوت ها نشده بودند. اما در هنگامی که سخن و دلیل و برهان برای رفع ناهنجاری های جامعه فایده ای نداشت، راه را در مقابل انقلابیون علوی که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر قیام می کردند باز می گذاشتند.

از همین جا است که می بینیم جامعه اسلامی آن روزگار، از قیام هایی که فرماندهان علوی آن ها را رهبری می کردند و پس از قیام حضرت امام

حسین علیه السّلام یکی پس از دیگری به وقوع می پیوستند خالی نبوده است. این نهضت های مسلحانه حتّی تا زمان غیبت نیز استمرار یافته و در آینده به تأسیس دولت ها و حکومت های کوچکی منتهی گردید که فرماندهان علوی یا دانشمندانی که حاملان فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام بوده و در صدد اجرا و پیاده کردن ارزش ها و سیره آنان در زندگی اسلامی بودند اداره می گردید.

البته تصمیم خلفا برای ترور و از بین بردن ائمه اطهار از اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جز به همین دلیل نبوده است که آنان این نهضت های مسلحانه را از دور یا نزدیک تأیید کرده، به آن ها کمک می کرده اند.

این خطّ انقلابی در این شرایط سخت و دشوار، یکی از سبب هایی به حساب می آید که امام دوازدهم را - به عنوان آخرین رهبر معصوم - واداشت تا در پشت پرده غیبت مخفی شود مبادا در اثر دشواری این شرایط زمین از حجت ها و بینات الهی خالی گردد.

در دورانی که اکنون مورد بحث ما می باشد نیز علویان بسیاری بر حاکمان وقت شوریدند که در واقع قیام ها و نهضت های آنان، استمرار خطّ انقلابی ضدّ ظلم و ضدّ ظالم اهل بیت علیهم السّلام بوده است. حال فهرستی از اسامی کسانی که در این دوره قیام کرده اند را با ذکر تاریخ و منطقه ای که در آن به قیام مبادرت کردند، به خوانندگان محترم تقدیم می کنیم:

۱. محمّد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در زمان حکومت «معتصم» عباسی قیام کرد و در سال ۲۱۹ هـ ق دستگیر شد و روایت شده است که وی را به وسیله سمّ به شهادت رساندند.

۲. محمّد بن صالح بن عبد الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن

بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در «مدینه» بر «متوکل» شورید و اسیر شده و در سامرا زندانی گردید.

۳. یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در زمان حکومت «مستعین» در سال ۲۵۰ ه. ق در کوفه بر وی شورید و پس از این که گروهی از افراد بانفوذ و بزرگان «کوفه» با او بیعت کردند مردم «بغداد» نیز او را به عنوان ولی امر پذیرفتند، و هنگامی که وی به قتل رسید، مردم برای او ضجّه و ناله بسیاری کردند که به گفته تاریخ نویسان مصیبت زدگی مردم و حزن آن ها در فراق او بی سابقه بوده است.

۴. حسن بن زید بن محمّد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در سال ۲۵۰ ه. ق در «طبرستان» قیام کرده، «ری» و «آمل» را تحت نفوذ خود درآورد و تا سال ۲۵۷ ه. ق توانست نفوذ خود را به منطقه «گرگان» نیز امتداد داده، تا سال ۲۷۰ ه. ق که از دنیا رفت حکومتش پابرجا بود. سپس برادرش محمّد بن زید که مردی فقیه، ادیب و بخشنده بود به جانشینی او رسید.

۵. محمّد بن جعفر بن حسن که در سال ۲۵۰ ه. ق در «ری» قیام کرد و اهل ری را به حکومت حسن بن زید که بر طبرستان چیره شده بود فراخواند.

۶. حسن بن اسماعیل بن محمّد بن عبد الله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که در سال ۲۵۰ ه. ق در «قزوین» قیام کرد.

۷. حسین بن محمّد بن حمزه بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در سال ۲۵۱ ه. ق در کوفه قیام کرد.

۸. اسماعیل بن یونس بن ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در سال ۲۵۱ ه. ق در «مکه» قیام کرد.

۹. احمد بن محمد بن عبد الله بن ابراهيم بن طباطبا که در سال ۲۵۵ ه. ق در مکانی بین «برقه» و «اسکندریه» قیام کرد.

۱۰ و ۱۱. عیسی بن جعفر علوی که به همراه علی بن زید در سال ۲۵۵ ه. ق در «کوفه» قیام کرد.

۱۲. علی بن زید بن حسین بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که در سال ۲۵۶ ه. ق برای دوّمین بار در «کوفه» قیام کرد.

۱۳. ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیهم السلام معروف به ابن صوفی که در سال ۲۵۶ ه. ق در «مصر» قیام کرد (۱).

این تصویر فشرده ای از تحرّکات انقلابی بود که بر ضدّ حاکمانی که بر کرسی خلافت نشستند، به نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت کرده و از دین و سنت پیغمبر فرسنگ ها فاصله داشتند به وقوع می پیوست.

حال در چنین شرایط عام سیاسی و فتنه های عقیدتی و دینی که خلفا برمی انگیزخته و فرهنگ های وارداتی آن را شعله ور می ساختند، جامعه اسلامی از نظر کلی به چه درمان هایی نیاز داشت. و به خصوص گروه شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام که رفته رفته به زمان غیبت- که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از آن خبر داده بودند- نزدیک شده، آرام آرام علایم رسیدن آن ظاهر شده و شرایط و اسباب آن فراهم گشته بود، چه نیازهایی داشتند؟ این سؤالی است که به خواست خدا در بخش های بعدی آن را به بحث خواهیم گذاشت.

ص: ۱۸۶

۱- ((۱)). ر. ک مقاتل الطالبيين/ ۴۷۸-۵۳۶ و مروج الذهب ۴/ ۵۰-۱۸۰، الکامل فی التّاریخ/ ج ۷.

قسمت چهارم

اشاره

بخش نخست

نیازهای دوره حضرت امام هادی علیه السلام

بخش دوم

امام هادی علیه السلام و تکمیل و ایمن سازی گروه شیعه

بخش سوم

حضرت امام هادی علیه السلام در مسیر جاودانگی

بخش چهارم

مکتب علمی و میراث گرانشنگ حضرت امام هادی علیه السلام

ص: ۱۸۷

نیازهای دوره حضرت امام هادی علیه السلام

پس از این که ویژگی های مهم عصر حضرت امام هادی علیه السلام را شناختیم، اکنون می توانیم به بررسی نیازهای جامعه در آن عصر و زمان پردازیم، ما این نیازها را در دو سطح به بحث خواهیم نشست.

سطح اول: نیازهای کل جامعه اسلامی.

سطح دوم: نیازهای جامعه شیعه به صورت خاص.

اما ابتدا مقدمه ای کلی برای هر دو زمینه بیان می داریم.

حضرت امام علی بن محمد هادی علیه السلام امامت را پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۰ ه.ق به عهده گرفت. آن حضرت در هنگام تصدی منصب امامت هنوز به سن بلوغ نرسیده و عمر شریفش حداکثر ۸ سال بوده است. البته آن حضرت در به عهده گرفتن منصب امامت در سنین پایین، مانند پدر بزرگوار خود حضرت امام جواد علیه السلام بوده است.

چراکه حضرت امام جواد علیه السلام نیز پس از شهادت پدرش حضرت امام رضا علیه السلام امامت را در سن کودکی به عهده گرفته است. خود این مسأله، یعنی به امامت و رهبری رسیدن یک نفر در زمان کودکی آثار و فواید دینی، سیاسی و اجتماعی چندی داشته است که به بیان برخی از آن ها می پردازیم:

اثر اول [اثبات شایستگی عملی ائمه در اداره امور مسلمین و رهبری فکری آنها]

اهل بیت علیهم السّلام بدین وسیله، توانستند علاوه بر دلایل عقیدتی بر امامت خود که همان روایات و تصریحات پیامبر اکرم درباره امامت ایشان است، همچنین شایستگی عملی که در اداره امور مسلمین و رهبری فکری و عملی عالم اسلام از خود بروز داده بودند، به دلیل تازه ای برای صحت مدّعی امامت خود دست بیابند.

ائمه علیهم السّلام بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام با هدف در امان نگه داشتن امت اسلام از آمیختگی فکری و از هم گسیختگی فرهنگی که بعد از فتوحات اسلامی در اثر گشایش درهای فرهنگی به روی فرهنگ های جدید رفته رفته پدید می آمد، فعالیت های خود را به سمت تربیت نسل های پیشگام متوجه ساختند تا امت اسلام را از پیامدهای این رویداد در امان دارند.

چنین بود که به رغم همه برنامه ریزی هایی که امویان و پیروان آنان برای بازگرداندن جاهلیت با همه مظاهر آن به زندگی جدید اسلامی انجام داده بودند، برتری فکری و پیشگامی علمی به سمت اهل بیت علیهم السّلام بازگشت.

امام زین العابدین علیه السّلام و فرزندش امام باقر علیه السّلام که به شکافنده دانش معروف شد، همچنین فرزندزاده اش امام جعفر صادق علیه السّلام که حتی پیشوایان مذاهب اربعه و دیگران، همه و همه، در جای جای عالم اسلام به مرجعیت علمی و روحی آن حضرت سر تسلیم فرود آورده اند، عملاً و به صورتی کاملاً محسوس و ملموس ثابت کردند که اهل بیت علیهم السّلام شایستگی پیشگامی فکری جامعه را که در حقیقت روح، پیشگامی و پیشوائی سیاسی و اجتماعی آن است دارا می باشند. صرف نظر از روایات صحیح و صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبنی

بر این که آنان خلفای واقعی آن حضرت می باشند.

این پیشگامی اهل بیت علیهم السّلام در عصر دو امام بزرگوار، حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا علیهما السّلام همچنان استمرار یافته و آثار اجتماعی و سیاسی خود را به جا گذاشته است. تا آنجا که می بینیم محبّت اهل بیت علیهم السّلام دوباره در دل مردم مستولی شده و می رفتند تا بنای زندگی اسلامی خود را با تکیه بر مقام والا و ارزش های آن بزرگواران برپا دارند. این مسأله به هیچ وجه برای حاکمان دولت عبّاسی قابل تحمّل نبود. کما این که می بینیم هارون الرّشید نتوانست وجود امام کاظم را تحمّل کند. چرا که وی او را رقیب اصلی خود می دانست. به همین دلیل بود که پس از زندانی کردن امام کاظم علیه السّلام آن حضرت را به واسطه سم به شهادت رساند.

و همچنان که پسرش مأمون نیز حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام را تحمّل نکرد. البته سیاست مأمون با سیاست گذشتگان خود فرق داشت. وی کوشید تا امام را در اختیار خود درآورد. ابتدا سعی کرد تا با مجبور کردن آن حضرت به قبول ولایت عهدی، اعتماد مردم را از آن حضرت سلب نماید. چرا که طبق برنامه او لازم بود تا امام رضا علیه السّلام در نظر مردم به عنوان شخصی حریص بر قدرت و حبّ دنیا نشان داده شود، و این صفت، صفت همه خلفا و پادشاهان بنی امیه و بنی عبّاس بود. اما پس از این که به واسطه هوشیاری امام رضا علیه السّلام از این امر مأیوس شد، تصمیم گرفت برای خاموش کردن نور امامت حضرت رضا علیه السّلام از طریق دیگری وارد شود. وی مناظرات و گفتگوهای علمی سختی برای آن حضرت به اجرا درآورد. اما باز نیز شکست خورد.

پس از این که همه اقدامات مأمون در راه ساقط کردن شخصیت امام رضا علیه السّلام و ترور شخصیت آن حضرت نافرجام ماند، تصمیم گرفت تا به

صورت فیزیکی آن حضرت را ترور کرده، از سر راه خود بردارد، تا با این کار بزرگترین رقیب خود را از میدان به در کرده باشد؛ چرا که امام رضا علیه السلام مانند بسیاری از مسلمانان بر این عقیده بود که مأمون مستحق خلافت نیست و خلافت لباسی است که خداوند متعال آن را بر اندام هر کس که بخواهد می پوشاند و برگزیدگان خداوند برای پوشیدن لباس خلافت از میان مردم همان اهل بیت رحمت و رسالت علیهم السلام می باشند.

مأمون نه تنها فاقد پایگاه شرعی، بلکه فاقد پایگاه مردمی نیز بود، در حالی که در همان وقت، حضرت امام رضا علیه السلام، خصوصا بعد از قبول ولایت عهدی نه تنها از دل و جان مردم سقوط نکرد، بلکه ستاره بختش نورانی تر شده، خصوصا بعد از مناظرات علمی که برای آن حضرت ترتیب داده شد، علاوه بر داشتن پایگاه شرعی، به پایگاه مردمی نیز بیش از پیش دست یافت.

مأمون علیرغم هوش و پختگی سیاسی که داشت، توانایی مقابله با مکر الهی را نداشت، همین مسأله بود که وی را فریفته و به سمت ترور حضرت امام رضا علیه السلام کشید.

در این مرحله بود که امامت زود هنگام حضرت امام جواد علیه السلام در سنّ کودکی پدید آمد تا برگی نو و دلیلی روشن تر و مستحکم تر بر شایستگی اهل بیت علیهم السلام برای رهبری جامعه اسلامی پدید آمده باشد. دلیلی که همه مسلمانان، از حکام گرفته تا مردم عادی به خوبی آن را لمس می کردند. چنین امامتی تهدیدی جدی بود که هم نمی شد از آن صرف نظر کرد، و به هیچ ترتیب هم نمی شد با آن روبرو شد. مأمون حضرت امام جواد علیه السلام را به انواع و اقسام مباحثات و مناظرات علمی واداشت، و یقین کرد که هیچ راهی برای مقابله و

مواجهه با امام جواد علیه السّلام ندارد و همه تلاش هایش در برابر آن حضرت محکوم به شکست است. اما مسأله این بود که وی هیچ گونه بهانه ای برای کشتن آن حضرت در دست نداشت.

اما معتصم دستان خود را به این جنایت هولناک آلوده کرد و حضرت امام جواد علیه السّلام را در عنفوان جوانی درحالی که سنّ آن حضرت از بیست و پنج سال بیشتر نبود به شهادت رساند. این گونه بود که ایام امامت امام جواد علیه السّلام بیش از هفده سال به طول نینجامید.

به شهادت رساندن امام جواد علیه السّلام در این شرایط، بیانگر عمق استیلای روحی و علمی امام جواد علیه السّلام در جامعه بوده است. چرا که وی در همان سنّ کم از نظر روحی، علمی و رهبری پیشوا و سرکرده اهل بیت علیهم السّلام بوده است. آنجا که دانشمندان مسلمان در برابرش سر تعظیم فرود آورده و گذشته از تعلّق خاطر آن دسته از امت که جزو پیروان حضرت نبودند، دل های شیعیان و محبّانانش به او پیوند خورده، تعداد زیادی از مسلمانان به ولایت او درآمده بودند.

و گرنه چه دلیلی داشت که خلفا برای به شهادت رساندن او این قدر عجله به خرج بدهند، درحالی که آن حضرت هیچ گونه قیام، حرکت و انقلابی بر ضدّ نظام حاکم انجام نداده بود؟!!

در چنین شرایطی بود که امامت زودهنگام حضرت امام هادی علیه السّلام به وقوع پیوست، و از مناظرات و امتحان های سخت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی سربلند بیرون آمد. بدین ترتیب آیا می توان باور داشت که حکام و خلفای پس از زمان معتصم بعد از دیدن این سیطره و استیلای روحی و علمی اهل بیت علیهم السّلام بر جامعه اسلامی، آن بزرگواران را راحت و آزاد بگذارند؟ در

حالی که آن خلفا به خوبی می دانستند که لباس خلافت پیغمبر و مقام رهبری امت اسلام را در حالی پوشیده و اشغال کرده اند که این لباس و جایگاه تنها مخصوص اهل بیت علیهم السّلام بوده است. همان اهل بیتهایی که از خود آن ها و جدّ بزرگوارشان روایات به حد شهرت رسیده بود که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها آنان برای این جایگاه دینی و سیاسی منصوب شده اند.

آنان شایستگی علمی، فکری و روحی خود را برای به دست گرفتن رهبری جامعه و اداره شئون مسلمین ثابت کرده، بر دل و فکر مردم استیلا پیدا کرده بودند.

اینجاست که نقطه جدایی روشنی بین این دو خط، یعنی خط حکام و خلفا و خط اهل بیت علیهم السّلام آشکار می شود.

حاکمان عصر امام هادی علیه السّلام نیز مانند پدران و گذشتگان خود همواره پیرو سیاست «سرکوب همه رقبا» بوده اند. آنان وجود یک رقیب حقیقی و مقتدر را در جامعه، حتی اگر آن شخص مبادرت به قیامی علیه آنان نکرده، وجودش در پشت پرده انقلاب هایی که گاه به گاه وقوع می پیوست به اثبات نرسد، احساس می کردند. بدین ترتیب باید حال کسی را که در عمل بر ضدّ آن ها قیام کند، در نظر آنان و طبق معیارهایشان قیاس کرد.

و چنان که پیشتر دانستیم، امام هادی علیه السّلام در همه مراحل زندگی شریفش که در مدینه جدّش یا در سامرا گذراند، تحت مراقبت شدید حکومت قرار داشته است. آنان تا آنجا که توانستند آن حضرت را مورد اذیت و آزار قرار داده جام های غصه و اندوه را مدام به حضرتش نوشاندند. گاهی برای در اختیار گرفتن آن حضرت اقدام کرده و گاه برای نابود کردن مقام دینی آن حضرت سعی نمودند. آنان به هر طریقی که توانستند خواستند آن حضرت را خوار و

حقیر دارند. گاه آن حضرت را از شهر و دیار خود طلبیده، تحقیرش کردند، گاه آن حضرت را تحت مراقبت های شدید قرار دادند، گاه به زندانش انداخته و به دفعات برای ترور آن حضرت اقدام کردند، که این مسائل در طول حدود سی و پنج سال از عمر مبارک آن حضرت به صورت های گوناگون ادامه داشته است.

آیا امام هادی علیه السّلام در چنین شرایطی و از چنین حاکمانی می بایست انتظاری غیر از این می داشت؟ حال باید دید در فرصت کمی که بسان ابر در گذر بود و با وجود چنین شرایط سختی آن حضرت چه کاری می توانست انجام بدهد؟ و کدام عملیات مناسب تر بود تا آن حضرت برای اقدام به آن قیام نماید؟

پس اگر بخواهیم نیازهای این مرحله از زندگی امام هادی را در هر دو زمینه برّسی کنیم، باید این حقایق را در نظر بگیریم.

اثر دوّم [رابطه این امامت ها با قضیه حضرت امام مهدی منتظر علیه السّلام]

امامت زود هنگام حضرت امام جواد علیه السّلام که به دنبال آن امامت زود هنگام فرزندش امام هادی علیه السّلام را به دنبال داشت دارای جنبه دیگری نیز بود، و آن رابطه محکم و استوار این امامت های زود هنگام با قضیه حضرت امام مهدی منتظر علیه السّلام بود که به زودی امامت را در شرایطی بسیار سخت به عهده می گرفت، و سنّ آن حضرت در ابتدای امامت از سنّ این دو امام علیهما السّلام نیز کمتر بود. چرا که این مطلب را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السّلام قبلاً خبر داده بودند.

مقدمه چینی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تبعیت از قرآن کریم در رابطه با قضیه مصلح جهانی اسلام و تصریح آن حضرت به این که آن مصلح جهانی از

فرزندزادگان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه و علی به دنیا خواهد آمد و این که او نهمین فرزند از فرزندان حسین شهید علیه السلام می باشد یک ضرورت بود که اعتقادات اسلامی آن را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب می کرد. چرا که مصلح جهانی نقطه تابش نور امید بوده، در سیاه ترین و ظالمانه ترین شرایطی که بر امت اسلام می گذشت تنها نقطه امیدواری بزرگ آنان بود. شرایطی که پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان را دربرگرفت این اخبار و روایات پیش از موعد را تأیید نمود.

این مقدمه چینی وسیع پیامبر در رابطه با حتمیت ظهور حضرت مهدی علیه السلام ولادت، غیبت، ظهور، علایم ظهور، عدل و حکومت اسلامی نمونه ای که آن حضرت برپا خواهد ساخت، در طی روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که تعداد آن روایات، در نزد شیعه و اهل سنت به بیش از پانصد روایت می رسد.

ائمه و پیشوایان از اهل بیت علیهم السلام نیز در طول دو قرنی که میان وفات پیغمبر اکرم و غیبت حضرت مهدی علیه السلام طول کشیده است بنا به روش جد بزرگوار خود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل کرده و همواره در جهت تأکید این اصل، تأیید آن و مستقر کردن آن در دل و جان مردم تلاش کرده و این اعتقاد را به عنوان یکی از عقاید حتمی مسلمانان درآوردند. اعتقاد به این اصل، گذشته از شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان، در میان سایر مسلمانان نیز همچون میدان مینی ظالمان را با خطر مرگ و نیستی مواجه ساخته بود که می توانست آن ها و خط انحرافی آن ها را از میان بردارد. چرا که این اصل، منبع پرتوافشانی نور امید و هدایت برای همه مسلمانان بوده، باعث ترس و وحشت ظالمانی بود که به ناحق بر گرده مسلمانان سوار شده بودند. تا آنجا که اگر اهل بیت علیهم السلام جز

تأکید بر این اصل اعتقادی، هیچ کار دیگری انجام نمی دادند و از نظر سیاسی هیچ تحرّکی بر ضدّ حاکمان ستمگر نمی کردند، اعتقاد به همین اصل و ترویج آن، در نظر حاکمان برای از میان برداشتن آنان کافی بود. چراکه اعتقاد به این اصل و گسترش آن در میان مردم خواب را از چشمان آنان گرفته بود.

اما از سوی دیگر حاکمان مجبور بودند تا افکار عمومی دنیای اسلام را نیز رعایت کنند و این مسأله مانع از آن بود تا آنچه را که در دل داشته و در سر می پروراندند به موضع اجرا در آورده، به برنامه ریزی آشکار علیه اهل بیت علیهم السّلام پردازند، و این همان اراده خدائوندی بود که بالاتر از اراده آنان بود. البته آنان در عین حال از توطئه های پنهان برای توجیه کشتن و از میان برداشتن هریک از امامان اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فروگذار نمی کردند.

آنان درباره حضرت امام حسین علیه السّلام این گونه شایع کردند که از دین جدّ خود خارج شده است و قتلش واجب است، در حالی که او کسی بود که می خواست امت جدّ خود را اصلاح نماید.

حضرت امام کاظم علیه السّلام و امامان پیش از آن حضرت نیز همواره متّهم بودند که برای قیام بر علیه حکومت مرکزی برنامه ریزی کرده و طرفدارانشان از اطراف و اکناف مملکت اسلامی برای آن ها پول می آورند.

درباره حضرت امام رضا و امام جواد علیهما السّلام نیز علیرغم این که مأمون می دانست در ترور حضرت امام رضا علیه السّلام متّهم اصلی است و معتصم هم دختر مأمون را برای ارتکاب جنایت ترور حضرت امام جواد علیه السّلام مأمور کرد، [و این مطلب از چشم امت اسلام به دور نخواهد ماند] اما این دو امام بزرگوار به شکلی بسیار حيله گرانه و پلید به دست این دو تن به شهادت رسیدند.

در عین حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر آرزوهایی که برای آینده امت اسلامی

داشتند، امتی که به تقدیر الهی می بایست امتی شاهد و میانه باشد که عقب ماندگان خود را به حدّ او برسانند و پیشی گرفتگان بازگردند تا این که به اصول و معیارهای آن رسیده، در نتیجه پرچم «لا اله الا الله و محمد رسول الله» در چهار گوشه زمین برافراشته شده، دین حقّ علیرغم اکراه کافران بر همه ادیان پیروز و مسلط گردد، مسأله اسلامی انتظار حضرت امام مهدی علیه السلام و اعتقاد به وجود و ظهور آن حضرت و اصلاح امور جهان به دست آن حضرت را به گونه ای مطرح کردند که به عنوان یک نقطه اساسی در اعتقادات اسلامی مطرح شده و به عنوان یکی از اصول تغییرناپذیر دین اسلام معرفی شود.

اهل بیت علیهم السلام برای به پا داشتن این اصل قرآنی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبین آن بوده و اهل بیت آن حضرت بر آن اعتماد کرده و چون یک خطّ مشی اصولی و کلی سعی در تثبیت آن در دل و جان مسلمانان داشتند، از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

شاهد این مطلب کتاب هایی است که دانشمندان در رابطه با «ملاحم» یعنی اخبار غیبی مربوط به زمان غیبت و ظهور حضرت امام زمان علیه السلام، به شکل قابل توجهی در قرن اول و دوم هجری تألیف کرده اند.

نام حضرت امام مهدی علیه السلام بیش از دو قرن قبل از ولادتش در فرهنگ اسلامی می درخشیده، راویان اخبار، اهداف، ویژگی ها، نسب و هرچه را که رابطه ای با ظهور آن حضرت داشته است نقل می نمودند.

این تبلیغات به مدت دو قرن و نیم ادامه داشته و مسلمانان همواره این اخبار و روایات را شنیده و متون این روایات را نسل بعد از نسل برای یکدیگر نقل کرده، گاه حتی این روایات را به صورت مستقل جمع آوری و تألیف نموده اند.

واقعیت این است که در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السّلام و امامان پس از آن ها به تأکید بر مسأله امام مهدی علیه السّلام اهمیت ویژه ای داده شده است. هنگامی که روایات امام صادق علیه السّلام را که درباره حضرت مهدی علیه السّلام صادر شده است به تنهایی شماره می کنند، تعداد آن ها به حدود سیصد روایت می رسد، و در دهه های بعد از زمان امام صادق نیز تأکید بر این مسأله از سوی اهل بیت علیهم السّلام همچنان ادامه داشته است.

حال باید دید این واقعیت از نظر سیاسی و اجتماعی چه پیامدهایی داشته، از چنین قضیه ای انتظار چه تأثیری بر دل و جان مسلمانان می رفته است؟

در همین رابطه حدیثی از امام حسن عسکری علیه السّلام به دست ما رسیده است که در تأیید همین حقیقت بزرگ است و بسیار شایسته است آن را بررسی کرده و در آن تأمل کنیم.

«ابو محمّد بن شاذان-علیه الرّحمه-گوید: ابو عبد الله بن حسین بن سعد کاتب رضی الله عنه بر ما حدیث کرد که ابو محمّد حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود:

بنی امیه و بنی عباس به دو دلیل شمشیر در میان ما آل پیامبر گذاشتند:

یکی از آن دو دلیل این که آنان می دانستند حقّی در خلافت ندارند، و می ترسیدند ما ادّعی خلافت کنیم و ناگهان حق به حقدار برسد.

دومین دلیل این که آنان از اخبار متواتر، دانسته بودند که از بین رفتن حکومت جابران و ظالمان، به دست قائمی از ما اهل بیت به وقوع خواهد پیوست. آنان شک نداشتند که جزو گروه جابران و ستمگران هستند. به همین دلیل بود که سعی کردند اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند و به طمع این که نگذارند آن قائم علیه السّلام به دنیا بیاید یا اگر به دنیا آمده کشته شود، نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را قطع کنند. اما خداوند متعال نخواست تا امر آن قائم برای هیچ کدام از این خلفای ستمگر آشکار شود، بلکه اراده کرد تا نور خود را کامل کند، اگرچه کافران نپسندند (۱).

ص: ۱۹۹

۱- (۱). منتخب الاثر/ ۳۵۹ چاپ دوم به نقل از اربعین خاتون آبادی کشف الحقّ.

از همین جا می توان دریافت که چه سرّی در عجله حکام برای کشتن ثلث پایانی ائمه دوازده گانه علیهم السّلام از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

همچنان که می توان از همین روایت شریف دریافت که چه سرّی در مراقبت شدید خلفا از اهل بیت علیهم السّلام وجود داشته، تا جایی که حتّی در خانه آنان جاسوس گذاشته و به شکل گسترده ای از جاسوسان زن، برای دست یابی به کنترل دقیق و فراگیر آنان استفاده می کرده اند.

بلکه حال می توانیم سرّ این مطلب را که امامان بعد از حضرت امام صادق علیه السّلام از زن های هاشمی و معروف و مشهور به دنیا نیامده اند کشف نماییم. چرا که این امامان بزرگوار علیهم السّلام از کنیزانی پاک، عفیف و برگزیده به دنیا می آمده اند، و برای همین مطلب مهم بود که این امامان بزرگوار هیچ کدام مولود ازدواجی رسمی و علنی نبوده اند. به همین دلیل بود که این امامان پس از ولادت از سوی حتّی خواصّ و معتمدان از اصحاب اهل بیت علیهم السّلام چندان مورد توجّه نبوده اند.

تنها در زمانی حاکمان متوجّه این فرزندان که امامان آینده بودند می شدند که امام قبلی برای امامت او و مطرح کردن اسم او در ساحت جامعه به تدریج برنامه ریزی و مقدّمه چینی می کرد، و بدین وسیله بود که فرصت ترور و کشتن امام بعدی از حاکمان گرفته می شد.

شاهد این مدّعا این است که وقتی آن فرزند، مورد توجّه مردم واقع شده و جان ها و دل ها به سوی او گرایش پیدا می کرد، تازه فتنه دائم دستگاه های دشمن در برابر او شروع به کار می کرد.

ایوب بن نوح گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: ما خیلی امید داریم که صاحب این امر، یعنی آن کس که خداوند به دست او جهان را اصلاح

می کند شما باشید، و خداوند امر خلافت را بدون شمشیر و خون ریزی در اختیار شما قرار دهد. چرا که می بینیم مردم به عنوان ولایت عهدی با شما بیعت کرده اند و سگه به نام شما ضرب شده است، امام رضا علیه السلام در پاسخ او فرمودند:

هر کدام از ما اهل بیت که مردم برای او نامه های بسیار نوشته، درباره مسائل شرعی و اجتماعی از او سؤال کرده، مورد توجه جامعه قرار گرفته، پول به سمت او حمل شد، ناگهان [به صورتی مشکوک] در بستر بیماری افتاده و از دنیا رفت. تا این که خداوند عزّ و جلّ برای این امر مردی برانگیزد که آن چنان مخفی و دور از دیدگان باشد که حتی ولادت و رشد و نمو او نیز در خفا به انجام رسد (۱).

امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام در سنّ پنجاه و پنج سالگی از دار دنیا رفته، به شهادت رسیدند. اما می بینیم که امام جواد علیه السلام در بیست و پنج سالگی از دنیا رفته است، و هیچ کدام از آن ها نیز به واسطه بیماری از دنیا نرفته اند، بلکه آنان در نهایت صحّت و سلامت بدنی بودند، تا آنجا که صحّت و سلامت جسمی آن ها خود عاملی برای تحریک حسادت حاکمان عباسی بود که نسبت به آنان حسادت می ورزیدند.

در چنین شرایطی امام جواد علیه السلام با امامت زود هنگام خود که پدیده ای بی همتا بود و زبان به زبان در میان دوست و دشمن نقل می شد، در امر رهبری الهی و ربّانی به نوعی رکورد شکنی دست یافته، امت اسلام را به یاد کلام خداوند متعال در قرآن کریم انداخت که: خداوند در مرحله صباوت و خردسالی به یحیی و عیسی کتاب و حکم و نبوت را اعطا کرده است.

بلکه اکنون امت اسلام با تمام وجود لمس می کرد و می دید طفلی که هنوز

ص: ۲۰۱

دهه اول زندگی را پشت سر نگذاشته بر عقل و دل میلیون ها نفر از مردم مسلمان استیلا پیدا کرده است.

خود این نوع از امامت، زمینه سازی برای امامت امامانی بود که پس از او امر امامت را برخلاف آنچه مردم در زندگی خود به آن عادت کرده بودند، در مرحله خردسالی به عهده می گرفتند.

امامت زودهنگام فرزند حضرت امام جواد، یعنی امام هادی علیه السلام، دومین مصداق این پدیده بی همتا بود که به زودی دیگر نه تنها چندان شگفت انگیز نمی نمود بلکه به خط رسالی اهل بیت نقش جدید و تأثیرگذاری بزرگی می بخشید. چرا که بدین وسیله پیروان مکتب اهل بیت از نمونه منحصر به فرد دیگری از این نوع امامت از میان ائمه اهل بیت علیهم السلام برخوردار می شدند.

حضرت امام مهدی علیه السلام که علیرغم کنترل شدید و در کمین بودن حاکمان ستمگر کار ولادت و امامت او به انجام رسید، مصداق سومی برای امامت زودهنگام در میان امامان دوازده گانه شیعه بوده، پس از انس گرفتن مردم با دو نمونه از این نوع امامت، دیگر در جامعه اسلامی عموماً و شیعی خصوصاً موجب شگفتی کسی نمی شد.

از همین رو بود که شرایط زمانی امام هادی علیه السلام شرایط انتقال از مرحله امامت آشکار به امامت پنهانی بود که می بایست از پس پرده غیبت امور جامعه را حلّ و فصل نماید و امت نیز می بایست به چنین امام پنهانی رو کرده، به امامت وی معتقد شده و علیرغم سختی شرایط، با وی تعامل نماید.

زمان امامت امام هادی علیه السلام تنها فرصتی بود که می شد در آن، امت را برای استقبال از شرایط جدید امامت آماده کرد. خصوصاً وقتی بدانیم که امام هادی علیه السلام هفتمین فرزند از نه فرزند امام حسین علیه السلام است که بناست مهدی

موعود نهمین آن‌ها باشد. یعنی امام هادی علیه السّلام همان کسی است که باید از طریق برنامه ریزی یک ازدواج خاصّ و پنهان برای پسرش حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام اوضاع را برای ولادت نوه خود آماده نماید. چراکه تا زمان به دنیا آمدن آن موعود فاصله زمانی جدّاً کوتاهی بود که می‌بایست از آن برای یک آمادگی لازم و فراگیر نهایت استفاده بشود.

بنابراین فرصت برای قیام به این مسئولیت بسیار سنگین برای امام هادی علیه السّلام بسیار کم و کوتاه بود. چراکه آن حضرت می‌بایست در کمال دقّت و احتیاط از یک جهت، و تبلیغات عمومی از طرف دیگر، فرصت را از حاکمان ستمگر گرفته و مفهوم انتظار و آمادگی برای ظهور و قیام در برابر ستمگران را در میان امت تعمیق بخشید، و یا لاقلاً به وسیله پیروان مخلص خود بر مسلمانان اتمام حجت نماید.

از همین جا است که می‌بینیم امام هادی علیه السّلام کاری بس بزرگ و سنگین بر عهده داشته است. چراکه باید با احتیاط کامل از برانگیخته شدن سوءظنّ حاکمانی که در کمین او و فرزندان او نشسته بودند جلوگیری کند، تا بدین وسیله بتواند نقش خود را که همان محقّق ساختن حلقه ارتباطی میان آنچه را که پدران بزرگوارش به انجام رسانده و آنچه را که فرزند و فرزندزاده بزرگوارش می‌بایست به انجام برسانند بوده است، به بهترین شکل ایفا نماید.

چراکه امام حسن عسکری علیه السّلام بیش از شش سال مهلت امامت پیدا نکرد، که این کوتاه‌ترین مدّت امامت در تاریخ اهل بیت علیهم السّلام می‌باشد. چرا که امامت حضرت علی علیه السّلام سی سال، امامت امام حسن علیه السّلام ده سال، امامت امام حسین علیه السّلام بیست سال، امامت امام زین العابدین علیه السّلام سی و چهار یا سی و پنج سال، امامت حضرت امام باقر علیه السّلام نوزده سال، امامت امام صادق علیه السّلام سی و چهار سال،

امامت حضرت امام کاظم علیه السلام سی و پنج سال، امامت امام رضا علیه السلام بیست سال، و امامت حضرت امام جواد علیه السلام به رغم کوتاهی عمر آن حضرت هفده سال، و امامت حضرت امام هادی علیه السلام سی و چهار سال به طول انجامیده است.

بدین ترتیب می توانیم همه فعالیت هایی که امام هادی علیه السلام انجام داده، مانند حضور دائم و مرتب در دار الخلافه، و مقام و منزلت بلندی که در نزد همه اصناف و طبقات جامعه، حتی امرا و وزرا و فرماندهان سپاه و کاتبان و همه مرتبطان با دربار از آن بهره مند گردید که توضیح آن در بخش های بعدی خواهد آمد، و همچنین همه اقداماتی که در رابطه با شیعیان و گروه صالح یاران خود انجام داد که آن را نیز در بخش آینده به تفصیل به بحث خواهیم نشست، همه و همه را در تحت این شرایط و با در نظر گرفتن این هدف ارزیابی کنیم.

نیازهای جامعه اسلامی در عصر امام هادی علیه السلام

اشاره

۱. اجتناب از مبارزه مستقیم با حاکمان و پرهیز از تحریک آنان.

۲. رد و باطل کردن تحریکات فکری و شبهه های دینی.

۳. هموردی علمی با حکومت و دانشمندان درباری.

۴. گسترش دایره نفوذ در دستگاه حاکم.

۱. پرهیز از تحریک کردن حاکمان و کارگزارانشان

شیوه رفتاری حضرت امام هادی علیه السلام در طول مدت امامتش دارای ویژگی خاصی بود، و آن شیوه، پرهیز از هرگونه تحریک و عدم مخالفت آشکار نسبت به حکومت بود. آن حضرت نسبت به اعمالی که آنان برای کنترل حضرتش به انجام می رساندند هیچگونه اعتراضی نمی کرد. این اعمال از

فرستادن یک معلم در اوان کودکی برای تعلیم امام هادی علیه السلام آغاز شد. سپس، آن حضرت دعوت متوکل را برای رفتن به سامرا پذیرفتند. امام هادی علیه السلام بارها و بارها اجازه دادند تا منزل ایشان در مدینه و سامرا مورد بازرسی و تفتیش قرار گیرد، بلکه آن حضرت پا را فراتر گذاشته، به متوکل اطمینان می دادند که قصد هیچ گونه انقلاب و قیامی بر ضد او را ندارند. مانند روزی که متوکل نیروها و توان نظامی خود را در یک رژه یا مانور به نمایش می گذاشت. وی حضرت امام هادی علیه السلام را در این مراسم حاضر کرد تا تلویحا به آن حضرت بفهماند که چه مقدار نیروی نظامی در اختیار دارد، تا کسی از خاندان امام هادی علیه السلام به فکر قیام علیه خلیفه نیفتد. امام هادی علیه السلام رو به او کرده و فرمودند:

ما در رابطه با امور دنیوی هیچگونه مناقشه و جدالی با شما نخواهیم کرد. ما آن قدر مشغول به امر آخرت هستیم که دیگر دنیا برای ما ارزشی ندارد. پس درباره آنچه که به آن فکر می کنی نگران نباش (۱).

متوکل علیرغم بازرسی های ناگهانی و بسیاری که از خانه امام هادی علیه السلام به عمل آورد نتوانست به هیچگونه مستمسکی بر ضد امام هادی علیه السلام دست یابد.

و دیدیم که امام علیه السلام چگونه در کنار اجتناب از این تحریک ها از نصیحت، ارشاد و موعظه متوکل نیز خودداری نمی کردند.

ابن شهر آشوب با سند خود از ابو محمد فحام روایت می کند که گفت:

متوکل روزی از «ابن جهم» پرسید: شاعرترین مردم چه کسی است؟ ابن جهم شاعرانی را از عهد جاهلیت و اسلام برشمرد. سپس متوکل همین سؤال را از امام هادی علیه السلام نمود. امام هادی پاسخ دادند: شاعرترین مردم به نظر من

ص: ۲۰۵

«حمانی» (۱) می باشد. آنجا که می گوید:

«گروهی از قریش به کشیدگی گونه ها و انگشتان خود بر ما فخر فروختند.»

«پس هنگامی که ما بر سر این مطلب با آنان نزاع کردیم، بانگ عبادتگاه ها اذان بر حقانیت ما و برتری ما نسبت به آن ها گواهی داد.»

«تو ما را ساکت و آرام می بینی، اما گواه ما هر روز با بانگ بلند در هر مسجدی به فضیلت و برتری ما بر آن ها شهادت می دهد.»

«چرا که رسول خدا احمد جدّ ما و ما چون ستارگانی درخشان، فرزندان او هستیم.» (۲)

متوکل پرسید: ای ابو الحسن، بانگ عبادتگاه ها دیگر چیست؟

امام هادی علیه السلام پاسخ دادند: «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله»، آیا او جدّ من است یا جدّ تو؟

متوکل خندید و گفت: جدّ تو است، تو را از او جدا نمی کنم (۳).

امام هادی علیه السلام نیز چنانکه دیدیم علیرغم دشمنی آشکار متوکل با علویان، هیچگاه از جواب دادن به مسائل مشکل علمی که برای دستگاه حکومتی ایجاد

ص: ۲۰۶

۱- (۱). لازم به ذکر است این شخص که امام هادی علیه السلام از او اینچنین تعریف کرده است از بزرگان بنی هاشم بوده نام و نسب او علی بن محمد حمانی شاعر، ابو الحسن علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام م. ۳۰۱ ه. ق می باشد طالبان می توانند به المجدی/ ۱۸۵ و الغدیر/ ۳/ ۵۷ مراجعه کنند.

۲- (۲). لقد فاخرتنا من قریش عصابه بمدّ خدود و امتداد أصابع فلما تنازعنا المقال قضی لنا علیهم بما نهوی نداء الصوامع ترانا سکوتا و الشّهد بفضلنا علیهم جهیر الصوت فی کل جامع فإن رسول الله احمد جدنا و نحن بنوه کالنجوم الطوالع

۳- (۳). امالی طوسی/ ۲۸۷ ح ۵۵۷، مناقب آل ابی طالب/ ۴/ ۴۳۸.

اشکال می کرد خودداری نکرده، بلکه پا را فراتر گذاشته و هنگامی که همه پزشکان از معالجه متوکل مأیوس شده بودند، دوایی کارساز برای رفع ناراحتی او تجویز نمود (۱).

۲. ردّ تحریکات فکری و شبهه های دینی

دیدیم که در عصر حضرت امام هادی علیه السلام، امت اسلام مبتلا به مسائلی نظیر خلق قرآن و شبهات مستمری در رابطه با مسائل جبر و تفویض و اختیار مواجه بوده است.

امام هادی علیه السلام در بیان چگونگی معالجه این امراض فکری به صورتی هوشمندانه و جدی همکاری داشته است. نامه ای که از حضرت امام هادی علیه السلام برای اهل اهواز صادر شده است، دربردارنده ردّ علمی و مفصل شبهه جبر و تفویض بوده و شیوه بدیع حضرت امام هادی علیه السلام را در مقام ردّ نظریات باطل به خوبی نشان می دهد. همچنین از آنجا که مسأله غلو و تصوّف از پدیده های انحرافی جامعه اسلامی آن روزگار بوده است، امام هادی علیه السلام با این هردو پدیده به گونه ای مناسب برخورد نموده است (۲).

۳. همآوردخواهی علمی در برابر دستگاه حکومت و عالمان وابسته

به جا آوردن امتحانات و آزمایش های علمی از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام کوتاهترین راه برای حاکمان بود، تا بدانند آنان، تا چه اندازه از شایستگی علمی که یکی از شرایط امامت و پیشوایی است برخوردار می باشند، و همین

ص: ۲۰۷

۱- (۱). ر.ک کافی ۴۹۹/۱.

۲- (۲). رجوع کنید به بخش سوم از قسمت اول همین کتاب، بحث بر حذر داشتن امام هادی علیه السلام از بحث کردن با صوفیان. همچنین به مبحث امام هادی علیه السلام و غالیان در بخش دوم از قسمت چهارم این کتاب مراجعه نمایید.

کار کوتاهترین راه برای اهل بیت علیهم السّلام بود تا درخشش علمی خود را در جامعه اسلامی به ظهور برسانند.

از همین جا بود که حکومت پس از اجرای هرگونه آزمایش علمی سعی در مخفی نگهداشتن و پوشاندن آن می کرد تا پیروان اهل بیت نتوانند از این برگ برنده مهم بر ضدّ نظام حاکم استفاده کنند.

امّا در عین این مخفی کاری، منابع تاریخی متن این آزمایش های علمی را ثبت و ضبط نموده اند. که در آن مطالبی یافت می شود که کاملاً بر ردّ قاطع اهل بیت علیهم السّلام بر همه هماوردهای علمی که برای آن ها در نظر گرفته شده و پیروزی ائمه علیهم السّلام در این میدان دلالت دارد. پیروزی ای که مرجعیّت دینی امت اسلام را به آن ها برمی گرداند.

اکنون نمونه ای از این آزمایش های علمی که یحیی بن اکثم در زمان متوکّل به آن مبادرت کرده و سپس سعی در پنهان کردن آن نمود، از نظر خوانندگان محترم می گذرد:

ابن شهر آشوب روایت می کند: متوکّل به ابن سکیت گفت: در حضور من از ابن الرضا مسأله ای سخت سؤال کن. ابن سکیت از آن حضرت پرسید: چرا خداوند متعال حضرت موسی را با معجزه عصا و حضرت عیسی علیه السّلام را با معجزه بهبود بخشیدن کور مادرزاد و بیماری پیسی و زنده کردن مردگان مبعوث کرده و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را با قرآن و شمشیر به نبوت مبعوث نموده است؟

حضرت امام هادی علیه السّلام در جواب او فرمودند:

خداوند متعال حضرت موسی علیه السّلام را در زمانی با عصا و ید بیضا بر مردم مبعوث کرد که غالب اهل آن زمانه به سحر و جادوگری روی آورده بودند. به همین دلیل خداوند متعال هم به موسی معجزه ای داد تا بتواند بر سحر آن ها غلبه کرده، آنان را مبهوت نموده و حق را بر آنان

همچنین حضرت عیسی علیه السّلام را با معجزه شفا دادن کور مادرزاد و بیمار پیس و زنده کردن مردگان، در زمانه ای مبعوث نمود که در آن زمان اکثریت مردم به دنبال دانش پزشکی بودند. به همین دلیل معجزه ای که خداوند متعال به حضرت عیسی علیه السّلام داده بود شفا دادن بیماری هایی بود که پزشکان آن زمان از شفای آن عاجز بوده و یا زنده کردن مردگان، که همواره همه پزشکان دنیا از آن عاجز هستند، البته انجام این معجزات با اذن خداوند متعال بوده است. و آن حضرت به وسیله این معجزات بر آن ها غالب شده و آنان را شکست داد.

اما حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را در زمانه ای با قرآن و شمشیر مبعوث نمود که اغلب مردم آن زمان با شعر و شمشیر سروکار داشتند. بنابراین خداوند متعال هم قرآنی درخشانده و شمشیری پیروزمند به آن حضرت عنایت کرد تا به وسیله آن شعر و شمشیر آن ها را مقهور و مبهور ساخته و حق را بر آنان اثبات نماید.

ابن سکیت گفت: اکنون حجّت و دلیل و حقّانیت چه چیزی است؟

امام هادی علیه السّلام پاسخ دادند: «العقل، يعرف به الکاذب علی الله فیکذب»؛ میزان سنجش حقّ و باطل در روزگار ما عقل است. که به وسیله آن کسی که بر خداوند متعال دروغ ببندد شناخته شده و تکذیب می شود.

بعدا یحیی بن اکثم گفت: ابن سکیت را چه به مناظره کردن با ابو الحسن هادی؟! چرا که ابن سکیت عالم در فنّ شعر و لغت است، سپس خود کاغذی برداشت و در آن مسائلی را مطرح کرد، حضرت امام هادی علیه السّلام جواب آن مسائل را به ابن سکیت املا کرد از ظاهر عبارت برمی آید که یحیی بن اکثم این سؤالات را از ابن سکیت پرسیده و امام هادی علیه السّلام به یاری ابن سکیت که شیعه بوده است آمده است (۱).

در روایت دیگری آمده است که این سؤال ها را ابن اکثم برای موسی بن

محمد بن رضا، برادر امام هادی علیه السلام نوشته و فرستاده است. البته پرواضح است که بدون شک مقصود وی از این سؤال ها خود حضرت امام هادی علیه السلام بوده است، و به همین دلیل بوده که آن سؤال ها را به نزد برادرش حضرت امام هادی آورده و آن حضرت جواب آن ها را داده است، اکنون به متن روایت توجه کنید:

از موسی بن محمد بن رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: یحیی بن اکثم را در دار الخلافه دیدم. وی از من درباره چند مسأله سؤال کرد. من به نزد برادرم علی بن محمد حضرت امام هادی علیهما السلام رفتم. بین من و برادرم صحبت هایی در رابطه با مواعظ صورت گرفت که مرا واداشت تا در اطاعت او در آیم [گویا تا آن زمان او به امامت برادر خود اعتقاد نداشته است!] [سپس به او گفتم: خداوند مرا فدای تو کند. ابن اکثم نامه ای نوشته و در آن از مسائلی پرسیده است تا من رأی و نظرم را درباره آن ها بیان کنم، امام هادی علیه السلام خنده ای کرده و فرمودند: آن مسائل چیست؟

گفتم:

وی در نامه خود از من درباره کلام خداوند متعال: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ**؛ کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را برهم زنی برایت می آورم (۱) سؤال کرده است که آیا پیامبر خدا حضرت سلیمان محتاج به علم آصف بن برخیا بوده است؟

همچنین درباره کلام خداوند متعال: **وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا**؛ و پدر و مادرش را به تخت برنشاند، و همه آنان [پیش او به سجده درافتادند (۲) سؤال کرده است که آیا یعقوب و پسرانش که پیغمبر بودند به یوسف سجده کردند؟

ص: ۲۱۰

۱- (۱). نمل/۴۰.

۲- (۲). یوسف/۱۰۰.

همچنین درباره قول خداوند متعال: فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسِئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ؛ و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند پرس (۱) سؤال کرده است که مخاطب این آیه کیست؟ اگر مخاطب این آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بنابراین در آن حضرت شک راه پیدا کرده و اگر مخاطب این آیه کسی غیر از پیغمبر اکرم است، این آیه قرآن بر چه کسی غیر از او نازل شده است؟

همچنین درباره قول خداوند متعال: وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَفْلاَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ؛ و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد (۲) پرسیده است که: این دریاها کدام است و در کجا واقع شده است؟

همچنین در رابطه با قول خداوند متعال که می فرماید: وَ فِيهَا مِمَّا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلْمِذُ الْأَعْيُنُ؛ و در آنجا آنچه دل ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست] (۳) پرسیده است که اگر در بهشت آنچه را که نفس انسان اشتهای آن را دارد موجود می باشد، پس چگونه است که نفس آدم اشتهای خوردن گندم کرد و از آن خورد و به همسرش خوراند و بر این کار مجازات شد؟

همچنین درباره این کلام خداوند متعال که می فرماید: أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنثَاءً؛ یا آن ها را پسر [ان] و دختر [انی] توأم با یکدیگر می گرداند (۴) پرسیده است که:

چگونه خداوند مطابق متن این آیه بندگان خود را با افرادی از جنس مذکر ازدواج می دهد، اما قومی که این کار را انجام دادند عقاب کرده است؟

همچنین درباره قبول شهادت زن به تنهایی سؤال کرده است که چگونه با این آیه شریف قرآن که می فرماید: وَ أَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ؛ و دو تن [مرد]

ص: ۲۱۱

۱- (۱). یونس/۹۴.

۲- (۲). لقمان/۲۷.

۳- (۳). زخرف/۷۱.

۴- (۴). شوری/۵۰.

عادل را از میان خود گواه گیرید (۱) جور درمی آید؟

همچنین درباره خنثی و روایتی که از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وارد شده است که فرمود: «تعیین جنس خنثی در مسأله ارث از محل ادرار تشخیص داده می شود» سؤال کرده است که چه کسی به محل ادرار او نگاه کند؟ چرا که ممکن است آن خنثی زن از کار در آید و مردی به عورت او نگاه کرده باشد، و این یا شاید این خنثی مرد از آب درآمده و زنی به عورت او نگاه کرده باشد، و این هر دو وجه جایز نیست. شهادت خودش هم که درباره خودش قبول نمی شود. پس چگونه بفهمند مرد است یا زن و ارث مرد می برد یا ارث زن؟

همچنین سؤال کرد از مردی که به گله ای از گوسفند برخورد می کند و می بیند که چوپان با یکی از آن گوسفندان عمل شنیع انجام می دهد، و هنگامی که چوپان این شخص را می بیند گوسفند را رها می کند و آن گوسفند در بین گله گوسفندان داخل می شود. حال چگونه باید آن گوسفند را پیدا کرده، ذبح نموده و به آتش سوزاند؟ و آیا خوردن از گوسفندان آن گله جایز است یا نه؟

همچنین از نماز صبح پرسیده است که به چه دلیل در آن قرائت حمد و سوره با صدای بلند انجام می شود در حالی که نماز صبح جزو نمازهای روز به حساب می آید و فقط در نمازهای شب با صدای بلند باید قرائت کرد؟

همچنین درباره این مطلب که علی علیه السلام به ابن جرموز قاتل زبیر گفت: «قاتل فرزند صفیه زبیر را به آتش دوزخ بشارت ده» چرا خود در حالی که امام و پیشوای مسلمانان بود او را نکشت؟!

و مرا خیر ده از کار علی علیه السلام که چرا با اهل صفین جنگ کرد و دستور داد آن ها را چه در حال جنگ و چه در حال فرار و چه در حال مجروحیت بکشند، اما در جنگ جمل دستور داد تا فراریان و مجروحان را به حال خود واگذارند و

ص: ۲۱۲

دستور به کشتن آن ها نداد، همچنین گفت: هر کس داخل خانه خود شد در امان است و هر کس سلاح بر زمین گذاشت در امان است. چرا این کار را انجام داد؟ اگر حکم او در جمل صحیح بود، حکمش در صفین خطا بوده است.

و مرا خبر بده از کسی که به عمل شیعی لواط اقرار کند. آیا حدّ بر او جاری می شود یا این که حدّ از او برداشته می شود؟

امام هادی علیه السلام فرمودند: جواب نامه او را بنویس: به آن حضرت عرض کردم: چه بنویسم؟ آن حضرت فرمودند: بنویس:

به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند تو را به راه راست هدایت کند. نامه ات به دست من رسید و در آن نامه مرا آزمایش کرده بودی تا بتوانی بر من خرده بگیری و اگر در جواب آن در ماندم برای طعن در مقام من راهی پیدا کنی، و خداوند تو را مطابق نیتی که داشته ای جزا خواهد داد. ما سؤالات تو را کاملاً توضیح داده ایم. پس برای شنیدن جواب گوش فرا دار، فهم خود را رام آن ساز و به آن دل بده که حجت بر تو تمام شده است.

از کلام خداوند متعال پرسیده ای که می فرماید: کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: ... آری، مراد از آن کس که علم کتاب در نزد او بود «آصف بن برخیا» می باشد. البته حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام از معرفت آنچه را که آصف می دانست بی بهره نبوده است. بلکه او - که صلوات خداوند بر او باد - دوست داشت که امتش، - از جنّ و انس - را آگاه کند که:

آصف بن برخیا پس از او حجت خدا بر آنان خواهد بود. دانشی که در نزد آصف بود در واقع از دانش سلیمان بود که به دستور خداوند در نزد آصف قرار گرفته بود، و حضرت سلیمان علیه السلام این کار را به این دلیل انجام داد که در جانشینی آصف و امامتش اختلافی نباشد. کما این که در زمان زنده بودن داوود پیامبر صلی الله علیه و آله حکم الهی به سلیمان علیه السلام فهمانیده شد تا این که نبوت و جانشینی او نیز بعد از داوود روشن شده و حجت بر مردمان تمام گردد.

امّا سجده کردن یعقوب و پسرانش بر یوسف نشانه محبت آنان به یوسف علیه السلام و در واقع عبادت و اطاعت خدا بود. کما این که سجود ملائکه بر آدم، سجده بر آدم علیه السلام نبود، بلکه

اطاعت خدا و نشانه محبت آنان به آدم بوده است. پس سجده کردن یعقوب و پسرانش، که یوسف نیز با آن ها بود، برای شکرگزاری به درگاه خدا بود که پراکندگی آنان را جمع کرد. آیا نمی بینی که یوسف در همین وقت، در مقام شکر به درگاه خداوند می گوید: پروردگارا، تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب ها به من آموختی... (۱)

تا آخر آیه که مملو از اظهار بندگی به درگاه خداوند متعال است.

و اما قول خداوند تعالی که می فرماید: و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند پرس. مخاطب در این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. اما آن حضرت هیچگاه در آنچه به او نازل شده شکی نداشته است. اما نادانان این چنین گفته اند که چگونه بود که خداوند پیامبری از جنس ملائکه بر ما نفرستاده است، چرا که میان ما و پیغمبر خدا فرقی در خوردن و آشامیدن و به بازار رفتن نیست؟! اینجا بود که خداوند متعال به پیامبرش وحی کرد که در حضور این نادانان از آن ها که کتاب می خوانند (اهل کتاب) پرس آیا خدا پیش از تو رسولی جز آن که غذا می خورده و در بازارها راه می رفته مبعوث کرده است؟ پس تو هم مثل آن هایی.

و این که خداوند متعال در عین حال که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکی نداشته، فرموده است: «اگر تو شکی داری»، برای مراعات انصاف در گفتار بوده است. چنانچه در آیه مباهله نیز این چنین گفته است: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود [که به منزله جانمان هستند] را فراخوانیم؛ سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم (۲).

و اگر می گفت لعنت خدا بر شما باد، آنان به مباهله تن در نمی دادند و خداوند متعال می دانست که پیامبرش رسالت او را می رساند و از دروغگویان نیست. بدین ترتیب بود که پیغمبر هم خود می دانست که از راستگویان است. اما می خواست که در کلام و گفتار انصاف را رعایت کند.

ص: ۲۱۴

۱- (۱). سوره یوسف ۱۲/۱۰۲.

۲- (۲). عمران ۶۱.

و اما درباره این آیه شریف که می فرماید: (و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد)، بله. این چنین است. اگر همه درختان دنیا قلم شود و دریا را هفت دریا در پی باشد و از روی زمین همه چشمه بجوشد، همه به پایان می رسند پیش از آن که ثبت کلمات خدا به پایان رسند. و آن دریاها عبارتند از:

چشمه «کبریت»، چشمه «نمر»، چشمه «برهوت»، چشمه «طبریّه»، چشمه گرم «ماسبندان»، چشمه گرم «افریقیه» - که «زبان»ش خوانند - و چشمه «بحرون» و ماییم کلمات خدا که به پایان نرسیده، و فضایل ما به درک بشر نرسد.

اما در پاسخ سؤال درباره بهشت باید گفت که در بهشت همه خوردنی ها، نوشیدنی ها و سرگرمی ها هست که دل بخواهد و دیده آن را خوش دارد، و خدا همه آن ها را برای حضرت آدم علیه السلام مباح کرده است. اما آن درختی که خداوند آدم و حوا را از خوردنش منع کرد درخت حسد بود که به آن ها سفارش کرد تا به هر کس از خلائق که خدا فضیلتی به او داده به دیده حسد ننگرند و آدم فراموش کرد و به دیده حسد نگریست و خداوند عزم استواری در وی نیافت.

اما قول خداوند متعال که می فرماید: یا آن ها را پسران [و دختران] توأم با یکدیگر می گرداند، به این معناست که برای انسان ها از اولاد ذکور و اناث جفت جفت به آن ها عطا می کند که چون با هم باشند به آن ها زوجان می گویند که هر یک جفت دیگری است، نه این که آن ها باهم ازدواج کنند و معاذ الله که مراد خداوند آن باشد که تو خود را بدان فریفته ای و می خواهی بدین وسیله برای ارتکاب گناه راهی پیدا کنی، که خداوند خود فرموده است: ... و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند (۱) البته در صورتی که توبه نکند.

و درباره شهادت یک زن که جایز است، درباره شهادت ماما و قابله است که اگر به شهادت او رضایت دادند، شهادتش نافذ و اگر رضایت ندادند با همراهی یک زن دیگر شهادت

ص: ۲۱۵

بدهد. زیرا که مرد امکان جانشینی ماما را ندارد، و اگر تنها باشد قول او به همراه قسم مورد قبول است.

اما کلام حضرت علی علیه السلام درباره خنثی این چنین است که خود آن حضرت فرموده است:

گروهی از مردان عادل هر کدام آئینه ای به دست گیرد و خنثی لخت پشت سر آن ها بایستد و آن ها در آن آئینه تصویر او را ببینند و برحسب آنچه می بینند حکم نمایند.

و در رابطه با مردی که به چوپان و عمل شنیع او با گوسفند برخورد کرده است، اگر توانست آن گوسفند را بشناسد آن را گرفته، سر می برد و به آتش می سوزاند. اما اگر نمی داند که آن گوسفند کدام است، باید آن گله گوسفند را دو نیم کرده و در میان آن ها قرعه بکشند. قرعه به هر کدام از دو نیمه گله افتاد نیمه دیگر نجات می یابند. سپس آن نیمه را دو نیم کرده و همچنان قرعه کشی می کنند تا این که دو گوسفند باقی بماند. سپس بین این دو گوسفند قرعه می کشند و قرعه به نام هر کدام از آن دو افتاد او را سر بریده و به آتش می سوزانند، و سایر گوسفندان نجات می یابند.

و در رابطه با نماز صبح، قرائت در آن با جهر و صدای بلند است. چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز صبح را در هنگام تاریکی هوا و قبل از روشن شدن آسمان می خواندند. پس قرائت در این نماز جزو قراءات شبانه است.

اما درباره کلام حضرت علی علیه السلام که فرمود قاتل فرزند صفیه را به آتش و جهنم بشارت بده، به خاطر کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. چرا که وی قاتل زبیر جزو کسانی بوده است که در روز نهروان بر امیر المؤمنین علیه السلام خروج کرد. امیر المؤمنین علیه السلام وی را در بصره نکشت، چرا که می دانست وی در فتنه نهروان کشته خواهد شد.

و درباره این که گفتی حضرت علی علیه السلام اهل صفین را چه در حال جنگ و چه در حال فرار و چه در حال جراحت کشت، اما در روز جمل هیچ فراری را تعقیب نکرد و هیچ مجروحی را نکشت و هر کس سلاحش را بر زمین گذاشت امانش داد و هر کس داخل خانه اش شد در امان بود، به این دلیل بود که اهل جمل پیشوایشان کشته شده و پشتیبانی نداشتند تا پس از فرار به

او پناه برده و دوباره برای جنگ آماده شوند. پس سلاح بر زمین گذاشتن، یا به خانه رفتن آن‌ها نشانه‌کناره‌گیری آنان از جنگ بوده است. آنان مخالفت را کنار گذاشته و قصد تفرقه نداشتند، و راضی بودند که شمشیر از آن‌ها برداشته شود. در چنین صورتی حکم آنان برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان بود. زیرا کمک برای ادامه جنگ نطلبیدند.

امّا سپاهیان صفین در هنگام فرار به سمت یک ستاد آماده و رهبر مقتدری برمی‌گشتند که اسلحه و زره و نیزه و شمشیر برایشان فراهم می‌کرد و پول فراوان به آن‌ها می‌داد، از آن‌ها پذیرایی می‌کرد و معاویه بیماران را عیادت کرده، شکستگی آن‌ها را مداوا نمود، مجروحان را درمان می‌کرد. به هر که پیاده بود مرکب سواری می‌داد و هر آن که را برهنه بود جامه می‌داد و آن‌ها را به جنگ و کشتار برمی‌گردانید، پس امیر المؤمنین علیه السلام با این دو دسته با یک حکم برخورد نکرد. چون خوب می‌دانست که حکم محارب با حکم انسان خداپرست چه تفاوتی دارد. آری، آن حضرت پیش از جنگ با آن‌ها اتمام حجت می‌نمود و حق و باطل را برایشان توضیح می‌داد، و هر که از حق رویگردان بود کشته می‌شد مگر این که از اعتقاد باطل خود دست بردارد و توبه کند.

و امّا درباره‌ی مردی که به لواط اعتراف کرده است، چون بر کار او بینه اقامه نشده و او به خودی خود اعتراف کرده است، پس در این صورت امام به حقّ که می‌تواند از طرف خدا مجرم را مجازات کند، می‌تواند از طرف خدا منت بر او نهد و گناه او را ببخشد. آیا کلام خداوند متعال را نشنیدی که می‌فرماید: این عطای ما است... حال بدان که ما به تمام سؤالات تو پاسخ داده ایم (۱).

این روایت به خوبی موقعیت علمی امام علیه السلام و دامنه‌ی هموردی او با دانشمندان زمان خود، خصوصاً دانشمندان درباری را که توان مقابله با چنین هموردی را نداشتند آشکار می‌سازد.

به همین دلیل بود که ابن اکثم چون جواب امام علیه السلام را قرائت کرد، به متوکل

ص: ۲۱۷

گفت: پس از این مسائل که از او پرسیدیم، خوش نمی داریم دیگر از او مسأله ای پرسیم. چرا که هیچ مسأله ای بر او وارد نمی شود مگر این که دانش او در اثر جوابی که وی به آن مسأله می دهد ظاهر شده و رافضیان بدین وسیله تقویت می گردند (۱).

۴. گسترش دامنه نفوذ در دستگاه حکومتی

نفوذی که امام هادی علیه السلام در دستگاه حاکم پیدا کرد، نفوذی معنوی بر همه مردان دستگاه حاکم بود، که در میان آن ها بسیار کسان پیدا می شدند که معتقد به ولایت اهل بیت علیهم السلام هم نبودند.

روش های امام علیه السلام در این عرصه بسیار متنوع و گسترده بوده است. البته دستگاه حاکم برای کنترل دقیق امام علیه السلام، از آن حضرت خواسته بود به صورت مستمر در دار الخلافه حضور داشته باشد، و از همین جا بود که شناخت شخصیت، منش، وقار و سنگینی آن حضرت برای کسانی که در دربار بودند امری طبیعی بود که خود دستگاه حکومت چنین فرصت مناسبی را برای آن حضرت ایجاد کرده و متوجه میزان تبعات و آثاری که این امر در جامعه اسلامی به طور کلی و درباریان به شکل خاص داشت نبودند.

امام هادی علیه السلام هر گاه که به دربار داخل شده، یا از آن خارج می شدند، از خود کرامات گوناگونی به جای می گذاشتند.

به این نمونه توجه کنید:

یکی از ندیمان متوکل به او گفت: هیچ کس به اندازه ای که تو خود به خود ضربه وارد می کنی به تو ضرر و زیان نمی رساند. چرا که تو درباره علی بن محمد اشتباه می کنی. اکنون در دربار تو کسی نمانده است مگر این که به

ص: ۲۱۸

خدمت او مشغول می باشد و به او هیچ زحمتی حتی کنار زدن پرده و باز کردن در را نمی دهند، و این مسأله ای است که اگر مردم این را بدانند می گویند: اگر متوکل استحقاق این مرد را برای خلافت نمی دانست با او چنین معامله ای نمی کرد. حدّ اقل بگذار هنگامی که وارد می شود خود پرده را کنار بزند و مانند دیگران راه برود تا کمی ناگواری به او برسد.

این گونه بود که دستور صادر شد تا دیگر کسی به آن حضرت خدمت نکرده و پرده را در برابر او بالا نزنند. متوکل هیچ کس را برای آوردن خبر این قضیه مناسب تر از همین ندیم نیافت. اما آن مرد نامه ای به متوکل نوشت که در آن آمده است: علی بن محمّد وارد دار الخلافه شد و طبق دستور کسی به او خدمت نکرده و هیچ کس پرده در برابر او برنداشت. اما ناگهان بادی وزید و پرده را بلند کرد و او داخل شد. متوکل گفت: قضیه را در هنگام خروج او از دار الخلافه بررسی کنید. آنگاه بود که همان شخص خبر داد که هنگام خروج آن حضرت باد در جهت مخالف وزیدن گرفت و دوباره پرده را از جلوی او بلند کرد تا او خارج شود، اینجا بود که متوکل گفت: خیر، ما خوش نمی داریم که باد برای او پرده را بلند کند. بگویید خدام پرده را از جلوی او بلند کنند (۱).

چنانکه می یابیم گذشته از بعضی فرماندهان و امیران، گروهی از کاتبان، حاجبان، جاسوسان و حتی زندانبانان به ولایت آن حضرت معتقد گشته و محبت خاصی نسبت به حضرت امام هادی علیه السلام داشتند، در قصه بیمار شدن متوکل و نذر کردن مادرش برای امام هادی علیه السلام دلالت آشکاری بر میزان نفوذ امام علیه السلام در این اقشار وجود دارد (۲). پس در همان زمان که متوکل برای دور کردن امام از شیعیان و دوستان آن حضرت برنامه ریزی می کرد، امام هادی علیه السلام

ص: ۲۱۹

۱- (۱). مسند امام هادی علیه السلام/ ۳۹.

۲- (۲). ر.ک مبحث بازرسی منزل امام در زمان حکومت متوکل.

نفوذ معنوی خود را در دربار او گسترش می داد، و گروه زیادی از کسانی که آن حضرت را نمی شناخته و به ولایت آن حضرت اعتقاد نداشتند به دست آن حضرت به ولایتش مستبصر شدند. حضرت امام هادی علیه السلام نیز از همین افراد در فعالیت ها و ارتباطات خود- که حکومت برای مراقبت و قطع آن ها و دور کردن امام علیه السلام از پایگاه های مردمی و قشر اجتماعی که فعالیت در آن مورد نظر آن حضرت بود برنامه ریزی کرده بود- استفاده می کردند.

حضرت امام هادی علیه السلام و تکمیل و ایمن سازی گروه شیعه

۱. امام هادی علیه السلام و قضیه نوه بزرگوارش حضرت مهدی علیه السلام

دانستیم که قضیه حضرت مهدی علیه السلام در زمان امام هادی علیه السلام از مسائل اساسی مسلمانان به صورت عام و شیعیان و پیروان اهل بیت به صورت خاص به حساب می آمده است، و سختی شرایطی که حضرت امام هادی علیه السلام را احاطه کرده بود، با نزدیک شدن به ایام ولادت امام مهدی علیه السلام و غیبت آن حضرت روز به روز بیشتر می شد.

ما ناچاریم که این قضیه را در دو محور اساسی مورد بحث قرار دهیم: اول در خصوص خود امام مهدی علیه السلام، و دوم آنچه را که در رابطه با پیروان و شیعیان آن حضرت می باشد.

اما در رابطه با محور اول، امام هادی علیه السلام مسئول ترتیب مقدمات لازم برای ولادت امام مهدی علیه السلام بود، به گونه ای که دشمنان که با کمال دقتی که اعمال می کردند و همه فعالیت های امام هادی و فرزندش امام حسن عسکری علیهما السلام را تحت نظر داشتند از آن مطلع نشوند.

روایات به کیفیت اقدام حضرت امام هادی علیه السلام برای پیدا کردن همسر شایسته ای برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارند، به این نحو که آن حضرت به گونه ای عمل کرده است که بتواند نقش مطلوبی را در پنهان داشتن

ولادت فرزند منتظر آن امام بزرگوار امام حسن عسکری علیه السلام ایفا نماید (۱).

روایات بسیاری که از حضرت امام هادی علیه السلام درباره حضرت امام مهدی علیه السلام صادر شده است، بر این نکات تأکید دارد که مهدی منتظر نوه آن حضرت و فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، و آن حضرت به صورت مخفیانه به دنیا آمده و مردم درباره او خواهند گفت: هنوز متولد نشده است، و این که او دیده نخواهد شد و ذکر نام او با اسم مخصوص حلال نخواهد بود، و نکاتی از این دست. این روایات همچنین در بردارنده راهنمایی هایی بود که مشتمل بر راهنمایی هایی برای شیعیان برای ایجاد پوششی بود که با مأموریت خپیر غیب و پنهان بودن حضرت امام مهدی علیه السلام مناسبت داشته باشد.

حضرت امام هادی علیه السلام برای این که مسأله ارتباط شیعیان با امام در مرحله اولیة غیب که به «غیب صغری» معروف است تحقق یابد، اقدام به ارتباط دادن شیعیان به بعضی از وکیلان خود به صورتی خاص نمود و این عمل را به عنوان حلقه اتصال و جلب اعتماد شیعیان نسبت به آن وکیلان قرار داد که مأموریت وکالت حضرت امام هادی علیه السلام و پس از آن حضرت وکالت امام حسن عسکری، و پس از آن حضرت وکالت حضرت مهدی علیه السلام را بر عهده داشتند، و بدین ترتیب امام هادی علیه السلام زمینه سفارت اولین سفیران حضرت امام مهدی علیه السلام را بدون هیچگونه جلب توجهی آماده ساخت. چرا که با این کار، شیعیان به ارتباط با امام معصوم از طریق وکلا عادت کرده بودند.

اکنون به بعضی از روایات صادر شده از حضرت امام هادی علیه السلام درباره قضیه امام مهدی علیه السلام توجه کنید:

۱. شیخ کلینی از علی بن محمد از یکی از اصحاب ما شیعیان از ایوب بن

ص: ۲۲۲

۱- (۱). ر. ک کمال الدین/ ۴۱۷، مسند الامام الهادی/ ۹۸-۱۰۴.

نوح از امام هادی علیه السلام حضرت ابو الحسن ثالث نقل می کند که فرمود:

«إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقعوا الفرج من تحت أقدامكم»؛

هنگامی که علم و دانش شما از میان شما برداشته شود، منتظر فرجی نزدیک باشید که گویا از زیر پای شما به ناگهان سبز خواهد شد.

۲. صدوق روایت می کند که: علی بن احمد موسی دقاق و علی بن عبد الله وراق -رضی الله عنهما- گفته اند: محمد بن هارون صوفی از ابو تراب، عبد الله بن موسی رویانی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت می کنند که گفت: بر آقا و مولای خود علی بن محمد علیهما السلام داخل شدم. هنگامی که آن حضرت مرا دیدند به من فرمودند: ای ابو القاسم، خوش آمدی. تو به درستی ولی و دوستدار ما هستی. عبد العظیم گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من می خواهم هم اکنون دین خود را بر شما عرضه نمایم، و اگر مورد پسند و رضایت شما بود، تا هنگام مرگ بر همین اعتقادات دینی ثابت و پابرجا باشم.

امام هادی علیه السلام فرمودند: ای ابو القاسم شروع کن.

به خدمت آن حضرت عرضه داشتم که: من این گونه معتقدم که: خداوند تبارک و تعالی واحد است. هیچ چیز مانند او نیست و خداوند از دو حدّ ابطال و تشبیه خارج است، معتقدم که خداوند متعال نه جسم است و نه صورت، نه عرض و نه جوهر. بلکه او است به اجسام جسمیّت بخشیده، و او است که همه صورت ها را به تصویر آورده و خالق همه اعراض و جواهر است. معتقدم که خداوند پروردگار، مالک، وضع کننده و از عدم به وجود آورنده همه اشیا است، همچنین معتقدم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خدا و پایان بخش پیامبران است، هیچ پیامبری بعد از او تا روز قیامت نخواهد آمد و شریعت او پایان دهنده همه شریعت ها و تا روز قیامت پس از آن شریعتی نخواهد آمد.

همچنین معتقدم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است. پس او حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، و پس از آن ای مولای من تو سرور و امام و خلیفه هستی.

امام هادی علیه السلام در اینجا فرمودند: و پس از من پسر من حسن امام و خلیفه است. و آیا می دانی که امام و خلیفه مردم پس از او چه کسی است؟

عبد العظیم گوید: به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: این امر چگونه است ای سرور و مولای من؟

آن حضرت فرمودند:

به خاطر این که امام پس از او را کسی به صورت ظاهر نمی بیند و برای کسی ذکر نام او حلال نیست تا روزی که از پس پرده غیبت ظهور کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

عبد العظیم گوید: من به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: به این مطلب اقرار کردم و ایمان آوردم، و من همچنین معتقدم که هر کس این امامان را دوست بدارد و ولایت آن ها را بپذیرد، ولی خدا خواهد بود، و هر کس با آن ها دشمنی بورزد دشمن خدا خواهد بود. اطاعت و پیروی از این افراد اطاعت و پیروی از خدا و معصیت و نافرمانی آن ها نافرمانی خداوند است.

همچنین معتقدم که معراج حق است، سؤال و جواب در قبر حق است، بهشت حق، جهنم حق و میزان اعمال حق است، و وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مِّنْ فِي الْقُبُورِ؛ و [هم] آن که رستاخیز آمدنی است [و] شکی در آن نیست، و در حقیقت، خداست که کسانی را که در گورها بزمی انگیزد. همچنین معتقدم که: واجباتی که بعد از ولایت بر هر مسلمانی واجب می شود از این قرار است:

نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

حضرت امام هادی علیه السلام به من فرمودند: «یا أبا القاسم هذا و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه، ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاه الدنیا و [فی] الآخره»؛

ای ابو القاسم، به خدا سوگند که این همان دین خداست که برای بندگان خود پسندیده است. پس بر همین اعتقادات ثابت قدم باش که خداوند تو را در زندگی دنیا و آخرت به اعتقادات ثابت تثبیت نماید (۱).

۳. از صدوق روایت شده است که گفت: پدرم روایت کرده است که:

عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عمر کاتب از علی بن محمد صیمری، از علی بن مهزیار روایت می کند که گفت: نامه ای به حضرت ابو الحسن صاحب عسکر علیه السلام مراد امام هادی علیه السلام است نوشتم و درباره فرج، از آن حضرت سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ من این گونه نوشتند که: هنگامی که امام شما از سرای ستمگران غایب شد، همواره در انتظار فرج باشید (۲).

۴. از صدوق روایت شده است که گفت: پدرم بر ما روایت کرد که: سعد بن عبد الله از ابراهیم بن مهزیار از برادرش علی بن مهزیار، از علی بن محمد بن زیاد روایت می کند که گفت: نامه ای به ابو الحسن صاحب عسکر علیه السلام امام هادی علیه السلام نوشته و از آن حضرت درباره فرج سؤال کردم، آن حضرت در پاسخ من این چنین نوشتند که: هنگامی که امام شما از سرای ستمگران غایب شود، در انتظار فرج باشید (۳).

۵. و باز از صدوق روایت شده است که گفت: پدرم -رضی الله عنه- ما را روایت کرده است که سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الله بن ابی غانم قزوینی از ابراهیم بن محمد بن فارس روایت کرده است که گفت: من [و نوح] او ایوب

ص: ۲۲۵

۱- (۱). کمال الدین / ۳۷۹.

۲- (۲). کمال الدین / ۳۸۰.

۳- (۳). کمال الدین / ۳۸۱.

بن نوح در راه مکه بودیم. در بین راه در منزلی به نام «زباله» فرود آمدیم و در آنجا به صحبت نشستیم، صحبت ما به مسأله امامت و غیبت کشیده شد و این امر بر ما دور از ذهن جلوه کرد. در این هنگام ایوب بن نوح گفت: من امسال نامه ای [به امام هادی علیه السلام] نوشتم و در آن از این مطلب نیز پرسیدم.

امام هادی علیه السلام در پاسخ من نوشتند: هنگامی که علم و دانش شما از میان شما رخت بر بندد منتظر فرجی نزدیک باشید که گویا از زیر پای شما به ناگهان سبز خواهد شد (۱).

۶. از ابو جعفر محمد بن احمد علوی از ابو هاشم جعفری روایت شده است که گفت: از حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

جانشین من پسر حسن است، اما با جانشین جانشین من چگونه خواهی بود؟!

به آن حضرت عرضه داشتم: خداوند مرا فدای شما کند. برای چه؟

آن حضرت فرمودند: شما شخص و بدن او را نخواهید دید و جایز نیست تا اسم او را ذکر نمائید.

عرض کردم: پس چگونه ذکر می از او به میان آوریم؟ آن حضرت فرمودند:

«قولوا الحججه من آل محمد صلی الله علیه و آله؛ بگوئید حجّت از آل محمد صلی الله علیه و آله (۲).

۷. از صقر بن ابی دلف روایت شده است که گفت: از علی بن محمد بن علی الرضا علیهما السلام شنیدم که می فرمود: «الإمام بعدی الحسن ابنی و بعد الحسن ابنه القائم الذی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً»؛

امام و پیشوای مردم پس از من پسر حسن بوده و بعد از حسن پسر او، همان قائمی که زمین را پر از عدل و قسط می کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد (۳).

۸. علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن صدقه از علی بن عبد الغفار روایت کند که گفت: هنگامی که حضرت ابو جعفر ثانی امام جواد علیه السلام از دنیا

ص: ۲۲۶

۱- (۱). کمال الدین/ ۳۸۱.

۲- (۲). اثبات الوصیه/ ۲۰۸.

۳- (۳). کمال الدین/ ۳۸۳ ح ۱۰ و به نقل از آن در اعلام الوری/ ۲/ ۲۴۷.

رفت، شیعیان به حضرت ابو الحسن صاحب عسکر امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتند و از آن حضرت در رابطه با امر امامت از آن حضرت سؤال کردند. آن حضرت در پاسخ آنان نوشتند:

تا من زنده ام امر امامت با من است، و بعد از وفات من جانشینم به سوی شما خواهد آمد. اما چگونه خواهد بود حال شما زمانی که جانشین پسر من بر شما آید؟!!

۹. اسحاق بن محمد بن ایوب روایت کند که: از حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر کسی است که مردم درباره او می گویند: او هنوز به دنیا نیامده است (۱).

و اما محور دوم آماده کردن روحی شیعیان و به دست آوردن استعداد واقعی آنان برای دوران غیبت حضرت امام مهدی علیه السلام می باشد.

حضرت امام هادی علیه السلام با برنامه ریزی خاصی شیعیان را به دور بودن از پیشوایان و ائمه و ارتباط داشتن با آنان از طریق و کیلان و نایبان عادت داده و از طریق آگاه کردن آنان از وضعیتی که در آینده برایشان پیش می آمد، از غافلگیر شدن آن ها در مقابل شرایط جدیدی که تاکنون سابقه نداشته است جلوگیری نموده، بدین وسیله این آمادگی را در آنان ایجاد کرد، و آن را از عالم قوه به فعلیت رساند.

امام هادی علیه السلام برای مطرح کردن امامت فرزندش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روش خاصی مناسب با مأموریت آینده آن حضرت در حفاظت از حجت و ولی خدا که در شرایطی بسیار سخت به دنیا می آمد در پیش گرفت، تا این که پیروان خود را به انقیاد از امام بعدی امام عسکری علیه السلام و پذیرش سخنان او در درباره ولادت، غیبت و تحقق ارتباط با آن حضرت از ناحیه سفیری که شیعیان او را می شناخته و به او اطمینان داشتند وادارد.

ص: ۲۲۷

۱- (۱). اعلام الوری/ ۲/ ۲۴۷ حدیث پایانی و حدیث ماقبل آن.

به همین دلیل بود که امام هادی علیه السلام در چگونگی مطرح کردن امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و زمان مطرح کردن و کیفیت شاهد گرفتن بزرگان بر این مسأله مهارت بسیار زیادی به خرج داد.

از همین مطلب برمی آید که روئے حضرت امام هادی علیه السلام حتی در رابطه با امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مبنی بر مخفی کاری تبلیغاتی بوده است. چراکه گاه به صراحت، امامت غیر او را نفی می نموده و گاه با کنایه از امامت او سخن گفته و گاه او را با بعضی از صفات توصیف می کرده است که از آن در نظر اول چنین برمی آمده که آن حضرت اراده امامت کس دیگری را دارند. اما در نهایت این مسأله به امام حسن عسکری علیه السلام برگشت می نمود. کما این که از امام هادی علیه السلام وارد شده است که امر امامت و پیشوایی پس از من به بزرگترین پسر من می رسد. چراکه در اولین نظر می بینیم پسر بزرگ آن حضرت شخصی به نام محمد است که کنیه او ابو جعفر می باشد. اما بعد با دقت بیشتر معلوم می شود که ابو جعفر در زمان حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفته و بنابراین بزرگترین پسر همان امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.

اینک تعدادی از این روایات که می توان آن ها را به حسب تاریخ آن ها دسته بندی کرد به نظر خوانندگان محترم می رسانیم. دسته ای از این روایات قبل از وفات ابو جعفر پسر بزرگ امام هادی علیه السلام از آن حضرت صادر شده است. دسته ای دیگر از این روایات در حین وفات ابو جعفر و دسته ای دیگر بعد از وفات ابو جعفر و دسته دیگر کمی قبل از شهادت امام هادی علیه السلام از آن حضرت صادر شده است، و اگر ما به زمان صدور این روایات توجه کنیم کافی است که بتوانیم برنامه ریزی امام هادی علیه السلام را کاملاً درک نمائیم. برنامه ای که با واضح و درخشان کردن حق برای اهل آن - که به این حقیقت دست یافته بودند که هیچگاه زمین از حجت خالی نمی شود، حال آن حجت یا ظاهر و

مشهور است و یا ترسان و پوشیده- گروه شیعیان و پیروان صالح آن حضرت را از هر گونه ابهام، تشکیک، خلأ عقیدتی و یا فروپاشی در امان نگاه می داشت. حال به بعضی از این روایات توجه نمائید:

۱. از علی بن عمرو عطار روایت شده است که گفت: بر حضرت ابو الحسن عسکری امام هادی علیه السلام داخل شدم و این در حالی بود که فرزند بزرگ آن حضرت ابو جعفر هنوز در قید حیات بود، و من گمان می کردم که امام پس از آن حضرت این پسر است. به همین خاطر به آن حضرت عرض کردم:

خداوند مرا قربانت کند. کدام یک از پسرانت را برای امامت مخصوص نمایم؟ آن حضرت فرمودند: تا دستور من به شما نرسیده است هیچ کس را برای این امر اختصاص ندهید.

عطار گوید: بعدها نامه ای به آن حضرت نوشته و در آن نامه پرسیدم: امر امامت پس از شما به چه کسی می رسد؟ آن حضرت پاسخ دادند: به بزرگترین پسر من» (۱).

و روشن است که اشاره امام علیه السلام در این نامه به فرزندش ابو جعفر نبوده است. چرا که آن حضرت می دانسته است که قبل از او این فرزند، دارفانی را وداع گفته و بدین ترتیب فرزند بزرگ آن حضرت حضرت ابا محمد عسکری علیه السلام خواهد بود که تنها اوست که از میان برادرانش برای این کار شایستگی لازم را دارد.

۲. از علی بن عمر نوفلی روایت شده است که گفت: در نزد حضرت امام هادی علیه السلام در حیات خانه اش بودم. ناگاه فرزندش محمد از کنار او گذشت. من به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. آیا این امام ما بعد از شماست؟ آن حضرت پاسخ دادند: نه. امام شما بعد از من حسن است (۲).

ص: ۲۲۹

۱- (۱). اصول کافی ۱/۳۲۶ ح ۷.

۲- (۲). اصول کافی ۱/۳۲۵ ح ۲.

۳. از اسحاق بن محمد از محمد بن یحیی رثاب روایت شده است که گفت: ابو بکر فهفکی مرا روایت کرده و گفته است که: نامه ای به حضرت امام هادی علیه السلام نوشتم و درباره چندین مسأله از آن حضرت سؤال کردم. هنگامی که نامه فرستاده شد، با خود گفتم: حال که پسر بزرگ آن حضرت محمد از دنیا رفته است، کاش در نامه ای که نوشتم، در رابطه با جانشین آن حضرت نیز می پرسیدم.

حضرت امام هادی علیه السلام در نامه ای که در جواب سؤالات من نوشتند این گونه آوردند:

می خواستی از من در رابطه با جانشین سؤال کنی. پسر من ابو محمد، در میان آل محمد صلی الله علیه و آله صحیح ترین غریزه را برای این کار داشته و پس از من از نظر عقیده مورد اطمینانترین افراد است. وی بزرگترین فرزندان من است که دستاویزهای امامت به او پایان می یابد و احکام امامت به او منتهی می گردد. پس هر سؤالی که از این پس داشتی از او سؤال کن. چرا که در نزد او علم آنچه را که به آن احتیاج پیدا کند موجود است. و الحمد لله (۱).

۴. از علان کلابی از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری روایت شده است که گفت: شاهویه بن عبد الله جلاب گوید: من روایات زیادی که دلالت بر امامت و جانشینی محمد فرزند حضرت امام هادی علیه السلام داشت از آن حضرت روایت کرده بودم. اما هنگامی که محمد از دنیا رفت متحیر ماندم و می ترسیدم که در این باره نامه ای به امام هادی علیه السلام بنویسم.

بنابراین نامه ای برای آن حضرت نوشته و از آن حضرت التماس دعا کردم. هنگامی که جواب آن حضرت به من رسید دیدم که در آن نامه حضرت به من دعا کرده بودند و در پایان نامه نوشته بودند:

می خواستی درباره جانشین از من سؤال کنی، و برای این مطلب نگران بودی. نگران

ص: ۲۳۰

نباش. چرا که خداوند عزّ و جلّ بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایتشان نمود بیراه بگذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند برای آنان بیان کرده باشد. امام تو بعد از من پسر من ابو محمد می باشد که در نزد او دانش آنچه را که شما به آن محتاج می شوید موجود است، و خداوند آن کس را که بخواهد مقدّم داشته و آن که را که بخواهد مؤخر می دارد. من برای تو مطلبی را نوشتم که در آن برای هر کس که بیدار بوده و دارای عقل باشد روشنی و توضیح آشکار است» ۱.

۵. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - روایت کرده که صقر بن ابی دلف گفت: از علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«ان الإمام بعدی الحسن ابنی، و بعد الحسن ابنه القائم الذی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً»؛ امام پس از من فرزندانم حسن می باشد، و پس از حسن فرزند او قائمی است که زمین را پر از عدل و قسط می کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد ۲.

۶. از علی بن محمد از محمد بن احمد نهدی از یحیی بن یسار قنبری روایت شده است که گفت: حضرت امام هادی علیه السلام چهار ماه قبل از رحلت و وفات خود حضرت امام حسن عسکری را به وصایت خود برگزیده، من و گروهی از موالی را بر این وصیت شاهد گرفت ۳.

۲. ایمنی بخشیدن به شیعه و آماده کردن آنان برای مرحله غیبت

اشاره

امام هادی علیه السلام در همه عرصه هایی که برای گروه شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام - که به زودی نعمت ارتباط مستقیم با امام معصوم علیه السلام را از دست

می دادند-مهم و حیاتی بود به مقوله استوار ساختن و تکمیل ساختار شخصیتی آنان می پرداختند. چراکه لازم بود تا ساختار این گروه آن چنان تکامل یابد که بتوانند با روایات و میراث علمی که در اختیار دارند امور دین و دنیایشان را اداره نمایند، و دانشمندانی که عالمان دینی هستند نیز بتوانند مأموریت رهبری اجتماعی، فکری و دینی آن ها را به دست گرفته و در مسیر تکاملی این گروه به سمت هدف های رسالی که برای آن در نظر گرفته شده است، از مصالح و شئون این گروه پاسداری نمایند.

ما این ایمن سازی را در عرصه های ذیل خلاصه کرده ایم:

الف- ایمن سازی عقیدتی.

ب- ایمن سازی علمی.

ج- ایمن سازی تربیتی.

د- ایمن سازی امنیتی.

ه- ایمن سازی اقتصادی.

ایمن سازی عقیدتی

اشاره

ایمن سازی عقیدتی که حضرت امام هادی علیه السلام به انجام آن مبادرت فرمودند در توضیح، شرح و عمق بخشیدن به مفاهیم عقیدتی به شکل خاص و مفاهیم دینی به شکل عام نمود پیدا می کند. همچنان که این ایمن سازی در قالب دفع شبهات و تحریفات فکری که مکاتب فکری آن روزگار در جامعه برمی انگیختند نیز آشکار می گردد.

روایاتی هم که در رابطه با مسائلی همچون رؤیت [خداوند]، جبر و اختیار و تفویض، ردّ بر شبهاتی که درباره آیات قرآن کریم به وجود می آمده است و... از آن حضرت وارد شده است، نشان از این حقیقت دارد که حضرت

امام هادی علیه السلام به شدت در پی ایمن سازی عقیدتی در جامعه اسلامی به صورت کلی و جامعه شیعی به صورت خاص بوده است.

حضرت امام هادی علیه السلام تنها به رد کردن کلی شبهات در جامعه اکتفا نمی نمودند، بلکه حتی به موارد خاصی که سؤالات و شبهات اعتقادی برای افرادی از شیعیان آن حضرت پیش می آمد و حتی شبهات کسانی که از پیروان آن حضرت نبوده، اما آن حضرت قابلیت سر فرود آوردن در برابر حق را از سیمای آن ها مشاهده می نمود- مانند بعضی از واقفانی که به فضل راهنمایی های امام هادی علیه السلام هدایت شدند- نیز توجه کرده و پاسخ های لازم را برای آنان بیان می فرمودند.

علی بن مهزیار گوید: من به منطقه عسکر همان منطقه ای که حضرت امام هادی علیه السلام در آن محصور بودند وارد شدم. در حالی که در مسأله امامت شک داشتم و نمی دانستم واقعا امام من کیست. خلیفه را دیدم که در یک روز بهاری اما صاف و آفتابی برای شکار خارج شده است و مردم لباس های تابستانه پوشیده اند. اما حضرت امام هادی علیه السلام را دیدم که لباسی زمستانی پوشیده و باران گیری بر روی اسب خود گذاشته و دم اسب را گره زده است این کاری بود که در هنگام باران انجام می دادند. مردم از کار او تعجب کرده و می گفتند:

آیا نمی بینید که این شخص مدنی اهل مدینه با خود چه کرده است؟! من در دل گفتم: اگر او امام بود چنین کاری انجام نمی داد.

هنگامی که مردم به بیابان رسیدند، طولی نکشید که ابر بزرگی در آسمان ظاهر شد و شروع به باریدن کرد. هیچ کس باقی نماند مگر این که از آب باران خیس شد. من در دل گفتم شاید که امام همین شخص باشد، سپس در دل گفتم حال درباره مسأله جنبی که در لباس خود عرق کند از او سؤال خواهم کرد. اگر او چون به نزدیک من رسید صورت خود را به من نمایاند، معلوم می شود که او

امام است.

هنگامی که آن حضرت به نزدیکی من رسید چهره بر من گشود و گفت:

اگر جنب در لباس خود عرق کند و جنابت او از حرام باشد، نماز خواندن در آن لباس جایز نیست. اما اگر جنابت او از حلال باشد به نماز خواندن در آن لباس اشکالی نیست. بعد از این مسأله، دیگر در دل من شک و شبهه ای در امامت او باقی نماند (۱).

هبه الله بن ابی منصور موصلی روایت می کند که در منطقه ربیعہ کاتبی نصرانی از اهل کفرتوثا به نام یوسف بن یعقوب بوده و میان او و پدر من دوستی بود. هبه الله گوید روزی ابو منصور به نزد ما آمد و بر پدر من وارد شد.

پدرم به او گفت: چه چیزی باعث شده که در این وقت به نزد من بیایی؟ نصرانی پاسخ داد: متوکل مرا به دربار خود احضار کرد، و من نمی دانم سبب احضار او چیست. فقط از ترس جان خود و برای سلامتی خودم صد دینار نذر کرده و جان خود را از خدا به صد دینار خریدم. حال این مبلغ را آورده ام تا آن را به علی بن محمد بن رضا علیهما السلام بدهم. پدرم به او گفت: خدا تو را در این کار توفیق دهد.

هبه الله گوید: آن مرد نصرانی از نزد ما خارج شد و به دربار متوکل رفت و چند روزی نگذشت که خوشحال و شادمان به نزد ما بازگشت. پدرم به او گفت: جریان را برای ما تعریف کن، نصرانی گفت: من به سامرا رفتم و تا آن روز به این شهر داخل نشده بودم. در کاروانسرای فرود آمدم و با خود گفتم:

چقدر دوست می دارم که این صد دینار را قبل از رفتن به دربار متوکل و پیش از آن که کسی از آمدن من مطلع شود به ابن الرضا علیه السلام برسانم. نصرانی می گوید:

مطلع شدم که متوکل آن حضرت را از سوار شدن و بیرون آمدن منع کرده و آن

ص: ۲۳۴

حضرت همواره در خانه است. با خود گفتم چکار کنم؟ این چه صورتی دارد که مردی نصرانی بیاید و آدرس منزل ابن الرضا را بپرسد؟ من در امان نبودم که با این کار خطر بزرگتری مرا تهدید کند.

من بسیار فکر کردم، به قلبم افتاد که سوار دراز گوش خود شوم و در شهر بی هدف بگردم و آن حیوان را از رفتن به هرجا که خواست منع نکنم. شاید بدون این که از کسی پرسیده باشم منزل او را پیدا کنم، نصرانی گوید آن دینارها را در کاغذی ریخته و آن را در آستین خود نهاده و سوار دراز گوش شدم.

حیوان شروع به طی نمودن خیابان ها و بازارها نموده و هرجا که می خواست می رفت تا این که در نزدیک درب خانه ای ایستاد. سعی کردم حیوان را به حرکت درآورم، اما آن حیوان قدم از قدم برنداشت. به غلام خود گفتم برو از غلامی که بر در آن خانه ایستاده، بپرس این خانه از آن کیست؟ غلام به او گفت: این خانه ابن الرضا است! گفتم: الله اکبر. به خدا سوگند که این دلیلی قانع کننده و آشکار است.

نصرانی ادامه داد: ناگاه دیدم خادمی سیاه پوست از آن خانه خارج شد و به من گفت: آیا تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: آری. خادم به من گفت: فرود بیا، من فرود آمدم و آن خادم مرا در دهلیز خانه نشانده و خود داخل خانه شد، در دل گفتم این دلیل دیگری است بر حقانیت این مرد. چرا که این غلام اسم مرا از کجا می دانست، در حالی که در این شهر که تاکنون به آن داخل نشده ام کسی مرا نمی شناسد.

نصرانی گوید: خادم آمد و گفت: آن صد دیناری که در کاغذ پیچیده و در آستین گذاشته ای بده! من پول را به او دادم و گفتم: این دلیل سوم. سپس به سمت من بازگشت و گفت: داخل شو. من داخل شدم و دیدم آن حضرت به تنهایی در اتاق نشسته است، و به من فرمود: ای یوسف، هنوز برای تو وقت آن

نرسیده است؟ یعنی وقت آن نشده که اسلام بیاوری؟ گفتم: ای مولای من، به اندازه کافی دلیل و برهان برای من ظاهر شده است.

آن حضرت فرمودند: هیئات، تو مسلمان نمی شوی. اما به زودی فلان پسر تو مسلمان می شود و او از شیعیان ماست، ای یوسف گروهی هستند که گمان می دارند ولایت ما برای امثال تو نفعی ندارد. به خدا سوگند که آن ها دروغ می گویند. ولایت ما حتی برای امثال تو هم نافع و سودمند است. برو به سوی آن کاری که برای آن آمده ای، که آنچه را برایت خوشایند است خواهی دید. نصرانی گوید: به دربار متوکل رفتم و هرچه می خواستم گفتم و باز گشتم.

هبه الله گوید: پس از مرگ این مرد نصرانی فرزندش را دیدم و به خدا سوگند که او مسلمان و شیعه شده بود وی به من خبر داد که پدرش بر دین مسیحیت از دنیا رفته و وی بعد از مرگ پدر اسلام آورده است، وی همواره می گفت: من بشارت مولای خود علیه السلام هستم (۱).

ابو القاسم بغدادی از زراره روایت کند که گفت: متوکل می خواست در روز سلام، علی بن محمد بن رضا علیهما السلام را پیاده در رکاب خود بیاورد. وزیر او به وی گفت: این کار موجب سرشکستگی و بدنامی تو خواهد شد. این کار را انجام نده. متوکل گفت: حتما باید این کار انجام شود. وزیر گفت: اگر حتما می خواهی این کار را انجام دهی، این گونه کن که همه فرماندهان و اشراف هم به همراه او پیاده شوند، تا مردم گمان نکنند که منظور تو پیاده کردن او بوده است. متوکل همین کار را کرد و امام هادی علیه السلام در رکاب او پیاده راه می پیمود.

در آن زمان این کار در فصل تابستان انجام گرفت. هنگامی که آن حضرت به دهلیز خانه اش رسید عرق از سروروی آن حضرت می ریخت. زراره گوید:

آن حضرت را ملاقات کردم و او را در دهلیز نشاندم و صورت او را با دستمالی

ص: ۲۳۶

خشک نمودم، و به آن حضرت عرضه داشتم: پسرعموی تو می خواست با این کار تو را فقط آزار بدهد. در دل از او ناراحت نباش.

آن حضرت فرمودند: بس کن. سپس این آیه قرآن را تلاوت نمود: **تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكُمْ وَعَٰدٌ غَيْرُ مَكْدُوبٍ**؛ سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید. این وعده ای بی دروغ است.

زراره گوید: من معلّمی داشتم که تظاهر به تشیع می کرد و من بسیار با او مزاح می کرده و به او رافضی خطاب می کردم. چون آن روز به منزل خود رفتم، در وقت عشا به او گفتم: رافضی، بیا تا چیزی را که امروز از امام شما شنیدم برای تو باز گویم، معلّم به من گفت: چه شنیده ای؟ من او را از آنچه امام هادی علیه السّلام گفته بود آگاه کردم، وی به من گفت: می خواهم چیزی به تو بگویم و از تو می خواهم که نصیحت مرا بپذیری. به او گفتم: بگو، گفت: اگر علی بن محمّد چنین حرفی زده باشد جانب احتیاط را رعایت کن و هر آنچه [در دربار متوکل] داری جمع کن. چرا که متوکل سه روز دیگر یا می میرد و یا کشته می شود. من بر او خشم گرفتم، وی را دشنام داده و از نزد خود بیرون کردم و او نیز رفت.

هنگامی که با خود خلوت کردم فکری کردم و با خود گفتم: حال اگر من جانب احتیاط را رعایت کنم ضرری به من نمی رسد. اگر این مطلب پیش آمد که احتیاط به نفع من است و اگر هم پیش نیامد ضرری نخواهم کرد. پس سوار شده، به دربار متوکل رفتم و هر چه مال و اموال در آنجا داشتم از آنجا خارج نمودم. سایر اموالی هم که در خانه داشتم، در خانه اقوام خود که به آن ها اطمینان داشتم تقسیم کردم و در خانه خود جز حصیری که بر آن بنشینم باقی نگذاشتم.

هنگامی که شب چهارم شد متوکل به قتل رسید و جان و مال من در امان

مانند این گونه بود که من شیعه شده، به نزد امام هادی علیه السّلام رفته و در خدمت او درآمدم، و از آن حضرت خواستم تا برای من دعا کند و من نیز حقّ ولایتش را به جا آوردم (۱).

صاحب کتاب الثّاقب، ابن حمزه طوسی، با سند خود از سعید بن سهل بصری ملقب به ملاح نقل می کند که گفت: در مجلس ولیمه یکی از اهالی سامرا جمع شدیم و امام هادی علیه السّلام نیز در جمع ما بود. یکی از حاضران شروع کرد به بازی و شوخی و برای آن حضرت احترامی قائل نشد، امام هادی علیه السّلام به جعفر [احتمال دارد که این جعفر پسر آن حضرت که معروف به کذاب شده است باشد] فرمودند: این مرد از این غذا نخواهد خورد که خبر ناگواری از خانواده اش به وی می رسد و شادمانی او را بدل به ناراحتی می کند، سفره را آوردند. جعفر گفت: بعد از این دیگر خبری نخواهد شد و سخن او باطل می شود. اما به خدا سوگند که آن مرد دست خود را شسته و به سمت غذا دراز کرده بود که غلام او از در داخل شد و درحالی که گریه می کرد به او گفت:

مادرت را دریاب که از بالای خانه به پایین افتاده و در حال مرگ است. جعفر گوید: من گفتم: به خدا سوگند که بعد از این دیگر در کار او شک نمی کنم و درباره او به یقین رسیدم (۲).

موضع گیری آن حضرت در برابر غالیان و فرقه های منحرف

موضع گیری قاطع حضرت امام هادی علیه السّلام در برابر غالیان گامی از گام های آن حضرت در جهت ایمن سازی عقیدتی شیعیان و دور کردن آن ها از عوامل

ص: ۲۳۸

۱- (۱). بحار الانوار ۱۴۷/۵۰.

۲- (۲). الثّاقب/ ۲۱۴.

انحراف و گمراهی عقیدتی بود که سرانجام به کفر یا شرک به خداوند متعال منجر می شد.

فَعَالِيَتِ مُسْتَمِرَّ آن حضرت همواره در کمین بود تا باطن و حقیقت این خطّ انحرافی را آشکار نماید. چنانکه آن حضرت در رسوا کردن عناصر این انحراف نیز فعالیت چشمگیر داشت.

روایاتی که در دست ما است، به این معنا اشاره دارد که کسانی که در زمان امام هادی علیه السّلام به غلو معروف بودند اینها هستند: احمد بن هلال عبرطائی بغدادی، حسین بن عبید الله قمی که مردم قم به اّتهم غلو او را از شهر بیرون کردند، محمّد بن ارومه، علی بن حسکه قمی، قاسم یقطینی، فهری، حسن بن محمّد بن بابای قمی و فارس بن حاتم قزوینی.

امام هادی علیه السّلام کیفیت برخورد شیعیان خود را با این افراد این گونه بیان داشتند:

از احمد بن محمّد بن عیسی روایت شده است که گفت: نامه ای به امام هادی علیه السّلام نوشتم و در آن، درباره کسانیکه سخنانی گفته، احادیثی را به امام هادی و پدران بزرگوارش نسبت می دادند که موجب اشمئزاز دل ها می گردید... و همچنین سؤالاتی درباره واجبات، سنن و گناهان که آن ها آن را تأویل می کردند سؤال کردم و در آن آوردم که امیدوارم این مطلب را برای ما بیان نموده و بر ما موالیان منت نهاده، آنچه را که باعث سلامت و نجات ما از چنین گفتارهایی که شیعیان را به سمت هلاکت و تباهی می برد می شود بیان فرمایید. همچنین نوشتم: کسانی که ادّعی این امور را دارند، این ادّعا را نیز دارند که از زمره اولیا بوده، مردم را به اطاعت خود فرامی خوانند. از جمله آنان

شخصی به نام علی بن حسکه و قاسم یقطینی است. درباره قبول حرف های آن ها چه می فرمایید؟
امام هادی علیه السلام در پاسخ نوشتند: دین ما این گونه نیست. از این مسائل کناره گیری کن (۱).

پدیده زیارت و نقش آن در ایمن سازی عقیدتی

پدیده اهتمام ویژه ائمه اطهار علیهم السلام به تعلیم زیارت همه اهل بیت به صورت جمعی یا زیارت های هر کدام از ائمه علیهم السلام به اصحاب خود مانند زیارتی که به زیارت جامعه کبیره معروف است، یا زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، خود گام مهمی در عرصه عمق بخشیدن به بیداری شیعیان و رسوخ ولایت در دل و جان آنان و پیوستگی آنان با اهل بیت رسالت علیهم السلام بود. و در این بیداری عمیق و پیوستگی عاطفی، آشکارا، ایمن سازی عقیدتی مهمی وجود داشت که ویژگی روش حضرت امام هادی علیه السلام می باشد.

هنگامی که به مفاهیمی که در این زیارت ها وارد شده است دقت می کنیم به وضوح خط ایمن سازی عقیدتی را در آن مشاهده می کنیم.

برای این که بیشتر با این مفاهیم آشنا شویم به جاست که کمی در این دو زیارت که از حضرت امام هادی علیه السلام روایت شده است دقت بیشتری کنیم:

اول: زیارت جامعه کبیره

از موسی بن عمران نخعی روایت شده است که گفت: به حضرت علی بن

ص: ۲۴۰

۱- (۱). رجال کشی/ ۵۱۷ ح ۹۹۴ و ۹۹۵.

محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام عرضه داشتیم: ای پسر رسول خدا مرا کلامی بلیغ بیاموز که در آن حد از کمال باشد که هر کدام از شما ائمه را بخواهم با آن زیارت کنم بتوانم.

امام هادی علیه السّلام در پاسخ او فرمودند:

«قل: السّلام علیکم یا اهل بیت النبوه، و موضع الرساله، و مختلف الملائکه، و مهبط الوحی، و معدن الرساله، و خزان العلم، و منتهی الحلم، و اصول الکرم، و قاده الامم، و اولیاء النعم، و عناصر الأبرار، و دعائم الأخیار، و ساسه العباد، و أركان البلاد، و أبواب الايمان، و امناء الرحمن، و سلاله النبین، و صفوه المرسلین، و عتره خیره رب العالمین، و رحمه الله و برکاته؛

بگو: سلام بر شما ای اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت، محلّ رفت و آمد فرشتگان، محلّ فرود آمدن وحی، معدن رسالت، خزانه داران علم، نهایت بردباری، ریشه های کرامت، پیشوایان امت ها، ولی نعمتان نعمت های مادی و معنوی، ارکان بزرگواری و نیکوکاری، عماد نیکویان عالم، و بزرگ و قائد بندگان، ستون های محکم شهرهای علم، درهای ایمان و امینان اسرار خدای رحمان، فرزندان پیامبر و برگزیده از رسولان و عترت خاتم پیامبران که برگزیده خدای جهان است، و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

این زیارت یکی از منابع مهمّ فکری و اسناد اهل بیت علیهم السّلام است که می توان از آن ویژگی های تفکر سالم را دریافت.

به همین دلیل ما به بعضی از مفاهیمی که در این فقره از این زیارت آمده است اشاره می کنیم:

۱. برگزیدگی اهل بیت علیهم السلام

در مقطع اول زیارت، امام علیه السلام این معانی بلند را آورده اند:

الف- خداوند متعال اهل بیت علیهم السلام را به کرامت خود مخصوص کرده و آنان را پایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول وحی قرار داده است.

ب- این کار خداوند از صفات کمالیه ای ناشی شده است که اهل بیت علیهم السلام دارای آن بوده و به واسطه آن به قله ای رسیده بودند که در بلندای آن، میان علم و حلم و کرامت و رحمت جمع نموده بودند.

ج- اهل بیت علیهم السلام پایگاه رسالت خداوندی بوده اند. چرا که خداوند متعال آن ها را گذشته از رهبری مسلمانان، برای تصدی منصب رهبری والای بشریت انتخاب کرده بود.

۲. حرکت اهل بیت علیهم السلام

امام هادی علیه السلام در فرازی دیگر از این زیارت بلند می فرماید:

«السلام علی ائمه الهدی؛ و مصابیح الدجی، و أعلام التقی، و ذوی النهی، و أولى الحجی، و كهف الوری، و ورثه الانبیاء، و المثل الاعلی، و الدعوه الحسنی، و حجج الله علی اهل دنیا و الآخرة و الاولی و رحمه الله و برکاته»؛

سلام بر امامان و راهنمایان طریق هدایت، چراغ راه تاریکی های امت، پرچمداران علم و تقوا، خردمندان بزرگ و صاحبان عقل کامل، پناه خلق عالم، وارثان پیغمبران حق، مثل اعلای الهی، صاحب دعوت به بهترین کمال و نیکوترین اعمال و حجت های کامل الهی بر تمام اهل دنیا و آخرت و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

«السلام على محال معرفه الله، و مساكن برکه الله، و معادن حکمه الله، و حفظه سر الله، و حمله کتاب الله، و اوصیاء نبی الله، و ذریه رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و رحمه الله و برکاته»؛

سلام بر شما که دل هایتان محلّ معرفت خدا، مسکن برکت حقّ و معدن حکمت الهی است حافظان صلح خدایید و حاملان علم کتاب خدا، اوصیای پیامبر خدایید و اولاد رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله، و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

«السلام على الدعاه إلى الله، و الأدلاء على مرضات الله، و المستقرين في أمر الله، و التامين في محبه الله و المخلصين في توحيد الله، و المظهرين لأمر الله و نهيه و عباده المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون و رحمه الله و برکاته»؛

سلام بر شما که دعوت کنندگان به سوی خدا هستید، راهنمایان طریق رضایت و خشنودی حضرت احدیت، ثابت قدمان در اجرای فرمان خدا، کاملان در عشق و محبت خدا، صاحبان مقام اخلاص در توحید حضرت حقّ، آشکارکنندگان امر و نهی ایزد متعال، و شما یید بندگان گرامی و مقرب الهی که هرگز بر حکم او سبقت نگرفته و کاملاً مطابق فرمانش عمل می کنند، و درود و رحمت خدا و برکات الهی بر شما باد.

این عبارت بر نکات ذیل دلالت دارد:

الف- همواره در طول تاریخ بشریت دو خط وجود داشته است. خطّ هدایت و خطّ گمراهی، و هر کدام از این دو خط نیز پیشوایان و رهبرانی داشته است، پیشوایان اهل بیت علیهم السّلام پیشوایان هدایت اند و دیگر کسانی که از اهل بیت نیستند اما متصدی امر امامت می شوند، مخالف خطّ هدایت بوده و جزو ائمه ضلال یا پیشوایان گمراهی محسوب می گردند. به همین دلیل است که مطالب

و معارف را جز از پیشوایان از اهل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نباید گرفت و مسیر حرکت جز مسیر حرکت آنان نباید باشد.

ب- ائمه علیهم السّلام در واقع کسانی هستند که دارای عقل کامل بوده، پناهگاه مردم جهان و وارثان پیامبران بوده و آنان مثل اعلای انسانیت اند که دیگران باید به آن ها اقتدا کنند و صاحبان دعوت به بهترین کمال ها هستند که دیگران باید دنباله رو آنان باشند.

ج- حرکت اهل بیت علیهم السّلام حرکتی اسلامی و اصیل و ریشه دار بوده که به اعماق جان انسان ها زده و استقرار حرکت پیامبران الهی می باشد، و هر حرکتی که ادعا دارد در راه دین و یا اصلاح دنیا گام برمی دارد، اما پا جای پای ائمه اهل بیت علیهم السّلام نمی گذارد، منحرف است. اهل بیت علیهم السّلام هستند که محلّ معرفت خدا و مسکن برکت خدا می باشند. آنان معدن حکمت خداوند متعال، حافظان سرّ حضرت حقّ، حاملان علم کتاب او و اوصیای پیامبر او می باشند.

د- این دعوت کنندگان به سوی حقّ دارای چند ویژگی هستند که اصالت آن ها را در مسیر الهی شان روشن می کند:

۱. آنان دعوت کنندگان به سوی خدا و راهنمایان مردم به طریق رضایت و خشنودی حضرت احدیت اند.

۲. ویژگی دیگر آنان ثابت قدم بودن در راه اطاعت از اوامر خداوند متعال است.

۳. ویژگی دیگر آن ها محبت تام و تمام به خداوند متعال است.

۴. ویژگی دیگر آنان اخلاص ورزیدن در توحید خداوند متعال است.

۵. ویژگی دیگر این داعیان آشکار کردن شعائر الهی از قبیل امرونی خداوند متعال توسط آنان است.

۶. و آخرین ویژگی این است که آنان هیچگاه در کلام و گفتار و همچنین در عمل از امر خداوند متعال پیشی نمی گیرند.

۳. بنیان های فکری تشیع

در ادامه زیارت و فقره دیگری از فرازهای این زیارت بزرگ می توان به نقاطی دست یافت که روشن کننده بنیان های فکری است که دعوت اهل البیت علیهم السّلام بر آن استوار بوده و بر شیعیان واجب است که براساس آن حرکت کرده و به حدود آن ملتزم باشند. به این فراز از زیارت جامعه کبیره توجه کنید:

«السلام علی الأئمه الدعاه، و القاده الهداه، و الساده الولاه، و الذاده الحماه، و اهل الذکر، و أولى الأمر، و بقیه اللّٰه و خیرته، و حزبه و عیبه علمه، و حجته و صراطه، و نوره و برهانه و رحمه اللّٰه و برکاته»؛

سلام بر شما پیشوایان خلق که دعوت کنندگان به سوی حقّ، رهبران و راهنمایان بزرگ و والیان و حامیان دین خدایید. اهل ذکر بوده، فرمانداران از جانب خدا، آیات باقی، برگزیدگان خاصّ ربوبی، سپاه و نیروی الهی، مخزن علم ربّانی، حجّت های بالغه طریق روشن حضرت حقّ و نور و برهان او می باشید، و رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد.

«اشهد ان لا إله إلا الله وحده لا شریک له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائکته و أولوا العلم من خلقه لا إله إلا هو العزيز الحكيم و أشهد أن محمدا عبده المنتخب و رسوله المرتضى ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون»؛ گواهی می دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست و او از شرک و شریک منزّه است،

چنانکه خدا به یکتایی خود شهادت داده و فرشتگان و دانشمندان عالم شهادت دادند که جز آن خدای یکتای مقتدر حکیم خدایی نیست، و نیز گواهی می دهد که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص برگزیده و رسول پسندیده او است که خداوند او را برای هدایت خلق و براساس دین و آیین ثابت حق فرستاده، تا دین پاکش را مسلط و غالب بر تمام ادیان گرداند هر چند مشرکان ناپاک را آیین توحید ناگوار باشد.

«و اشهد انکم الأئمه الراشدون المهدیون المعصومون المکرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون المطیعون لله القوامون بأمره العاملون بإرادته الفائزون بکرامته.

اصطفاکم بعلمه و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسره و اجتباکم بقدرته و اعزکم بهداه و خصکم ببرهانه و انتجبکم لنوره و أیدکم بروحه و رضیکم خلفاء فی ارضه و حججا علی بریته و انصارا لدینه و حفظه لسره و خزنه لعلمه و مستودعا لحکمته و تراجمه لوحیه و ارکانا لتوحیده و شهداء علی خلقه و اعلاما لعباده و منارا فی بلاده و ادلاء علی صراطه.

عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و أذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا؛

شهادت می دهد که شما، پیشوایان و امامان راهنما و راهدان و دارای عصمت بوده، در نزد خدا گرامی و مقرب هستید، اهل پرهیزگاری، راستی و حقیقت، برگزیدگان و فرمانبرداران مطیع خدا، نگهبانان فرمان او، کارکنان به اراده او و پیروزمند به کرامت و لطف او هستید. خداوند شما را به اعطای علم ازلی برای کشف عالم غیب خود برگزید و برای حفظ اسرار غیبی خویش انتخاب کرد و به توانائی و قدرت کامل مخصوص گردانید، خداوند متعال به هدایت خود عزتتان بخشید، به برهان و اشراق نور خود اختصاصتان داد، به روح کلی الهی مؤیدتان فرمود و شما را به خلافت

خداوند شما را حجت ها و یاوران دین حق، حافظان سر، گنج علم لدنی، محل ودایع حکمت، مفسران وحی و ارکان توحید خود مقرر فرمود. او شما را گواهان خلق و نمایندگان خود برای بندگان و علامت روشن در شهرهای عالم و راهنمایان صراط مستقیم خود گردانید. خداوند متعال خاندان شما را معصوم از لغزش، ایمن از فتنه و پاک و منزّه از هر خلق ناشایسته گردانیده، رجس و ناپاکی را به کلی از شما زایل فرمود و شما را پاک و پاکیزه گردانید.

«فَعظَّمْتُمْ جَلَالَهُ وَ اكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَ اَدْمَتُمْ ذِكْرَهُ وَ وَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ وَ اَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ وَ نَصَحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ دَعَوْتُمْ اِلَى سَبِيلِهِ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ بَدَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ وَ صَبِرْتُمْ عَلَى الْاَذَى فِي جَنْبِهِ وَ اَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ اَمَرْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُم عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُم فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى اَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيْنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَ اَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ شَرَائِعَ اَحْكَامِهِ وَ سَنَنْتُمْ سُنَنَهُ وَ صَرْتُم فِي ذَلِكُمْ مِنْهُ اِلَى الرِّضَا وَ سَلَمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَ صَدَقْتُمْ مِنْ رِسَالِهِ مِنْ مَضَى»؛

تا آن که شما شکوه و جلال خدا را به عظمت یاد کردید، شأن او را به کبریائی و لطف و کرمش را به مجد و بزرگی ستودید، ذکر خدا را بر دوام و عهد و میثاقش را برقرار داشتید، پیمان و طاعتش را محکم نمودید، در پنهان و آشکارا خلق را نصیحت کرده، آنان را با برهان، حکمت، پند و موعظه نیکو به راه حق دعوت کردید و در راه رضای او از جان خود گذشته، بر هر مصیبتی که از امت به شما رسید برای خدا صبر کردید. نماز را به پا داشتید، زکات را ادا نمودید، امر به معروف و نهی از منکر کرده، حق جهاد در راه دین خدا به جا آوردید، تا آن که دعوت دین را آشکار ساخته، فرایض و احکامش را بیان کرده، حدود را مقرر و شرایع و احکام و سنن آسمانی را

استوار گردانیدید، تا آنجا که در امر اقامهٔ دین، خدا را از خود خشنود ساخته، تسلیم قضا شده و هر حکمی از رسولان الهی در گذشته آمده بود همه را تصدیق کردید.

اصلی ترین عناصر فکری تشیع که از این متن استفاده می شود بدین قرار است:

۱. ایمان به این که جز خدای یکتا خدائی نیست و او از هر گونه شریک منزّه است.

۲. ایمان به این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بندهٔ خاص و برگزیده و رسول پسندیدهٔ خداوند است.

۳. امامان شیعه نیز پیشوایان و امامان راهنما و راهمدان و دارای عصمت و کرامت هستند که ارزش آن ها از بزرگداشت خدا نسبت به آنان ناشی شده است.

همچنین در این فراز از زیارت به جنبه های عملی حرکت ائمهٔ اطهار نیز این چنین اشاره شده است:

۱. به بزرگی یاد کردن جلال خداوند متعال و به کبریائی یاد کردن شأن و مقام ذات اقدس حق و لطف و کرمش را به مجد و بزرگی ستودن.

۲. برقرار داشتن عهد و میثاق الهی و محکم نمودن پیمان طاعت آن ذات اقدس.

۳. نصیحت کردن مردم و خیرخواهی برای آنان در آشکار و پنهان برای رضای خدا.

۴. دعوت مردم به راه حق به وسیلهٔ برهان و حکمت و پند و موعظهٔ نیکو.

۵. ایثار دائم در راه خداوند به واسطهٔ گذشتن از جان و صبر کردن بر ناملایمات.

۶. برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و عمل کردن دائم به سایر عبادات و حدود دین مقدّس اسلام.

۷. حفظ شریعت اسلامی به جهت سالم ماندن از تحریف.

۸. تسلیم در برابر قضا و قدر الهی.

۹. تأکید بر وحدت راه پیامبران و تصدیق پیامبران گذشته.

۴. دوستان اهل بیت

امام علیه السّلام در فراز دیگری از این زیارت بلند این گونه بیان داشته اند که: مردم در اینجا به دو گروه تقسیم می شوند. گروهی که موالی و دوستدار اهل بیت علیهم السّلام بوده، در راه هدایت سیر می کنند، و گروه دیگری که موالی دشمنان اهل بیت بوده، در طریق گمراهی راه می پیمایند. آن حضرت فرموده اند:

«فالراغب عنکم مارق و اللازم لکم لا حق و المقصر فی حقکم زاهق.»

و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهل و معدنه و میراث النبوه عندکم و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و فصل الخطاب عندکم و آیات الله لدیکم و عزائمہ فیکم و نوره و برهانه عندکم و أمره الیکم؛

پس هر کس از طریق شما برگشت از دین خدا خارج شده، و هر کس ملازم امر شما بود، به شما ملحق گشت و هر کس در انجام امر شما کوتاهی کرد محو و باطل گردید. حقّ با شما، در خاندان شما، مبدأش از شما و پایانش به سوی شما است، شما اهل حقّ و معدن حقّ و حقیقت می باشید. میراث نبوّت در نزد شما و بازگشت خلق به سوی شما و حساب خلائق بر شما است. معیار جدایی حقّ از باطل در نزد شما، آیات عظمت الهی هم در نزد شما، و عزائم اسرار نبوّت در خاندان شما و همچنین نور خدا و برهان او در نزد شما و امر خدای تعالی وابسته به امر شما می باشد.

«من والاکم فقد والی اللّٰه و من عاداکم فقد عادی اللّٰه و من أحبّ اللّٰه و من ابغضکم فقد ابغض اللّٰه و من اعتصم بکم. فقد اعتصم باللّٰه»؛

هر که شما را مولای خود شناخت خدا را مولای خویش دانسته، و هر که شما را دشمن داشت خدا را دشمن داشت، و هر که شما را دوست داشت خدا را دوست داشته، و کسی که با شما کینه و خشم ورزید با خدا کینه و خشم ورزیده، و هر که چنگک به دامان شما زد به ذیل عنایت خدا چنگک زده است.

«انتم الصراط الأقوم و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و الرحمه الموصوله و الآیة المخزونه و الامانه المحفوظه و الباب المبتلى به الناس. من أتاکم نجی و من لم یأتکم هلك»؛

راه راست شمائید و شما گواهان دار آخرت و شفیعیان عالم قیامتید. رحمت سرمد و آیت و نشان مسطور در گنجینه و امانت و ودیعه لوح محفوظ الهی و درگاه امتحان خلق. هر کس رو به سوی شما آمد نجات یافت و آن که از این درگاه دور شد به هلاکت رسید.

«إلی اللّٰه تدعون و علیه تدلون و به تؤمنون و له تسلّمون و بأمره تعملون والی سبيله ترشدون و بقوله تحکمون»؛

خلق را به خدا می خوانید و به شناخت او راهنمایی می کنید. به خدا ایمان دارید و تسلیم او و مطیع فرمان او هستید. شما مردم را به راه خدا هدایت کرده و به کلام او در میان آنان حکم می کنید.

«سعد من والاکم و هلك من عاداکم و خاب من جحدکم و ضلّ من فارقکم و فاز من تمسک بکم و أمن من لجأ الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم».

من اتبعکم فالجنه مأواه و من خالفکم فالنار مثواه و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من رد علیکم فی اسفل درک من الجحیم»؛

هر که به ولایت شما گروید به سعادت رسید و آن که با شما دشمنی کرد هلاک شد.

هر که منکر شماست نومید است و هر که از شما جدا است گمراه. هر که به شما تمسک جست پیروز گردید و هر که به شما پناه آورد در امان ماند. هر که مقام شما را تصدیق کرد سلامت یافت و هر که به دامن اطاعت شما دست زد هدایت یافت.

هر که شما را پیروی کرد در بهشت جاودان منزل یافت و هر که به راه مخالفت با شما شتافت در آتش دوزخ مسکن گزید. هر که منکر شما گردد کافر است، هر که با شما به جنگ برخاست مشرک شده و هر کس حکم شما را رد کرد در پایین ترین درجات جهنم خواهد بود.

حقیقت دوّم: کسی که موالی اهل بیت علیهم السّلام باشد ارزش واقعی آن بزرگواران را در نزد خدا می داند و به همین جهت است که می بینیم امام هادی علیه السّلام در فراز دیگری از این زیارت می فرماید:

«أشهد أنّ هذا سابق لكم فيما مضى و جار لكم فيما بقى و ان ارواحكم و نوركم و طينتكم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض. خلقكم الله أنوارا فجعلكم بعرشه محدقين حتى منّ علينا بكم فجعلكم فى بيوت أذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه. و جعل صلواتنا عليكم و ما خصنا به من ولايتكم طيبا لخلقنا و طهاره لأنفسنا و تزكیه لنا و كفاره لذنوبنا فكنا عنده مسلمين بفضلكم و معروفين بتصديقنا اياكم»؛

گواهی می دهم که این مقام برای شما در زمان سابق و لاحق همواره بوده و خواهد بود، و نیز گواهی می دهم بر این که ارواح عالی شما ائمه اطهار و نورانیت و طینت پاکتان یکی است، و آن ذوات طیب و طاهر عین یکدیگرند. شما را خدا آفرید و به عرش خود محیط گردانید، تا این زمان که به نعمت وجود شما بر ما منت گذاشت و شما را در خاندان هائی قرار داد که امر به رفعتش فرمود و به ذکر نام خدا در آن

خاندان ها فرمان داد، و درود و صلوات ما را بر شما واجب گردانید و هر آنچه از نعمت ولایت شما که ما را به آن اختصاص داد، برای نیکوئی فطرت و خلقت ما، پاکی نفوس ما، تزکیه و پاکیزگی ما و کفاره گناهان مان بود. پس ما نزد خدا به فضیلت و برتری شما بر خلق معترف و تسلیم بوده و به تصدیق مقام شما معروف بوده ایم.

سومین حقیقت: سومین حقیقتی که این زیارت بلند به آن اشاره دارد تشویق و ترغیب همگان به تبلیغ و انتشار امر ائمه علیهم السلام و پرتوافشانی فضیلت آن بزرگواران است تا آنجا که هیچ خیری باقی نماند مگر این که نور باشرافت آن حضرات آن را روشن و منور گرداند.

در ادامه زیارت می خوانیم:

«بلغ الله بكم أشرف محل المكرمين و أعلى منازل المقربين و أرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لاحق و لا يفوقه فائق و لا يسبقه سابق و لا يطمع في ادراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا صدیق و لا شهيد و لا عالم و لا جاهل و لا دنی و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنيد و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلك شهيد إلا عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لدیه و قرب منزلتکم منه»؛

چنین بود که خدای متعال شما را به شریفترین مقام اهل کرامت و عالیترین منزلت مقربان و رفیعترین درجات پیامبران خود نایل گرداند. همان مقام بلندی که از گذشتگان و آیندگان کسی بدان نخواهد رسید و فوق آن مرتبه احدی راه نخواهد یافت، و تا ابد هیچ پیشی گیرنده ای بدان پیشی نخواهد گرفت و هیچگاه کسی درک

آن مقام را نیز طمع نشاید کرد، تا آنجا که هیچ ملک مقرب، نبی مرسل، صدیق، شهید، عالم، جاهل، پست، بلند، مؤمن، صالح، فاجر، طالح، جبار سرکش، شیطان گمراه و هیچ خلقی میان آن ها نیست جز آن که خدا همه آن ها را به جلالت قدر و عظمت شأن و بزرگواری و مقام رفیع شما شناسا گردانید، و نور تام تمام و منزلت های نیکو و ثابت بودن مقام و شرافت رتبه و منزلت نزد خدا و کرامت مجد شما نزد حق و اختصاص و تقرب شما به حضرت احدیت و عزت و کرامت شما نزد حق را کاملاً بر همه آنان روشن ساخت.

چهارمین حقیقت: چهارمین حقیقتی که این زیارت به آن اشاره کرده است، اقرار دائم به معتقدات اهل بیت علیهم السلام و عمل به مقتضای آن است:

«بأبی أنتم و أمی و أهلی و مالی و أسرتی أشهد الله و أشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنتُم به، کافر بعدوکم و بما کفرتم به، مستبصر بشأنکم و بضلاله من خالفکم موال لکم و لأولیائکم مبغض لاعدائکم و معاد لهم سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم محقق لما حققتُم مبطل لما ابطلتُم مطیع لکم عارف بحقکم مفر بفضلکم محتمل لعلمکم»؛

پدر و مادر و اهل و مال و خویشاوندانم به فدای شما باد. خدای متعال را گواه می گیرم و شما را نیز که من به ولایت الهی شما و به هرچه شما به آن ایمان دارید ایمان دارم، درباره دشمنان شما و نیز هر آنچه شما به آن کافر و منکر شدید من نیز کافر و منکر هستم. من به جلالت شأن شما و به گمراهی مخالفان شما آگاه و معتقدم. شما و دوستداران شما را دوست دارم و دشمنان شما را دشمن داشته و با آن ها عداوت می ورزم. هر که تسلیم امر شماست با او تسلیم و در صلح و سازش هستم. اقا با هر کس که با شما بجنگد جنگ خواهم کرد. هر چه را شما حق بدانید حق می دانم و آنچه را که شما باطل گردانید ابطال می کنم. من فرمانبردار شمایم و عارف به حق شما و اقرار به فضیلت و برتری شما داشته، حمل کننده دانش شما می باشم.

و از مصادیق ایمان به ولایت و رجعت اهل بیت علیهم السّلام این کلام حضرت امام هادی علیه السّلام در این زیارت است که می فرماید:

«محتجب بدمتکم و معترف بکم مؤمن بایابکم مصدّق برجعتکم منتظر لأمرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بأمرکم مستجیر بکم زائر لکم عائذ بقبورکم مستشفع الی الله عز و جل بکم و متقرب بکم إلیه و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی فی کل احوالی و أموری مؤمن بسرکم و علانیتکم و شاهدکم و غائبکم و أولکم و آخرکم و مفوض فی ذلک کله الیکم و مسلم فیہ معکم و قلبی لکم مسلم و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معده حتی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی ارضه فمعکم معکم لا مع غیرکم آمنت بکم و تولیت آخرکم بما تولیت به أولکم و برئت إلی الله عز و جل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و حزبهم الظالمین لکم الجاحدین لحقکم و المارقین من ولایتکم الغاصبین لایرثکم الشاکین فیکم المنحرفین عنکم و من کل ولیجه دونکم و کل مطاع سواکم و من الأئمه الذین یدعون إلی النار»؛

من متلبس به عهد ولایت شما و معترف به حقانیت شما هستم. من به رجعت و بازگشت شما ایمان دارم و منتظر امر و فرمان شما و چشم به راه دولت حقّ شما هستم.

سخن شما را گرفته، امر شما را به کار بسته، به درگاه شما پناه آورده، به زیارت شما شتافته، به قبور و مرقد شما پناه آورده و با این کار به خدا توسّل می جویم. شما را شفیع خود به درگاه خدا می گردانم و به واسطه شما به خدا تقرب جست، در تمام احوال و جمیع امور، و همه حوایج و درخواست هایی که از خدا دارم شما را جلو انداخته و به واسطه شما حاجت و مرادم را از خدای خود می طلبم.

من به ظاهر و باطن، به حاضر و غایب و اول و آخر شما ایمان دارم و در تمام امور فوق کارها را به شما واگذارده، تسلیم فرمان شمایم، قلبم تسلیم شما و رأیم تابع به رأی شما و یاریم با تمام قوا مهربانی یاری شماست. و این امر همواره برقرار است تا روزی که خدای تعالی دین خود را به واسطه ولایت و حکومت شما زنده گرداند و در آن ایام ربوبی شما را به عالم بازگرداند و به شما برای اجرای عدل الهی در تمام روی زمین اقتدار بخشد، پس من همواره با شما بوده و خواهم بود، نه با دشمنان شما. به شما ایمان دارم و به آن دلیل که اولین شما را دوست می دارم به همان دلیل آخرین شما را نیز دوست می دارم، و به سوی خدای عزّ و جلّ از دشمنان شما بیزاری می جویم و از بت «جبت» و طاغوت و شیاطین و حزب آن ها که به شما ظلم کرده و حقّ شما را انکار کردند همچنین کسانی که از عهد ولایت شما سرکشی کرده، ارث شما را غصب نموده، در مقام شما شکّ و ریب داشته و از طریقه شما منحرف شدند بیزارم و از هر وسیله و پیشوایی غیر شما و پیشوایانی که خلق را به آتش دوزخ فرا می خوانند نیز بیزاری می جویم.

«فبئنی الله ابدا ما حییت علی موالا-تکم و محبتکم و دینکم و وفقنی لطاعتکم و رزقنی شفاعتکم و جعلنی من خیار موالیکم التابعین لما دعوتهم إلیه و جعلنی ممن یقتصّ آثارکم و یسلک سبیلکم و یهدی بهدیکم و یحشر فی زمرتکم و یکرّ فی رجعتکم و یملک فی دولتکم و یشرّف فی عافیتکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غدا برؤیتکم»؛

پس تا مادامی که زنده ام خداوند مرا در ولایت، دوستی، دین و آیین شما ثابت بدارد و مرا موفق به طاعت شما و بهره مند از شفاعت شما گرداند، و مرا از خوبان دوستداران شما قرار دهد، از آنان که به هرچه دعوت کردید از آن پیروی کرده، در پی آثار شما رفته، سالک طریق شما بودند و به رهبری شما هدایت یافتند همانان که به

گاه قیامت در زمره شما محشور شده، در رجعت شما به جهان بازگشته، در دولت و سلطنت شما به حکومت و ملک رسیدند و به واسطه شما به شرف عافیت نایل گشته، در ایام پادشاهی شما تمکن و اقتدار یافته، و در فردای قیامت چشمشان به جمال شما روشن گردد.

«بأبی أنتم و أمی و نفسی و اهلی و مالی من اراد اللّٰه بدأ بکم و من و حیده قبل عنکم و من قصده توجه بکم. موالی لا أحصی ثناء کم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدر کم و انتم نور الأخیار و هداه الابرار و حجج الجبار. بکم فتح اللّٰه و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض إلا باذنه و بکم ینفّس الهم و یکشف الضر. و عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکته و الی جدّکم بعث الروح الامین، آتاکم اللّٰه ما لم یؤت احدا من العالمین»؛

پدر و مادرم و جان و اهل و مالم به فدای شما باد. هر کس اراده خداشناسی و اشتیاق به خدا در دل یافت، به پیروی از شما یافت و هر کس خدا را به یگانگی پذیرفت، به تعلیم شما پذیرفت، و هر که خدا را جست به شما توجه کرد.

ای پیشوایان من، صفات کمالی شما آنقدر است که ثنای شما را شمار نتوانم کرد و به کنه مدح و توصیف قدر و منزلت شما نتوانم رسید، چرا که شما نور قلب خوبان، هدایت کنندگان نیکوکاران و حجّت های خدای مقتدر جبار هستید. خداوند به واسطه شما خلق عالم را افتتاح کرد و به واسطه شما نیز کتاب آفرینش را ختم خواهد نمود. به واسطه شما است که خدا باران رحمت را بر ما نازل کرد و به واسطه شما آسمان را به پا داشت تا بر زمین جز به امرش فرو نیاید و به واسطه شما غم و اندوه و رنج ها از دل ها برطرف می گردد.

اسرار نازل بر پیامبران و اسرار پایین آمدن فرشتگان نزد شما بوده و روح الامین تنها

بر جد بزرگوار شما نازل گردید. خدا به شما مقامی عطا کرد که به احدی از اهل عالم عطا نکرده است.

«طأً کل شریف لشرفکم و بنح کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم و ذل کل شیء لکم و اشرقت الارض بنورکم و فاز الفائزون بولایتکم بکم یسلک الی الرضوان و علی من جحد ولایتکم غضب الرحمن»؛

هر شخص با شرافتی پیش شرف مقام شما سر فرود آورد و هر سرکش متکبری به اطاعت شما سر نهد و هر جبار گردن فرازی در مقابل فضل و کمال شما خاضع شود و همه چیز پیش شما فروتن گردد، و زمین به نور شما روشن گشته، رستگاران عالم به ولایت و محبت شما رستگار شدند. پیروی شما سلوک راه بهشت و رضوان و انکار ولایت شما خشم و غضب خدای رحمان است.

«بأبی أنتم و أمی و نفسی و أهلی و مالی ذکرکم فی الذاکرین و اسماءکم فی الأسماء و أجسادکم فی الاجساد و أرواحکم فی الأرواح و أنفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور فما أحلی اسماءکم و أکرم أنفسکم و أعظم شأنکم و أجل خطرکم و أوفی عهدکم و أصدق وعدکم.

کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الإحسان و سجیتکم الکریم و شأنکم الحق و الصدق و الرفق و قولکم حکم و حتم و رأیکم علم و حلم و حزم، إن ذکر الخیر کنتم أوله و أصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه»؛

پدر و مادر و جان و اهل و مال همه فدای شما باد. در حلقه ذاکران عالم از زمین و آسمان همه جا ذکر خیر شماست. نام های شما در میان نام ها، جسد پاک شما در میان اجساد، روح بزرگ شما در میان ارواح، نفوس قدسی شما در میان نفوس، آثار وجودی شما در میان آثار، و قبور مطهر شما در میان قبرها. پس چقدر نام های شما

شیرین، جان های شما با کرامت، مقامتان بزرگ، قدر و منزلت شما با جلال، عهد شما با وفاترین عهد، و عهد و پیمان شما راست و با حقیقت می باشد.

سخن شما نوربخش دل ها، امر و فرمان شما سبب رشد و تعالی خلق، تنها سفارستان پرهیزگاری، کار شما نیکو و عادت شما نیکویی، احسان جزو فطرت شما و کرم و بخشش از سجایای اخلاقی شما می باشد، شأن ذاتی شما حق و صدق و همراهی و دلسوزی، قول و دستور شما حکم حتمی لازم الاجرا و رأی و اندیشه شما علم و دانش و بردباری و مآل اندیشی است. اگر از خیر و نیکویی یاد شود شما مقام اول آن را داشته، اصل و فرع و معدن و محل و مبدأ و منتهای هر خیر و نیکویی شماست.

«بأبی انتم و امی و نفسی کیف أصف حسن ثنائکم و اخصی جمیل بلائکم و بکم أخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الکروب و أنقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار»؛

پدر و مادر و جانم نثار شما باد. چگونه مدح و ثنای شما را توانم وصف کرد و شئون رفیع و زیباییان را به شمار توانم آورد، در صورتی که خداوند به واسطه شما ما را از ذلت نجات داد. غم و اندوه شدید ما را برطرف ساخته، از وادی های هلاکت عالم و آتش دوزخ رهانید.

«بأبی أنتم و امی و نفسی بموالائکم علمنا الله معالم دیننا و أصلح ما کان فسد من دنیانا و بموالائکم تمت الکلمه و عظمت النعمه و ائتلفت الفرقة و بموالائکم تقبل الطاعه المفترضه و لکم الموده الواجبه و الدرجات الرفیعه و المقام المحمود و المكان المعلوم عند الله عزّ و جلّ و الجاه العظیم و الشأن الکبیر و الشفاعه المقبوله»؛

پدر و مادر و جانم فدای شما. به واسطه ولایت و پیشوایی شما بود که خدا معالم و

حقایق دین را به ما آموخت و هر آنچه از امور دنیای ما فاسد و پریشان بود اصلاح فرمود و به واسطه ولایت و پیشوایی شما کلمه به حد کمال رسید و نعمت بزرگ دین به خلق عطا گشته، پراکندگی امت به الفت و اتحاد مبدل گشت و به ولایت و دوستی شما اطاعات واجب از خلق پذیرفته می شود. خدا دوستی شما را بر خلق واجب کرد، و به شما درجات رفیع و مقام محمود و منزلت عالی معلوم در نزد خود و جاه و عزت بزرگ و شأن عظیم و مقام شفاعت مقبول اعطا گردانید.

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»

پروردگارا، به آنچه نازل کردی گرویدیم و فرستاده [ات] را پیروی کردیم؛ پس ما را در زمره گواهان بنویس.

رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛ پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری سبحان ربنا إن کان وعد ربنا لمفعولا؛ منزه است پروردگار ما، که وعده پروردگار ما قطعا انجام شدنی است.

«یا اولیاء الله ان بینی و بین الله عزّ و جلّ ذنوبا لا یأتی علیها إلا رضاکم فبحق من ائتمنکم علی سره و استرعاکم امر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعا فی لکم مطیع. من أطاعکم فقد أطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من أحبکم فقد أحب الله و من أبغضکم فقد أبغض الله»؛ ای اولیای خدا، همانا میان من و خداوند عزّ و جلّ گناہانی است که جز رضایت و شفاعت شما آن گناہان را محو نخواهد ساخت. پس قسم به حقّ آن کس که شما را امین سرّ خود گردانید و سرپرست امور بندگان خود قرار داده، اطاعت شما را به طاعت خود مقرون ساخت، از خدا برای من بخشش و آمرزش طلبیده، شفیع من

باشید. چرا که من مطیع فرمان شما هستم، هر کس شما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که شما را نافرمانی کند، معصیت خدا کرده است. کسی که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و کسی که با شما خشم و دشمنی روا دارد با خدا دشمنی روا داشته است.

«اللهم انى لو وجدت شفعا اقرب اليك من محمد و اهل بيته الأخيار الأئمة الابرار لجعلتهم شفعاى فبحقهم الذى اوجبت لهم عليك اسألك ان تدخلنى فى جملة العارفين بهم و بحقهم و فى زمرة المرحومين بشفاعتهم إنك ارحم الراحمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و سلم تسليما كثيرا و حسبنا الله و نعم الوكيل»؛

پروردگارا، اگر من شفیعانی نزدیکتر از محمد و آل محمد به تو که همه جزء اخیار و پیشوایان نیکوکار هستند می یافتم، آنان را به درگاه تو شفیع قرار می دادم. پس تو را به حق آنان قسم، همان حقی که تو خود آن را بر خود لازم گردانیدی. از تو درخواست می کنم که مرا در جمله عارفان به مقام و حق آن ها داخل نمائی و در زمرة رحمت شدگان به سبب شفاعتشان قرارم دهی، که تویی مهربانترین مهربانان عالم، و درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش و سلام و تحیت بسیار باد و خدا ما را کفایت است و نیکو و کیل و نگاهبانی است.

از این فقرات نیز این نکات را می توانیم الهام بگیریم:

۱. ضرورت ایمان به رجعت ائمه علیهم السلام و برپا شدن دولت آنان.

۲. اهمیت زیارت قبور ائمه علیهم السلام.

۳. اهمیت ایمان به رجعت.

۴. اهمیت ایمان به امور پنهان و آشکار آن ها.

۵. ضرورت آمادگی دائم برای کمک رسانی به دولت آنان تا این که آن

دولت در سرتاسر زمین حکم فرما شود.

۶. ضرورت بیزاری جستن از دشمنان آنان.

۷. خوشحالی مؤمنین به آنچه خداوند متعال به دست اهل بیت علیهم السّلام روزی آنان گردانیده است.

۸. دانستن این مطلب که وحدت مسلمانان به صورت صحیح، جز تحت لوای اهل بیت علیهم السّلام تحقّق نخواهد یافت.

۹. ایمان به اهل بیت علیهم السّلام امری عاطفی نبوده بلکه باید از سر بیداری، ادراک، تحقیق و پژوهش باشد (۱).

دوم: زیارت غدیر

از مهمترین زیارات ائمه اطهار در نزد شیعه امامیه که اهتمام و اهمیت ویژه ای به آن می دهند زیارت روز غدیر است، چراکه این امر خود به عنوان سمبلی برای این روز جاویدان در دنیای اسلام است، روز غدیر روزی است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله راه سرنوشت ساز امت را مقرر کرده، حضرت امام امیر المؤمنین علی علیه السّلام را به عنوان خلیفه و جانشین خود برای مسلمانان منصوب نمود.

حضرت امام هادی علیه السّلام در سالی که معتصم آن حضرت را از مدینه به سامرا احضار نموده بود جدّ خود حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را در چنین روزی زیارت کرده است.

آن حضرت جدّ بزرگوار خود را با این زیارت که از برترین و

ص: ۲۶۱

باشکوهترین زیارات است زیارت نموده است. آن حضرت در متن این روایت از فضایل حضرت امام امیر المؤمنین علی علیه السلام سخن به میان آورده و مصیبت ها و مشکلات سیاسی و اجتماعی که آن حضرت در طول حیات شریف خود با آن روبرو بوده را ذکر نموده است.

اکنون بعضی از قسمت های این زیارت را که از اخبار غیبی اهل بیت علیهم السلام به حساب می آید به حضور شما عرضه می داریم:

۱. حضرت امام هادی علیه السلام در زیارت غدیریّه خود فرموده اند که جدّ آن حضرت، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام اولین کسی است که به دین اسلام گرایش پیدا کرده، به خداوند متعال ایمان آورده و دعوت پیامبر خدا را لَبَّيْكَ گفته است. آن حضرت خطاب به جدّ بزرگوار خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«و أنت أوّل من آمن بالله و صلی له، و جاهد، و أبدی صفحتہ فی دار الشرک، و الارض مشحونه ضلاله و الشیطان یعبد جهره...»؛

و تو اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورده و برای خداوند نماز آوردی، و در زمانه ای که زمین پر از گمراهی شده و شیطان با آواز بلند عبادت می شد، رودرروی شرک و کفر نهاده با آن ها جهاد نمودی....

البته اخباری که دلالت بر این نکته دارد که حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام اولین کسی است که به رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ایمان آورده، اذعان و اعتراف نموده، ندای خداوند و دعوت به سوی دین خدا را استجابت نموده و پس از رسول خدا اولین کسی بوده است که مردم را به دین خدا فرا خوانده، بسیار فراوان است. ابن اسحاق روایت می کند:

اولین کسی که تاریخ نامش را ذکر کرده که به رسول خدا ایمان آورده، به

همراه او نماز گذارده و آنچه را که از جانب خدا آورده بود تصدیق نموده است، علی بن ابی طالب علیه السّلام می باشد که در آن روزگار ده ساله بوده است (۱).

طبرانی به سند خود از اباذر روایت می کند که گفت: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: این اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی است که در روز قیامت با من دست خواهد داد... (۲).

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عایشه فرموده است: این علی بن ابی طالب اولین کس از مردم است که ایمان آورده است (۳).

و مانند این روایات بسیار فراوان است که این مطلب را به وضوح بیان می دارد.

۲. حضرت امام هادی علیه السّلام در زیارت غدیریّه خود از جهاد حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام و بیباکی، شجاعت و استقامت آن حضرت در جنگ ها سخن به میان آورده فرموده است:

در موقعیت های سختی که خلائق مشاهده کردند و مقامات مشکلی که در نزد امت مشهور شده و ایام صعب ناگواری مانند روز جنگ بدر و روز جنگ احزاب، فتح و پیروزی منحصرأ به دست ید الهی تو واقع گردید.

وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا * هَتَأَلَيْكَ الْبَلِيّ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا * وَ إِذْ يَقُولُ الْمُتَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا * وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ؛

ص: ۲۶۳

۱- (۱). سیره نبویه، ابن اسحاق/۱/۲۶۲ و به نقل از آن طبری/۲/۳۱۲.

۲- (۲). فیض القدر/۴/۳۵۸.

۳- (۳). استیعاب/۲/۷۵۹.

هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند، و آنگاه که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌هایی [نابجا] می‌بردید. آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت‌تکان خوردند. و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند: «خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند.» و چون گروهی از آنان گفتند: «ای مردم مدینه، دیگر شما را جای درنگ نیست، برگردید.» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می‌خواستند و می‌گفتند:

«خانه‌های ما بی‌حفاظ است» و [لی‌خانه‌هایشان] بی‌حفاظ نبود، [آنان] جز گریز [از جهاد] چیزی نمی‌خواستند.

و همچنین خداوند متعال فرموده است: **وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ رَبَّنَا مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا**؛ و چون مؤمنان دسته‌های دشمن را دیدند، گفتند: «این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند»، و جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود.

اما در آن هنگام این تو بودی که عمرو آن‌ها را کشتی [منظور عمرو بن عبدود می‌باشد] و جمعیت لشکریان‌شان را منهزم و مغلوب ساختی و خدا آن کافران را با دل‌های پر از خشم و بی‌آن که به هیچ‌خیری نایل شوند برگردانید، و خدا زحمت جنگ را از مؤمنان برداشت که خدا همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است.

و در روز جنگ احد در آن حالت سخت که مسلمانان در حال فرار از کوه بالا می‌رفتند و درحالی که پیامبر ایشان را از پشت سر فرا می‌خواند به بانگ و فریاد هیچ‌کس توجهی نداشتند، تنها تو بودی که با برق شمشیرت مشرکان را از چپ و راست از آزار رساندن به پیامبر دور می‌داشتی و آسیب دشمنان را از آن سرور دفع می‌کردی، تا آن که خداوند به نصرت و عنایت خود کافران را با ترس و هراس از تعرض تو و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برگردانید، و لشکر

شکست خورده را به واسطه تو نصرت و پیروزی بخشید.

و باز در روز جنگ حنین چنان که قرآن فرموده است: و در روز «حنین» آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد، و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید. آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد، و در این آیه مقصود از کلمه مؤمنین تو و یاران و محبانت بودید، و در آن حال عمومی تو عباس به صدای بلند در حالی که لشکر رو به فرار می گذاشت ندا می کرد که ای اصحاب سوره بقره و ای اهل بیعت شجره!!، تا آن که قومی ندای عباس را اجابت کردند.

یا علی، در آن هنگام تو تنها کسی بودی که زحمت و بار جنگ را از سپاه اسلام برداشتی و با آن که لشکر مأیوس از ثواب جنگ شدند، بدون یاری و مساعدت آن ها متکفل یاری دین شدی، چون آنان به جنگ پشت کرده و به توبه و انابه و عفو خدا امیدوار بودند، و این است کلام خدا در این واقعه که فرمود: سپس خدا بعد از این [واقعه] توبه هر کس را بخواهد می پذیرد، و تو در آن روز دارای درجه و مقام صبر و نایل به اجر عظیم خدا بودی.

و یا در روز جنگ خیبر که خدا ضعف و سستی منافقان را بر مؤمنان آشکار کرد و کافران را ناامیدی و شکستی سخت نصیب گشت، و حمد خدا را که ربّ تمام دنیاهاست، در حالی که آنان قبلاً با خداوند متعال پیمان بسته بودند که به دشمن پشت نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست دارد.

امام هادی علیه السلام در ادامه این زیارت شریف می فرمایند:

تو آن کسی هستی که در تمام جنگ ها با پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر بودی و به اتفاق او در راه خدا جهاد می کردی و پرچم اسلام را پیش پیش پیغمبر می بردی و در جلوی او شمشیر به فرق دشمنان می زدی، و چون عزم و تدبیر و بصیرت در امور مشهور بود پیغمبر تو را در بسیاری

از موارد فرمانروا کرد و هیچ کس بر تو امیر و فرمانفرما نبود... (۱).

۳. امام هادی علیه السلام در ادامه زیارت خود به مسأله خوابیدن حضرت امام علی علیه السلام در رختخواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و محافظت کردن از جان پیامبر اکرم با به خطر انداختن جان خود اشاره می نماید. چرا که قریش همگی بر کشتن پیامبر اکرم اجتماع کرده و امام علی علیه السلام اولین فدایی در راه اسلام است. امام هادی علیه السلام در این قسمت از زیارت خود می فرماید:

«و أشبهت في البيات على الفراش الذبيح عليه السلام إذ أجبت كما أجاب، و أطعت كما أطاع إسماعيل محتسبا صابرا إذ قال: يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ .

و كذلك انت لما أباتك النبي صلی الله علیه و آله و أمرک ان تضطجع في مرقدہ واقيا له بنفسک اسرعت إلى اجابته مطيعا، و لنفسک علی القتل موطنا فشکر الله تعالی طاعتک و أبان من جميل فعلک بقوله جلّ ذکره: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد»؛

و نیز حال تو در شبی که به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله به بستر او خفتی شبیه به حال اسماعیل ذبیح الله است که چون پدرش به او گفت: ای پسر عزیزم، من در خواب مأمور به ذبح تو گردیده ام، رأی تو در این کار چیست؟ در پاسخ گفت: هرچه از جانب خدا بدان مأموری انجام ده که مرا ان شاء الله از صابران خواهی یافت.

به همین صورت چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را مأمور کرد که در بستر او بخوابی، به سرعت فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت کردی و خود را به جای او برای کشته شدن آماده ساختی. خدا هم طاعتت را پاداش داد و کار نیکوی تو را بر امت آشکار نموده،

ص: ۲۶۶

این گونه در کتاب شریف قرآنش از تو سخن به میان آورد که: و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است (۱).

ایمن سازی علمی

تربیت دانشمندان و استعدادهای علمی که در فروع مختلف علمی اسلامی تخصیص داشته باشند اساسی ترین نقطه برای به وجود آمدن سطح علمی مناسب و بالا بردن آن بود که جماعت شیعه بدان احتیاج وافری داشت.

سپس این که به این عالمان دینی نقش ویژه ای در جامعه اسلامی داده شود. و این همان کاری بود که همه پیشوایان اهل بیت علیهم السلام بدون استثنا آن را انجام می دادند.

اما دوره حضرت امام هادی علیه السلام ویژگی خاصی داشت. چرا که زمان آن حضرت عصری بود که می بایست تمام شرایط را برای عصر غیبت آماده کند، عصر غیبت نیز عصر جدا شدن مردم از امام و پیشوای خود بوده، دیگر به جز عالمان الهی که امین بر حلال و حرام او هستند هیچ ملجأ و پناهگاه فکری و دینی برای مردم دیگری نمی بود.

از همین جا است که می بینیم این دو امام بزرگوار یعنی حضرت امام هادی علیه السلام و حضرت امام عسکری علیه السلام اهمیت ویژه ای به عالمان و دانشمندان می دادند، تا آنجا که از آنان با عنوان سرپرستان یتیمان آل محمد تعبیر نمودند.

احترام و بزرگداشت حضرت امام هادی علیه السلام برای این گونه دانشمندان بسیار

ص: ۲۶۷

جالب توجه است (۱).

کسانی که میراث فرهنگی امام هادی علیه السلام را مطالعه می کنند درمی یابند، آموزه های علمی ارائه شده از سوی امام هادی علیه السلام به جامعه، در کنار اهمیت ویژه ای که به روشن کردن راه و روش علمی مورد پذیرش اهل بیت علیهم السلام می داده اند همواره استمرار داشته و آن حضرت در جهت تعمیق آن کوشیده است.

برای این که میزان اهمیت آن حضرت به ترویج ژرف اندیشی و تربیت مردم برای پیمودن شیوه های علمی صحیح را دریابیم، کافی است نگاهی گذرا به نامه امام هادی علیه السلام به مردم اهواز بیاندازیم.

ایمن سازی تربیتی

امام هادی علیه السلام علیرغم همه شرایطی که برای جدا کردن آن حضرت از شیعیان و دوستداران، بر ایشان تحمیل شده بود، همواره مسئولیت های تربیتی خود را با هروسیله ای که تأثیرگذاری بیشتری در میان شیعیان داشت و به بهترین نحو به انجام می رسانده اند. آن حضرت گاه برای بعضی از شیعیان خود دعا کرده و برای روا شدن حاجات آن ها به درگاه خداوند متعال می رفته است.

گاه نیز نیازهای مادی شیعیان خود را برطرف کرده و به آن ها پول می داده اند، یا این که با بیانی صریح در رابطه با لغزشگاه هایی که در پیش رویشان بود به آنان هشدار می دادند.

می بینیم در توطئه ای که متوکل برای به دام انداختن برادر حضرت امام

ص: ۲۶۸

هادی علیه السّلام، «موسی مبرقع»، به کار گرفت تا وی را در کاری وارد نماید که در شأن او نبوده، موجب آبروریزی او و برادرش حضرت امام هادی علیه السّلام می گردید، حضرت امام هادی علیه السّلام در برابر برادر خود قرار گرفته و قبل از این که موسی به ملاقات متوکل برود حقیقت قضیه و آنچه در انتظار او بوده و خطرات معنوی که این مسأله به دنبال داشت را به او گوشزد نمودند (۱).

حضرت امام هادی علیه السّلام مفهوم توجّه به درگاه خداوند متعال و پناه بردن به آن ذات مقدّس را در موارد متعدد و به شکل هایی ملموس به پیروان خود نشان می دادند تا آن ها اهمیت این اصل اساسی را در زندگی درک کنند.

در همین رابطه از ابو محمّد فہام با سند از ابو الحسن محمّد بن احمد نقل شده است که گفت: عموی پدرم برای من نقل کرد که روزی به نزد حضرت امام هادی علیه السّلام رفته و به آن حضرت عرضه داشتم: متوکل تنها به خاطر این که می داند من با شما ارتباط دارم حقوق مرا قطع نموده است و جز این، اّتهم دیگری ندارم، حال سزاوار است که بر من لطف و کرم کنی و در نزد او وساطت کنی تا حقوق مرا وصل کند. امام هادی علیه السّلام فرمودند: ان شاء اللّٰه حاجت برآورده است.

چون شب فرا رسید، فرستادگان متوکل یکی پس از دیگری به در خانه من آمده احضارم نمودند. من در همان شب به نزد متوکل رفته، او را در رختخوابش دراز کشیده یافتم. متوکل در همان حال به من گفت: ای ابو موسی به ما سر نمی زنی و خود را از خاطر ما می بری. چه مقدار از بابت حقوق از ما طلب داری؟

ص: ۲۶۹

گفتم: فلان صله و فلان پول و چون قدری از طلب خود را یادآوری نمودم دستور داد تا آن مبلغ و به اندازه همان مبلغ اضافه به من دادند، پس از این که از نزد او خارج شدم به وزیرش فتح گفتم: آیا حضرت امام هادی علیه السّلام اینجا آمده یا نامه ای برای متوکل نوشته است؟ فتح پاسخ داد: خیر.

ابو موسی گوید: بر حضرت امام هادی علیه السّلام داخل شدم. آن حضرت تا مرا دیدند فرمودند: ای ابو موسی، این چهره، چهره رضایتمندی است، عرض کردم: ای سید و آقای من، به من گفته شده که شما اصلاً به نزد متوکل نرفته و از او چیزی نخواسته اید. آن حضرت در پاسخ فرمودند: خداوند متعال می داند که ما هیچگاه در کارهای مهم جز به او پناه نبرده و در ناملايمات جز بر او توکل نمی کنیم. ما نیز عادت کرده ایم که همواره دست حاجت به سوی آن درگاه مقدّس دراز کرده و اجابت را تنها از او بخواهیم، و می ترسیم که اگر ما از این کار رو برگردانیم، اجابت نیز از دعای ما برداشته شود.

و از علی بن جعفر روایت شده است که گفت: در اثر سعایت و بدگویی دشمنان، متوکل مرا دستگیر و حبس نمود. پس از مدّتی جریان کار خود را بر متوکل عرضه نمودم اما متوکل به واسطه من که عبید الله بن یحیی نام داشت گفت: بی جهت برای واسطه شدن امثال این شخص خود را به زحمت نیانداز چرا که «عمر بن ابی الفرج» به من خبر داده که او از رافضیان بوده و کیل علی بن محمد می باشد وی عبید الله را به نزد من فرستاد تا مرا آگاه کند که متوکل سوگند یاد کرده که مگر سه روز پس از مردنم مرا از زندان آزاد نخواهد کرد. راوی گوید: در این وقت بود که علی بن جعفر نامه ای برای امام هادی علیه السّلام نوشت که در آن آمده بود: «نفسم بر من تنگ آمده، می ترسم در اثر شدت فشاری که بر من وارد می شود دچار لغزش گردم». امام در جواب نامه او چنین نوشتند که:

«هرگاه موقعیت را مناسب بدانم برای حلّ مشکل تو به درگاه خدا خواهم

رفت» پس آن هفته به پایان نرسیده بود که از زندان آزاد شدم (۱).

روش کلی حضرت امام هادی علیه السلام در تربیت و ساخت شخصیت افراد را می توان در این چند مورد خلاصه نمود:

۱. راهنمایی های تربیتی از طریق بیان احادیثی که مهمترین مفاهیم تربیتی را به انسان عرضه می نماید (۲).

۲. تأکید بر اطاعت از خداوند متعال.

۳. تأکید بر اهمیت توجه به خداوند متعال در برآوردن حاجات و نخواستن حاجت از غیر او (۳).

۴. اهمیت دعا و مداومت بر آن در متبلور ساختن روح توحید و توکل بر خدا در انسان.

۵. دعا کردن برای مؤمنان

۶. کوشش در رفع حاجات مؤمنان.

۷. رابطه عاطفی با پیشوایان صالح- که در اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلوه می کند- از طریق زیارت کردن آن بزرگواران و مطالعه در روش زندگی آنان.

در رابطه با دعای امام هادی علیه السلام برای مؤمنین و کوشش آن حضرت در برآوردن حاجات آنان می توان به روایات زیر استشهاد نمود:

۱. روایت گذشته که آن حضرت در پاسخ نامه علی بن جعفر که نوشته بود: «نفسم بر من تنگ آمده، می ترسم در اثر شدت فشاری که بر من وارد

ص: ۲۷۱

۱- (۱). ر.ک مسند الامام الهادی علیه السلام/ ۱۱۲ و ۱۲۱.

۲- (۲). ر.ک میراث تربیتی و اخلاقی امام هادی علیه السلام، بخش آخر از قسمت چهارم.

۳- (۳). ر.ک تحف العقول/ ۳۶۱، و کشف الغمه ۳/ ۱۷۶.

می شود دچار لغزش گردم». امام در جواب نامه او چنین نوشتند که: «هرگاه موقعیت را مناسب بدانم برای حل مشکل تو به درگاه خدا خواهم رفت» پس چند روزی نگذشته بود که از زندان آزاد شد (۱).

۲. علامه مجلسی از کتاب الخرائج نقل کرده است: از محمد بن فرج روایت شده که گفت: حضرت امام هادی علیه السلام در نامه ای به من این گونه نوشتند:

«به امور خود سر و سامان ده و آماده امر مهمی باش»، محمد بن فرج گوید: من مشغول رتق و فتق امور خود شدم و نمی دانستم که منظور آن حضرت از نامه ای که نوشته است چیست، تا این که فرستاده ای از طرف حکومت بر من وارد شده و مرا از مصر دستگیر کرده و با غل و زنجیر حرکت داده و تمام اموال و دارایی های مرا مصادره کردند.

من هشت سال در زندان بودم تا این که نامه دیگری از حضرت امام هادی علیه السلام در زندان به دست من رسید. در آن نامه نوشته شده بود: «در ناحیه کرانه غربی فرود نیا». هنگامی که این نامه را خواندم در دل گفتم: چگونه است که امام هادی علیه السلام چنین مطلبی را برای من می نویسد در حالی که من در زندان به سر می برم و این مسأله عجیب است! اما چند روزی نگذشت که از زندان آزاد شده، مشکلم برطرف شد، دست و پای مرا باز کرده و از زندان آزادم کردند.

هنگامی که محمد بن فرج به عراق بازگشت به خاطر دستوری که حضرت امام هادی علیه السلام به وی داده بود در بغداد توقف نکرده به سمت سامرا به راه افتاد.

محمد بن فرج گوید: به امام هادی علیه السلام پس از خروج از زندان نامه ای

ص: ۲۷۲

نوشتم و از آن حضرت خواستم تا از خداوند متعال بخواهد که اموال و دارایی و باغ و بستان مرا به من بازگرداند. آن حضرت در پاسخ من نامه ای نوشته در آن آوردند: «آنچه را که از تو گرفته شده به زودی به تو بازگردانده خواهد شد، و اگر آن اموال هم به تو بازنگردد ضرری متوجه تو نخواهد شد».

علی بن محمد نوفلی گوید: هنگامی که محمد بن فرج به منطقه عسکر رفت، برای او نامه ای نوشتند تا اموالش را به وی بازگرداند. اما قبل از این که آن نامه به دست وی برسد از دنیا رفته بود (۱).

برآوردن حاجت های مؤمنان علاوه بر نقش تربیتی که داشت یکی از گام های امام هادی علیه السلام در ایمن سازی اقتصادی آنان نیز به شمار می رفت. چرا که این امر خود یکی از عوامل استقلال اقتصادی آن ها و موجب عدم اضطراب ایشان به سر فرود آوردن در برابر بسیاری از امور است که حاکمان برای به خواری و ذلت کشاندن رعیت از آن استفاده می کنند.

ایمن سازی امنیتی

اشاره

حضرت امام هادی علیه السلام علیرغم شرایط سختی که بر آن حضرت و شیعیانشان از جهت تحت تعقیب بودن از طرف هیئت حاکم، همچنین دور کردن شیعیان از امام و مجبور کردن آن حضرت به اقامت در شهر سامرا برای تحت نظر داشتن آن حضرت حاکم بود وظیفه امامت و رهبری خود را به عنوان رهبری که باید حافظ مصالح پیروان خود باشد به نحو احسن به انجام می رساندند. اقداماتی که حضرت امام هادی علیه السلام در رابطه با این مسأله به انجام

ص: ۲۷۳

رسانده اند در این موارد ظهور و بروز می یابد: حفاظت کامل از شیعیان و رعایت مصلحت های خاص و عام آنان، برآوردن حاجات شیعیان، بر حذر داشتن شیعیان از توطئه های حکومت بر ضد آنان و آگاه کردن شیعیان از راه های احتیاطی و وجوب مخفی کاری در فعالیت ها و ارتباطات، تا بدین وسیله از افتادن در دام های حکومت ستمگر که در کمین امام علیه السلام و شیعیان آن حضرت بود، بر حذر باشند.

توصیه هائی که حضرت امام هادی علیه السلام به پیروان خود می نمودند میزان اهتمام آن حضرت را به این مسأله و میزان نزدیکی آن حضرت را به حوادث عام و خاص جامعه نشان می دهد. دستوراتی که آن حضرت به گروه صالح شیعیان خود صادر می فرمودند به صورتی دقیق و سریع به آنان می رسید، بلکه در بسیاری از مواقع این دستورات قبل از رویدادهای مربوطه به دست شیعیان می رسید تا آنان بتوانند از توطئه ای که بر ضدشان تدارک دیده شده به سلامت بیرون آیند. چنین است که می بینیم فعالیت ها و روش های امام هادی علیه السلام نمونه یک کار سازمان یافته و حزبی در عالیترین حد دقت و برنامه ریزی بوده است، این مطلب را می توانیم از نامه های آن حضرت به شیعیانش نیز دریابیم.

نامه هایی که در دل خود حامل روش ها و وسایل مختلف و متعددی برای روبرو شدن با شرایط مختلف زمان می باشد.

اینک به گوشه ای از این روش ها، وسایل و راهنمایی هایی که آن حضرت برای این دست یافتن به این هدف به کار گرفته اند توجه نمائید:

الف- بر حذر داشتن شیعه از نوشتن بعضی از چیزها

امام هادی علیه السلام اصحاب خود را از نوشتن و تدوین بعضی از چیزها به

خصوص مطالبی که مربوط به روابط و اوضاع گروه شیعه و موضع گیری های آن ها می شود بر حذر می داشتند، از «داود صرمی» روایت شده است که گفت:

مولایم امام هادی علیه السلام دستورات زیادی به من داد، و چیزهای بسیاری به من گفت. سپس به من فرمود: «چگونه می گویی؟» من آنچه را که آن حضرت به من گفته بود کاملاً از حفظ نبودم، آن حضرت دوات پیش آورد و نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِكره ان شاء الله و الأمر بيد الله»؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، اگر خدا بخواهد آن را به یاد می آورم و کار به دست خداست، من تبسم کردم. امام هادی علیه السلام فرمودند: تو را چه می شود؟ گفتم: خیر است، امام هادی علیه السلام به من فرمودند: مرا [از حقیقت حال خود] خبر بده، عرضه داشتم خداوند مرا فدای شما گرداند. به یاد حدیثی افتادم که مردی از اصحاب ما آن را از جدّ شما حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده است، که چون دستور انجام کاری را صادر می نمودند این گونه می نوشتند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِكره ان شاء الله و الأمر بيد الله؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، اگر خدا بخواهد آن را به یاد می آورم. به خاطر همین مطلب بود که من تبسم کردم، امام هادی علیه السلام به من فرمودند: «یا داود و لو قلت: إِنَّ تَارِكَ التَّقِيهِ كِتَارِكَ الصَّلَاةِ لَكُنْتَ صَادِقًا؛ ای داود، اگر بگویی: ترک کننده تقیه مانند ترک کننده نماز است راست گفته ای» (۱).

امام هادی علیه السلام در این روایت پنهان کاری و احتیاط را با یک کلمه از مفاهیم اسلامی یعنی «تقیه» ارتباط می دهد که در رابطه با آن احادیث و آیات کریمه ای از قرآن نیز آمده است. مانند: إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً؛ مگر این که از آنان به نوعی تقیه کنید، و همچنین قول خداوند تعالی: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؛ مگر آن

ص: ۲۷۵

کس که مجبور شده و [لی] اقلبش به ایمان اطمینان دارد، و این آیه ای است که در قضیهٔ عمار بن یاسر رضی الله عنه نازل شده است. آنجا که مشرکان مکه عمار را به سختی شکنجه می کردند تا وی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دشنام داده و او را ترک نماید، تا دست از شکنجه او بردارند. عمار بن یاسر پس از این قضیه به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، جریان را برای آن حضرت نقل کرد. پیامبر اکرم به او فرمودند: اگر آنان دوباره از تو چنین کاری خواستند تو نیز دوباره همان کار را انجام بده. امام هادی علیه السلام این دستورات را تنها از ترس کشف شدن فعالیت های شیعه توسط حکومت صادر نمی فرمودند، بلکه مراد آن حضرت تأکید بر این مفهوم اسلامی بود که شیعه از بدو پیدایش، آن را می شناخته و به جهت امثال سفارشات ائمه علیهم السلام و قرآن کریم با آن آشنا بوده است.

ب- تغییر نام ها

امام هادی علیه السلام در نامه هایی که به یکی از اصحاب خود [سلیمان بن حسن بن جهم] می نوشتند وی را با عنوان زراری مورد خطاب قرار می دادند، در حالی که طایفهٔ این شخص - که از بزرگترین خاندان های شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام به شمار می آمدند - به بنی جهم معروف بودند. لازم به ذکر است که آن حضرت از این جهت سلیمان بن حسن بن جهم را زراری می نامیدند که مادر حسن بن جهم دختر «عبید بن زراره»، نوهٔ «زراره بن أعین» صحابی معروف می باشد ابو غالب زراری که خود نیز یکی از این خاندان است در رساله اش - که در میان علما به «رسالهٔ ابو غالب» معروف است - می نویسد: امام هادی علیه السلام بدین جهت این لقب را برای سلیمان بن حسن بن جهم که از اصحاب آن حضرت بود به کار می بردند که با این کار توریه کرده، او را از

دشمنان پوشیده بدارند. بعداً به کار بردن این لقب گسترش یافته و همهٔ خاندان ما بدان نامیده شد. امام هادی علیه السلام در رابطه با کارهایی که در کوفه و بغداد داشتند با سلیمان بن حسن بن جهم مکاتبه داشتند (۱).

ج- بر حذر داشتن یاران از گفتن سخنان مهم در اماکن عمومی

حضرت امام هادی علیه السلام بعضی از اصحاب خود را از سخن گفتن و پرسیدن مسأله در طول راه یا اماکن دیگری که امکان وجود جاسوسان حکومت در آن بود منع می نمودند.

از «محمد بن شرف» روایت شده است که گفت: من در مدینه به همراه حضرت امام هادی علیه السلام راه می رفتم. آن حضرت به من فرمودند: «آیا تو ابن شرف نیستی؟» عرضه داشتم: آری، آنگاه خواستم که از آن حضرت سؤال کنم. اما آن حضرت قبل از این که من از او سؤال کنم به من فرمود: «اکنون ما در یک خیابان عمومی هستیم و اینجا جای سؤال کردن نیست».

د- نفوذ در دستگاه دولتی

پس از سقوط دولت اموی در سال ۲۳۲ ه. ق بنی عباس با زور و قهر و غلبه بر حکومت اسلامی مسلط گشتند. آنان به اندازه ای در زمین فساد کردند که کارشان به وخامت کشید. در دوران حکومت این طایفه کشتار و تبعید و گرفتن اموال مردم امری پیش پا افتاده بود، و از آنجا که حکومت آنان فاقد مشروعیت اسلامی بود، کار کردن با آن ها و در دستگاه حکومتی آنان نیز مشروعیت

ص: ۲۷۷

نداشت. به همین دلیل بود که محمد بن علی بن عیسی -یکی از اصحاب امام هادی علیه السلام- به آن حضرت نامه ای نوشت و از آن حضرت در رابطه با کار کردن در دستگاه بنی عباس و گرفتن حقوق از آنان و جواز این کار سؤال کرد. آن حضرت در پاسخ او نوشتند: کارهایی که داخل شدن در آن اجباری بوده و به اختیار نباشد خداوند عذر بندگان را در آن کارها خواهد پذیرفت و کارهایی که بدین گونه نباشد مکروه است، و در هر صورت هرچه از این کارها کمتر باشد بهتر است و هنگامی این عمل به کفر آن شخص منجر می شود که روزی دهنده اش او را به کارهایی مجبور نماید که به دست او اعمالی درباره ما و دوستان ما صورت پذیرد که به شرکش منجر شود.

هنگامی که نامه حضرت امام هادی علیه السلام به محمد بن علی بن عیسی رسید، وی فوراً برای آن حضرت نامه دیگری ارسال کرده، در آن نوشت:

عقیده من در رابطه با داخل شدن در دولت بنی عباس این بوده است تا راهی برای ضربه زدن به دشمنان پیدا کرده، با نزدیک کردن خودم به ایشان دستم در انتقام گیری از آنان باز باشد. امام علیه السلام در پاسخ او فرمودند:

هرکس با چنین هدفی این کار را انجام بدهد داخل شدن او در کار بنی عباس نه تنها حرام نیست، بلکه برای او دارای اجر و پاداش است (۱).

امام هادی علیه السلام در دو عبارت فوق ضوابط همکاری کردن با حاکم جائز و ستمگر را بیان فرموده اند. این ضوابط در به دست آوردن وسیله ای برای تضعیف ستمگران یا خدمت رساندن به شیعیان مظلوم خلاصه می شود.

ص: ۲۷۸

۱- (۱). مستطرفات السرائر/ ۶۸ ح ۱۴، به نقل از آن وسائل الشیعه ۱۹/۱۷ ح ۹ ب ۴۵، وسائل الشیعه ۱۲/۱۳۷.

پس از این که ائمه اهل بیت علیهم السلام نقش رهبری دینی خود را در اقشار مختلف شیعیان تثبیت نموده، اهمیت ولایت خود را برای آنان آشکار ساختند، دامنه جغرافیائی پیروان اهل بیت علیهم السلام گسترش یافت، در نتیجه آنان به کسانی نیاز پیدا کردند که احتیاجات دینی آن ها را برآورده ساخته، همچون حلقه اتصالی میان شیعیان و ائمه علیهم السلام باشد. اینجا بود که ائمه علیهم السلام به تعیین وکیلان و معتمدانی در مناطق مختلف مبادرت کرده و پیروان خود را به آنان ارجاع می دادند.

مأموریت هایی که این وکیلان به عهده داشتند در کارهایی مانند بیان احکام شرعی، موضع گیری های سیاسی و اجتماعی، راهنمایی و ارائه نصایح اخلاقی و تربیتی، دریافت حقوق شرعی و پخش کردن آن ها در مواضع از پیش تعیین شده، حل و فصل نزاع ها و درگیری ها و تولی موقوفات و امور افرادی که قاصر بوده و کسی را به عنوان ولی نداشتند خلاصه می گردید.

افرادی که مسئولیت مهم وکالت ائمه علیهم السلام را به عهده می گرفتند، جدای از ایمان، معرفت به احکام و شئون شریعت اسلام، هوشیاری سیاسی و قدرت بر حفظ اسرار امام و پیروانش از دید حکام و جاسوسان، می بایست راستگویی و عدالت را نیز به عنوان دو شرط اساسی دارا می بودند.

بعضی از این وکیلان به صورت مستقیم با امام علیه السلام ارتباط داشته و بعضی دیگر به واسطه وکیلی دیگر که به عنوان محوری برای مجموعه ای از وکلا در تعدادی از مناطق نزدیک به یکدیگر به حساب می آمد با امام ارتباط پیدا می کردند.

تأسیس این نظام ارتباطی به عصر حضرت امام صادق علیه السّلام و حتی امامان قبل از آن حضرت علیهم السّلام بازمی گردد. اما گستردگی و تکامل این نظام پس از عصر امام صادق علیه السّلام صورت گرفته است. چرا که تحولات سیاسی جدید و مشکلات امنیتی که شیعیان را دربر گرفته و کیان و وجود آن ها را تهدید می نمود، ضرورت این کار را بیش از پیش ساخته بود.

از زمان حضرت امام جواد علیه السّلام تا ابتدای غیبت صغری، این سیستم نقش فعال و بزرگی در حفظ کیان گروه شیعه و نگاه داشتن آن از اضمحلال و فروپاشی داشت.

به برکت همین سیستم ارتباطی دقیق و عناصر فعال در آن بود که انتقال به عصر غیبت امام مهدی علیه السّلام میسر گشته، خطراتی که ممکن بود از پدیده غیبت امام معصوم، نظام شیعه را تهدید کند بسیار کم شد. تا جایی که می بینیم همین سازمان و کلا با همه خصوصیاتش به نظام نیابت خاصه در زمان غیبت صغری متحوّل گشته، سفیر امام غائب علیه السّلام نایب خاصی بود که نقش امام را نسبت به مجموعه و کیلان ایفا می نمود... و هم او بود که از طریق وساطت بین امام معصوم و دیگر و کیلان، در واقع رابطی میان امام معصوم و همه پیروان او به حساب می آمد.

مناطق نفوذ و وجود و کیلان در حجاز: مدینه، مکه و یمن، در عراق: کوفه، بغداد، سامرا، واسط و بصره، در ایران: خراسان بزرگ - که شامل نیشابور، بیهق، سبزوار، بخارا، سمرقند، هرات، قم، آوه، ری، قزوین، همدان، آذربایجان، قریسین، اهواز، سیستان، بسط، و در شمال آفریقا: مصر بود. این مناطقی بود که پیروان اهل بیت در آن یافت شده، و کیلان و نمایندگان اهل بیت نیز در آن استقرار یافته، به عنوان حلقه اتصال میان شیعیان و امام عمل نموده و بدین وسیله بسیاری از اهداف ائمه علیهم السّلام را محقق می نمودند.

اینک نام تعدادی از وکیلان امام هادی علیه السلام در مناطق مختلف را در دست داریم که اسامی آن ها بدین قرار است:

۱. ابراهیم بن محمد همدانی

۲. ابو علی بن راشد

۳. احمد بن اسحاق رازی

۴. علی بن جعفر وکیل

۵. محمد بن ابراهیم بن مهزیار

۶. حسین بن عبد ربّه

۷. ابو علی بن بلال

۸. ایوب بن نوح

۹. جعفر بن سهیل صیقل

۱۰. علی بن مهزیار اهوازی

۱۱. فارس بن حاتم

۱۲. علی بن حسین بن عبد ربّه

۱۳. عثمان بن سعید عمری

البته بعضی از وکیلان ائمه از رویه و راه و رسمی که ائمه علیهم السلام برای آن ها ترسیم نموده بودند منحرف می شدند، و در چنین مواقعی، مثلاً وقتی اموالی که به دست یکی از وکیلان ائمه علیهم السلام می رسید، باعث وسوسه او شده، به فکر می افتاد تا از منصب و کالت برای اغراض دنیوی و مادی خود استفاده و سودجوئی کند، ائمه علیهم السلام حقیقت امر را بر مردم روشن کرده و به آن ها اجازه

گمراه کردن مردم و سودجویی از آن‌ها را نمی‌دادند.

سیستم و کیلان که تا حدی مأموریت‌های آن را دانستیم، یکی از عوامل ایمن‌سازی امنیتی شیعه در عصر امام هادی علیه السلام بود که برای امام و پیروان آن حضرت نقش ایمنی بخشی داشت.

گذشته از مأموریت مهم امنیتی این نظام، آنان در ایمنی بخشی اقتصادی، قضائی و سیاسی گروه شیعه نیز نقش مهمی داشتند. این یک دستگاه بسیار حساس و مهم بود و به همین سبب ائمه علیهم السلام اهمیت زیادی به آن داده و پیوسته برای متحوّل ساختن و پاسداری کردن از این نظام در برابر عوامل ضعف و انهدام کوشش می‌کردند.

به زودی خواهیم دید که سازماندهی چنین دستگاهی به عنوان بهترین وسیله برای آماده کردن گروه شیعه برای داخل شدن در عصر غیبت تا چه اندازه ضروری بوده، و تا چه اندازه می‌توانسته است از صدمه غیبت و جدا شدن شیعیان از امام معصوم جلوگیری نماید. خصوصاً در رابطه با پیروان اهل بیت علیهم السلام که در طول دو قرن و نیم به دیدن امامان و ملاقات مستقیم با آن حضرات انس و الفت پیدا کرده بودند.

ایمن سازی اقتصادی

از آنچه گذشت دانستیم که ایمنی اقتصادی نیز یکی از اهداف اهل بیت علیهم السلام در رابطه با گروه شیعه به شمار می‌رفت. گروهی که ائمه علیهم السلام می‌خواستند در کیان خود مستقل بوده و از همه عوامل ضعف و فروپاشی که شرایط سیاسی و اقتصادی کلی جامعه بر آن تحمیل می‌کرد به دور باشد.

سیستم و کلا نقش مهمی در این ایمنی ایفا می‌نمود. همچنان که گاه خود

امام علیه السلام نیز مستقیماً نیازهای مادی آنان را برطرف می نمود.

آورده اند که ابو عمرو عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی بر حضرت امام هادی علیه السلام داخل شدند. احمد بن اسحاق به نزد آن حضرت شکایت برد که بدهکاری سنگینی بر گردن او می باشد، امام علیه السلام به ابو عمرو که وکیل آن حضرت بود فرمودند: «ای ابا عمرو، سی هزار دینار به احمد بن اسحاق و سی هزار دینار به علی بن جعفر بده و خود نیز سی هزار دینار برای خویش بردار» (۱).

از ابو هاشم روایت شده است که گفت: در نزد امام هادی علیه السلام از تنگدستی خود شکایت کردم. آن حضرت همین طور که روی خاک نشسته بود، مشتی از خاک برداشته، کفی از آن به من داد و فرمود: «به وسیله این در زندگی خود گشایشی ایجاد کن». من آن مشت خاک را به نزد ریخته گری بردم و به او گفتم این را ذوب کن. وی آن را ذوب کرد و گفت: طلایی سرختر از آن ندیده است (۲).

از عبد الله بن عبد الرحمن صالحی روایت شده است که: ابو هاشم پس از این که به بغداد منتقل شده بود در رابطه با سختی آمد و شد به نزد آن حضرت در سامرا به نزد امام هادی علیه السلام شکایت برده و عرض کرد: مولای من، خداوند متعال را بخوان و برای من دعا کن. چرا که من جز این اسب ضعیف غیراصیل و سیله سواری دیگری ندارم.

امام هادی علیه السلام فرمودند: «ای ابو هاشم، خداوند متعال تو و اسبت را قوی و نیرومند گرداند».

ص: ۲۸۳

۱- (۱). مناقب ۴۸۸/۲.

۲- (۲). مناقب ۴۸۸/۲.

عبد الرحمان گوید: از آن پس ابو هاشم نماز صبح را در بغداد، و نماز ظهر را در سامرا می خواند و اگر می خواست نماز مغرب را در بغداد به جای می آورد (۱).

اینک به پایان مبحث خطوط کلی نقش امام هادی علیه السلام در تکمیل بنای گروه شیعه و ایمن سازی و آماده سازی آنان برای ورود به عصر غیبت که به سرعت نزدیک می شد رسیدیم.

ص: ۲۸۴

۱- (۱). مناقب ۴۴۸/۲.

حضرت امام هادی علیه السلام در مسیر جاودانگی

شهادت حضرت امام هادی علیه السلام

حضرت امام هادی علیه السلام همواره با ظلم و جور حکام دست به گریبان بود تا این که مانند پدران بزرگوارش سمی برای آن حضرت فرستاده، به آن حضرت خوراندند. حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است: «ما متنا إلا مقتول أو مسموم»؛ کسی از ما ائمه نیست مگر این که یا کشته می شود و یا مسموم می گردد (۱).

«طبرسی» و «ابن صباغ مالکی» گویند: ولی خدا حضرت علی بن محمد علیهما السلام در آخر خلافت «معتز» به شهادت رسیده است (۲).

ابو بابویه گوید: خلیفه عباسی «معتد» آن حضرت را مسموم کرد (۳).

«مسعودی» گوید: گفته اند که آن حضرت در اثر سم به شهادت رسیده است (۴)؛ مؤید این مطلب عبارت دعایی است که در ماه رمضان وارد شده است: «و ضاعف العذاب علی من شرک فی دمه»؛ و عذاب خود را بر هر کس که در

ص: ۲۸۵

۱- (۱). بحار الانوار ۲۷/۲۱۶، ح ۱۸.

۲- (۲). اعلام الوری/۳۳۹، الفصول المهمه/۲۸۳.

۳- (۳). بحار الانوار ۵۰/۲۰۶، ح ۱۸، مناقب ۴/۴۰۱.

۴- (۴). مروج الذهب/۴/۱۹۵.

خون او شریک بوده است دو چندان گردان (۱).

«سراج الدین رفاعی» در صحاح الاخبار می نویسد: آن حضرت در دوران خلافت معتزّ عباسی به واسطه سم به شهادت رسیده است.

«محمّد بن عبد الغفّار حنفی» در کتاب خود «ائمه الهدی» می نویسد: «چون شهرت حضرت امام هادی علیه السّلام بالا گرفت، متوکّل آن حضرت را از مدینه منوره طلبید. چراکه بیم آن داشت حکومت و دولتش از دست برود... و در پایان کار سمی به آن حضرت خوراند...» (۲).

اما صحیح تر آن است که این «معتزّ» بود که آن حضرت را مسموم نموده و به شهادت رسانید.

ظاهراً آن حضرت در اثر سمی که به وی داده شد بیمار شده و پس از چندی دار فانی را وداع گفتند. چنانکه روایت «محمّد بن فرج» از «ابو دعامه» این مطلب را تأیید می کند. وی گوید: در بیماری ای که موجب وفات حضرت امام هادی علیه السّلام شد برای عیادت به نزد آن حضرت شرفیاب شدم، هنگامی که خواستم از نزد آن حضرت خارج شوم، آن حضرت به من فرمودند:

ای ابو دعامه، اکنون حق تو بر من واجب شده است، آیا حدیثی برای تو نگویم که تو را خوشحال کند؟ ابو دعامه گوید: به آن حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله من به چنین حدیثی بسیار نیازمندم.

امام هادی علیه السّلام فرمودند:

پدرم محمّد بن علی بر من حدیث کرد و گفت: پدرم علی بن موسی به من گفت: پدرم موسی بن جعفر بر من روایت کرد و گفت: پدرم جعفر بن محمّد بر من روایت کرد و گفت:

ص: ۲۸۶

۱- (۱). بحار الانوار ۲۰۶/۵۰ ح ۱۹.

۲- (۲). ر.ک الامام الهادی من المهد الى اللحد/ ۵۰۹-۵۱۰.

پدرم محمّد بن علی گفته است: پدرم علی بن الحسین مرا روایت کرد و گفت: پدرم حسین بن علی بر من روایت کرد و گفت: پدرم علی بن ابی طالب علیهم السّلام بر من روایت کرد و گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به من فرمودند: ای علی، بنویس. گفتم: چه بنویسم؟

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. الايمان ما قرته القلوب و صدّفته؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، ایمان آن چیزی است که دل کاملاً آن را بپذیرد و کردار آدمی آن را تصدیق و تأیید نماید، اما اسلام آن چیزی است که بر زبان جاری می شود و ازدواج به وسیله آن حلال می گردد.

ابو دعامة گوید: خدمت آن حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله به خدا سوگند نمی دانم کدام یک از این دو نیکوتر است. حدیث یا سند حدیث؟! امام هادی علیه السّلام فرمودند: «إنّها لصحیفه بخطّ علی بن أبی طالب علیه السّلام و إملاء رسول الله صلّی الله علیه و آله نتوارثها صاغرا عن کابر»؛

این نامه ای به خطّ علی بن ابی طالب علیه السّلام و املائی رسول اکرم صلّی الله علیه و آله است که ما آن را نسل به نسل به ارث می بریم (۱).

مسعودی گوید: هنگامی که ابو الحسن علیه السّلام به آن بیماری که در اثر آن دار فانی را وداع گفت مبتلا گردید، فرزندش ابا محمّد علیه السّلام را طلب کرده، نور، حکمت، میراث های پیامبران و سلاح [مخصوص امام] را به او تسلیم نمود (۲).

آن حضرت بر جانشینی حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام تأکید کرده و به آن حضرت در حضور اصحاب مورد اعتماد ثقه خود وصیت نموده، در سنّ چهل سالگی دار فانی را وداع گفت (۳).

ص: ۲۸۷

۱- (۱). بحار الانوار، ۲۰۸/۵۰، مروج الذهب ۱۹۴/۴.

۲- (۲). اثبات الوصیه/ ۲۵۷.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۱۰/۵۰.

جنازه آن حضرت

چون حضرت امام هادی علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم نمود، فرزند بزرگوارش حضرت امام، ابو محمد، حسن عسکری علیه السلام غسل و تکفین و گزاردن نماز بر جنازه او را به عهده گرفت. چرا که کسی غیر از امام نمی تواند متولی چنین کاری برای امام دیگر باشد.

چون خبر وفات حضرت امام هادی علیه السلام و رحلت آن حضرت به سوی خداوند متعال در شهر سامرا پخش شد، توده مردم از عوام و خواص به خانه امام هادی علیه السلام هجوم آورده، جوئی از حزن و ماتم و اندوه بر سامرا حاکم گشت.

مسعودی گوید: گروهی که هریک از آن ها آن روز داخل خانه امام هادی علیه السلام شده بودند بر ما روایت کردند که در آن خانه گروهی از بنی هاشم از طالبیان و عباسیان، فرماندهان و دیگران، همچنین گروهی از شیعیان، گرد آمده، و هیچ کدام از آن ها از امر جانشینی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اطلاعی نداشتند. چرا که این مطلب فقط به اطلاع اصحاب مورد اعتماد - که امام هادی علیه السلام در نزد آن ها تصریح بر جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام نموده بود - رسیده، کس دیگری از این قضیه اطلاع نداشت.

حاضران حکایت می کنند که همه آنان در حال حیرت و مصیبت بودند، که ناگاه از داخل خانه خادمی خارج شد و به خادم دیگر ندا در داد که: ای «ریاش»، این نامه را بگیر و آن را به خانه امیر المؤمنین ببر و به فلان شخص بده و به او بگو که: این نامه حسن بن علی امام حسن عسکری است. این مطلب کنجکاوی مردم را برانگیخت. سپس یکی از درهای بالای رواق باز شده و

خادمی سیاه پوست از آن خارج شد، سپس به دنبال او حضرت ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام سربرهنه و گریبان دریده درحالی که لباس زیرین او سفید بود از در خارج شد.

چهره آن حضرت کاملاً شبیه چهره پدر بزرگوارش بود. آن روز در خانه امام، پسران «متوکل» نیز حضور داشتند که بعضی از آن ها دارای مقام ولایت عهدی نیز بودند. اما هیچ کس باقی نماند مگر این که به احترام آن حضرت برپا ایستاد. در این هنگام «ابو احمد» [محمد] موفق به سمت آن حضرت رفت. امام حسن عسکری علیه السلام نیز به سمت او آمد و باهم معانقه نمودند. سپس به او گفت: پسرعمو خوش آمدی و در بین دو در رواق نشست، مردم نیز همه در برابر او بودند. قبل از این که آن حضرت از اندرونی خارج شود، خانه از شدت شلوغی و سروصدا همچون بازار بود. اما هنگامی که امام حسن عسکری بیرون آمد و نشست مردم دست از صحبت برداشته، جز صدای سرفه و عطسه صدای دیگری نمی شنیدیم، در این هنگام کنیزی از خانه خارج شد و برای حضرت امام هادی علیه السلام شروع به مرثیه سرائی کرد. در اینجا بود که امام عسکری علیه السلام فرمودند: آیا اینجا کسی نیست که ما را از دست این زن نادان خلاص کند، شیعیان به سمت آن زن رفته و او را به داخل خانه هدایت کردند.

سپس خادم دیگری از خانه خارج شد و در مقابل حضرت امام حسن عسکری ایستاد. امام حسن عسکری علیه السلام نیز برخاست و در این هنگام جنازه حضرت امام هادی علیه السلام از خانه خارج گردید. امام عسکری علیه السلام نیز به همراه جنازه به حرکت پرداخت تا این که جنازه وارد خیابانی شد که در مقابل خانه «موسی بن بقاع» قرار داشت. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قبل از این که

جنازه برای مردم بیرون آورده شود، بر آن نماز خوانده بود، و پس از این که جنازه خارج شد، «معمد» نیز بر آن نماز گذارد.

مسعودی گوید: شنیدم در تشییع جنازه آن حضرت کنیز سیاهی می گفت:

ما در گذشته و حال چه مصیبت هایی که از روز دوشنبه متحمل شدیم (۱).

امام هادی علیه السلام در خانه خود در سامرا مدفون گردید. مدت اقامت آن حضرت در شهر سامرا بیست سال و چند ماه بوده است (۲).

مسعودی گوید: پس از برگزاری مراسم نماز بر حضرت امام هادی علیه السلام فشار جمعیت و شدت گرما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را آزرده بود. آن حضرت در راه به مغازه بقالی که جلوی آن آب پاشی شده بود رفتند.

آن حضرت به بقال سلام کرده و از او اجازه خواستند تا قدری در مغازه او بنشینند. وی اجازه داد و حضرت نشسته، مردم در اطراف او ایستاده بودند.

در همین حال بود که جوانی نیکو صورت و خوش لباس سوار بر قاطری خاکستری رنگ و زین کرده، اسب سپیدی برای آن حضرت آورد و از او خواست تا سوار بر آن اسب شود. حضرت امام حسن عسکری سوار بر آن اسب شده، به خانه رفته و از آن اسب پیاده شدند. شب آن روز از خانه امام عسکری علیه السلام همان چیزهایی که در زمان حیات امام هادی علیه السلام خارج شده، به مردم داده می شد بدون استثنا خارج شده و در میان مردم نیازمند تقسیم گردید (۳).

ص: ۲۹۰

۱- (۱). بحار الانوار ۲۰۷/۵۰ ح ۲۲، مروج الذهب ۱۹۳/۴.

۲- (۲). اعلام الوری/۳۳۹.

۳- (۳). اثبات الوصیة/۲۵۷، الدمعه الساکبه ۲۲۲/۸.

چرا حضرت امام هادی علیه السلام در خانه اش دفن شد؟

همواره در نزد عامّه و خاصّه این گونه مرسوم و متداول بوده است که چون شخصی از دنیا می رود، او را در مکانی که برای مردگان آماده شده و مقبره یا گورستان نامیده می شود دفن می کنند. چنان که در زمان ما نیز این مسأله متداول است. و این امر نسبت به هیچ کس - با هر مقام و منزلتی که داشته باشد - تغییر نمی کند. همواره مکانی که در شهر مدینه برای دفن مردگان مهیا شده بوده قبرستان بقیع بوده است. چرا که این قبرستان محلّ دفن ائمه اهل بیت علیهم السلام، همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرزندان آن حضرت و بزرگان صحابه و تابعان و غیر آنان بوده است. همچنان که محلّ دفن دو امام بزرگوار حضرت کاظم علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام در [بغداد] مقابر قریش می باشد.

امّا دلیل این که حضرت امام هادی علیه السلام در خانه اش دفن گردید به عکس العمل های شیعه در روز شهادت آن حضرت بازگشت می کند. چرا که چون شیعیان برای تشییع جنازه آن حضرت اجتماع نمودند صدا به گریه بلند کرده و خشم خود را بر دستگاه حاکم ابراز داشتند، و این به منزله برآوردن انگشت اتهام شهادت امام هادی علیه السلام به سوی خلیفه بوده است.

خیابانی که جنازه حضرت امام هادی علیه السلام در آن تشییع می شد هم در این امر اثر بزرگی داشت. چرا که بسیاری از موالیان آل البيت عليهم السلام در آن خیابان زندگی می کردند. در توصیف آن خیابان آمده است:

خیابان دوّم معروف به «ابو احمد» می باشد. اوّل این خیابان از مشرق خانه «بختیشوع» طیب است که متوکّل آن را بنا نهاده، سپس زمین های واگذار شده به فرماندهان خراسان و کارگزارانشان، از اهل قم، اصفهان، قزوین، جبل و

آذربایجان از سمت راست در جنوب به سمت قبله می باشد (۱).

مظفری در تاریخ خود به یافت شدن اتباع مکتب اهل بیت علیهم السّلام در سامرا اشاره کرده می نویسد: چه بسیار بودند افرادی از میان سپاه و فرماندهان و امیران و کاتبان که در دل، ولایت اهل بیت علیهم السّلام داشتند (۲).

همه این مسائل باعث شد تا دستگاه حکومتی بنا به دفن آن حضرت در خانه اش بگذارد. اگرچه این مسأله به صورت روشن در تاریخ ذکر نشده است.

امّا می توان از آنچه یعقوبی در تاریخش ذکر کرده در حوادث سال ۲۵۴ ه.ق و وفات حضرت امام هادی علیه السّلام آورده است، این را فهمید. آنجا که می گوید:

معتزّ برادر خود احمد بن متوکل را فرستاد، و او در خیابان معروف به خیابان ابو احمد بر او نماز خواند. هنگامی که مردم بسیار اجتماع کردند و گریه و ضجّه آن ها بالا گرفت جنازه را به خانه بازگردانده و در همان خانه دفن نمودند... (۳).

آنان به این وسیله توانستند زبانه های آتش قیام و نهضت را خاموش کرده و بر توده خشمگین مردم غلبه کنند، این مطلب دلیل واضحی بر وجود تحرّکات شیعی در آن زمان و علیرغم همه شرایط سختی که ائمه اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آنان از ناحیه حکومت ستمگر با آن مواجه بوده اند دارد.

انتشار خبر شهادت امام هادی علیه السلام در شهرها

«حسین بن حمدان حضمینی» در کتاب «الهدایه فی الفضائل» می نویسد: از احمد بن داود قمی و محمد بن عبد الله طلحی روایت شده است که گفته اند:

مال بسیاری که از بابت خمس و نذورات به صورت پول نقد و جواهر و

ص: ۲۹۲

۱- (۱). موسوعه العتبات المقدّسه/ ۸۲/۱۲.

۲- (۲). تاریخ الشّیعه/ ۱۰۱.

۳- (۳). تاریخ یعقوبی/ ۵۰۳/۲.

زیورآلات و لباس از شهرهای قم و اطراف آن جمع شده بود را حمل نموده و به قصد تشرّف به محضر سیّد و مولای خود حضرت امام هادی علیه السّلام خارج شدیم. هنگامی که به منطقه «دسکره الملک» (۱) رسیدیم، مردی سوار بر شتر با ما برخورد کرد. ما در قافله بزرگی بودیم. وی آهنگ ما کرد و درحالی که ما در میان سایر مردم حرکت می کردیم. وی با شتر خود روبروی ما می آمد تا این که به ما رسید، و گفت: ای احمد بن داود و محمد بن عبد الله طلّحی، من پیامی برای شما دارم. ما به سمت او رفته و به او گفتیم: خداوند تو را رحمت کند. پیام از چه کسی است؟ وی به ما گفت: از سیّد و مولای شما حضرت ابو الحسن علی بن محمّد علیهما السّلام. او به شما می گوید: من امشب به سمت خداوند متعال خواهم رفت. پس در جای خود بمانید تا این که فرمان فرزندم ابو محمّد، حسن عسکری به شما برسد، ما از شنیدن این خبر دلگیر شده و اشک در چشمان مان حلقه زد. اما این خبر را از دیگران مخفی کرده و اظهار نکردیم، تا این که در دسکره الملک فرود آمده و خانه ای اجاره کرده و آنچه را که حمل می کردیم در آن خانه محفوظ گذاشتیم. اما ناگهان دیدیم که خبر وفات مولای ما حضرت امام هادی علیه السّلام در آن روستا شایع شده و همه از آن اطلاع دارند، ما در دل گفتیم:

لا إله إلا الله، آیا پیام آوری که برای ما خبر وفات آن حضرت را آورده خبر را در میان مردم پخش کرده است؟

امّا هنگامی که روز بالا آمد گروهی از شیعیان را دیدم که بسیار نگرانتر و ناراحت تر از ما بودند. اما ما جریان آن پیام را مخفی داشته و برای کسی آن را اظهار نکردیم (۲).

ص: ۲۹۳

۱- (۱). قریه ای در راه خراسان نزدیک به شهرابان که روستائی بزرگ، دارای نخل و بستان بوده، از نواحی خالصه شرقی بغداد می باشد، معجم البلدان/۲/۴۵۵ و ۳/۳۷۵.

۲- (۲). الدمعه الساکبه ۲۲۳/۸.

تاریخ نویسان در ذکر روز شهادت آن حضرت اختلاف کرده اند. چنانکه در این مطلب که چه کسی سم به آن حضرت خوراند نیز اختلاف دارند.

اما تحقیق این است که آن حضرت در اواخر خلافت «معتز عبّاسی» به شهادت رسیده اند. چنان که بسیاری از تاریخ نویسان بر این مطلب تصریح نموده اند. دلیل دیگر این امر این است که کار امام هادی علیه السلام بر حاکم زمان او گران می آمده، و وی همان کسی است که طبیعتا باید چنین کارهایی را به انجام برساند. بنابراین «معتز» دستور این کار را صادر کرده و ممکن است که در این کار و دادن سم به آن حضرت از «معتد» نیز کمک گرفته باشد.

اما روز شهادت آن حضرت به گفته «ابن طلحه» در «مطالب السؤل»: در بیست و پنجم ماه جمادی الآخر بوده است، و ابن خشاب نیز در این مطلب با او موافق است (۱)، «کلینی» در «کافی» می نویسد: آن حضرت -صلوات الله علیه- در بیست و ششم جمادی الآخر دار فانی را وداع گفته است (۲)، و «مسعودی» نیز موافق همین قول می باشد (۳).

اما «شیخ مفید» در «ارشاد»، «اربلی» در «کشف الغمه»، و «طبرسی» در «اعلام الوری» گفته اند: آن حضرت در ماه رجب از دنیا رفته و روز این مسأله را معلوم نکرده اند (۴).

«ابو جعفر طوسی» در «مصابیح»، «ابن عیاش» و صاحب «دروس» گفته اند:

ص: ۲۹۴

۱- (۱). الدمعه الساکبه ۲۲۵/۸ و ۲۲۷.

۲- (۲). کافی ۴۹۷/۱.

۳- (۳). مروج الذهب ۱۹۳/۴.

۴- (۴). الدمعه الساکبه ۲۲۶/۸-۲۲۷، اعلام الوری ۳۳۹، کشف الغمه ۳۷۶/۲.

امام هادی علیه السلام در روز دوشنبه سوّم رجب در سامرا دار فانی را وداع گفته است (۱)؛ و «قتال» نیشابوری در «روضه الواعظین» نیز با این قول موافق است.

آنجا که گوید: امام هادی علیه السلام در سامرا در سوّم ماه رجب از دنیا رفته است (۲)؛ «زندی» در تاریخ وفات آن حضرت قول دیگری دارد وی می نویسد: آن حضرت در روز دوشنبه سیزدهم رجب از دنیا رفته است (۳).

اما همه این تاریخ نویسان بر این نکته اتفاق نظر دارند که آن حضرت در سال ۲۵۴ ه. ق از دنیا رفته است (۴).

از حنینی روایت شده است که گفت: ابو الحسن علی بن بلال و گروهی از برادران ما روایت کرده اند که: چون روز چهارم از وفات سرور و مولای ما حضرت امام هادی علیه السلام گذشت، «معتز» دستور داد کسی را به نزد حضرت ابو محمّد امام عسکری علیه السلام فرستادند تا آن حضرت را سوار کرده به نزد او برده، وی آن حضرت را بر مرگ پدر تعزیت گوید و از او چیزی بپرسد، امام عسکری سوار شده به نزد معتز رفتند. هنگامی که بر وی داخل شدند معتز به آن حضرت خوش آمد گفته، وی را نزدیک خود نشاند، او را تسلیت گفت، و دستور داد تا وی را در مکان و مرتبه پدر بزرگوارش برقرار کرده، حقوق حضرت امام هادی علیه السلام را برای امام حسن عسکری علیه السلام تثبیت نموده، به او بپردازند. هر کس امام حسن عسکری را می دید شک نمی کرد که از نظر صورت و شکل ظاهری بسیار شبیه پدر بزرگوار خود می باشد.

همه شیعیانی که به امامت حضرت امام هادی علیه السلام اعتقاد داشتند به جز

ص: ۲۹۵

۱- (۱). الدمعه الساکبه ۲۲۵/۸، بحار الانوار ۲۰۶/۵۰، ح ۱۷.

۲- (۲). روضه الواعظین ۲۴۶/۱.

۳- (۳). الدمعه الساکبه ۲۲۶/۸.

۴- (۴). ر. ک/ لمحات من حياه الامام الهادی علیه السلام/ ۱۱۲-۱۲۰ محمّد رضا سیبویه.

اصحاب «فارس بن حاتم بن ماهویه» که به امامت ابو جعفر محمّد بن ابو الحسن صاحب عسکر معتقد شدند، همگی بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام اجتماع نمودند (۱).

البته رفتاری که معتزّ با امام عسکری انجام داد، از باب ظاهرسازی و نیرنگ بود، تا بر جنایتی که در رابطه با حضرت امام هادی علیه السّلام مرتکب شده بود سرپوش بگذارد، و این شیوه و رویه همه طاعت های گذشته در برابر پیشوایان اهل بیت علیهم السّلام بوده است (۲).

ص: ۲۹۶

۱- (۱). الدمعه الساکبه ۲۲۵/۸.

۲- (۲). لمحه من حياه الامام الهادی علیه السّلام/ ۱۲۱-۱۲۲.

مکتب علمی و میراث گرانسنگ حضرت امام هادی علیه السلام

تمایز زمانه حضرت امام هادی علیه السلام از زمانه پدر بزرگوارش حضرت امام جواد علیه السلام، فزونی فشار و سرکوب از جانب حکومت بوده است، تا آنجا که مراقبت دائم از آن حضرت وجه فارق و تمایز آشکار در زندگی این امام بزرگوار، همچنین زندگی فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.

به اضافه این که حضرت امام هادی علیه السلام با پدر بزرگوار خود حضرت امام جواد علیه السلام در به دوش کشیدن مأموریت امامت الهی در سن پائین و قبل از تمام شدن اولین دهه از زندگی، همسانی و مشابهت داشته است، امامت زود هنگام این دو امام بزرگوار، هراس دستگاه حاکم از رهبری خط مبارزان که دو قرن به طول انجامید و سی سال از آن در زمان امامت امام هادی علیه السلام بوده و نزدیک شدن ظهور مهدی آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که از فرزندان همین امام بزرگوار می باشد سه ویژگی آشکار دوران امامت حضرت امام هادی علیه السلام می باشد. از همین جا است که مراقبت و احاطه دستگاه حکومتی نسبت به آن حضرت به بالاترین حدّ ممکن تشدید گردید، تا این که پس از چیره شدن بیم و ترس بر طغیانگران زمان به ترور آن حضرت منجر گردید.

از همین جا است که از بسیاری تعداد اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام که با آن حضرت در ارتباط بوده و از آن حضرت حدیث نقل کرده اند-و یکی از کسانی که درباره تاریخ زندگی این امام بزرگوار تحقیق کرده تعداد آن ها را به سیصد و چهل و شش نفر رسانده است-باید دریافت که علیرغم چنین شرایط سخت و دشواری، وسعت فعالیت های حضرت امام هادی علیه السلام، و عظمت کار این امام بزرگوار تا چه اندازه بوده است که با فعالیت های سرّی و منظم خود همه این گردنه ها را پشت سر گذاشته، توانست با زمینه سازی فکری، عقیدتی و نفسی برای عصر غیبت که به زودی در راه بود اهداف خود را به تحقق برساند.

آن حضرت به صورتی مستمر مراقب همه رویدادها بوده، برای هر شرایط جدیدی گام ها و فعالیت های جدید و مطابق با آن شرایط، ارائه می نمود. آن حضرت دائما پیشرفت های مدنی را که امت اسلام بر قله های آن قرار داشتند مدنظر داشته، همواره می کوشید تا گروه شیعیان صالح همیشه در جایگاه رهبری و اوج آن پیشرفت ها قرار داشته باشند و چنین نیز بود. از همین دیدگاه سزاوار است که آنچه از میراث علمی و آموزه های مکتب آن حضرت به دست ما رسیده را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

احادیث آن حضرت در این بخش به دو بخش تقسیم می شود.

اول: مکتب یا دانشگاه امام هادی علیه السلام که در اصحاب و روایت کنندگان حدیث آن حضرت نمود پیدا می کند.

دوم: میراث فکری و علمی آن حضرت که به صورت مکتوب یا روایت شده می باشد.

امام هادی علیه السلام به دلیل تنوع فرهنگ و معارف فراگیرش همواره مقصد و مراد جویندگان دانش بوده است. چراکه آن حضرت در همه دانش ها تخصص داشت، در تفسیر قرآن کریم خبره و کارآموده و در فقه اسلامی با همه بخش ها و سطوح آن ماهر و چیره دست بوده است.

اصحاب آن حضرت به اعتبار ارتباط با اهل بیت علیهم السلام، در میان امت اسلام نمونه خط رسالت بوده اند، آنان احادیث آن حضرت را روایت کرده، در کتاب های اصول (۱)، آن احادیث را به رشته تحریر و تدوین درآوردند. آنان به واسطه تدوین میراث علمی ائمه اطهار علیهم السلام حق بزرگی بر جهان اسلام دارند.

چراکه اگر آنان این کار را انجام نمی دادند، ثروت بسیار عظیم و اصیلی که مشتمل بر ابداعات بوده از مسلمانان ضایع می گردید. ثروتی که همگام با پیشرفتهای فکر بشری و بلکه مقدم بر آن بوده است.

لازم به ذکر است که بسیاری از ویژگی های عملی حضرت امام هادی علیه السلام را می توان در خلال فعالیت های پیروان مورد اعتماد آن حضرت مشاهده نمود، و هرچه شرایط بر امام هادی علیه السلام سخت تر می شده، آن حضرت بیشتر وادار به پنهان کاری در عمل می گردید، این حقیقت عمق بیشتری می یافت.

اکنون خلاصه ای از زندگی نامه بعضی از اصحاب امام هادی علیه السلام را که بر اساس حروف الفبا مرتب شده است در ذیل می آوریم:

ص: ۲۹۹

۱- (۱)). منظور از کتاب های اصول کتاب هایی است که توسط اصحاب ائمه نوشته شده و در آن روایات اهل بیت علیهم السلام جمع آوری شده بود دانشمندان شیعه خبر از تدوین چهارصد کتاب با عنوان اصول اربعماه داده اند که همه آن ها در اثر حوادث ناگوار روزگار نابود شده اند و آنچه اکنون از کتاب های روایی به دست ما است باقی مانده آن اصول می باشد.

۱. ابراهیم بن عبده نیشابوری

شیخ، او را از اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام و از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام برشمرده است. کشتی ذکر کرده: که امام حسن عسکری نامه ای به اسحاق بن اسماعیل نوشت و در آن برای ابراهیم بن عبده سلام فرستاده و برای گرفتن حقوق شرعی به وی وکالت داد. آن حضرت او را با نامه ای به سوی عبد الله بن حمدویه بیهقی فرستاد که در آن آمده است:

أما بعد، ابراهیم بن عبده را به نزد تو فرستادم تا همه مناطق از جمله منطقه تو حقوق واجبی که از آن من، بر گردن شماست به او بدهید، من او را ثقه و امین خودم در نزد پیروانم در آن منطقه قرار دادم. پس باید که از خدا بترسند و مراقب اعمال خود باشند، و حقوق را پردازند. آنان در ترک این کار و یا تأخیر در آن هیچ عذری نخواهند داشت. خداوند آن ها را به واسطه نافرمانی از اولیائش تیره روز نگرداند و به واسطه مهربانی که من بر آنان دارم، بر آنان رحمت آورد و تو را نیز با آنان - همانا که خداوند وسعت دهنده و بخشنده است (۱).

۲. ابراهیم بن محمد همدانی

شیخ، او را از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام، و امام هادی علیه السلام برشمرده است. کشتی گوید: او وکیل آن حضرت بود و به عمر خود چهل بار حج به جای آورد. امام هادی علیه السلام در نامه ای به او نوشته است:

حساب به دست من رسید. خداوند از تو قبول کند و از آن ها راضی باشد، خداوند آن ها را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد، من فلان مقدار دینار و فلان مقدار لباس برای تو فرستادم.

ص: ۳۰۰

خداوند آن‌ها را با سایر نعمت‌هایی که به تو داده است بر تو مبارک گرداند، من به «نضر» نامه‌ای نوشته و او را فرمان دادم تا دست از تو بردارد و متعزّض تو نگشته، با تو مخالفت نکند و به او فهماندم که تو در نزد من چه جایگاهی داری، و همچنین نامه‌ای به «ایوب» نوشتم و او را نیز به همین مطلب فرمان دادم، و نامه‌ای نیز به پیروانم در همدان نوشتم و آنان را نیز به فرمانبرداری از تو و آمدن به سمت تو دستور دادم، و به آنان گفتم که و کیلی به جز تو ندارم (۱).

این روایت به روشنی دلالت بر وثاقت و جلالت قدر این مرد داشته، بلندی مقام او را در نزد امام علیه السلام بیان می‌دارد.

۳. ابراهیم بن مهزیار

شیخ، وی را از اصحاب حضرت امام جواد و امام هادی علیه السلام بر شمرده است. نجاشی گوید: وی کتابی به نام «کتاب بشارات» دارد. کشتی به سند خود از محمد بن ابراهیم مهزیار نقل می‌کند که گفت: هنگامی که زمان مرگ پدرم فرارسید مالی را به من داده و علامتی به من داد و کسی را از آن علامت جز خدا آگاه نکرد، و گفت: هر کس این علامت را به تو اعلام کرد مال را به او بده، وی گوید: من به سمت بغداد رفتم و در کاروانسرای فرود آمدم. در روز دوم اقامتم در بغداد پیرمردی به آنجا آمده و در زد. من به غلام گفتم بین چه کسی بر در ایستاده است. غلام خارج شد و آمد و گفت: پیرمردی بر در اتاق ایستاده است.

من اجازه داخل شدن دادم. وی به من گفت: من «عمری» هستم. مالی که به همراه داری به من بده و او چنین و چنان است، و آن علامت را گفت. وی گوید: آن اموال را به او تسلیم کردم (۲).

ص: ۳۰۱

۱- (۱). اختیار معرفة الرجال/ ۲/ ۸۶۹.

۲- (۲). خلاصه الاقوال/ ۵۱.

این روایت دلالت بر این مطلب دارد که ابراهیم و کیل امام علیه السّلام در گرفتن حقوق شرعی بوده است و طبیعی است که وی به جهت صداقت و عدالتی که داشته مورد اعتماد آن حضرت قرار گرفته باشد.

۴. احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری قمی

وی فرستاده مردم قم بوده، از حضرت امام جواد و امام هادی علیهما السّلام روایت کرده، از اصحاب خاصّ حضرت امام عسکری علیه السّلام بوده است، کتاب های او عبارتند از:

۱. مسائل الرّجال للامام الهادی علیه السّلام.

۲. علل الصّلاه.

۳. علل الصّوم.

وی از کسانی بوده که حضرت امام مهدی-عجل الله فرجه- را دیده و روایات بسیاری در مدح و ثنای او وارد شده است (۱).

۵. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام و امام هادی علیه السّلام برشمرده است. کنیه او ابو جعفر بوده، وی بزرگ و سرکرده اهل قم بوده که از جانب اهل شهر با حاکمان وقت دیدار می نموده است، وی کتاب های متعددی نوشته که از آن جمله اند: «کتاب التّوحید»، «کتاب فضل النّبی صلی الله علیه و آله و سلم»، «کتاب المتعه»، «کتاب التّوادر»، «کتاب التّاسخ و المنسوخ» و «کتاب فضایل العرب» و... (۲).

ص: ۳۰۲

۱- (۱). رجال نجاشی/۹۱، خلاصه الاقوال/۶۳.

۲- (۲). معجم رجال الحدیث/۸۶/۳.

۶. ایوب بن نوح بن درّاج

وی راستگوی امین است، نجاشی گفته است: وی و کیل حضرت امام هادی علیه السّلام و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بوده و در نزد این دو امام بزرگوار دارای منزلتی بزرگ و مورد اعتماد بوده است. وی بسیار باورع و عبادتش نیز زیاد بوده است. وی در روایات خود راستگو بوده است، پدر او نوح بن درّاج در کوفه دارای سمت قضاوت و صحیح الاعتقاد بوده است، برادرش جمیل بن درّاج می باشد (۱).

شیخ گفته است: ایوب بن نوح بن درّاج ثقه است. وی کتابی دارد و روایات و مسائلی از حضرت امام هادی علیه السّلام نقل کرده است (۲). «کشی» گفته است: وی از صالحان بوده و هنگامی که از دنیا رفته است به جز صد و پنجاه دینار پول از خود چیز دیگری به جا نگذاشته است، وی از امام ابو الحسن ثالث، امام هادی علیه السّلام روایت کرده و گروهی از روات نیز از وی روایت نموده اند (۳).

۷. حسن بن راشد

کنیه وی ابو علی و وابسته به طایفه آل المهلب بغدادی و راستگو بوده است.

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام برشمرده و شیخ مفید او را از فقهای اعلام و رؤسای که دانش حلال و حرام از آن ها گرفته می شود

ص: ۳۰۳

۱- (۱). رجال نجاشی/ ۱۰۲.

۲- (۲). فهرست/ ۵۶.

۳- (۳). رجال نجاشی/ ۱۰۲.

برشمرده است. از آنان که هیچ طعن و ظنی بر آن‌ها وارد نمی‌شود، حضرت امام هادی علیه السلام وی را به وکالت خود منصوب نموده و نامه‌های چندی برای وی فرستاده است (۱). از جمله این نامه‌ها می‌باشد:

۱. نامه‌ای که کشتی با سند خود از محمد بن عیسی یقطینی نقل کرده است.

وی گوید: حضرت امام هادی علیه السلام به ابو علی بن بلال در سال ۲۳۲ ه. ق نامه‌ای نوشت که در آن آمده بود:

شکر خدای را به جای می‌آورم و بر محمد پیامبر خدا و آل او که درود و رحمت خداوند بر آنان باد درود می‌فرستم، سپس، آگاه باش که من ابو علی حسن بن راشد را به جهت آشنایی با لیاقت‌هایی که وی از آن برخوردار بوده، کسی در آن بر وی مقدم نمی‌باشد، به جای حسین بن عبدالرّه برگزیده و منصوب نموده، او را امین بر این کار دانستم، و می‌دانم که تو بزرگ منطقه خود هستی. بنابراین خوش داشتم که فقط به تو نامه نوشته، با این کار تو را گرامی دارم، پس بر تو باد که از او [ابو علی حسن بن راشد] اطاعت کنی، و تمام حقوق مالی که بر گردن داری به وی تسلیم نمایی. همچنین پیروان ما را بر این کار تشویق و ترغیب نمائی و آنان را به این کار آشنا کنی تا بدین وسیله وی را کمک و یاری نمایی، که این بسیار کار خوبی است که موجب رعایت حق ما شده و در نزد ما محبوب و دوست داشتنی است، و خداوند به واسطه این کار تو را جزا و اجر خواهد داد. همانا که خداوند به هر کس که بخواهد می‌بخشد، چرا که خداوند دارای عطا و جزا بوده، از رحمت خود هر کس را بخواهد مشمول عطایایش می‌نماید. و تو با این مسئولیت که بر دوش نهادم امانتدار خدا گردیده‌ای. این نامه را به خط خود نوشته، بسیار خدا را شکر می‌گویم (۲).

این نامه دلالت دارد که ابن راشد از نظر وثاقت، امانت و فضیلت در سطح

ص: ۳۰۴

۱- (۱). رجال طوسی/ ۳۷۵.

۲- (۲). معجم رجال الحدیث/ ۵/ ۳۱۳-۳۱۴.

بسیار بالایی بوده که حضرت امام هادی علیه السلام شیعیان را به او ارجاع داده و آنان را به اطاعت کردن از او و تسلیم نمودن حقوق شرعی به او سفارش نموده است.

۲. کتبی به سند خود که به احمد بن محمد بن عیسی می رسد، روایت کرده و گفته است: به همراه ابن راشد نامه ای را در چند نسخه تکثیر کرده، به سوی گروهی از موالیان اهل بیت علیهم السلام که مقیم بغداد، مدائن، سواد و اطراف آن مناطق بودند فرستادیم. متن آن نامه چنین است:

خدای متعال را شکر گزارم، من ابو علی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبد ربّه و همه و کلای سابق خود، منصوب کردم، وی در نزد من به منزله تمام آن و کیلان است، من همه مسئولیت هایی که دیگر و کلای من دارند به او اعطا نمودم تا حقوق مرا از شما بگیرد، من وی را برای [سرپرستی] شما پسندیده، در این کار بر دیگران مقدمش داشتم. چرا که او اهل و محلّ این کار می باشد، پس شما که خدایتان رحمت کند، حقوق را به او پردازید که در واقع آن را به من پرداخته اید. و بر شما باد که برای خود بهانه تراشی نکرده، از این کار دست برداشته، به سرعت به بندگی خدا و پاک کردن اموال و حفظ خون های خود رو آورده، بر نیکویی و پرهیزگاری یکدیگر را کمک و یاری کرده، از خداوند پروا کنید. باشد که مورد رحمت قرار گیرید، همه به ریسمان محکم خداوند چنگ زید و جز در حالت اسلام و مسلمانی نمیرید.

من پیروی و اطاعت از خود را در طاعت از او [ابن راشد] قرار دادم، و خروج به سوی نافرمانی از او را نافرمانی از خود قرار دادم، پس همواره در راه راست حرکت کنید که خداوند به شما اجر و ثواب داده و از فضل خود بیش از پیش به شما عنایت نماید، همانا که خدا در آنچه که در نزد اوست وسعت دهنده و کریم است، خداوند بر بندگان خود بخشش و مهربانی دارد.

ما و شما به مسئولیت حفظ امانت الهی نایل گشته ایم، این نامه را به خط خود نوشته ام و

بسیار خدا را شکر می گویم (۱).

این نامه نشانگر بلندی مقام ابن راشد در نزد امام هادی علیه السلام می باشد تا آنجا که اطاعت و فرمانبرداری از او را با اطاعت از خود، و نافرمانی او را با نافرمانی از خود همراه نموده است.

۳. حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای برای ابن راشد و ایوب بن نوح نوشته است که در آن بعد از بسم الله و مقدمه آمده است:

ای ایوب پسر نوح، من تو را امر می کنم که از جرّ و بحث زیاد با ابو علی کناره گیری و هر کدام از شما به آنچه به آن مأمور شده اید قیام نموده، به امور مربوط به ناحیه خود پردازید.

چرا که اگر شما به مأموریتی که به شما واگذار شده پردازید به واسطه این کار از مراجعه به من بی نیاز می شوید، و ای ابو علی همچنان که به ایوب دستور دادم که هیچ گونه مالی از اهل بغداد و مدائن [که منطقه مأموریت تو است] نپذیرد و از کسی از آنان برای ملاقات با من اجازه ملاقات نخواهد و هر که را که از منطقه ای غیر از منطقه او به نزد وی آمده به سمت وکیل همان ناحیه ارجاع نماید، تو را نیز به مثل همین دستور دستور می دهم که به این ترتیب هر کدام از شما در منطقه خود به آنچه به آن مأمور شده اید پردازید (۲).

ابو راشد مقام بسیار بالایی در نزد امام هادی علیه السلام داشته و طبیعی است که جز با تقوا و ورع و دین داری شدید به این مرحله و منزلت نرسیده است.

هنگامی که ابن راشد از دنیا رفت، امام هادی علیه السلام بر وی ترحم کرده و برای وی طلب مغفرت و رضوان نمودند.

ص: ۳۰۶

۱- (۱). معجم رجال الحدیث/۵/۳۱۴.

۲- (۲). معجم رجال الحدیث/۵/۳۱۵.

۸. حسن بن علی

فرزند عمر، فرزند علی بن حسین بن علی بن ابی طالب الناصر للحقّ از اصحاب امام هادی علیه السّلام می باشد. وی پدر جدّ مادری «سید مرتضی» قدّس سرّه می باشد.

سید در اوّل کتاب خود با نام «شرح المسائل الناصریات» می گوید: و اما ابو محمّد ناصر کبیر، وی حسن بن علی می باشد. فضیلت او در دانش و زهد و فقه از آفتاب تابان روشن تر و ظاهرتر است، وی کسی است که اسلام را در منطقه دیلم انتشار داد. تا آنجا که با کوشش او و رویه زیبایش، تعداد بی شماری از مردم آن سرزمین از گمراهی و جهالت نجات یافته، به راه خداوند و دین مبین اسلام گرویده اند (۱).

۹. حسن بن علی وشّاح

شیخ وی را از اصحاب امام هادی علیه السّلام بر شمرده است.

نجاشی گوید: وی نوه دختری «الیاس صیرفی خزّاز» می باشد، حسن از جدّ خود الیاس در حالی که در بستر مرگ افتاده بود روایت کرده است که گفت:

بر من شاهد باشید و بدانید که این ساعت، ساعت دروغگوئی نیست. من از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: «والله لا یموت عبد یحب الله و رسوله و یتولی الأئمه فتمسه النار»؛

به خدا سوگند هیچ بنده ای در حالتی نمی میرد که خدا و رسولش را دوست بدارد و ولایت ائمه علیهم السّلام را در دل داشته باشد و در عین حال آتش جهنّم او را لمس نماید.

ص: ۳۰۷

احمد بن محمد بن عیسی روایت کند که: در طلب حدیث به کوفه رفتم.

در آنجا «حسن بن علی و شا» را دیدم، از او خواستم تا کتاب «علاء بن رزین قلا» و «ابان بن عثمان احمر» را به من نشان بدهد. وی آن دو کتاب را برای من بیرون آورد. به او گفتم: دوست می دارم که اجازه روایت این دو کتاب را به من بدهی، او به من پاسخ داد: فلانی خداوند رحمت کند. چه عجله ای داری، برو و از روی این کتاب ها بنویس آنگاه بیا و استماع حدیث کن [تا به موقع به تو اجازه روایت حدیث بدهم].

در پاسخ او گفتم از حوادث روزگار در امان نیستم، وی به من گفت: اگر می دانستم که این حدیث (حدیث اهل بیت علیهم السلام) این قدر طالب دارد، نسخه هائی از آن تکثیر می کردم، من زمانی این مسجد-یعنی مسجد کوفه- را دیدم که نهصد شیخ در آن بودند و هر کدام می گفتند: جعفر بن محمد مرا حدیث کرد.

وی یکی از بزرگان طایفه امامیه بوده، کتاب های بسیاری دارد که از جمله آن ها می توان به: «ثواب الحج»، «المناسک» و «النوادر» اشاره نمود (۱).

۱۰. داوود بن قاسم جعفری

کنیه اش ابو هاشم و از اهل بغداد بود، وی بسیار جلیل القدر و در نزد ائمه از منزلت والایی برخوردار بود. وی حضرت امام رضا، حضرت امام جواد، حضرت امام هادی، حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیده و از همه آن ها روایت کرده است، وی اخبار و مسائلی دارد، و هم چنین

ص: ۳۰۸

درباره اهل بیت شعرهای نیکویی سروده است. وی در دستگاه حکومت نیز دارای مقام بوده، کتابی نیز دارد.

برقی وی را از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السّلام برشمرده است. کشی گوید: ابو عمرو گفت: داوود در نزد حضرت امام جواد، حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهم السّلام دارای منزلتی بلند و جایگاهی رفیع بوده است (۱).

۱۱. ریّان بن صلت

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام رضا و اصحاب حضرت امام هادی علیهما السّلام برشمرده، اضافه کرده است که وی ثقه، یعنی راستگو می باشد. کشی به سند خود از معمر بن خلّاد روایت کرده است که گفت: ریّان بن صلت به من گفته است: هنگامی که فضل بن سهل ریّان را به یکی از روستاهای خراسان فرستاده بود، ریّان به من گفت: دوست می دارم برای من از حضرت امام هادی علیه السّلام اجازه ملاقات بگیری و آن حضرت از لباس خود به من پوشانیده و از درهم هایی که به نام او ضرب شده است به من بدهد. معمر گوید: من بر امام هادی علیه السّلام داخل شدم، آن حضرت ابتدا به من فرمودند: ای معمر ریّان کجاست؟ آیا دوست می دارد که به نزد من آمده، من از لباس های خود به وی پوشانده و از درهم های خود به او بدهم؟

معمر گوید: به خدمتش عرضه داشتم: سبحان الله!!! به خدا سوگند وی چیزی جز این از من نخواست است.

ص: ۳۰۹

آن حضرت فرمودند: ای معمر، مؤمن همیشه موفق است، به او بگو تا به نزد من بیاید.

معمر گوید: من به ریّان گفتم تا بر آن حضرت داخل شد و سلام کرد. امام هادی علیه السّلام فرمودند تا یکی از لباس هایشان را آوردند. هنگامی که ریّان از نزد آن حضرت خارج شد به او گفتم: آن حضرت چه چیزی به تو دادند؟ ناگهان دیدم که در دست او سی درهم پول موجود است (۱).

این واقعه به وضوح بر حسن ایمان و عقیده مستقیم این شخص دلالت دارد.

۱۲. عبد العظیم حسنی

وی سیدی شریف و دارای حسب و نسب بود، از نظر دانش، پرهیزکاری و دینداری از مفاخر خاندان نبوی بوده که ما به پاره ای از حالات او اشاره می کنیم:

الف- نسب درخشان: نسب درخشان این سید جلیل به امام پاک حضرت امام ابو محمد حسن بن ریحانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سرور جوانان اهل بهشت می رسد، چرا که وی فرزند عبد الله بن علی بن حسن بن زید حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام می باشد.

ب- جایگاه علمی: وی در عین حال که از نظر نقل روایت راستگو و عادل بوده، در حد اعلای دینداری قرار داشت از نظر دانش و فضل و فقاقت نیز در درجه بالایی قرار داشته است.

ص: ۳۱۰

ابو تراب رویانی روایت کرده و گفته است: از ابو حماد رازی شنیدم که می گفت: در شهر سامرا بر حضرت امام علی بن محمد داخل شدم و درباره چیزهای مختلفی از حلال و حرام از آن حضرت پرسش نموده، آن حضرت نیز پاسخ آن مسائل را به من دادند، وقتی خواستم آن حضرت را وداع نمایم به من فرمودند: ای حماد هرگاه در منطقه مورد سکونت خویش درباره مسئله ای از مسائل دینی به مشکلی برخوردی آن را از عبد العظیم حسنی سؤال کن و سلام مرا نیز به او برسان (۱).

عرضه داشتن اعتقادات بر امام هادی علیه السلام: سید جلیل القدر عبد العظیم حسنی به زیارت حضرت امام هادی علیه السلام مشرف شده، اصول عقیده خود و آنچه را که در امر دین، به آن اعتقاد داشت این گونه به آن حضرت عرضه داشت: «ای فرزند رسول خدا، من می خواهم تا دین خود را بر تو عرضه کنم تا اگر مورد پسند تو واقع شد بر آن ثابت بمانم...».

حضرت امام هادی علیه السلام با چهره ای آکنده از تبسم به او فرمودند: «بگو ای ابو القاسم».

عبد العظیم شروع به عرضه داشتن اصول مورد اعتقاد خود نمود و گفت:

«من معتقدم که خداوند تبارک و تعالی به هیچ چیز نماند و هیچ چیز مانند او نیست، خداوند متعال از دو حد: «ابطال» و «تشبیه» خارج است، آن وجود مقدس نه جسم است نه صورت، نه عرض است نه جوهر، بلکه خداوند متعال است که به اجسام جسمیت بخشیده و صورت ها را تصویر کرده است. وی خالق اعراض و جواهر، پروردگار، مالک، قراردهنده و به وجود آورنده همه اشیا است.

ص: ۳۱۱

نیز معتقدم که محمد بنده و فرستاده خداوند و پایان بخش پیامبران است و تا روز قیامت پیامبر دیگری نخواهد آمد، همچنین معتقدم که شریعت او پایان بخش شریعت هاست و تا روز قیامت بعد از آن، شریعتی نخواهد آمد، من معتقدم که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امام، خلیفه و ولی امر، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، آنگاه پس از او حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی و پس او تو، ای مولای من امامان و پیشوایان خلائق می باشید».

چون کلام عبد العظیم به اینجا رسید، امام هادی علیه السلام رو به وی کرده و فرمودند: و پس از من پسر من حسن. پس مردم با جانشین او چه خواهند کرد؟

عبد العظیم در رابطه با امامی که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام خواهد آمد و دلیل تحیر مردم درباره او پرسید: سرورم، کیفیت این امر چگونه خواهد بود؟ امام هادی علیه السلام فرمودند:

به این خاطر که او به چشم دیده نمی شود و یاد کردن او با [تصریح بر] اسمش جایز نمی باشد، تا روزی که قیام کند و زمین را از عدل و قسط پر نماید، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

اینجا بود که عبد العظیم ایمان خود را به آنچه امام هادی علیه السلام بیان فرموده بود این گونه بیان داشت که: «من اقرار کردم و معتقدم می شوم که هر کس به ولایت آن ها ائمه در آمده و آنان را دوست بدارد به ولایت خدا در آمده، دوست خدا شده، دشمن آنان دشمن خداست. پیروی از آنان پیروی از خدا و نافرمانی از آنان نافرمانی از خداست... من همچنین

معتقدم که معراج حق است، سؤال و جواب قبر حق است، بهشت حق است، جهنم حق است، صراط حق است، میزان اعمال حق است، روز قیامت هر آینه خواهد آمد و شکی در آن نیست، و خداوند هر کس که در قبر باشد در آن روز بر خواهد انگیخت.

همچنین معتقدم که بعد از ولایت، یعنی ولایت ائمه اهل بیت علیهم السلام واجبات شرعی عبارت از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر می باشد.

امام هادی علیه السلام عقیده وی را این گونه تأیید فرمودند که: «یا أبا القاسم هذا و الله دين الله الذي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه ثبتيك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا والآخرة»؛

ای ابو القاسم، به خدا سوگند این [اعتقادات تو همان] دین خداست که برای بندگان خود برگزیده است. پس بر همین اعتقاد ثابت بمان که خداوند تو را با کلامی ثابت در زندگی دنیا و آخرت تثبیت نماید (۱).

۱۳. عثمان بن سعید عمری سمان

کنیه او ابو عمرو، راستگو و پاک بود، وی در سن یازده سالگی خدمتگزار حضرت امام هادی علیه السلام بوده و از جایگاهی بلند در نزد آن حضرت برخوردار گردید، احمد بن اسحاق قمی گوید: در یکی از روزها بر حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد صلوات الله علیه - شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای سرور و مولای من، من همواره در این شهر حضور ندارم

ص: ۳۱۳

۱- (۱). کمال الدین/ ۳۷۹ ح ۱ و به نقل از آن/ اعلام الوری/ ۲/ ۲۴۴-۲۴۵.

بلکه به آن رفت و آمد می کنم و در بسیاری از مواقع که می آیم برای من وصول به شما و شرفیابی به محضر شما میسر نمی گردد. در چنین مواردی قول چه کسی را پذیرفته و امر چه کسی را اطاعت کنیم؟

امام هادی علیه السلام در پاسخ او فرمودند: «هذا أبو عمرو الثقة الأمين، ما قاله لكم فعنّي يقوله، و ما آذاه اليكم فعنّي يؤديه»؛

این ابو عمرو راستگوی امین است. آنچه را که به شما گفت از جانب من گفته و آنچه را که به شما رساند از جانب من رسانده است.»

هنگامی که حضرت امام هادی علیه السلام به ملکوت اعلی پیوست، من روزی به فرزندش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رجوع کرده و همین حرف را که به پدرش عرض کرده بودم به آن حضرت عرضه داشتم، آن حضرت نیز به من فرمودند: «هذا أبو عمرو الثقة الأمين، ثقه الماضين، و ثقتي في المحيا و الممات، فما قاله لكم فعنّي يقوله، و ما آذى اليكم فعنّي يؤديه»؛

این ابو عمرو راستگو و مورد اعتماد است. مورد اعتماد گذشتگان و مورد اعتماد من در زندگی و مرگ. هرچه را که گفت از من گفته و هرچه را که به شما رساند از جانب من رسانده است (۱).

این روایت دلالت بر راستگویی عثمان بن سعید دارد و این که او به مقام و مرتبه والاّی در نزد ائمه اطهار علیهم السلام دست یافته بوده است، چنانکه بر فضیلت و دانش او و این که وی مرجع فتوی و اخذ احکام در زمان خود بوده است به روشنی دلالت می کند.

ص: ۳۱۴

وی از مفاخر دانشمندان و از شاگردان مشهور حضرت امام هادی علیه السلام بوده است. حال به بیان مختصری از حالات او می پردازیم:

الف-عبادت: وی از پرهیزکاران و صالحان به نام بوده، تاریخ نویسان آورده اند: هنگامی که آفتاب طلوع می کرد به سجده می رفت و سر از سجده بر نمی داشت تا این که برای هزار نفر از برادرانش به مانند آنچه برای خود خواسته است بخواهد و دعا کند، وی از بسیاری سجود بر پیشانی خود پینه ای مانند زانوی شتر داشته است (۱).

ب-تعریف و تمجید حضرت امام جواد علیه السلام از او: حضرت امام جواد علیه السلام علی بن مهزیار را بسیار ستوده است. از جمله این ستایش ها این است که آن حضرت نامه ای به او نوشتند که در آن آمده است:

ای علی، من تو را از نظر خیرخواهی، فرمانبرداری، خدمت و احترام و قیام به آنچه بر تو واجب شده است، آزموده، مورد امتحان قرار داده ام، پس اگر بگویم که من کسی را در این زمینه به مانند تو ندیده ام امیدوارم که در این گفته خود صادق باشم. پس از خدا می خواهم که به پاداش این عمل، منزلگاه تو را جنات فردوس قرار دهد. مقام و خدمت تو در سرما و گرما و شب و روز بر من پوشیده نیست. پس از خداوند می خواهم هنگامی که همه خلایق را در روز قیامت جمع نمود، چنان رحمتی بر تو ارزانی دارد که همگان به مقام تو غبطه خورند و او

ص: ۳۱۵

این نامه حاکی از میزان اعتبار این شخص در نزد حضرت امام هادی علیه السلام، بزرگداشت و تقدیر آن حضرت نسبت به او و دعای آن حضرت در حق او می باشد، و این که حضرت امام جواد علیه السلام از نظر تقوا و ورع و دانش در میان اصحاب خود هیچ کس را به پایه و مرتبه این فرد درستکار، نمی دانسته است.

ج- تألیفات: علی بن مهزیار مجموعه ای از کتاب ها را به رشته تحریر درآورده که از سی کتاب متجاوز است. بیشتر این کتاب ها در رشته فقه به نگارش درآمده، نام تعدادی از کتاب های او بدین شرح است: «کتاب الوضوء»، «کتاب الصلاه»، «کتاب الزکاه»، «کتاب الصوم»، «کتاب الحج»، «کتاب الطلاق»، «کتاب الحدود»، «کتاب الدیات»، «کتاب التفسیر»، «کتاب الفضائل»، «کتاب العتق و التدبیر»، «کتاب التجارات و الاجارات»، «کتاب المکاسب»، «کتاب المثالب»، «کتاب الدعا»، «کتاب التجمل و المروءه»، «کتاب المزار»، و... (۲).

د- طبقه حدیثی: علی بن مهزیار در سند بسیاری از روایات که تعداد آن ها به چهارصد و سی و هفت روایت می رسد، واقع شده است، وی از حضرت امام ابو جعفر ثانی و ابو الحسن ثالث علیهما السلام و سایر ائمه روایت کرده است. علی بن مهزیار از ارکان فکر شیعی بوده و یگانه دوران و دانشمند عصر خود به شمار می آمده است.

ص: ۳۱۶

۱- (۱). معجم رجال الحدیث/ ۲۱۱/۱۳.

۲- (۲). رجال نجاشی/ ۲۵۳.

اشاره

شیخ، وی را از اصحاب امام ابو الحسن هادی علیه السلام برشمرده. وی از علمای بزرگ و رجال مشهور فکر اسلامی در زمان خود بوده است. وی در رشته های مختلف دانش و فنون تخصصی ص داشته و در آن ها به تألیف پرداخته است. اکنون به صورت مختصر بعضی از شئون زندگی او را عرضه می داریم:

الف- تمجید حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از او

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فضل بن شاذان را همواره تأیید نموده و وی را بسیار می ستوده است، در هنگامی که یکی از کتاب های فضل بن شاذان را به آن حضرت عرضه نمودند، امام علیه السلام به آن کتاب نگاهی انداخته سپس بر فضل بن شاذان رحمت فرستاده، فرمود:

من به اهل خراسان غبطه می خورم. چرا که فضل بن شاذان در میان آنان است (۱).

همچنین بار دیگر به کتابی دیگر از فضل بن شاذان نظر انداخته و این بار سه بار بر وی رحمت فرستاده و در تأیید آن کتاب فرمود: این کتاب صحیح است و سزاوار است که به آن عمل شود (۲).

ب- ردّ مخالفان:

فضل بن شاذان همواره آماده دفاع از اصول اعتقادی خود و باطل کردن شبهاتی بوده است که در رابطه با عقاید او بروز می نمود، خود وی گفته است: من جانشین پیشینیان خود هستم. چرا که من «محمد بن ابی عمیر» و «صفوان بن یحیی» و دیگرانی غیر از این دو نفر را دیده ام و در طول پنجاه سال دانش بسیاری از آنان آموخته ام، هنگامی که «هشام بن

ص: ۳۱۷

۱- (۱). جامع الزّواہ/۲/۵.

۲- (۲). طرائف المقال/۲/۶۳۲.

حکم» رحمه الله از دنیا رفت، «یونس بن عبد الرحمن رحمه الله» جانشین او گشت و شبهات مخالفان را رد می نمود، سپس هنگامی که «یونس بن عبد الرحمن» از دنیا رفت جانشینی به جز «سکاک» باقی نگذاشت که وی به رد شبهات مخالفان می پرداخت تا این که او هم از دار دنیا رفت، و من بعد از این بزرگواران جانشین آن ها هستم. خداوند رحمتشان کند (۱). و به حق فضل بن شاذان چنین نیز بود وی جانشین شایسته ای برای این بزرگواران بود که در راه اصول اعتقادی رفیع خود- که مورد قبول ائمه اطهار از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز بوده است- با دشمنان و مخالفان به بحث و مجادله پرداخته و شبهات آنان را رد می نمودند.

ج- تألیفات: این عالم بزرگ، در علوم مختلف همچون علم فقه، علم تفسیر، علم کلام و فلسفه، علم لغت، علم منطق و غیره، تألیفات فراوانی دارد.

مؤلفات این عالم بزرگ از صد و هشتاد کتاب متجاوز است که بعضی از آن ها را شیخ، نجاشی، ابن ندیم و دیگران در کتاب هایشان آورده اند.

۱۶. محمد بن احمد محمودی

کنیه وی ابو علی، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه السلام ذکر نموده است، کشی گوید: در کتاب ابو عبد الله شاذانی که به خط خود او نوشته شده بود، دیده ام: از فضل بن هاشم هروری شنیدم که می گفت: در رابطه با بسیار حج بجا آوردن محمودی در نزد من سخنی به میان آمد، من از وی تعداد حج هایی که به جا آورده بود پرسیدم. وی تعداد آن ها را به من نگفت، بلکه گفت: «الحمد لله خداوند خیر بسیاری روزی من کرده است»، به او گفتم: آیا همه این اعمال حج

ص: ۳۱۸

را برای خود به جا می آوری یا برای دیگران؟ در پاسخ من گفتم: پس از حجّه الاسلام که برای خود به جا آورده ام، دیگر حجّ ها را برای غیر خودم به جا می آورم. من از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجّ به جا می آورم و آنچه خداوند متعال ثواب به من بدهد به اولیا خدا می بخشم، و ثواب این کار را به مؤمنین و مؤمنات هدیه می کنم، به او گفتم: در هنگام انجام مناسک حجّ چه چیزی می گویی؟ پاسخ داد: می گویم: «خداوندا من از جانب رسول تو حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای تو تهلیل گفتم و جزایی را که به من می خواهی عطا کنی به اولیا اطهارت علیهم السّلام بخشیدم و ثواب این عمل خود را نیز برای بندگان مؤمن و مؤمنه تو قرار دادم که به کتاب تو و سنت پیامبرت ایمان دارند...» تا آخر دعا (۱).

۱۷. محمد بن حسن بن ابی الخطاب زیات

کوفی و راستگو، شیخ وی را از اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام برشمرده است، نجاشی گوید: وی بسیار جلیل القدر و از اصحاب ما بوده است. روایتش بسیار و در روایت کردن راستگو، بسیار مورد اعتماد و روایتش [از حیث صحت] آرامش بخش می باشد. وی دارای کتاب «توحید»، کتاب «المعرفه و البدار»، کتاب «الرّد علی اهل القدر»، کتاب «امامه»، کتاب «اللؤلؤه»، کتاب «وصایا الائمه»، کتاب «نوادر».

۱۸. محمد بن فرج رنجی

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام برشمرده است. وی دارای

ص: ۳۱۹

ارتباطات تنگاتنگ و محکمی با حضرت امام هادی علیه السلام بوده و میان آن ها نامه های چندی رد و بدل گشته است، از آن جمله است نامه ای که کَشی به سند خود از محمّد بن فرج آن را روایت کرده است: محمّد بن فرج گوید: به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و از آن حضرت در رابطه با «ابو علی بن راشد» و «عیسی بن جعفر بن عاصم» و «ابن بند» سؤال کردم، آن حضرت در پاسخ نامه ای به من نوشتند و در آن آمده بود: از ابن راشد؛ ذکر می به میان آوردی، او سعادت مند زیست و با شهادت از دنیا رفت»، آن حضرت همچنین برای «ابن بند» و «عاصمی» نیز دعا کردند (۱).

یکی دیگر از نامه های محمّد بن فرج به امام و پاسخ آن حضرت به او در بخش های گذشته همین کتاب آمده است که بیانگر اعتماد تامّ و تمام حضرت امام هادی علیه السلام به این شخص و تأیید آن حضرت درباره او می باشد، هنگامی که وی بیمار شد، حضرت امام هادی علیه السلام پیراهنی برای او فرستادند. وی پیراهن را گرفته و زیر سر خود قرار داد، و هنگامی که از دنیا رفت در همان پیراهن وی را کفن نمودند.

۱۹. معاویه بن حکیم بن معاویه بن عمار کوفی

شیخ وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام بر شمرده است، نجاشی درباره او گوید: وی راستگو و جلیل بوده، از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است.

ابو عبد الله حسین گوید: از مشایخ خود شنیدم که می گفتند: معاویه بن حکیم بیست و چهار اصل را روایت کرده است. وی دارای چندین کتاب می باشد که

ص: ۳۲۰

از جمله آن‌ها می‌توان به «کتاب الطلاق»، «کتاب الحيض»، «کتاب الفرائض»، «کتاب النکاح»، «کتاب الحدود»، «کتاب الديات» و «نوادر» اشاره نمود (۱).

۲۰. یعقوب بن اسحاق

ابو یوسف دورقی اهوازی مشهور به ابن سکت، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه السلام بر شمرده، در نزد حضرت امام جواد و حضرت امام هادی علیهما السلام دارای منزلت والائی بوده و این دو امام بزرگوار وی را از خواص حساب می‌آوردند، وی از حضرت امام جواد علیه السلام نیز روایات و مسائلی نقل نموده است. ابن سکت پرچمدار علم ادبیات عرب، شعر، لغت و نحو بوده و دارای کتاب‌های زیادی است که از میان آن‌ها می‌توان به کتاب‌های تهذیب الالفاظ و کتاب اصلاح المنطق اشاره نمود... متوکل به خاطر ولایت اهل بیت علیهم السلام وی را به قتل رساند.

زنان

شیخ طوسی از میان زنانی که از حضرت امام هادی علیه السلام روایت کرده اند به جز بانوی کریمه، «کلثوم کرخیه» شخص دیگری را ذکر نموده است، شیخ این زن را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته و اضافه می‌کند که: راوی که از این بانو روایت را نقل نموده است «عبد الرحمان شعیری» می‌باشد که نام کامل وی ابو عبد الرحمان بن داوود بغدادی است (۲).

ص: ۳۲۱

۱- (۱). رجال نجاشی/ ۴۱۲.

۲- (۲). آنچه در این بخش در رابطه با اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام آورده ایم از کتاب حیاة الامام علی الهادی/ ۱۷۰-۲۳۰ نوشته شیخ باقر شریف قرشی اقتباس شده است.

۱. از میراث تفسیری آن حضرت

۱. عیاشی با سند خود از حمدویه، از محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: شنیدم محمد بن عیسی می گفت: «ابراهیم بن عنبسه» به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشت که در آن آمده بود: اگر سرور و مولای من صلاح بدانند، مرا از معنای این کلام خداوند متعال که می فرماید: *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ*؛ از تو درباره شراب و میسر سؤال می کنند آگاه فرمایند که منظور از کلمه «میسر» چیست؟ خداوند مرا فدای شما گرداند.

امام هادی علیه السلام در پاسخ او این گونه مرقوم فرمودند که: هر آنچه به وسیله آن قمار انجام شود تحت عنوان میسر داخل می شود، و هم چنین هر گونه چیزی که انسان را مست کند حرام است (۱).

۲. همچنین با سند خود از ایوب بن نوح بن دراج روایت کرده است که گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام در رابطه با گاو میش سؤال کردم و به آن حضرت عرضه داشتم که اهل عراق معتقدند این حیوان جزء حیوانات مسخ شده می باشد. آن حضرت در پاسخ فرمودند: «أَوْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ: *وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ*» آیا کلام خداوند عز و جل را نشنیده ای که می فرماید: و از شتر دو، و از گاو دو» (۲).

۳. عیاشی با سند خود از موسی بن محمد بن علی از برادرش حضرت امام هادی علیه السلام روایت می کند که فرمود: آن درختی که خداوند متعال آدم و همسرش را

ص: ۳۲۲

۱- (۱). تفسیر عیاشی / ۱۰۶/۱.

۲- (۲). تفسیر عیاشی / ۳۸۰/۱.

از خوردن آن نهی فرمود، درخت حسد بود، خداوند متعال با آن دو پیمان بست که به هیچ یک از خلائق خداوند که خدا به او نعمتی عطا فرموده است به چشم حسد نگاه نکنند. ولی آنان بر سر پیمان خود با خداوند ثابت و استوار نماندند (۱).

۲. میراث کلامی

۱. از احمد بن اسحاق روایت شده است که گفت: به امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و از آن حضرت درباره امکان رؤیت خداوند متعال و اختلاف مردم درباره این مسأله سؤال کردم. امام هادی علیه السلام در پاسخ من این گونه مرقوم داشتند که:

مادام که بین بیننده و دیده شده هوایی وجود نداشته باشد که چشم اشعه خود را به وسیله آن هوا به دیده شده برساند رؤیت محقق نخواهد شد. پس هنگامی که رابطه هوا میان بیننده و دیده شده قطع شود [مانند وقتی که حایلی بین بیننده و دیده شده قرار بگیرد] رؤیت محقق نخواهد شد. و این مطلب که هم بیننده و هم دیده شده هر دو محتاج به این هوا برای تحقق امر دیدن می باشند باعث مشابهت این دو با یکدیگر می گردد. چرا که آنچه را که سبب دیدن در بیننده و دیده شده می باشد واحد است، و بیننده و دیده شده در وجود آن سبب و نیاز به آن مساوی می باشد. در این صورت واجب است که هر دو در نیازمندی مانند یکدیگر باشند، و از آنجا که همه اسباب به مستببات خود متصل می باشند، اگر این مطلب در رابطه با بشر و خداوند متعال صورت پذیرد تشبیه انسان مخلوق به خداوند خالق لازم می آید [بنابر این رؤیت خداوند محال است] (۲).

۲. از بشر بن بشار نیشابوری روایت است که گفت: به سوی آن مرد علیه السلام

ص: ۳۲۳

۱- (۱). تفسیر عیاشی ۹/۱.

۲- (۲). کافی ۹۷/۱، توحید/۱۰۹.

نامه ای نوشتیم [منظور وی از آن مرد حضرت امام هادی علیه السلام می باشد که از باب تقیه از وی به «رجل» تعبیر می کرده اند] در آن نامه آوردم که: افراد منطقه ما در رابطه با توحید اختلاف نظر پیدا کرده اند، بعضی از آنان می گویند: خداوند متعال جسم است، و برخی دیگر می گویند: خداوند متعال صورت است. آن حضرت در پاسخ چنین نوشتند:

منزه است آن خدایی که به حرف و وصف در نمی آید، هیچ چیز به او نماند و وی نیز مانده به چیزی نیست و او شنوا و بیناست (۱).

۳. علی بن ابراهیم از مختار بن محمد بن مختار همدانی، و محمد بن حسن از عبد الله بن حسن علوی، همگی از فتح بن یزید جرجانی روایت کرده اند که گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«و هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الأحد الصمد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، لو كان كما يقول المشبه لم يعرف الخالق من المخلوق و لا المنشئ من المنشأ، لكنّه المنشئ. فرّق بين من جسمه و صوره و أنشأه إذ كان لا يشبهه شيء و لا يشبهه هو شيئاً»؛

خداوند متعال لطیف، خبیر، شنوا، بینا، واحد، احد و صمد است. نزاده و زاییده نشده و هیچگاه برای او شریک و همتایی قابل تصوّر نیست، اگر آن چنان که گروه مشبّه می گویند قائل شویم نمی توانیم خالق را از مخلوق و ایجاد کننده را از ایجاد شده تمیز دهیم. در حالی که چرا که اگر بنا به قول مشبّه که قائل به تشبیه ممکن به واجب می باشند، اگر واجب الوجود در حدّ ممکن داخل شود و به او شبیه شود احتیاج به خالق پیدا می کند، و اگر ممکن داخل در حدّ واجب الوجود

ص: ۳۲۴

شود، لازم است که خود نیز خالق و واجب باشد. در این صورت نمی توان میان خالق و مخلوق فرقی قائل شد و این دو را از یکدیگر تفکیک نمود لکن خداوند متعال است که خالق همهٔ ممکنات است و جز او خالق نیست و میان او و آن که وی او را جسم داده، صورت داده و ایجاد کرده باید حتما فرقی موجود باشد. چرا که هیچ چیز به او نماند و او نیز به هیچ چیز شبیه و مانند نیست.

فتح گوید: به آن حضرت عرضه داشتیم: آری، خداوند مرا فدای شما گرداند. اما شما فرمودید: خداوند احد و صمد است، و فرمودید: هیچ چیز شبیه خدا نیست. اما می بینیم که خداوند واحد است و انسان واحد. آیا در این واحد بودن خدا و بشر شبیه هم نشده اند؟

آن حضرت در پاسخ فرمودند:

ای فتح، سخن محالی گفתי. خداوند تو را بر عقیدهٔ مستقیم ثابت و استوار بدارد. مراد ما از آن تشبیه که آن را محال دانستیم تشبیه در معانی است. اما شباهت اسمی که دلالت اسم بر مسمی باشد محال نیست [چرا که شباهت اسمی و دلالت اسم بر یک معنا امری اعتباری است و موجب تغییر ذات نمی گردد] و اما محال بودن تشبیه در معنا به این معناست که گرچه به انسان نیز واحد می گویند، اما مراد کسی که انسان را واحد نامیده، این است که این پیکر انسانی یک نفر است و دو نفر نیست. به عبارت دیگر هنگامی که واحد را بر انسان اطلاق کنیم منظور واحد عددی می باشد در حالی که همین انسان از درون نفس خود واحد نیست. چرا که هم دارای اعضای مختلف و هم دارای رنگ های مختلف است و هر کس که دارای اجزا و رنگ های مختلف باشد واحد در معنا نیست.

این انسان از اجزای جدا از همی که با یکدیگر مساوی نیستند به وجود آمده و ترکیب شده است. خون او غیر از گوشت، گوشت او غیر از خون، سلسله اعصاب او غیر از رشته های عروق، موی او غیر از پوست و سیاهی او غیر سفیدی اوست، و این مسأله منحصر در انسان

هم نیست، بلکه همهٔ خلائق عالم که به وصف واحد عددی موصوف باشند در حقیقت و معنا واحد نیستند. پس انسان فقط در نام واحد است اما در معنا واحد نیست، و خداوند متعال از جمیع جهات واحد است که هیچ واحدی به جز او در عالم وجود ندارد. واحدی که از هر گونه اختلاف، تفاوت، زیاده و نقصان مبرا است. امّا انسان، مخلوق ساخته شده ای است که از اجزای مختلف و جواهر گوناگونی ترکیب شده است. نهایتاً این که با جمع شدن همهٔ این اجزا به چیز واحدی تبدیل گشته است.

به محضر آن حضرت عرضه داشتیم: خداوند مرا فدای شما گرداند، و همان گونه که مشکل مرا حل نمودید خداوند نیز فرج و رحمت خود را بر شما نازل نماید، امّا در رابطه با این که فرمودید خداوند متعال لطیف و خبیر است، چنان که «واحد» را برای من تفسیر نمودید. این دو کلمه را نیز برای من تفسیر نمایید، من می دانم که لطف خداوند غیر از لطف بندگان است. امّا دوست می دارم که شما این مطلب را برای من تشریح نمایید.

آن حضرت فرمودند:

ای فتح، ما بدین جهت به خداوند متعال لطیف می گوئیم که خالق چیزهای لطیف است، یا چون همهٔ اشیا را با لطافت تمام خلق نموده است و همچنین به خاطر این که به تمام چیزهای لطیف داناست. آیا تو - که خداوند توفیقت دهد و تو را به راه راست مستقیم بدارد - اثر خلقت خدا را در گیاهان لطیف و غیر لطیف و سایر مخلوقات لطیف نمی بینی؟ خلقت حیوانات کوچکی همچون پشه و مگس و حیوانات کوچکتر از آن ها که به چشم در نمی آیند و بلکه از شدت کوچکی نمی توان نر آن ها را از ماده و نوزاد آن ها را از بزرگ تشخیص و تمیز داد.

هنگامی که ما در همین حیوانات کوچک، این لطافت را می بینیم و درمی یابیم که خداوند متعال چگونه آن ها را هدایت کرده که در عین کوچکی دارای غریزهٔ جنسی و غریزهٔ فرار از مرگ [که دلیل بر وجود قدرت درک و فهم لذت و شهوت و مرگ و زندگی در آنان

است [می باشند، و همچنین هنگامی که صنعت و خلقت خدا را در میان امواج دریاها و یا در میان شاخ و برگ درختان و جنگل ها می بینیم که چگونه این حیوانات برای خود دارای فهم و منطق بوده و بچه های خود را تربیت کرده، برای آن ها غذا می برند. سپس به ترکیب رنگ های آن ها می نگریم که چگونه سرخی با زردی و سفیدی با سرخی در آمیخته است که چشمان ما از فرط کوچکی خلقت آن ها، قدرت تشخیص و تمیزشان را از یکدیگر ندارد، و درمی یابیم که خداوند متعال چنان خلقتی کرده که چشمان ما یارای دیدنش و دستان ما یارای لمس کردنش را ندارد، درمی یابیم که خالق این خلق لطیف است و آنچه را که گفتیم با لطافت تمام بدون هیچگونه رنج و استعمال ابزار و آلات آفریده است، همچنین می یابیم که هر کس چیزی را می سازد در ساخت آن از ماده اولیه ای استفاده می کند، ولی خلقت و صنع خدای خالق لطیف بزرگوار، از هیچگونه ماده اولیه ای نبوده است (۱).

۴. از علی بن ابراهیم از مختار بن محمد همدانی از محمد بن حسن از عبد الله بن حسن علوی، روایت شده که همه آن ها از فتح بن یزید جرجانی از حضرت امام هادی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

خداوند متعال دو نحوه اراده و مشیت دارد: اراده حتم و اراده جزم. خداوند متعال نهی می کند درحالی که می خواهد و امر می کند درحالی که نمی خواهد. آیا ندیده ای که خداوند متعال آدم و همسرش را از خوردن آن درخت نهی نمود اما مشیتش بر خوردن آن تعلق گرفت، و اگر مشیت خداوند تعلق به خوردن آن نمی گرفت، خواست آدم و حوا بر خواست خداوند متعال غالب نمی آمد، همچنین ابراهیم را به ذبح کردن فرزندش اسحاق امر نمود، اما مشیت او بر ذبح وی تعلق نگرفت. و اگر خداوند می خواست، هرگز خواست ابراهیم بر خواست خداوند غالب نمی آمد (۲).

ص: ۳۲۷

۱- (۱). کافی ۱/۱۱۸، توحید/۱۸۵.

۲- (۲). اصول کافی ۱/۱۵۱. البته باید به این نکته توجه شود که بنابراین روایت، فرزندی که حضرت

۵. از ایوب بن نوح روایت شده است که نامه ای به حضرت امام هادی علیه السلام نوشته، در آن نامه از آن حضرت پرسید که خداوند-عز و جل- آیا قبل از خلقت و تکوین اشیا به آن ها علم داشته است یا تا زمان خلقت و اراده خلق و تکوین به آنان علم نداشته است و در آن هنگام که می خواست آن ها را بیافریند و تکوین کند به آن ها علم پیدا کرد و در همان وقت آن ها را خلقت و تکوین نمود؟

حضرت امام هادی علیه السلام در جواب او با خط شریف خود نوشتند: «لم يزل الله عالما بالأشياء قبل أن يخلق الأشياء كعلمه بالأشياء بعد ما خلق الأشياء»؛

خداوند متعال همیشه عالم به اشیا بوده است، چه قبل از خلقت و چه بعد از خلقت. و علم خداوند متعال به اشیا قبل از خلقت آن ها مانند علم خداوند بعد از خلقت آن ها بوده است (۱).

۶. از فتح بن یزید جرجانی از حضرت امام هادی علیه السلام روایت شده است که: در پاسخ سؤال درباره پایین ترین حد معرفت فرموده است:

پایین ترین حد معرفت اقرار به این حقایق است که هیچ خداوندی غیر از خداوند متعال نیست، شبیه و نظیری ندارد، آن وجود مقدس قدیم است و همواره پابرجا و هیچگاه از بین نرفته و گم نمی شود و این که هیچ چیز به مانند او نیست (۲).

۷. از معلی بن محمد روایت است که گفت: از عالم علیه السلام سؤال شد: خداوند چگونه می داند؟ [البته چنان که از جواب امام علیه السلام برمی آید سؤال سؤال کننده از کیفیت علم خداوند به موجودات قبل از وجود آن ها، یا این که صرف علم خداوند به آن ها در ایجاد آن ها کافی است یا نه؟ می باشد] آن حضرت در پاسخ

ص: ۳۲۸

۱- (۱). توحید/۱۴۵.

۲- (۲). توحید/۲۸۳.

خداوند متعال دانست (یعنی همه مخلوقات خود را در ازل دانست و به آن ها علم داشت)، خواست (یعنی خواست تا آن دانسته ها را به وجود بیاورد)، اراده کرد (یعنی آن خواست را به اراده حتمی استحکام بخشید)، مقدر فرمود (یعنی ابتدا، انتها، حدود، صفات روزی و مرگ آن ها را معین فرمود)، حکم کرد (یعنی به وجود یافتن آن معلومات در اعیان خارجی حکم کرد) و آشکار ساخت (یا چنان که در اصول کافی و بحار الانوار آمده است امضا کرد یعنی آنچه را که بدان حکم نموده بود در خارج به وقوع رساند) پس آنچه ابتدا بدان حکم کرده بود را امضا نمود و آنچه قبلا مقدر ساخته بود را مورد حکم قرار داد و آنچه که ابتدا اراده اش کرده بود را مقدر ساخت پس نتیجه می گیریم که اراده او مبتنی بر خواستش، تقدیر او مبتنی بر اراده اش، حکم او مبتنی بر تقدیرش و امضای نهایی او (یعنی خلقتش در جهان خارج) مبتنی بر حکمش می باشد.

پس اولین مرحله در این سلسله، علم است و مشیت در مرحله دوم قرار دارد و مرحله سوم اراده است و تقدیر بر حکم امضا شده واقع می گردد پس تا هنگامی که کار در مرحله علم یا مشیت یا تقدیر است - که مراحل اول، دوم و سوم هستند - خداوند متعال می تواند در آن بقاء نماید یعنی آن را تغییر دهد اما چون کار از این مرحله گذشت و حکم به مرحله امضا رسید دیگر برای بقاء و تجدیدنظر راهی نیست.

پس با فرض این مطالب علم خداوند به معلومات قبل از وجود و پیدایش آن است و جاری شدن مشیت خداوند در آنچه مورد مشیت قرار می گیرد پیش از مرحله عینیت یافتن آن می باشد، اراده هم در مرحله پیش از قیام و برپا شدن شیء مورد اراده تحقق می یابد و بنابراین پیش از این که این معلومات یعنی این چیزهایی که مورد علم، خواست و اراده قرار گرفته اند و قرار است در جهان خارج به وجود بیایند از لحاظ عینیت یافتن و برپا شدن و کیفیت ارتباط با یکدیگر یا جدایی از همدیگر، مورد فعل و

انفعال قرار گیرند تقدیرشان رقم می خورد، و چون معلومات فوق، این مرحله را پشت سر نهاده به مرحله تنفیذ و امضای حکم قطعی الهی بر پیدایش خارجی رسیدند تبدیل به موجودات دارای جسمی می شوند که ما می توانیم آن ها را با حواس خود درک و احساس نماییم موجوداتی که دارای رنگ، بو، وزن و اندازه اند موجوداتی چون انسان، جن، پرنده گان، درندگان و... که دارای حرکت می باشند و با حواس قابل درک هستند. پس تا زمانی که به مرحله عینیت نرسیده اند و هنوز در مراحل علم، مشیت، اراده و تقدیر هستند، خداوند متعال می تواند از خلقت آن ها صرف نظر کند و این بداء است اما وقتی که به مرحله عینیت در خارج رسیدند دیگر بدائی در کار نیست.

خداوند آنچه را بخواهد می کند و با علم ازلی خود [که عین ذاتش نیز هست] قبل از وجود اشیا به آن ها دانا است و با مشیت و خواست خود صفات، حدود و کیفیت ایجادشان را پیش از آشکار ساختن آن ها در قالب عینیات خارجی شناخته، همچنین با تقدیرش از نظر زمانی ابتدا و انتهای آن ها را مشخص نموده، و به وسیله حکمش از نظر مکانی مردم را به جایگاهشان آگاه ساخته و با امضای حکم علت ها را توضیح داده و امور را روشن کرده است و این تقدیر و اندازه گیری آن توانای دانا است (۱).

آن حضرت همچنین فرموده اند: به درستی که خداوند را جز به آنچه که خود خویشتن را به آن توصیف کرده است توصیف نتوان کرد، و چگونه وصف توان کرد کسی را که حواس از درک او ناتوان بوده، و هم بشری به ساحت فهمش راه نیابد و تصورات به کنه ذاتش راه نبرد و در دیدگان بشر جای نگیرد، با همه نزدیکی دور، و با همه دوری نزدیک است، چگونگی را پدید آورده اما چگونگی در او راه ندارد (۲).

ص: ۳۳۰

۱- (۱). توحید/۳۳۴.

۲- (۲). تحف العقول: ۳۵۷.

از طرف علی بن محمد؛ درود و رحمت و برکات خدا بر شما و هر که پیرو راه راست شد، نامه شما به من رسید (۱) و آنچه را که درباره اختلاف شما در امر دین و بحث در تقدیر یادآور شده بودید فهمیدم، همچنین گفتار بعضی از شما را در جبر و کلام برخی دیگر را که به تفویض رفته اند، و پراکندگی آرای شما در این باره، و از هم گسستن شما و دشمنی که بر سر این مطلب در میان شما پدیدار گشته، همه را دانستم، سپس از من خواستید که حقیقت امر را در این مسئله برای شما بیان کنم.

ای کسانی که خدایتان رحمت کند بدانید که ما در آثار و اخبار بسیاری که رسیده نظر کرده، دانستیم که رأی همه مردمی که خود را مسلمان می دانند، و فهم خویش را به حساب خداوند عزّ و جلّ می نهند از این دو حالت بیرون نیست: یا حق است و باید از آن پیروی کرد، یا باطل است و باید از آن دوری جست، همه امت اسلام بدون هیچ گونه اختلافی اتفاق نظر دارند که قرآن حق است، و در صحت آن در نزد همه فرق اسلامی شکّی نیست و همه آنان به وجوب باور داشتن قرآن و درست بودن آن اعتراف دارند و در این اتفاق نظر به راه راست رفته اند. چرا که رسول خدا صلّی الله علیه و آله خبر داده است: «امت من بر گمراهی اتفاق نکنند» و بنابراین هر آنچه مورد اتفاق امت است حق است. این در صورتی است که امت در آن مسئله باهم اختلاف نداشته باشند. و امت اسلام در صحت قرآن از نظر نزول و صداقت هیچ اختلافی ندارند، پس اگر قرآن بر تأیید خبری گواه گردد و آن را درست داند و گروهی از امت منکر آن خبر باشند بر آن ها لازم است که بدان اعتراف کنند چرا که آنان به اصل کلی صحت آنچه قرآن تأییدش کند اتفاق دارند، و اگر آن طایفه، خبر موافق قرآن را منکر شوند و تمرد کنند از ملت

ص: ۳۳۱

۱- (۱). این نامه را شیخ طبرسی در احتجاج به صورت خلاصه تحت عنوان/نامه آن حضرت به مردم اهواز در وقتی که از آن حضرت درباره جبر و تفویض سؤال کرده بودند نقل کرده است. ر.ک بحار الانوار ۶۸/۵۰.

نخستین خبری که درستی آن به تأیید قرآن رسیده و قرآن بدان گواه است و در آن اختلافی نیست، خبری است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده «من در میان شما دو امانت سنگین به جا می گذارم. کتاب خدا و عترت خودم خاندانم، مادام که شما بدین دو تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید، و به راستی که این دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد شوند.

حال با توجه به این حقیقت که هر خبری که موافق قرآن است بر امت لازم و واجب است آن را بپذیرند، وقتی در صریح قرآن کریم شواهدی بر صحت حدیث فوق بیابیم همانند گفته خداوند -جلّ و عزّ- ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند (۱) و عامّه در رابطه با همین آیه، اخباری روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین [علی بن ابی طالب] در حال رکوع انگشترش را به صدقه داد و خدا از او قدردانی کرد، و این آیه را درباره او نازل کرد و ما دیدیم رسول خدا چنین گفت که: «هر که را من مولا- و آقا هستم علی مولا و آقا است» و هم خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی، جز این که پس از من پیغمبری نیست» و دیدیمش که می فرمود: «علی است که و امم را می پردازد و به وعده ام عمل می کند و پس از من او جانشین من است.»

پس آن روایت نخستین که این اخبار از آن بدست آمده خبری است درست و مورد اتفاق، موافق قرآن است، و در نزد مسلمانان خلافتی در آن نیست، و چون قرآن گواه تصدیق آن خبر بوده، شواهد دیگری هم بر صحت آن موجود است، بر امت لازم و بایسته است که حتما آن را قبول کنند، زیرا اینها

اخباری هستند که شواهد قرآنی بدانها گویا بوده، موافق قرآنند و قرآن موافق آن‌ها.

سپس به همین ترتیب حقایق دیگری هم به صورت اخبار به وسیله حضرت امام باقر و صادق علیهما السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، و مردمانی راستگو و معروف آن‌ها را نقل کرده اند، که پیروی از این اخبار بر هر مؤمن و مؤمنه‌ای، فرض و واجب است و جز اهل عناد از آن‌ها سر نیچند. چرا که گفته‌های آل پیامبر علیهم السلام با گفته خدا پیوندی ناگسستنی دارد. مثل قول خدا در قرآن: بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است (۱) و روایت مرتبط با این آیه قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که: «هر که علی علیه السلام را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده و در معرض این است که از او انتقام کشیده شود.»

و همچنین قول آن حضرت که: «هر که علی علیه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است» و چون قول آن حضرت درباره «بنی ولیعه» (۲) که فرمود: «حتما برای سرپرستی آن‌ها مردی را می‌فرستم به سان خودم، که خدا و رسولش را دوست داشته، خدا و رسولش نیز او را دوست بدارند، برخیز ای علی و بسوی ایشان روانه شو» و از همین قبیل است گفته او صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ خیبر که فرمود:

«فردا مردی را برای جنگ با آن‌ها خواهم فرستاد که خدا و رسولش را دوست داشته، خدا و رسولش نیز او را دوست بدارند. یورش برنده و ناگزیر است، وی تا آن هنگام که خدا قلعه را به دستش بگشاید برنگردد.»

رسول خدا پیش از فرستادن او اعلام پیروزی نمود و یاران رسول خدا به سخن آن حضرت توجه داشتند، و به انتظار فردا نشستند، چون فردا شد

ص: ۳۳۳

۱- (۱). احزاب ۵۷/۳۳.

۲- (۲). ولیعه بر وزن سفینه تیره ای از طایفه «کنده» یمن.

علی علیه السلام را خواست و فرستاد و او را بسدین منقبت برگزید، و او را «کزار غیر فزار»، و دوست دار خدا و رسولش نامیده، خبر داد که خدا و رسولش هم او را دوست دارند.

ما ابتدا این شرح و توضیح را بیان داشتیم تا به عنوان مقدمه و پشتوانه ای برای ادای مقصود و آنچه درباره جبر و تفویض و اختیار بیان خواهیم کرد، باشد- کمک و نیرو از خدا است، و در همه کار خود به او توکل داریم- درباره این مسئله به گفته امام صادق علیه السلام آغاز سخن می کنیم که فرمود: «نه جبر است و نه تفویض، ولی مقامی است میان این دو و آن عبارت از تندرستی، آزادی، مهلت کافی، توشه زندگی مانند مرکب و وسیله تحریک شخص فاعل بر فعل خود» اینها پنج امرند که امام صادق علیه السلام تمام فضیلت ها را در آن ها جمع کرده است و هرگاه بنده ای یکی از آن ها را نداشته باشد به حسب آن کاستی، تکلیف از او برکنار است.

امام صادق علیه السلام در این روایت، از یک اصل که باید مردم به دنبال فهم آن باشند خبر داده که قرآن هم تصدیق کننده آن بوده، آیات محکمه رسول خدا هم بر آن گواه هستند. زیرا- چنان که در آغاز نامه نیز یادآور شدیم- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آل پاکش علیهم السلام در گفتار خود از حدود قرآن خارج نشدند، پس هرگاه روایات صحیحی از آنان رسید و به دنبال شاهد درستی آن از قرآن گشتیم و آیات قرآن موافق آن ها و دلیل صحت آن ها بود پیروی از آن ها فرض است، و جز افراد معاند از آن ها سرپیچی نخواهند کرد.

حال اگر با این دیدگاه به دنبال تحقیق در گفته امام صادق علیه السلام برویم که عبارت از: منزله بین المنزلین، اختیار در اعمال و انکار جبر و تفویض باهم است، می یابیم که قرآن بر صحت آن گواهی داده، آن را تصدیق می کند، و خبر دیگری نیز از آن حضرت موافق آن است: از امام صادق پرسش شد که آیا

خداوند بنده های خود را به گناهان مجبور می کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا از این عادلتر است» به آن حضرت عرض شد: آیا کار را یکسره به آن ها واگذارده؟ در پاسخ فرمود: «خدا عزیزتر و مسلطتر بر آن ها است از این که آن ها را کاملاً به خود وانهد» و باز از آن حضرت روایت شده که فرمود: مردم درباره عقیده به «قدر» بر سه گونه اند: یکی پندارد کار بدو واگذار است و او خدا را در تسلطش سست دانسته و به هلاکت است، یکی پندارد خدا جل و عز بنده ها را بر معصیت ها مجبور کرده، و بدانها تکلیف بیرون از طاقت و توان نموده. او هم خدا را در حکم خود ستم پیشه دانسته و به هلاکت است، و یکی معتقد است خدا به بنده هایش تکلیفی کرد و به اندازه طاقت و تکلیف بیرون از حد طاقت نکرده، و چون کار خوب کند خدا را سپاس گوید، و چون کار بد کند از خدا آمرزش خواهد. این مسلمانانی است بالغ و درست-پس خبر داده که هرکس پیرو عقیده جبر و تفویض و بدانها معتقد باشد برخلاف حق است.

من اکنون جبری را که هرکس بدان معتقد باشد، دچار خطا است شرح دادم و هرکس هم پیرو عقیده تفویض است دچار باطل است، و حق منزله میان این دو منزله است. (۱)

۳. از میراث فقهی امام هادی علیه السلام

۱. از خیران خادم روایت شده است که گفت: به آن مرد-یعنی امام هادی- صلوات الله علیه- نامه ای نوشته و از آن حضرت در رابطه با لباسی که شراب یا گوشت خوک به آن اصابت کرده سؤال کردم که آیا نماز خواندن در آن جایز است یا نه؟ چرا که اصحاب ما در این مسأله اختلاف نموده، بعضی از آن ها می گویند: در آن نماز بخوان، چرا که خداوند متعال فقط خوردن شراب را

ص: ۳۳۵

۱- (۱)). این نامه را به صورت کامل می توانید در تحف العقول، احتجاج و بحار الانوار ۶۸/۵۰ مطالعه فرمایید.

حرام کرده است. اما بعضی دیگر قایل به این مطلب اند که نباید در چنین لباسی نماز خواند، آن حضرت در پاسخ نوشتند: در آن لباس نماز نخوان چرا که آن لباس نجس شده است (۱).

۲. از علی بن ابراهیم از یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان روایت شده است که گفت: ابو الحسن ثالث حضرت امام هادی علیه السلام را دیدم که سجده شکر به جا می آورد. آن حضرت ساعدهای دست های خود را باز کرده و سینه و شکم خود را به زمین چسبانیده بود. من در رابطه با این مطلب از آن حضرت سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ فرمودند: «ما این گونه دوست می داریم» (۲).

۳. و باز از علی بن ابراهیم از علی بن راشد روایت شده است که گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. شما نامه ای به محمد بن فرج نوشته، به او چنین آموخته اید که بافضیلت ترین سوره ای که در نمازهای واجب خوانده شود انا انزلناه و قل هو الله احد می باشد، اما خواندن این دو سوره در نماز صبح بر من سخت می آید. آن حضرت در پاسخ فرمودند: خواندن آن ها بر تو سخت نیاید، چرا که به خدا سوگند فضیلت در خواندن این دو سوره است (۳).

۴. داوود بن ابی زید از ابو الحسن ثالث حضرت امام هادی علیه السلام سؤال کرد:

آیا سجده بر کاغذهایی که روی آن ها چیزی نوشته شده، جایز است؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: «جایز است» (۴).

۵. از ایوب بن نوح روایت شده است که گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشته، در آن در رابطه با کسی که یک روز کامل یا بیشتر از یک روز در حالت بیهوشی و اغما به سر می برد سؤال کردم که آیا عبادت های واجبی که از او فوت شده را باید قضا کند یا نه؟ آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند: «روزه

ص: ۳۳۶

۱- (۱). کافی ۴۰۵/۳.

۲- (۲). کافی ۳۲۴/۳.

۳- (۳). کافی ۲۹۰/۳.

۴- (۴). من لا يحضره الفقيه ۱/۲۷۰.

۶. از ابو اسحاق بن عبد الله علوی عریضی روایت شده است که گفت: این وسوسه در دلم افتاد که [به جز ماه مبارک رمضان] روزه گرفتن در چه روزهایی فضیلت دارد؟ در آن ایام حضرت امام هادی علیه السلام در روستای «صربا» روستایی در نزدیکی مدینه اقامت داشتند. من قصد کردم تا به نزد مولای خود رفته، این سؤال را که در ذهن من ایجاد شده و آن را برای احدی از خلق خدا بیان نکرده بودم از آن حضرت بپرسم. پس بر امام هادی علیه السلام داخل شدم. هنگامی که چشم آن حضرت به من افتاد فرمودند:

ای ابو اسحاق، آمده ای تا از من درباره روزهایی که در آن ها روزه گرفته می شود سؤال کنی. آن ها چهار روزند: اولین آن روزها روز بیست و هفتم رجب، روزی است که خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان رحمت عالمیان به سوی خلق خود فرستاده است، و همچنین روز تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که روز هفدهم ماه ربیع الاول است، و دیگر روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة که در آن کعبه گسترده شده است و روز غدیر که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برادرش علیه السلام را به عنوان نشانه هدایت و امام پس از خود برای مردم به پا داشت.

به آن حضرت عرضه داشتم: خداوند مرا فدایت کند. راست گفتی، و من به همین منظور به نزد شما آمده بودم. و اکنون شهادت می دهم که تو حجت خدا بر همه خلائق هستی (۲).

۷. از علی بن مهزیار روایت شده است که گفت: به امام هادی علیه السلام نوشتم:

ای مولای من، مردی است که به وی پولی داده اند تا حج به جا آورد. آیا در آن هنگام که پول به دست او می رسد به آن پول خمس تعلق می گیرد، یا پس از آن که حج به جای آورد اگر از آن پول چیزی اضافه آمد بر مازاد آن خمس تعلق می گیرد؟ حضرت در پاسخ نوشتند: «اصلاً بر آن مرد در این پول خمس تعلق

۱- (۱). تهذیب الاحکام/۴/۲۴۳.

۲- (۲). تهذیب الاحکام/۴/۳۰۵.

نمی گیرد» (۱).

۸. از احمد بن حمزه روایت شده که گفت: به خدمت حضرت امام هادی علیه السلام عرض کردم: مردی از پیروان شما که دارای خویشاوندانی معتقد به امامت شما است، مبلغی زکات بدهکار است. آیا بروی جایز است که همه زکات خود را به فامیل خود بدهد؟ آن حضرت پاسخ دادند: آری، جایز است (۲).

۹. از ابو علی بن راشد روایت شده که گفت: به خدمت امام هادی علیه السلام عرضه داشتم: گاه مردم چیزهایی به نزد ما می آورند و می گویند اینها مربوط و متعلق به حضرت امام جواد علیه السلام است و در نزد ما مانده، ما با این اشیا و اموال چه کنیم؟

امام هادی علیه السلام در پاسخ فرمودند:

آنچه را که به سبب امامت از آن پدرم علیه السلام بوده است مال من است، و اما چیزهایی که به سببی غیر از منصب امامت به پدرم مربوط بوده ارث محسوب می شود که باید مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به آن اقدام شود (۳).

۱۰. از ابراهیم بن محمد روایت شده است که گفت: به ابو الحسن ثالث حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و از آن حضرت درباره آنچه را که در زراعت بر انسان واجب می شود سؤال کردم، آن حضرت در پاسخ نوشتند:

پس از کسر مؤونه خمس بر او واجب است، ابراهیم بن محمد گوید: بر سر مؤونه با اصحاب خود به بحث پرداختیم که آیا مؤونه پس از حقوقی است که حکومت به عنوان مالیات دریافت می دارد، یا تنها بعد از مؤونه خود شخص می باشد؟ بنابراین دوباره نامه ای به آن حضرت نوشته و پرسیدیم که: شما

ص: ۳۳۸

۱- (۱). کافی ۵۴۷/۱.

۲- (۲). کافی ۵۵۲/۳.

۳- (۳). من لا یحضره الفقیه ۴۲/۲.

فرمودید خمس بعد از مؤونه واجب می شود، و اصحاب ما در معنای مؤونه اختلاف کرده اند، آن حضرت در پاسخ نوشتند: خمس بعد از کسر آنچه را که سلطان از او می گیرد و بعد از مؤونه مرد و خانواده اش واجب می شود (۱).

۱۱. محمد بن عیسی بن عبید یقیننی به حضرت ابو الحسن علی بن محمد عسکری علیهما السلام امام هادی علیه السلام نامه ای نوشت و درباره مردی سؤال کرد که فرزند خود را به مرد دیگری سپرده تا در مدت یک سال با اجرت معین برای او به کار خیاطی مشغول شود. سپس مرد دیگری آمده و به او می گوید:

فرزندت را به من بسپار تا در یکسال بیشتر از آن مبلغ که مرد اول به تو می دهد به او اجرت بدهم. آیا این مرد خیار دارد که معامله اش را با مرد اول فسخ کند یا نه؟ امام هادی علیه السلام با خط شریف خود در پاسخ او نوشتند: مادامی که فرزند او در معرض بیماری یا ضعف قرار نگرفته باشد، واجب است به پیمانی که با مرد اول بسته است وفا نماید (۲).

۱۲. از محمد بن عیسی از ابراهیم حمدانی روایت است که گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشته، از آن حضرت درباره زنی سؤال کردم که زراعت خود را به مدت ده سال به اجاره شخصی داده است به این شرط که اجاره را در پایان هر سال دریافت نماید، و تا مدت زمان به سر نیامده است چیزی از اجاره به او داده نشود. این زن قبل یا بعد از سه سال از مدت قرارداد از دار دنیا رفته است. آیا بر ورثه او واجب است این قرارداد اجاره را تا پایان مدت برقرار بدارند یا این اجاره با مرگ این زن نقض شده است؟

آن حضرت در پاسخ این گونه مرقوم فرمودند که: اگر آن زن در وقت گرفتن اجاره یعنی سر سال و قبل از گرفتن مال الاجاره از دنیا برود، اجاره آن سال به ورثه او می رسد

ص: ۳۳۹

۱- (۱). تفسیر عیاشی ۶۳/۲.

۲- (۲). کافی ۲۳۹/۴.

و اگر قبل از رسیدن موعد گرفتن اجاره یعنی بعد از گذشتن نصف یا ثلث سال موجر از دنیا رفته است ورثه او حق دارند به آن نسبت که از سال گذشته است از مستأجر اجاره دریافت کنند و در هر حال پس از مرگ موجر اجاره باطل است» (۱).

۱۳. از محمد بن رجاء خياط روايت شده است که گفت: نامه ای به حضرت طيب عليه السلام [مراد حضرت امام هادی عليه السلام است] بدین مضمون نوشتم که:

من در مسجد الحرام بودم. ناگاه در روی زمین دیناری دیدم. هنگامی که خم شدم تا آن را بردارم دینار دیگری دیدم. سپس در روی زمین گشته و دینار سومی یافتم. من هر سه دینار را برداشته و به مردم اعلام کردم، اما صاحب آن پیدا نشد. اکنون وظیفه مرا چه می دانید؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: منظور تو را در مسأله دینارها فهمیدم. اگر به پول احتیاج داری یک سوم آن دینارها را صدقه بده و باقی را برای خود بردار، و اگر بی نیازی تمام آن ها را صدقه بده (۲).

۱۴. از احمد بن محمد روايت شده است که گفت: حضرت امام هادی عليه السلام در رابطه با آیه شریفه قرآن که می فرماید: وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ و بر گرد آن خانه کهن [کعبه] طواف به جای آورند فرموده اند: «طواف فریضه، طواف نساء است» (۳).

۱۵. علی بن مهزیار از محمد بن اسماعیل روايت کند که گفت: مردی را فرستادم تا از امام هادی عليه السلام درباره مردی سؤال کند که حجی را برای کسی قبول کرده و برای این کار از وی مبلغی پول گرفته است تا برای او حج به جای

ص: ۳۴۰

۱- (۱). کافی ۲۷۰/۵. البته در معنی این روایت دو قول است که این ترجمه براساس یکی از آن دو انجام شده است، کسانی که مایل باشند احتمال های مختلف را در بیان این روایت بدانند، می توانند به کتاب های مفصل فقهی همچون/جواهر الکلام، ریاض المسائل، جامع المدارک و... مراجعه کنند.

۲- (۲). کافی ۲۳۹/۴.

۳- (۳). کافی ۵۱۲/۴.

آورد. اما این مقدار را برای خود کافی نمی داند. آیا این مرد اجازه دارد از کس دیگری هم برای حج پول بگیرد و بدین وسیله مقداری گشایش در کار خود ایجاد کند و حجی که به جا می آورد برای هردوی آن ها باشد؟ یا اگر پول برای یکی کفایت نکرد هردو را ترک نماید؟

آن مرد گفت که امام هادی علیه السلام در پاسخ این گونه فرمودند که: خوشتر می دارم که حج او فقط برای یک نفر باشد، و اگر پولی که او می دهد کفایت نمی کند این مسئولیت را نپذیرد (۱).

۱۶. از قاسم بن محمد زینات روایت شده که گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام عرض کردم: من با همسر خودظهار نموده ام. آن حضرت فرمودند:

«چه گفته ای؟» وی گوید: به همسرم گفتم که اگر من فلان کار و فلان کار را انجام بدهم تو بر من مانند پشت مادرم حرام باشی، آن حضرت فرمودند: «چیزی بر تو نیست اما دیگر چنین کاری نکن» (۲).

۱۷. از وشاء روایت شده است که گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشته و از آن حضرت در رابطه با حکم فقاع آب جو سؤال نمودم، آن حضرت پاسخ دادند: خوردن آن حرام است و این همان شراب است، و هرکس آن را بخورد به منزله شراب خوار به حساب می آید.

و شاء گوید: امام هادی علیه السلام همچنین در رابطه با فقاع فرموده اند: اگر حکومت در دست من بود فروشنده آن را اعدام نموده و نوشنده آن را شلاق می زد.

و همچنین فرموده اند: حد کسی که فقاع بیاشامد مانند حد کسی است که شراب

ص: ۳۴۱

۱- (۱). من لا یحضره الفقیه/۲/۴۴۴.

۲- (۲). کافی ۱۵۸/۶.

نوشیده است. آن حضرت همچنین فرموده اند: فقاع شراب کوچکی است که مردم آن را کوچک و حقیر شمرده اند (۱).

۱۸. ابراهیم بن محمد همدانی نامه ای به حضرت امام هادی علیه السلام نوشته عرضه داشت: مردی از دنیا رفته و وصیت کرده است که از ثلث او به مردی حقوق مادام العمر بدهند. اما در وصیت نامه خود اصل ثلث را کاملاً به آن مرد بخشیده است. آیا وصی او می تواند با تمسک به این که ثلث به صورت کامل انفاذ نشده آن را از او باز دارد؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمودند: ثلث را به همان ترتیب به او بدهد و از او باز ندارد.

۲۱. از ابو علی بن راشد روایت شده است که گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام پرسیدم: خداوند مرا قربان شما کند. زمینی خریده ام در کنار زراعت خود به دو هزار درهم. هنگامی که پول را به صاحب زمین پرداختم آگاه شدم که این زمین وقف بوده است. اکنون چه کنم؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند:

خریدن چیز وقفی جایز نیست. بنابراین غله ای که از این زمین به دست می آید را در مال خود داخل نکن و آن را به کسی که زمین وقف بر اوست بده.

به آن حضرت عرضه داشتم: من موقوف علیه این زمین را نمی شناسم.

حال چه کنم؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: غله این زمین را در راه خدا صدقه بده (۲).

ص: ۳۴۲

۱- (۱). کافی ۴۲۳/۶.

۲- (۲). کافی ۳۷/۷.

۱. دعای آن حضرت در هنگام سختی ها: آن حضرت هنگامی که حادثه یا پیشامد ناگواری برایشان پیش می آمد یا می خواستند حاجت مهمی از ایشان برآورده شود دعایی می خواندند. اما قبل از این که آن دعا را بخوانند روز چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه گرفته، سپس در اوّل روز جمعه غسل نموده و به مسکینی صدقه می دادند. آنگاه چهار رکعت نماز خوانده، در رکعت اوّل سوره فاتحه و سوره یاسین، در رکعت دوّم سوره حمد و سوره دخان و در رکعت سوّم سوره حمد و سوره واقعه و در رکعت چهارم سوره حمد و سوره ملک را قرائت می نمودند. هنگامی که از خواندن این نمازها فارغ می شدند دو دست به آسمان برداشته و پس از آوردن نام خداوند و بسم الله با اخلاص تمام این گونه دعا می کردند که:

«اللهم لك الحمد حمدا يكون أحق الحمد بك، و أرضى الحمد لك، و أوجب الحمد لك، و أحب الحمد إليك، و لك الحمد كما انت اهله و كما رضيته لنفسك و كما حمدك من رضيت حمده من جميع خلقك و لك الحمد كما حمدك به جميع انبيائك و رسلك و ملائكتك، و كما ينبغي لعزك و كبريائك و عظمتك، و لك الحمد حمدا تكل الالسن عن صفته و يقف القول عن منتهاه، و لك الحمد حمدا لا يقصر عن رضاك و لا يفضله شيء من محامدك.

اللهم و من جودك و كرمك انك لا تخيب من طلب إليك و سألك و رغب فيما عندك، و تبغض من لم يسألك، و ليس كذلك احد غيرك، و طمعى يا رب فى رحمتك و مغفرتك، و ثقته باحسانك و فضلك حدانى على دعائك و الرغبه إليك، و انزل حاجتى بك، و قد قدمت امام مسألتي التوجه بنبيك الذى جاء

بالحق و الصدق فيما عندك، و نورك و صراطك المستقيم الذي هديت به العباد، و أحييت بنوره البلاد، و خصصته بالكرامه، و أكرمه بالشهادة و بعثته على حين فتره من الرسل. اللهم دللت عبادك على نفسك فقلت تباركت و تعاليت:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسِّرْ لِي سَبِيلَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ وَ قُلْتُ: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

و قلت: وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ اجل يا رب نعم المدعو أنت و نعم الرب أنت و نعم المجيب، و قلت: قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أي ما تدعوا فله الأسماء الحسنی، و انا ادعوك اللهم بأسمائك التي إذا دعيت بها أجت، و إذا سئلت بها أعطيت، و ادعوك متضرعا إليك مستكينا، دعاء من أسلمته الغفله، و أجهدته الحاجه، ادعوك دعاء من استكان، و اعترف بذنبه، و رجاك لعظيم مغفرتك، و جزيل مثوبتك؛

خداوندا، تو را سپاس، سپاسی که سزاوارترین سپاس برای تو باشد. سپاسی که بیشترین حد رضایت تو را جلب نماید، و سپاسی که از همه سپاس ها برای تو بر ما واجبتر باشد. سپاسی که از همه سپاس ها در نزد تو دوست داشتنی تر باشد و تو را سپاس آن چنان که تو سزاوار آنی و آن چنان که برای خود پسندیده ای و چنان که چون سپاسگزارانی تو را بدان گونه سپاس گزارده اند، سپاس آنان را از میان همه خلایق پذیرفته ای. تو را سپاس آن چنان که همه انبیا و رسل و ملائکه تو را سپاس گذاشته اند، و آن چنان که به مقام عزت و کبریائی و عظمت سزاوار است، تو را سپاس، سپاسی که زبان ها از توصیف آن عاجز شده و بیان ها از رسیدن به انتهای آن درمانند، و تو را سپاس، سپاسی که از رسیدن به اوج رضایت کوتاه نیاید و چیزی از

خداوندا، از جود و کرمت همین بس که هر کس به نزد تو حاجتی آورد و در آنچه نزد تو است از خود رغبت نشان داده، تو را بخواند، وی را ناامید نمی کنی، بلکه بر آنان که از تو چیزی نمی خواهند خشم می گیری، و هیچ کس در این مسأله به تو مانند نیست. من نیز به رحمت و آمرزش تو طمع بسته و به احسان تو اطمینان دارم و این فضل تو است که مرا به خواندن تو و رغبت به سوی تو کشانیده است، و باز فضل تو است که باعث شده تا حاجتم را بر در خانه تو فرود آورم، و من پیش از این که حاجتم را از تو بخواهم در درگاه تو متوجه به پیامبرت می شوم که از جانب تو با حق و صداقت مبعوث شد و به نزد ما آمد و نور تو و صراط مستقیم بود که بندگانت را به وسیله او هدایت کردی و شهرها را به نور هدایتش زنده گردانیدی، هم او که وی را مخصوص به کرامت کردی و با شهادتت بزرگش داشتی. وی را در زمانی مبعوث به رسالت کردی که زمین خالی از پیامبران بود. خداوندا، تو خود بندگانت را به سوی خود راهنمایی کردی و در حالی که مبارک و والا هستی فرمودی:

و هر گاه بندگان من، از تو درباره من پرسند، همانا که من نزدیکم، و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند (۱) و فرمودی: بگو: «ای بندگان من - که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید - از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است (۲). و فرمودی: و نوح، ما را ندا داد، و چه نیک اجابت کننده بودیم (۳) آری ای پروردگار من، تو بهترین کسی

ص: ۳۴۵

۱- (۱). بقره/۱۸۶.

۲- (۲). زمر/۵۳.

۳- (۳). صافات/۷۵.

هستی که او را بخوانند و بهترین پروردگار و بهترین اجابت کننده، خدایا تو خود فرموده ای که: بگو: «خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نام های نیکوتر است (۱)»، و من ای خداوند تو را به آن نام هایت می خوانم که اگر به آن نام ها خوانده شوی جواب دهی، و اگر به واسطه آن نام ها از تو درخواستی شود عطا می کنی، خداوند من به حالت تضرع و تسلیم تو را می خوانم. خواندن آن کس که غفلت و فراموشی او را تنها وانهاده و حاجتمندی درمانده اش نموده است. خدایا من تو را همچون کسانی می خوانم که تسلیم قضای تو شده و به گناه اعتراف داشته، به آمرزش بزرگ و بخشش های فراوانت امیدوارند.

۲. دعا در مقام پناه بردن به خدا: عبارت این دعا چنین است:

«یا عدّتی عند العدد، و یا رجائی و المعتمد، و یا کھفی و السنند و یا واحد یا أحد، یا قل هو الله أحد، أسألک بحق من خلقتہ من خلقک، و لم تجعل فی خلقک مثلهم أحد أن تصلی علیهم...»؛

ای آن که چون همه ابزار و وسایل خود را جمع کنند تو وسیله من برای برآورده شدن حاجت منی، ای امید و نقطه اتکای من، ای پناهگاه و دستاویز من، ای آن که یکتا و بی همتایی و ای آن که فرمودی: «بگو او خدای بی همتا است» تو را به حق هر آن که در میان آفریدگانت آفریدی و هیچ یک از آفریدگانت را شبیه به آن ها قرار ندادی می خوانم که بر آن ها درود فرستی... سپس حاجت خود را از خدا می خواهی (۲).

ص: ۳۴۶

۱- (۱). اسراء ۱۱۰/۱۷.

۲- (۲). ر.ک حیاہ الامام علیّ الہادی/ ۱۳۱-۱۳۶.

۳. مناجات آن حضرت: امام هادی علیه السلام همواره در دل تاریک شب با قلبی خاضع و خاشع و نفسی باایمان و مطمئن به درگاه خداوند متعال رفته و به مناجات با خداوند می پرداخت. از دعاهایی که آن حضرت در مقام مناجات با خداوند متعال می خوانده اند این است:

«إلهی مسیء قد ورد، و فقیر قد قصد، فلا تخیب مسعاه و ارحمه و اغفر له خطاه...»؛

خداوندا، گناهکاری به درگاهت وارد شده و فقیری قصد بارگاہت نموده است. خدایا، پس گام هایی که به سوی تو برداشته ناامید مگردان، بر وی رحمت آور و خطایایش را بر وی ببخش.

«الهی صلّ علی محمد و آل محمد، و ارحمنی إذا انقطع من الدنیا أثری و محی من المخلوقین ذکری، و صرت من المنسین کمن نسی، الاهی کبر سنی، و رق جلدی، و دقّ عظمی، و نال الدهر منی و اقترب اجلی، و نفدت ایامی، و ذهب شهواتی و بقیت تبعاتی إلهی ارحمنی إذا تغیرت صورتی...»؛

خداوندا، بر محمد و آل محمد درود فرست و هنگامی که آثار من از دنیا قطع شده، یادم از خاطره خلق دنیا محو گردید و مانند پیشینیان، به فراموش شدگان پیوستم بر من رحمت آور. خدایا ستم زیاد شده، پوستم نازک و استخوانم سست گشته است.

خدایا زمانه تا آنجا که توانسته است به من صدمه وارد کرده، مرگم نزدیک و روزهای زندگیم رو به پایان است. خداوندا شهوات من پایان یافته و پیامدهای سوء آن باقی مانده است. خداوندا در روزی که صورت من تغییر پیدا می کند بر من رحمت آور... (۱).

ص: ۳۴۷

۱- (۱). حیاة الامام علیّ الهادی علیه السلام/۱۳۷، به نقل از الدرّ النظیم.

۵. گوشه ای از میراث تربیتی و اخلاقی حضرت امام هادی علیه السلام

از حضرت امام هادی علیه السلام مجموعه ای از کلمات زرّین به جای مانده است که در آن ها قضایا و مشکلات مختلف تربیتی، اخلاقی و نفسانی جامعه را درمان نموده است. اینک به بعضی از این کلمات توجّه فرمایید:

۱. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند:

بہتر از هر کار خیر، کسی است که کار خیر را انجام می دهد، زیباتر از هر کلام نیکو کسی است که آن را بر زبان می آورد و برتر از هر دانش، کسی است که به آن دانش عمل می نماید.

۲. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: هر کس بیش از حقّ خود بخواهد به ناکامی سزاوارتر است.

۳. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «صلاح من جہل الکرامہ ہوانہ»؛

هر کس کرامت و بزرگواری را نشناسد، صلاحش در خواری او می باشد.

۴. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الحلم أن تملك نفسك، و تكظم غيظك مع القدره عليه»؛

بردباری آن است که خوددار باشی و در هنگام قدرت، خشم خود را فروخوری.

۵. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الناس في الدنيا بالمال، و في الآخرة بالأعمال»؛

امور زندگی مردم در دنیا با مال پیش می رود اما در آخرت با اعمال.

۶. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «من رضى عن نفسه كثر الساخون عليه»؛

هر که خودخواه و از خودراضی باشد، بسیار کسان بر وی خشم خواهند گرفت.

۷. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «تريك المقادير ما لا يخطر ببالك»؛

مقدّرات به گونه ای که به خاطر خطور نمی کند در کمین تو هستند».

۸. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «شر الرزیه سوء الخلق»؛

بدترین مصیبت اخلاق ناپسند است.

۹. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «الغنی قلبه تمنیک، و الرضی بما یکفیک، و الفقر شره النفس و شده القنوط، و المذله اتباع الیسیر، و النظر فی الحقیق»؛

بی نیازی در کمی آرزو و خشنود شدن به مقدار کفایت، فقر، در حرص و آزمندی نفس و شدت ناامیدی و خواری و پستی پیروی کردن از چیزهای کم ارزش و چشم به دست افراد حقیر داشتن است.

۱۰. از امام هادی علیه السّلام سؤال شد: دوران‌دیشی چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: «هو أن تنظر فرصتک و تعاجل ما أمکنک»؛

دوران‌دیشی آن است که فرصت‌ها را دریابی و در آنچه برای تو امکان پذیر شده شتاب کنی.

۱۱. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «راکب الحرون أسیر نفسه»؛

اسیر نفس‌بسان کسی است که سوار اسب سرکش می‌باشد.

۱۲. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «الجاهل أسیر لسانه»؛

جاهل اسیر زبان خویش است.

۱۳. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «المراء یفسد الصداقه القدیمه، و یحلل العقد الوثیقه و أقل ما فیہ أن تكون المغالبه، و المغالبه أس أسباب القطیعه»؛

جدال و بگومگو دوستی‌های قدیمی را از بین برده، پیوندهای محکم را از هم گسسته، کمترین ضررش این است که به برتری جویی منجر شده و برتری جویی ریشه‌جدایی‌ها است.

۱۴. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «العتاب مفتاح التعالی، و العتاب خیر من الحقد»؛

دوستان را بر ناروایی ها سرزنش کردن کلید رشد و پیشرفت بوده و بسیار از حسادت بهتر است.

۱۵. یکی از اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام شروع به مدح و ستایش آن حضرت نموده و در این کار زیاده روی نمود. امام هادی علیه السّلام به او فرمودند: «إن كثرة الملق يهجم على الفطنه، فإذا حلت من أخيك محل الثقة فاعدل عن الملق إلى حسن النيه»؛

بسیاری تملّق بر تیزهوشی انسان هجوم می آورد [و آن را از بین می برد]. پس اگر مورد اعتماد دوست خود شدی دست از تملّق برداشته و به حسن نیت گرایش پیدا نما.

۱۶. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «المصيبة للصابر واحده، وللجاذع اثنان»؛

مصیبت بر مصیبت دیده ای که صبر می کند یک مصیبت، و بر مصیبت دیده ای که بیتابی می کند دو مصیبت است.

۱۷. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «الحسد ما حق الحسنات، و الزهو جالب المقت»؛

حسد از بین برنده حسنات است و خودپسندی آورنده نابودی و مرگ.

۱۸. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «العجب صارف عن طلب العلم، وداع إلى الغمط في الجهل»؛

عجب انسان را از کسب دانش بازمی دارد و به تحقیر مردم و فخرفروشی به آنان از روی جهالت وامی دارد.

۱۹. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «البخل أذم الأخلاق، و الطمع سجيّه سيئه»؛

بخل مذمومترین اخلاق و طمع بدترین سجيّه است.

۲۰. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «مخالطه الأشرار تدل علی شر من یخالطهم»؛

همنشینی با اشرار خود دلیل شرّ و بدی کسی است که با آنان رابطه برقرار می کند.

۲۱. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الکفر للنعم اماره البطر، و سبب للتغییر»؛

کفران نعمت نشانه سرکشی و بی بندوباری و موجب تغیر و از دست دادن نعمت ها می گردد.

۲۲. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «اللجاجه مسلبه للسلامه، و مؤدیه للندامه»؛

لجاجت سلامت را از انسان گرفته و انسان را به پشیمانی می کشاند.

۲۳. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الهزء فکاهه السفهاء و صناعه الجهال»؛

مسخره کردن دیگران، تفریح کم خردان و عمل جاهلان است.

۲۴. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «العقوق یعقب القله، و یؤدی إلى الذله»؛

عاق والدین تنگدستی دربرداشته و به ذلت و خواری منتهی می گردد.

۲۵. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «السهر ألد للمنام، و الجوع یزید فی طیب الطعام»؛

شب بیداری خواب را لذت بخش تر نموده، گرسنگی، خوردن غذا را پاکیزه تر و لذت بخش تر می نماید.

۲۶. امام هادی علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرموده اند: «اذکر مصرعک بین یدی أهلك حیث لا طیب یمنعک، و لا

حیب ینفعک»؛

همواره به یاد روزی باش که در میان خانواده خود در بستر مرگ افتاده ای، آنجا که هیچ طیبی جلوی مرگ تو را نمی گیرد و

هیچ دوستی قدرت سودرسانی به تو را ندارد.

۲۷. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «اذکر حسرات التفريط بأخذ تقدیم الحزم»؛

همواره با گرفتن جانب حزم و دوراندیشی عواقب سوء تفريط و بی احتیاطی را به یاد داشته باش.

۲۸. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «ما استراح ذو الحرص و الحکمه»؛

دو نفر هرگز استراحت ندارند. حریص و حکیم.

۲۹. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «لا نجع فی الطبايع الفاسده»؛

چون طبیعت ها فاسد گردید امید تأثیرپذیری و اصلاحی در آن ها نمی رود.

۳۰. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «من لم یحسن أن یمنع لم یحسن أن یعطی»؛

کسی که ندادن را بلد نباشد دادن و عطا کردن را نیز بلد نخواهد بود.

۳۱. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «شر من الشر جالبه، و أهول من الهول راكبه»؛

بدتر از هر بدی کسی است که آن بدی را انجام می دهد و ترسناکتر از هر ترسی کسی است که باعث آن ترس می شود.

۳۲. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إياك و الحسد فإنه یبین فیک، و لا یعمل فی عدوک»؛

از حسد بترس، چرا که آثار سوء حسد در تو آشکار می شود، اما در دشمن تو هیچگونه تأثیری نمی کند.

۳۳. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إذا كان زمان العدل فيه أغلب من الجور فحرام أن یظن بأحد سوءا حتی یعلم

ذلك منه، و إذا كان زمان الجور أغلب فيه من العدل فلیس لأحد أن یظن بأحد خیرا ما لم یعلم ذلك منه»؛

در دوره و زمانه ای که عدالت در آن بر ستم غلبه و برتری یافته است سوءظنّ به افراد حرام است تا این که انسان به بدی آن شخص یقین پیدا کند. اما اگر زمانه ای شد که بدی و ستم در آن از عدالت بیشتر شد برای کسی جایز نیست که حسن ظنّ بی مورد به افراد داشته باشد، مگر در موردی که به آن یقین حاصل کند.

۳۴. امام هادی علیه السلام خطاب به متوکّل فرموده اند: «لا تطلب الصفاء ممن كدرت عليه، ولا الوفاء ممن كدرت به، ولا النصح ممن صرفت سوء ظنك إليه، فإنما قلب غيرك لك كقلبك له»؛

از کسی که با او کدورت و رزیدی توقع صفا و صمیمیت، از کسی که با او حيله و مکر کردی توقع وفا، و از کسی که به او سوءظنّ داشتی توقع خیرخواهی نداشته باش. چرا که دیگران نیز در قلب خود با تو آن چنان اند که تو در قلب خود با آنان بدان گونه ای.

۳۵. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «ابقوا النعم بحسن مجاورتها، و التمسوا الزیاده فیها بالشکر علیها، و اعلموا أن النفس أقبل شیء لما اعطیت، و امنع شیء لما منعت فاحملوها علی مطیه لا تبطئی»؛

نعمت ها را با نگهداری نیکو برای خود حفظ کنید و آن ها را به وسیله شکر زیاد نمایید و بدانید که نفس انسان به آن که چیزی به او بدهد بیشترین رویکرد را دارد و از هر که منعی ببیند با او منافرت و دوری می کند، پس او را بر مرکبی راهوار سوار کنید.

۳۶. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الجهل و البخل أذم الأخلاق»؛

نادانی و بخل از بدترین اخلاق می باشند.

۳۷. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «حسن الصورة جمال ظاهر، و حسن العقل جمال باطن»؛

زیبائی ظاهری به حسن صورت و زیبایی باطنی به نیکوئی عقل هر کس می باشد.

۳۸. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إِنَّ مِنَ الْغَرِّ بِاللَّهِ أَنْ يَصِرَ الْعَبْدُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَيَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْمَغْفِرَةَ»؛

از نشانه های مغرور شدن به خداوند این است که بنده خدا بر نافرمانی خداوند اصرار داشته باشد و در عین حال همواره از خداوند آمرزش بخواهد.

۳۹. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَاوِيَا وَسِيعًا لَسَلَكَتْ وَاوِي رجل عبد الله وحده خالصا»؛

اگر همه مردم به شاهرهی وسیع بروند، من به راه مردی می روم که خداوند را خالصانه و به تنهایی عبادت کند.

۴۰. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «وَالْغَضَبُ عَلَى مَنْ تَمَلَّكَ لَوْمٌ»؛

غضب کردن بر زبردستان نشانه فرومایگی است.

۴۱. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إِنَّ لِلَّهِ بَقَاعًا يَحِبُّ أَنْ يَدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ وَالْحَيْرُ مِنْهَا»؛

خداوند متعال در روی زمین مکان هایی مخصوص به خود دارد که دوست دارد بندگانش در آن مکان ها او را بخوانند و دعای آن ها را در آن مکان ها مستجاب نماید و حرم مطهر حسینی یکی از این مکان ها است. (۱)

۴۲. امام هادی علیه السلام روزی فرمودند: «إِنَّ أَكْلَ الْبَطِّيخِ يورث الجذام»؛

خوردن خربزه باعث بیماری جذام یا خوره می شود.

به آن حضرت عرض کردند آیا چنین نیست که اگر مؤمن به چهل سالگی برسد از دیوانگی، جذام و پرسی در امان خواهد بود؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: آری، اما اگر او با دستوراتی که برای امنیت وی صادر شده است مخالفت نماید از

ص: ۳۵۴

دچار شدن به نتیجهٔ سوء مخالفت خود در امان نخواهد بود.

۴۳. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الشَّاكِرُ أَسْعَدُ بِالشُّكْرِ مِنَ الَّذِي أُوجِبَتِ الشُّكْرُ، لِأَنَّ النَّعْمَ مَتَاعٌ. وَ الشُّكْرَ نِعْمٌ وَعَقْبِي»؛

شکر گزار به خود شکر سعادت مندتر است از نعمتی که باعث شکر شده، چرا که نعمت، کالای دنیا است و شکر نعمت کالای دنیا و آخرت است.

۴۴. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلْوَى وَ الْآخِرَةَ دَارَ عَقْبِي وَ جَعَلَ بَلْوَى الدُّنْيَا لثَوَابِ الْآخِرَةِ سَبِيلاً وَ ثَوَابَ الْآخِرَةِ مِنْ بَلْوَى الدُّنْيَا عَوْضاً»؛

خداوند متعال دنیا را خانهٔ آزمایش ساخته و آخرت را خانهٔ بقا و پایش، خدا بلا یای دنیا را موجب ثواب آخرت نموده، ثواب آخرت را عوض بلا ی دنیا قرار داده.

۴۵. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إِنَّ الظَّالِمَ الحَالِمَ يَكَادُ أَنْ يَعْفَى عَلَيْهِ ظَلَمَهُ بِحِلْمِهِ. وَ إِنَّ المَحْقَّ السَّيْفِيَّ يَكَادُ أَنْ يَطْفَى نَوْرَ حَقِّهِ بِسَفْهِهِ»؛

ستمکار بردبار بسا که به واسطهٔ بردباریش مورد گذشت قرار گیرد و صاحب حق نابخرد بسا که به واسطهٔ نابخردی نور حق خویش را خاموش کند.

۴۶. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «مَنْ جَمَعَ لَكَ وَدَّهَ وَ رَأَىهُ فَاجْمَعْ لَهُ طَاعَتَكَ»؛

هر که صداقت و دوستی خود را خالصانه در اختیار تو قرار داد تو نیز خالصانه از او اطاعت کن.

۴۷. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ»؛

هر که قدر خود را نداند از شر او در امان نباش.

۴۸. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الدُّنْيَا سَوْقٌ، رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسْرٌ آخِرُونَ»؛

دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و گروهی زیان بینند (۱).

ص: ۳۵۵

در اینجا به پایان سخن دربارهٔ میراث گرانسنگ حضرت امام علی بن محمد هادی علیه السّلام رسیده تفصیل بیشتر را برای طالبان، به مراجعه به مسند حضرت امام هادی علیه السّلام و مصادری که به نقل شرح حال آن حضرت پرداخته اند وامی نهیم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

ص: ۳۵۶

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اوّل

بخش نخست: حضرت امام هادی علیه السلام در چند سطر ۱۹

بخش دوم: برداشت هایی از شخصیت حضرت امام هادی علیه السلام ۲۳

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت حضرت امام هادی علیه السلام ۳۳

۱. بخشندگی ۳۳

۲. زهد و پارسایی ۳۶

۳. کار در مزرعه ۳۷

۴. راهنمایی گمراهان ۳۸

۵. برحذر داشتن دیگران از نشست و برخاست با طایفه صوفیه ۳۸

۶. بزرگداشت دانشمندان ۴۱

۷. عبادت ۴۳

۸. برآورده شدن دعاهاى آن حضرت ۴۴

قسمت دوم

بخش نخست: رشد و پرورش حضرت امام هادی علیه السلام ۵۱

۱. نسب شریف آن حضرت ۵۱

۲. ولادت و رشد آن حضرت ۵۱

۳. بشارت دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ولادت آن حضرت ۵۲

٤. كنيه و القاب امام هادى عليه السلام ٥٢

ص: ٣٥٧

بخش دوم: مراحل زندگی حضرت امام هادی علیه السلام ۵۵

بخش سوم: حضرت امام هادی علیه السلام در سایه سار پدر ۵۹

شیعیان و امامت حضرت جواد علیه السلام ۶۰

عصر امام جواد علیه السلام ۶۱

اوضاع سیاسی ۶۵

امام جواد علیه السلام و مأمون عباسی ۷۱

ازدواج امام جواد علیه السلام ۷۲

امام جواد علیه السلام و معتصم عباسی ۷۶

تصریحات امام جواد علیه السلام بر امامت فرزندان حضرت امام هادی علیه السلام ۷۷

شهادت حضرت امام جواد علیه السلام ۸۴

قسمت سوم

بخش نخست: روند رسالی اهل بیت علیهم السّلام از زمان پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلم تا زمان حضرت امام هادی

علیه السلام ۹۱

پیامدها و خطراتی که فرآیند تغییر فراگیر را تهدید می کرد ۹۳

عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی ۹۴

عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام ۹۵

نقش امامان معصوم علیه السلام در حفظ نظام اسلامی ۹۷

مأموریت رسالی ائمه اهل بیت علیهم السلام ۹۹

اهل بیت علیهم السلام و تربیت امت ۱۰۱

مراحل حرکت مبارزاتی ائمه اطهار علیهم السلام ۱۰۳

جایگاه حضرت امام هادی علیه السلام در فرآیند تغییر فراگیر فرهنگی ۱۰۶

بخش دوم: دوره حضرت امام هادی علیه السلام ۱۰۷

معتصم ۲۱۸-۲۲۷ هـ ۱۰۸

امام هادی علیه السلام و معتصم عباسی ۱۱۰

ص: ۳۵۸

الواثق ۲۲۷-۲۳۲ هـ ۱۱۳

امام هادی علیه السلام و بغای کبیر ۱۱۵

واثق و تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن ۱۱۷

موضع امام هادی علیه السلام در رابطه با مسأله خلق قرآن ۱۲۰

خبر دادن امام هادی از مرگ واثق ۱۲۱

متوکل ۲۳۲-۲۴۷ هـ ۱۲۳

امام هادی علیه السلام و متوکل عباسی ۱۲۵

خبرچینی و بدگویی از امام هادی علیه السلام در نزد خلیفه ۱۲۹

امام هادی علیه السلام در راه سامرا ۱۳۶

امام هادی علیه السلام در سامرا ۱۴۱

تفتیش منزل امام علیه السلام ۱۴۸

زندانی شدن حضرت امام هادی علیه السلام ۱۵۶

اقدام حکومت برای ترور حضرت امام هادی علیه السلام ۱۵۷

نفرین امام هادی علیه السلام بر متوکل ۱۶۱

هلاکت متوکل ۱۶۱

المنتصر بالله ۲۴۷-۲۴۸ هـ ۱۶۲

منتصر و علویان ۱۶۳

مستعین ۲۴۸-۲۵۲ هـ ق ۱۶۴

قیام ها و انقلاب ها در زمان مستعین ۱۶۵

معتز ۲۵۲-۲۵۵ هـ ۱۶۶

تحت فشار بودن شیعه در زمان معتزّ ۱۶۹

بخش سوم: ویژگی های دوره حضرت امام هادی علیه السلام ۱۷۱

۱. اوضاع کلی سیاسی ۱۷۱

۲. وضعیت فرهنگی ۱۷۶

۳. اوضاع اقتصادی ۱۷۷

ص: ۳۵۹

۴. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام هادی علیه السلام ۱۷۷

۵. عباسیان و امام هادی علیه السلام ۱۷۹

۶. آزار و اذیت پیروان اهل بیت علیهم السلام ۱۸۱

۷. نهضت های علویان ۱۸۲

قسمت چهارم

بخش نخست: نیازهای دوره حضرت امام هادی علیه السلام ۱۸۹

اثر اول ۱۹۰

اثر دوم ۱۹۵

نیازهای جامعه اسلامی در عصر امام هادی علیه السلام ۲۰۴

۱. پرهیز از تحریک کردن حاکمان و کارگزارانشان ۲۰۴

۲. رد تحریکات فکری و شبهه های دینی ۲۰۷

۳. هماوردخواهی علمی در برابر دستگاه حکومت و عالمان وابسته ۲۰۷

۴. گسترش دامنه نفوذ در دستگاه حکومتی ۲۱۸

بخش دوم: حضرت امام هادی علیه السلام و تکمیل و ایمن سازی گروه شیعه ۲۲۱

۱. امام هادی علیه السلام و قضیه نوه بزرگوارش حضرت مهدی علیه السلام ۲۲۱

۲. ایمنی بخشیدن به شیعه و آماده کردن آنان برای مرحله غیبت ۲۳۱

ایمن سازی عقیدتی ۲۳۲

موضع گیری آن حضرت در برابر غالیان و فرقه های منحرف ۲۳۸

پدیده زیارت و نقش آن در ایمن سازی عقیدتی ۲۴۰

اول: زیارت جامعه کبیره ۲۴۰

۱. برگزیدگی اهل بیت علیهم السلام ۲۴۲

۲. حرکت اهل بیت علیهم السلام ۲۴۲

۳. بنیان های فکری تشیع ۲۴۵

۴. دوستان اهل بیت ۲۴۹

ص: ۳۶۰

دوم: زیارت غدیر ۲۶۱

ایمن سازی علمی ۲۶۷

ایمن سازی تربیتی ۲۶۸

ایمن سازی امنیتی ۲۷۳

الف- بر حذر داشتن شیعه از نوشتن بعضی از چیزها ۲۷۴

ب- تغییر نام ها ۲۷۶

ج- بر حذر داشتن یاران از گفتن سخنان مهم در اماکن عمومی ۲۷۷

د- نفوذ در دستگاه دولتی ۲۷۷

سازمان و کلا ۲۷۹

و کیلان امام هادی علیه السلام ۲۸۱

ایمن سازی اقتصادی ۲۸۲

بخش سوم: حضرت امام هادی علیه السلام در مسیر جاودانگی ۲۸۵

شهادت حضرت امام هادی علیه السلام ۲۸۵

تجهیز جنازه حضرت امام هادی علیه السلام و حضور عوام و خواص در تشییع جنازه آن حضرت ۲۸۸

چرا حضرت امام هادی علیه السلام در خانه اش دفن شد؟ ۲۹۱

انتشار خبر شهادت امام هادی علیه السلام در شهرها ۲۹۲

تاریخ شهادت حضرت امام هادی علیه السلام ۲۹۴

بخش چهارم: مکتب علمی و میراث گرانشنگ حضرت امام هادی علیه السلام ۲۹۷

مبحث اول: اصحاب امام هادی علیه السلام و روایت کنندگان حدیث آن حضرت ۲۹۹

۱. ابراهیم بن عبده نیشابوری ۳۰۰

٢. ابراهيم بن محمد همداني ٣٠٠

٣. ابراهيم بن مهزيار ٣٠١

٤. احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعري قمى ٣٠٢

ص: ٣٦١

۵. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی ۳۰۲

۶. ایوب بن نوح بن درّاج ۳۰۳

۷. حسن بن راشد ۳۰۳

۸. حسن بن علی ۳۰۷

۹. حسن بن علی وشّاح ۳۰۷

۱۰. داوود بن قاسم جعفری ۳۰۸

۱۱. ریان بن صلت ۳۰۹

۱۲. عبد العظیم حسنی ۳۱۰

۱۳. عثمان بن سعید عمری سمان ۳۱۳

۱۴. علی بن مهزیار اهوازی دورقی ۳۱۵

۱۵. فضل بن شاذان نیشابوری ۳۱۷

۱۶. محمد بن احمد محمودی ۳۱۸

۱۷. محمد بن حسن بن ابی الخطّاب زیّات ۳۱۹

۱۸. محمد بن فرج رنجی ۳۱۹

۱۹. معاویه بن حکیم بن معاویه بن عمّار کوفی ۳۲۰

۲۰. یعقوب بن اسحاق ۳۲۱

زنان ۳۲۱

مبحث دوم: نمونه هائی از میراث علمی امام هادی علیه السّلام ۳۲۲

۱. از میراث تفسیری آن حضرت ۳۲۲

۲. میراث کلامی ۳۲۳

۳. از میراث فقهی امام هادی علیه السلام ۳۳۵

۴. بخشی از دعا‌های امام هادی علیه السلام ۳۴۳

۵. گوشه ای از میراث تربیتی و اخلاقی حضرت امام هادی علیه السلام ۳۴۸

فهرست ۳۵۷

ص: ۳۶۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

